

کاری از انجمن پژوهشی نازی سنتر
www.nazicenter.com

(جلد اول)

خاطرات جنگ جهانی دوم

طوفان نزدیک است
نوشته: وینستون چرچیل

ترجمه: تورج فرازمند

گردآوردگان: بابک (Germanizer) / امیرحسین (AmirEfrit) / گرافیسیت: علی (اروین)

خاطرات جنگ جهانی دوم

جلد اول: طوفان نزدیک می شود

نویسنده: وینستون لئونارد اسپنسر چرچیل

مترجم: تورج فرازمند

تهیه کنندگان:

بابک (Germanizer)

امیر حسین (AmirEfrit)

کاری از انجمن پژوهشی نازی سنتر

مرجع تخصصی نازی و رایش سوم

www.NaziCenter.Com

www.Forum.NaziCenter.Com

خاطرات جنگ جهانی دوم

www.NaziCenter.com

در فاصله دو جنگ

کتاب اول

خاطرات جنگ جهانی دوم

در فاصله دو جنگ



انتشارات نیل (با همکاری نشر مینرا)

وینسنت چرچیل

خاطرات جنگ جهانی دوم

ترجمه توحید فراز مند

جلد اول و دوم

چاپ دوم زمستان ۱۳۶۱

تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

چاپ نو بهار

موضوع جلد اول

چگونه

ملل انگلوساکسون

بایفکری و بیقیدی و سادگی خود

به نیروهای اهریمن اجازه دادند

که خود را مسلح کند.

www.NaziCenter.com

نتیجه اخلاقی کتاب

در جنگ : تصمیم

در شکست : سازش ناپذیری

در پیروزی : علو طبع

در صلح : حسن نیت

مقدمه

در این کتاب نیز من مانند آثار دیگر خود کوشیدم که از شیوه «دانیل دفوله» در نگارش «خاطرات یک سوار» ، که در آنجا مؤلف تشریح و توصیف حوادث بزرگ نظامی و سیاسی را با تجربیات شخصی می آمیزد ، پیروی کنم . من شاید تنها مردی باشم که در مدت حیات خود دو فاجعه هراس انگیز را که تاریخ تاکنون نظیر آنرا نداشته ، با داشتن مقام مهم وزارت دیدم . در جنگ بین الملی اول من مقامی داشتم که اگر چه مسئولیت آن سنگین بود اما رلی که بازی میکردم رل درجه دوم بود . در حالی که در جنگ اخیر که ما را مدت پنج سال در مقابل آلمان قرارداد من در رأس دولت اعلیحضرت بودم . از این رو من میتوانم این صفحات را از نظر دیگر و با آزادی بیشتری که در کتابهای سابق برایم امکان نداشت بنویسم .

تمام کارهای رسمی من تقریباً با انشاء به منشی ها انجام میگرفت . در مدتی که نخست وزیر بودم از دفتر کار من تذکرها ، دستورات ، تلگرافهای خصوصی و نامه های مختلفی فرستاده شد که در حدود یک میلیون کلمه میشد . احتمال دارد این اسناد که روز بروز در نتیجه فشار حوادث و با تکیه به اطلاعات آن روزی من نوشته شده ، شامل نواقص بسیار باشد . ولی رو بهمرفته شرح حوادث مداومی است که شخصی که مسئولیت خرد کننده اداره نظامی و سیاسی امپراطوری و معالک مشترك المنافع برتانیایا را به عهده داشته برای العین دیده است و من تصور نمیکم هیچگاه چنین تاریخچه ای از جریان یک

جنگ و اداره امور يك کشور تاکنون نوشته شده باشد.

من ادعا نمیکم که این کتاب، تاریخ است زیرا نوشتن تاریخ عصر ما وظیفه نسل دیگری است، اما این نکته را تأیید میکنم که این اثر به تاریخ این زمان کمکی خواهد کرد که در آینده مفید خواهد بود.

سی سال فعالیت و کوشش به خاطر اصول معین، هدف بزرگ زندگی من بوده است و ما بایم که درباره من از روی همین امور قضاوت شود. اصل کلی که من هرگز از آن منحرف نشدم این بود که هیچ حادثه نظامی یا سیاسی را بعد از وقوع آن انتقاد نکنم مگر آنکه قبلاً بطور عمومی یا رسمی نظر خود را در آن مخصوص ابراز کرده و اعلام خطر نموده باشم. حتی بعد از وقوع حوادث، همیشه کوشیده‌ام که شدت تفاوت‌های گذشته خود را که در میان آتش مباحثات ابراز شده بود، تخفیف دهم. شرح اختلافات با مردانی که دوستان دارم و مورد احترام هستند کار آسانی نبود، اما کسی حق ندارد نسل آینده را از تجربیات گذشته محروم سازد. در عین حال کسی نباید بخود حق بدهد که از این مردان، که حسن نیتشان موجب کمال احترام است و من نقش ایشان را در این صفحات شرح داده‌ام به بدی یاد کند، مگر آنکه وجدان خود را قبلاً در نظر بگیرد و ببیند خود چگونه به خاطر حفظ منافع عمومی خدمت کرده و تا چه حد از تجربیات گذشته در زندگی خود استفاده نموده است.

البته معلوم است که من انتظار ندارم همه کس با من موافق باشد، و این صفحات را بخاطر جلب محبت مردم نمی‌نویسم. من فقط آنچه را که خود شاهد آن بودم شرح میدهم. تمام احتیاطات لازم برای بررسی امور شده است؛ معیناً کشف اسنادی در نزد دشمن یا افشای اسرار دیگر، پیوسته ممکن است وقایعی را که من تصور میکنم بدرستی تشریح کرده‌ام، به نحو دیگری جلوه‌گر سازد. به همین دلیل نهایت اهمیت را دارد که به گزارش‌های اصیل معاصر توجه شود.

روزی پرزیدنت روزولت به من گفت که میخواهد بطور عمومی این سؤال را مطرح کند که به این جنگ چه نامی باید داده شود، من فوراً و بلا درنگ جواب دادم: «جنگی - که - اجباری - نبود» - زیرا اجتناب از هیچ جنگی، به سهولت اجتناب

از جنگ اخیر نبود و اهمیت این فاجعه بشری وقتی معلوم میشود که می‌بینیم فداکارها و کوشش‌های صدها میلیون انسان با آنکه باعث بدست آوردن پیروزی شد، صلح و امنیت را تأمین نکرد و ما همچنان با خطراتی که به مراتب بدتر از خطرات اخیر است مواجه هستیم. امید من اینست که این اعلان نظر در حوادث گذشته راهی را که باید در آینده پیمائیم بهما نشان دهد و نسل جوان را در ترمیم بعضی اشتباهات سابق راهنمایی نماید و بشریت را بمنظور تسلط بر آینده مجهول و سهمناک و تحقق آرزوهای خود کمک کند.

وینستن سپنسر چرچیل

مارس ۱۹۴۸

چارنول، وسترهام، کنت

Chartwell' Westerham, Kent

آدلف هیتلر

در اکتبر سال ۱۹۱۸، در نزدیکی «کومین» Comines واقع در شمال فرانسه، حمله یکدسته از سپاهیان انگلیسی که با پشتیبانی گاز جنگی انجام گرفته بود یک سرخوخه آلمانی را برای مدت کوتاهی نابینا کرد. هنگامی که این سرخوخه در بیمارستان «پومیرانی» Poméranie بستری بود، شکست و انقلاب گریبانگیر آلمان شد.

این سرخوخه که پسر یک کارمند گمرک اطریش بود، در جوانی آرزو داشت هنرمند گردد. اما نتوانسته بود وارد مدرسه هنرهای زیبای وین شود و ابتدا در این پایتخت و بعدها در مونیخ با فقر زندگی کرد. گاهی با رنگرزی و زمانی با عملیگری امرارمغان نمود و با مجرمیت‌ها آشنا شد و خیلی زود کینه شدید و مرموزی نسبت باین دنیا که موقت را از او دریغ داشته بود احساس کرد. معینا تمام این بدبختی‌ها او را بسوی کمونیسم نبرد. بلکه بر عکس در وجود خود حس احترام فوق‌العاده‌ای نسبت به نژاد و همچنین احساس پرستش شدید و صوفیانه‌ای نسبت بآلمان و ملت آلمان احساس میکرد.

وقتی اعلان جنگ داده شد، با کمال علاقه اسلحه بدست گرفت و مدت چهار سال در جبهه مغرب جنگید. این ابتدای کار آدلف هیتلر بود.

با چشم نابینا، ناتوان و ضعیف، زمستان ۱۹۱۸ را در بیمارستان گذراند و در همین حال بود که شکست خود را با شکست تمام ملت آلمان در فکرش درهم آمیخت.

خبر ناگهانی شکست، از هم پاشیدگی قوانین و مقررات، پیروزی فرانسویان، از این سرخوخه بیمار یک حالت نزع اخلاقی واقعی ایجاد نمود که وجودش را آب کرد و در او قوای فکری عظیم و لامتناهی بوجود آورد که میتواند انسان را با بعد اعلائی تقوی برسانند و با باعماق گناه بیندازند.

شکست آلمان برای او با علل و عوامل معمولی قابل تعبیر و تفسیر نبود. فکر میکرد

که باک خیانت عظیم و شیطانی موجب این شکست شده است. تنها، در دنیائی که خود برای خود ساخته بود و فقط با کمک تجربیات مختصر و بی ارزشی که داشت، سعی کرد شکست آلمان را برای خود تشریح کند.

سابقاً، در وین، با گروه‌های افراطی ملی‌آشنائی پیدا کرده بود و از ایشان قسمهائی در باره اعمال شیطانی نژاد یهود که دشمن و استثمارکننده نژاد آریائی بودند شنیده بود. احساس حسدی که اغنیا و کسانی که موقعیت پیدا کرده بودند در وجودش برمیانیختند در او کینه بزرگی ایجاد کرد.

وقتی، تنها و ناشناس، از بیمارستان خارج شد، هنوز لباس نظامیش را بر تن داشت و از پوشیدن آن غرور و تکبری کودکانه در خود احساس میکرد. چه صحنه‌ای در مقابل چشماش که تازه باز شده بود، جدید؟ تشنجات زشتی که زائیده شکست است. در مقابل او، در یک محیط پراز یأس و اضطراب، چهره انقلاب سرخ با روشنائی شومی برق میزد.

در کوچه‌های مونیخ، اتوبیلهای زره‌پوش که با سرعت عبور میکردند اعلامیه یا گلوله بر سر رهگذران میریختند. نزدیکترین دوستانش را میدید که بازوبند قرمزی روی لباس نظام خود بسته بودند و بمقدس‌ترین شعار ملی خود ناس را میگفتند.

ناگهان، مانند اینکه در خوابی باشد همه چیز روشن شد: آلمان را از پشت خنجر زده بودند و سپس یهودی‌ها و استفاده‌چی‌ها، محرکین و بلشویکهای ملمون، این طبقه روشنفکر یهودی که در ماوراء هر مرزی مشغول دسته بندی هستند جسدش را پاره پاره میکردند. از این پس «وظیفه» در مقابل او خودنمائی میکرد.

آلمان را باید از این بلاها نجات دهد، انتقام شکستش را بگیرد و نژاد عالی رابوی سر نوشت درخشان و قدیمش رهنمون کند.

افسران هنگ او که از تمایلات انقلابی افراد خود مضطرب شده بودند از اینکه میدیدند یکی از ایشان آنقدر احساسات ملی و نژادی از خود نشان میدهد بسیار خوشحال شدند.

سرجوخه هینلر میخواهد همچنان در نظام بماند؟ وی را بعنوان «مأمور آموزش سیاسی» استخدام کردند و اینکار وسیله شد که او اطلاعاتی در باره اقدامات خرابکارانه و عملیات غیرقانونی دسته‌های مختلف سیاسی در ارتش کسب کند.

کم کم افسر اداره اطلاعاتی که او را استخدام کرده بود، بوی دستور داد که در اجتماعات حزبی محلی شرکت کند و گزارشهایی بدهد.

یکی از شبهای ماه سپتامبر ۱۹۱۹ سرجوخه هینلر یکی از جلسات عمومی «حزب کارگران آلمانی» که در یک آبجو فروشی مونیخ تشکیل شده بود رفت و در آنجا، برای اولین بار سخنانی شنید که با معتقدات باطنی او وفق میداد، به یهودیها حمله میکردند، با استفاده چی‌ها، بخیاثتکارانی که آلمان را پرتگاه سوق داده بودند دشنام میدادند.

در شانزدهم سپتامبر وی عضو این حزب شد و با موافقت مافوقهای ارتشی خود مبلغ مرام این حزب شد.

درفوریه ۱۹۲۰ اولین مجمع عمومی حزب کارگران آلمان در مونیخ تشکیل شد هینلر برنامه حزب را در ۲۵ ماده تشریح کرد و مذاکرات را در حقیقت اداره نمود.

او مردم سیاسی شده تبلیغاتش را برای نجات ملت آغاز کرده بود. در ماه آوریل از خدمت ارتش خارج شد و از آن بیعت تمام عمرش مشغول توسعه این حزب گردید.

در اواسط سال بعد رهبران اولیه حزب را بکنار زده بود و خود بواسطه علاقه مفرط به حزب، و نبوغی که داشت، اعضای حزب را تحت تسلط کامل در آورده بود. از همان وقت «پیشوا» شد. یکی از جرایدی که مرتباً منتشر نمیشد خریدند و آنرا ارگان رسمی حزب کردند.

پس از مدت کوتاهی کمونیستها دشمن خود را پیدا کردند، سعی کردند مجامعی که هینلر تشکیل میداد بهم زنند و هینلر در اواخر سال ۱۹۲۱ اولین دستجات گروه حمله را تشکیل داد. تا این تاریخ تمام فعالیت‌های او محدود با ایالت باویر Bavière بود. ولی در این روزهای پس از جنگ، زندگی در آلمان دشوار بود و بسیاری از مردم، از گوشه و کنار به دانهیل، جدید گوش فرا دادند. اشغال ناحیه رود از طرف فرانسویان در سال ۱۹۲۳ موجب خشم شدید تمام ملت آلمان شد و توده‌های بزرگی از مردم روی حزب جدید، که نام خود را حزب «ناسیونال - سوسیالیست» گذاشته بود آوردند. از ارزش افتادن «مارک» موجب بحران اقتصادی در آلمان و ورشکستگی طبقه متوسط شد. بسیاری از افراد این طبقه که نومید و مأیوس شده بودند باین حزب گرویدند و در کینه، نفرت، انتقام و شوق میهر پرستانه، مرهمی برای جراحات خود که ناشی از بدبختی بود یافتند.

از همان آغاز کار هینلر بخواهی تشخیص داده بود که راه رسیدن بقدرت، حمله بجمهوری جدید آلمان است که در سرافکنده گی و خجلت زائیده از شکست بوجود آمده بود. از نوامبر سال ۱۹۲۳، «پیشوا» مردان مصممی را بدور خود جمع کرد که برجسته ترین آنها عبارت بودند از گورینگ، هس، روزنبرگ و روم. این مردان کار و عمل چنین تشخیص دادند که زمان آن فرا رسیده که در ایالت باویر قدرت را بدست بیاورند. ژنرال فن لودندورف Ludendorff نیز اسم و حیثیت نظامی خود را برای پیروزی قیام کنندگان با این ماجرا آمیخته کرد و در «قیام» شرکت نمود. در سالهای پیش از جنگ میگفتند که: «در آلمان انقلاب نخواهد شد زیرا هر گونه انقلابی در این کشور اکیداً ممنوع است» این اصل را مقامات محلی مونیخ بار دیگر به موقع اجرا گذارند. پلیس تیراندازی کرد ولی با دقت کامل مواظب بود که ژنرال فن لودندورف تیری اصابت نکند. مشارالیه با قاطعی راست بسوی مأمورین انتظامی رفت و در آنجا مورد احترام قرار گرفت.

قریب بیست نفر از تظاهر کنندگان کشته شدند. هینلر خود را بر زمین انداخت و بعد با اتفاق چند نفر از رهبران دیگر حزبی فرار کرد. در آوریل سال ۱۹۲۴ وی دستگیر و محکوم بچهار سال زندان شد.

اگر چه مقامات محلی موفق بحفظ نظم شدند و دادگاه نیز قیام کنندگان را محکوم

کرد ولی بسیاری از مردم آلمان چنین احساس میکردند که دولت آلمان بفتح اجنبی، بهترین و وفادارترین فرزندان آلمان را محکوم کرده است؛ مجازات هیتلر از چهار سال پس از ماه زندان تعلیل یافت و این مدت را در قلعه ولاندسبرگ زندانی شد.

این سیزده ماه زندان موجب شد که هیتلر مطلب اساسی کتاب «نبرد من» را تدوین کند. این کتاب تشریح فلسفه سیاسی او بود و به هدای قیام اخیر تقدیم گشته بود. وقتی بعدها، هیتلر قدرت بدست گرفت، هیچ کتابی مانند این کتاب از طرف زمامداران دول متفق با دقت مطالعه نشد. همه چیز در این کتاب بود؛ برنامه احیای آلمان، طرز تبلیغات حزبی، نقشه مبارزه با مارکسیسم، تصور و طرح یک دولت ناسیونال سوسیالیستی، تسلط بحق و برتری آلمان بر دنیا.

دول غالب که سرگرم مشکلات خود و اختلافات حزبی خویش بودند، بیچاره خستگی ناپذیر هیتلر و بتوسعه و رشد جنبش او در آلمان آنچنان که باید توجه نکردند. چه سالها گذشت تا اینکه ناسیونال سوسیالیسم، با اسم جدیدی که برایش گذاشته بودند، نازیسم، موفق شد بر توده های ملت آلمان، بر دولت، بر ارتش و بالاخره بر صاحبان صنایع، که حق داشتند از کمونیسم بترسند، تسلط یافت. آری زمان بسیار گذشت تا نازیسم چنان عامل مقتدری در حیات آلمان شد که دنیا مجبور گردید بآن توجه کند. وقتی هیتلر در پایان سال ۱۹۳۳ آزاد شد، اعلام کرد که در ظرف پنج سال تشکیلات حزب خود را از نو بنا خواهد کرد.

یکی از اقدامات دموکراتیک جمهوری آلمان این بود که هر دو سال یکبار انتخابات قانونگذاری را تجدید کند. جمهوری آلمان امیدوار بود که باین وسیله توده های مردم به طور کامل و دقیق بر پارلمان نظارت کنند ولی در این عمل ثابت شد که این تصمیم، حزبنکه مملکت در یک محیط مبارزه انتخاباتی دائمی باشد، نتیجه دیگری ندارد.

ترقی هیتلر و سلطنتی را بطور دقیق با ارقام زیر میتوان درک نمود: در سال ۱۹۲۸ هیتلر بیش از ۱۲ کرسی در مجلس نداشت. در سال ۱۹۳۰ صدو هفت کرسی و در سال ۱۹۳۲ دوست و سه کرسی بدست آورد. در این تاریخ تمام تشکیلات آلمان با یک ناسیونالیسم محض آمیخته شده بود و در همین تاریخ یهودیها قربانی تهدیدات و خشونت های «جنون واره» هیتلریها بودند. در این تاریخ مارشال هیندنبورگ رئیس جمهوری آلمان بود.

در زیر رنگ و روغن حکومت جمهوری و تشکیلات دموکراسی که دول غالب بر آلمان تحمیل کرده بودند، قدرت واقعی در دست ستاد ارتش بود.

ژنرال ها رؤسای دولت و کابینه ها را تعیین میکردند، با آنها را از کار برکنار مینمودند.

مارشال هیندنبورگ بنظر ایشان نشانه قدرت خود آنها و اراده آنها بود.

در سال ۱۹۳۰، هیندنبورگ هشتاد و سه سال داشت. از این تاریخ بعد نیرو و قوای فکری او مرتباً رو به نقصان میرفت. ژنرالها بخوبی احساس میکردند که باید جانشینی برای مارشال پیر پیدا کرد که رضایت آنها را فراهم آورد.

پس از شکست قیام مونیخ، هیتلر برنامه ای برای حزب ترتیب داده بود که کاملاً با قوانین جمهوری آلمان مطابقت میکرد. معیناً تشکیلات نظامی و شبه نظامی را در داخل حزب نازی تشویق میکرد و آنها را توسعه میداد.

در میان گروه حمله با «پیراهن قهوه ای ها» هسته جدیدی هم تشکیل شده بود که «اس-اس» یا پیراهن سیاهان خوانده میشدند و شماره و قدرت ایشان بقدری توسعه یافت که افسران ستاد آلمان بسیار از فعالیت و نیروی آنان مضطرب و مشوش شدند. در رأس این گروه حمله، شخصی بنام ارنست روهم Ernest Röhm قرار داشت که تا آن تاریخ یعنی در تمام مدت مبارزات حزبی هیتلر، با وی دوست و همراه بود. روهم رئیس ستاد گروه حمله و مردی جسور و برجسته و لایق بود. اما بسیار جاه طلب و از نظر جنسی هم منحرف بود. ژنرالهای آلمانی با کمال تشویش منوجه این نکته شدند که اگر بخواهند کنترل تمام آلمان را در دست داشته باشند نمیتوانند علیه جنبش نازی با موفقیت مبارزه کنند. هر دو دسته میخواستند آلمان را از گودال عمیقی که در آن افتاده بود بیرون آورند و انتقام شکستش را بگیرند. اما در حالیکه ژنرالها نماینده تشکیلات دولتی وقت و صاحبان صنایع و اشراف و ملاکین و طبقه ثروتمند بودند، پیراهن قهوه ای ها برعکس کم کم یک جنبش انقلابی بوجود آورده بودند که نیروی محرکه آن ناطقین و مبلغین متعصب و احساساتی و نومیدی اشخاص و رشکسته و بدبخت بود و تفاوت آنها با باشویکها که دشمن ایشان بودند، همان تفاوت میان قطب شمال و قطب جنوب بود.

بعقیده ژنرالهای آلمانی، مبارزه با حزب نازی بمنزله پاره کردن ملت به دو نیمه بود. در سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ رؤسای ارتش تصمیم گرفتند که برای نجات خود و نجات آلمان نیروی خود را به نیروی مخالفینی که در زمینه سیاست داخلی همچنان با آنها مبارزه میکردند ملحق کنند. ولی هیتلر که مصمم بود بهر وسیله ای شده درهای قدرت را بروی خود باز کند جز یک چیز، چیزی دیگری توجه نداشت: میخواست فرمانروای کل یک آلمان نیرومند و با شکوه شود، مانند همان آلمانی که در جوانی تحسین و وفاداری او را بخود جلب کرده بود. پس اتحاد بین او و رؤسای ارتش از هر جهت بفتح طرفین بود. افسران عالی ارتش کم کم درک کرده بودند که نیروی حزب نازی در تمام مملکت بجای است که هیتلر تنها جانشین هیندنبورگ و رئیس ملت آلمان مینماید.

از طرف دیگر هیتلر هم میدانست که برنامه نجات ملی اوجز از راه اتحاد با افسران عالی منتفذ ارتش امکان ندارد.

این معامله بین هیتلر و افسران انجام گرفت و ژنرالهای آلمانی هیندنبورگ را متقاعد ساختند که بنظر نخست وزیر آینده آلمان، به هیتلر بشکند.

هیتلر قبول کرد که فعالیت پیراهن قهوه ای ها و پیراهن سیاهان را محدود کند و

کنترل ایشان را بدست ستاد ارتش سپرد و حتی در صورت لزوم، بعدها گروه حمله را منحل سازد.

درعوض، اطاعت نیروهایی که آلمان را کنترل میکردند بدست آورد و با کمک آنها بر قوه مجریه و حکومت آلمان دست یافت.

سر جوخه ما راه درازی را طی کرده بود.

ستاد ارتش آلمان میخواست تمام نیروهای سیاسی مملکت را بخاطر احیاء آلمان و بخاطر منافع غالبه کشور در دست خود متمرکز سازد، اما بسیاری از کسان دیگر نیز بودند که میخواستند نیروهای مختلف سیاسی را در اختیار خود داشته باشند.

ژنرال کورت فن شلیشر Kurt Von Schleicher در این زمان در جریانات سیاسی دخالتها و اعمال نفوذهایی میکرد که اگر چه مخفیانه بود ولی در اغلب موارد حائز اهمیت بود.

وی رهبر و نماینده بعضی از محافل نظامی بود که حدس زده میشد ممکن است حکومت را بدست بیاورند. مع هذا ژنرالهای آلمانی نسبت باین افسر لایق و زرنگ و سیاسی که از بسیاری از اموری که سر باز معمولی از آنها بی اطلاع است مطلع بود عطفون بودند و از او تا حدی احتراز میکردند.

شلیشر از مدتها پیش اهمیت جنبش نازی را درك کرده لزوم بطرف خود کشیدن و اداره کردن آنها احساس نموده بود.

او همچنین فهمیده بود که این جنبش عظیم و خطرناکی، با گروه حمله و افراد مبارز آن که هر روز بر تعدادشان افزوده میشود، اگر در دست افسران ستاد ارتش باشد موجب ترقی و عظمت آلمان و احتمالاً ترقی شخص خودش خواهد شد.

به همین جهت طی سال ۱۹۳۱ شلیشر مخفیانه با دروهم، رئیس ستاد گروه حمله نازی شروع بنوطه کرد. پس دوجریان مخفی و مهم وجود داشت.

از یکطرف ستاد ارتش با هیتلر ساخته بود و از طرف دیگری از افسران ستاد ارتش آلمان یعنی شلیشر مخفیانه با دروهم که همکار نزدیک هیتلر و رقیب احتمالی آینده او بود نوطه مینمود.

[۲]

معالهای بر باد رفته

چرخهای آلمان بحرکت افتاده بود و وقایع مهمی در شرف وقوع بود. در ماه مه ۱۹۳۲ کابینه وبروینگ Bruning در آلمان سقوط کرد. تا آن زمان فن پاپن و فن شلیشر ژنرال سیاستمدار، با دسیسه و زرنگی خود آلمان را اداره میکردند، اما دیگر زمان دسیسه بازی سر آمده بود.

فن پاپن که بجای بروینگ نخست وزیر شده بود امید داشت که با پشتیبانی محافل افراطی ملی و اطرافیان هیندنبورگ آلمان را اداره نماید.

در ۲۰ ژوئیه همان سال وی تصمیم مهمی اتخاذ کرد، بدین معنی که دولت سوسیالیستی پروس را منحل نمود. بنخست وزیر پروس که حاضر نبود اطاق کار خود را جز با زور و فشار ترک کند گفتند که: «میخواهید فشار تا چه حد باشد؟» او را بحیر از پشت میز کارش بلند کردند. اما شلیشر حرص مقام و قدرت داشت، وی امیدوار بود که نیروهای شومی که در سیاست آلمان نفوذ روز افزونی یافته بودند او را بحکومت برسانند و میخواست از نفوذ روز افزون هیتلر برای رسیدن بقدرت استفاده بنماید.

میخواست جنبش هیتلری را در خدمت ستاد ارتش آلمان در آورد و بدینوسیله خود رهبری هر دو را عهده دار شود.

شلیشر و دروهم از سال ۱۹۳۱ با یکدیگر در تماس بودند و در سال ۱۹۳۲ بین شلیشر و شخص هیتلر رابطه برقرار شد.

این دو نفر تا کرسی نخست وزیری یکقدم بیشتر فاصله نداشتند و تنها مانعی که ایشان را از این مقام دور نگاهداشت فن پاپن بود که از اعتمادی که هیندنبورگ نسبت بوی ابراز میداشت حداکثر استفاده را مینمود.

در سال ۱۹۳۲ هیتلر بنا بقاضای شخص نخست وزیر برلین رفت.

«پشوا» آراء سیزده میلیون آلمانی را در اختیار خود داشت و تصور میرفت که کاملاً آماده در دست گرفتن قدرت است. وضع او در این موقع درست شبیه وضع موسولینی قبل از حمله به روم بود.

اما پاپن باین امور اعتنائی نداشت. وی به پشتیبانی هیندنبورگ اطمینان داشت و بهیچوجه قصد استعفا نداشت. مارشال پیردر برلن با هینتزل ملاقات کرد و این ملاقات ابداً در او حسن اثر نیخشید. «این مرد که میخواهد صدراعظم بشود؟ بهتر است او را عضو پستخانه کنید تا تمیزهایی که صورت من بر آنهاست بپسندد» در محافل کاخ ریاست جمهوری، هینتزل آن نفوذی که رقبای سیاسی او داشتند نداشت.

در انتخابات مال ۱۹۳۲ هینتزل ۳۴ کرسی از آنچه که در مجلس آلمان در اختیار داشت بفتح کمونیستها از دست داد و این موضوع ضربه بزرگی به حیثیت سیاسی او زد. فن شلیشر فکر کرد که ممکن است بدون هینتزل نیز موفق برسدن بصدارت شود. در ماه نوامبر فن پاپن استعفا داد و شلیشر جای او را گرفت ولی خود را لایق این مقام نشان نداد دشمنان او زیاد بودند. هینتزل، فن پاپن و تمام ناسیونالیستهای افراطی در جبهه مخالف او قرار داشتند. کمونیستها هم با نازیها و هم با دولت مبارزه میکردند و بدین ترتیب ادامه حکومت ژنرال شلیشر را غیر ممکن میساختند. در این هنگام فن پاپن از نفوذ خود نزد هیندنبورگ استفاده کرد و رئیس جمهور پیر، در سیام ژانویه ۱۹۳۳ آدلف هینتزل را بصدارت آلمان منصوب نمود.

فن پاپن میخواست باین وسیله بار تمام مسئولیتهای اداره میلیونها نفر آلمانی را بر شانه هینتزل بگذارد و او را نیز مانند شلیشر از میدان بدر کند.

اما مشت محکم مرد کار آزموده، قدرت خود را زود با آنها که با نظم نوین، مبارزه میکردند با خیال مبارزه با آنها داشتند نشان داد. دو روز پس از روی کار آمدن هینتزل، تمام اجتماعات و تظاهرات حزب کمونیست آلمان ممنوع شد و در سراسر آلمان مراکز مخفی اسلحه و مهمات ایشان را ضبط کردند. در شب ۲۷ فوریه ۱۹۳۳ که کاخ مجلس آلمان طعمه حریق شد بحران بمبتهای درجه خود رسید. تمام گروه حمله پیراهن سیاهان بسیج شدند و بحالت آماده باش درآمدند در همان شب چهار هزار نفر، از جمله اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست را بازداشت کردند.

اجرای تمام این عملیات بمهده گورینگ که در آنوقت وزیر کشور پروس بود واگذار شد. این اقدامات مقدمه انتخابات عمومی آینده بود و موجب شکست کامل کمونیستها که بزرگترین دشمن «نظم نوین» بودند شد و تهیه مقدمات انتخابات عمومی بمهده دکتر گوبلز واگذار شد و وی بخوبی لیاقت خود را در اینکار نشان داد.

ولی هینتزل رسم در آلمان مخالفین زیادی داشت. در انتخابات عمومی، احزاب مخالف هینتزل ۲۵۱ کرسی و حزب نازی، با استفاده از طریق نامشروع و تهدید و ارعاب مردم ۲۸۸ کرسی بدست آوردند.

در شرایط عادی انجام وظیفه پارلمان یک مملکت متعین، اقلیتی باین قدرت نمیتوانست

در جریان کلیه امور اعمال نفوذ کرده نقش مهمی در دولت بازی کند ولی در آلمان جدید نازی، اقلیتها خیلی زود فهمیدند که هیچگونه حقی ندارند.

در مارس ۱۹۳۳ هینتزل مجلس جدید آلمان را در کلیسای نظامی پوتسدام در جوار قبر فردریک کبیر افتتاح کرد. در قسمت بالای کلیسا، ژنرالها و افسران ارتش آلمان که نشانه ادامه قدرت امپراطوری پروس بودند، و رؤسا و رهبران پیراهن قهوه ایها و پیراهن سیاهان که نماینده حیات جدید آلمان بودند، جای گرفتند. بوسیله تهدید و ارعاب، هینتزل موفق شد که با اکثریت ۴۴۱ رأی در مقابل ۹۴ رأی برای مدت چهار سال اختیارات کامل از مجلس بگیرد و همچنین نتیجه آراء قرائت شد هینتزل بطرف نمایندگان سوسیالیست برگشت و فریاد زد: «حالا دیگر بشما کوچکترین احتیاجی ندارم».

همان شب، در محیط متشنجی که نتیجه انتخابات بود، اعضای حزب نازی در مقابل رهبر بزرگ خود، در حالیکه مشعلهای افروخته در دست گرفته بودند و سرود میخواندند، در خیابانهای برلن رژه رفتند.

این منظره فصل آخر یک مبارزه طولانی و دشواری بود که شاید آنها که بنتایج شکست آگاهی ندارند بخوبی آنرا درک نکنند.

آدلف هینتزل بالاخره بجائیکه میخواست رسیده بود، ولی تنها نبود.... او از اعماق شکست، نیروهای تاریک و وحشی که در روح بزرگترین، متعصبترین، عقیدتورین و بدبختترین نژادهای اروپا وجود داشت بیاری خود خوانده بود. هینتزل در رأس آلمان قرار گرفته بود و آلمان خود را مسلح میکرد.

در اوایل سال ۱۹۳۱ من تصمیم گرفتم یک سلسله کنفرانس در ایالات متحده امریکا ترتیب دهم و لذا به نیویورک عزیمت کردم. در این شهر من قربانی یک حادثه خطرناک شدم که نزدیک بود جانم را در آن از دست بدهم. روز ۱۳ دسامبر، هنگامیکه در خیابان پنجم، میخواستیم از اتوبوس پلایه شوم، بدون اینکه متوجه باشیم در امریکا اتوبوسها بر خلاف انگلستان از سمت راست خیابان حرکت میکنند، از جبهتی که نباید پیاده شدم و با اتوبوسهایی که بسرعت حرکت میکرد تصادم کردم. مدت دوماه بیمار و بستری بودم و سپس در «ناسو» و جزائر «باهاما» کم کم نیروی خود را حدی بدست آوردم. با همین وضع دوره کنفرانسهای خود را در شهرهای امریکا آغاز کردم و چهل کنفرانس دادم. حالا که حساب میکنم، می بینم آنروزها از سختترین دوران زندگی من بود. در تمام مدت بیماری در روی نیمکت یک قطار مسافری افتاده بودم و در هر شهر برای هزاران نفر کنفرانس میدادم، در تمام مدت سال دوره نقاهتم ادامه داشت ولی کم کم نیروی سابق خود را بدست آوردم.

رو بهمرفته سالهای بین ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵ برای من سالهای شیرینی بود. در این سالها من زندگی خود را بانوشن مقالاتی که نه تنها در انگلستان بلکه در امریکا و بسیاری از کشورهای اروپائی خواننده داشت اداره میکردم. یک زندگی روزمره عادی و شیرین بود. در آنروزها دنباله کتاب «زندگی مالبوروک» Marlborough را مینوشتم و در عین حال

وضع سیاسی اروپا و آلمانی که مشغول مسلح شدن بود میبایست دیدیم. در آن ایام در «شارتول» Chertwal زندگی میکردم و با دست خود دیوارهای باغ و قسمتی از خانه خود را ساختم. در این باغ استخری ساختم که آب آن بوسیله نیروئی که حرارت آن از حرارت آفتاب کشور ما بیشتر و مطمئن تر است گرم میشد. بدین ترتیب از صبح تا شام، حتی يك لحظه بیکار و افسرده نبودم، خانوادهام، خوشبخت و خوشحال، در کنارم بود و لذت يك زندگی آرام خانوادگی را بخوبی چشیدم.

در تابستان ۱۹۳۲ برای اینکه اسناد و مدارکی در باره زندگی مالیوروك، که مشغول تحریر آن بودم تهیه کنم، به اتفاق خانوادهام سفری بمیدانهای جنگه هلند و آلمان که قهرمان گنام در آنجا جنگیده بود نمودم.

من در این سفر طبیعتاً سؤالاتی در باره جنبش هیتلری از آلمانی هائی که با آنها برخورد می نمودم می کردم و احساس می نمودم که تقریباً این مسئله بزرگترین مشغله فکری ایشانست.

کم کم محیط هیتلری را درك میکردم. یکروز پس از اینکه از صبح تا شام میدان جنگ «بلنهایم» Blenheim را که قهرمان گنام در آنجا جنگیده بود بازدید کردم با اتومبیل به مونبخ رفتم و مدت يك هفته در این شهر ماندم.

در هتل «رژینا» يك آقای جوان با اطرافیان من آشنا شد. نام او هرمانفشتانگل Herr Hanfstaengl بود و خیلی زیاد از «پیشوا» سخن میگفت و بنظر میرسید که از نزدیکان و دوستان اوست. از آنجا که او پسر پرنس هچان و حرافی بود و انگلیسی را بسیار خوب تکلم میکرد او را بشام دعوت کردم.

او برای ما به بهترین طرزى اقدامات و عقاید هیتلر را تعریف کرد و بنظر میرسد که مقبول عقاید «پیشوا» است.

پس از شام به پشت پیاپی رفت و با ظرافت و اسنادی بسیار چندین آهنگ مختلف نواخت و خواند بطوری که آتش به همه ما خوش گذشت. مثل اینکه تمام آهنگهای انگلیسی که من دوست داشتم قبلاً میشناختم و اقامه جوان دوست داشتنی و قابل توجهی بود و بعد ما دانستیم که از دوستان نزدیک هیتلر است.

بن میگفت که لازم است من با هیتلر ملاقات کنم و کاری از این ملاقات آسانتر نیست، هیتلر هر روز در ساعت ۵ بعد از ظهر به هتل «رژینا» میآید و از ملاقات با من بسیار خوشحال خواهد شد.

در آن زمان من باشخص هیتلر دشمنی و عداوتی نداشتم. عقاید و نظریات او را درست نمی شناختم و از شخصیت او هیچوجه آگاه نبودم.

من کسانی را که در مقام دفاع از کشور مغلوبشان بر میآیند تحسین میکنم، حتی اگر این اشخاص مخالف من باشند. من از اینکه هیتلر يك آلمانی وطن پرست بود، بوی حق میدادم و همیشه آرزو داشتم که انگلیس و فرانسه و آلمان با یکدیگر دوست و متحد باشند.

مع هذا طی مکالمه با «هرمانفشتانگل» از او پرسیدم: «چرا رئیس شما آنقدر نسبت به یهودیها بد رفتاری میکنند؟ البته من شما حق میدهم نسبت به یهودیانی که اعمال خلاف انجام میدهند با بمملکت ضرر میزنند خشمگین باشید و قبول دارم که در صورتیکه بخواهند قدرت را بدست بیاورند باید در مقابل آنان ایستادگی کرد؛ ولی قساوت و بیرحمی نسبت به کسی که گناهش این است که یهودی بدنیا آمده چه مفهومی دارد؟ چگونه ممکن است کسی مسئول تولد خود باشد؟» ظاهراً دوست جوان ما این مطالب را عیناً برای هیتلر نقل کرده بود زیرا فردای همانروز با قیافه خیلی جدی به هتل آمد و گفت ملاقاتی که باید بین من و هیتلر صورت گیرد آنروز امکان نخواهد داشت زیرا «پیشوا» بعد از ظهر آنروز کار لازم دیگری دارد.

آنروز آخرین باری بود که من «هرمانفشتانگل» را دیدم و باین ترتیب هیتلر تنها شانس ملاقات با من را از دست داد. بعدها وقتی باوج اقتدار خود رسید چندین بار از من دعوت کرد و من همه این دعوتهای را رد کردم زیرا وقایع و حوادث بسیاری در فاصله این سالها روی داده بود.

مذاكرات سه جانبه را آغاز نهند .

ولی هیتلر هر روز قویتر میشد و فعالیت خرابکارانه نازیها در اطریش هر روز افزایش می یافت .

«دولفوس» گزاشی درباره اقدامات خرابکارانه نازیها و خطری که اطریش را تهدید میکرد برای موسولینی فرستاد و یادآوری کرد که این اعمال تاجه حد بیازرگانی و منافعی که اطریش از طریق جلب سیاحان خارجی بدست میآورد میکاهد .

در ۱۴ ژوئن همان سال موسولینی در حالیکه گزاشی صدراعظم اطریش را همراه داشت برای اولین بار بقصد ملاقات با هیتلر به ونیز رفت .

صدراعظم آلمان در حالیکه بارانی قهوه‌ای رنگ بر تن و کلاه شاپو بر سر داشت از هواپیما پیاده شد و در مقابل خود یک گردان مجهز فاشیست که لباس متحدالشکل رسمی پوشیده بودند و در رأس ایشان موسولینی را که جلال و ابهت مخصوصی داشت مشاهده کرد موسولینی بمحض دیدن میهمان خود ، زیر لب بمحافظ همراهش گفت :

- از او خوش نمآید .

طی مذاكرات مختصر و کلی که صورت گرفت رهبران آلمان و ایتالیا تبادل نظر کردند و هر يك درباره مرایای نوع دیکتاتوری خود داد سخن دادند .

موسولینی در واقع نمیدانست شخصیت هیتلر چگونه است و مفهوم سخنان او را درست درك نمیکرد .

پس از این ملاقات عقیده خود را درباره «پیشوا» اینطور ابراز کرد : «یک کشیش پر حرف» .

در هر حال «دوچه» موفق شد تمهیداتی درباره تقلیل فشار آلمان بر اطریش از هیتلر بگیرد . پس از این ملاقات ، کنت چیانو وزیر امور خارجه موسولینی بخبر نگاران اظهار داشت : «خواهد دید هیچ واقعه ناگواری روی نخواهد داد» .

اما باید دانست وقفه‌ای که در فشار آلمان بر اطریش پس از این ملاقات حاصل شد ، نتیجه ترس هیتلر از موسولینی نبود بلکه امور داخلی آلمان هیتلر را بخود مشغول داشته بود .

بحکومت رسیدن نازیها در آلمان موجب بروز اختلافاتی بین هیتلر و کسانیکه او را در مبارزه همراهی میکردند شده بود .

پیراهن قهوه‌ایها که تحت اوامر «روهم» انجام وظیفه میکردند افراطی ترین عناصر نازی بودند .

اعضای قدیمی حزب نازی از جمله «گرگور اشترامر» که قهرمان انقلاب اجتماعی بود ، بهم آنها داشتند که هیتلر پس از رسیدن بحکومت آلت دست سناد ارتش آلمان ، بانکها و صاحبان صنایع بزرگ شود .

قبل از او رهبران انقلابی دیگری نیز بودند که نردبانی را که از آن بالارفته بودند با

[۳]

افق تیره

سدارت هیتلر در سال ۱۹۳۳ بهیچوجه دردم حسن استقبال نشد . جنبش نازی بنظر ایتالیا بیا تقلید خشن و خارج از حدود فاشیسم بود ، همچنین ایتالیا بیا از ادعاهای آلمان نسبت باطریش و اروپای مرکزی بخوبی اطلاع داشتند . موسولینی پیش بینی میکرد که منافع آلمان و ایتالیا در کشورهای اروپای مرکزی هر گز با یکدیگر تطبیق نخواهد کرد . صحت نظر موسولینی بعدها معلوم شد .

یکی از آمال همیشه هیتلر این بود که اطریش را به آلمان منضم کند . در صفحات اول کتاب «نبرد من» این جمله دیده میشود : «اطریش آلمانی باید بدامان مادر وطن باز گردد» از همان روزی که هیتلر زمام امور را در آلمان بدست گرفت دولت نازی دست اندازی خود را بوین آغاز نمود .

در آن هنگام هیتلر نمیتوانست بخود اجازه دهد که با موسولینی که منافع بسیاری در اطریش داشت ، وارد مبارزه شود حتی در اقدامات پشت پرده و پنهانی که برای نفوذ در اطریش انجام میداد احتیاط کامل را مرعی میداشت .

باوجود این ، از همان اوان حکومت هیتلر ، فشار آلمان بر اطریش ظاهر گشت و دولت اطریش بیش از پیش مجبور میشد این فشار را تحمل کند و طرفداران الحاق اطریش با آلمان را وارد کابینه «دولفوس» نماید و پستهای حساس بانها واگذار کند . نازیهای اطریش در یک هنگام مخصوص در ایالت «باویر» تربیت شده بودند و اعمال خرابکارانه شدیدی در اطریش انجام میدادند .

در ماه مارس ۱۹۳۵ ایتالیا ، اطریش و مجارستان قراردادی معروف به «پروتکل رم» امضاء کردند که سه کشور را ملزم نمیکرد در صورت بروز خطر برای هر يك از آنها ، قودا

با زمین انداخته بودند.

بعقیده پیراهن قهوه‌ایها پیروزی ژانویه ۱۹۳۳، مفهومی علاوه بر آزادی غارت یهودیها، آزادی جیپاول اغنیا و طبقات ثروتمند دیگر آلمان بود. کم‌کم در محافل مختلف حزب نازی شایع شد که رئیس آنها خیانت عظیمی کرده است. در ژانویه سال ۱۹۳۳ تعداد پیراهن قهوه‌ایها چهارصد هزار نفر بود.

از اول بهار ۱۹۳۴ تعداد آنها به ۳ میلیون نفر رسید. هیتلر در مقام جدید خود از توسعه و قدرت این ماشین عظیم راضی و خوشنود نبود زیرا اگر چه هنوز نسبت باو ابراز وفاداری میکردند و قسمت اعظم آنها ویرا از مصمم قلب دوست داشتند ولی کم‌کم کنترل مستقیم این ماشین عظیم از دست او خارج میشد.

تاکنون پیراهن قهوه‌ایها، ارتش شخصی او بودند. اینک او در رأس ارتش ملی آلمان بود. هیتلر بهیچوجه قصد انتخاب بین این دورا نداشت میخواست هر دوی آنها را باامکان یکاربردن یکی علیه دیگری در دست داشته باشد. پس میبایستی تکلیف «روهم» را معلوم سازد. طی نطقی به رؤسای گروه حمله اعلام کرد:

«من تصمیم گرفته‌ام که هر گونه اقدامی که منظور آن سرنگون کردن وضع حاضر باشد خفنی سازم.

من در مقابل هر گونه انقلاب جدید ایستادگی خواهم کرد. زیرا چنین انقلابی همه ما را از میان خواهد برد. هر کس در مقابل دولت و اختیارات دولتی استقامت بخرج دهد به شدیدترین وضعی مجازات خواهد شد حتی اگر چنین اشخاصی در صف ما باشند از مجازات آنها چشم‌پوشی نخواهد شد».

باوجود سوءظنی که هیتلر نسبت به «روهم» پیدا کرده بود معهذا باور نمیکرد دوست ایام سابق و کسی که هفت سال رهبری گروه حمله را به عهده داشت نسبت باو خیانت کند. وقتی حزب نازی دولت را در دست گرفت، روهم رسماً عضو کابینه شده بود. یکی از نتایج اختلاف حزب نازی و دولت این بود که پیراهن قهوه‌ایها رسماً عضو ارتش آلمان شده بودند. در این زمان کنترل ارتش آلمان مهمترین مسائل سیاسی بود. در فوریه سال ۱۹۳۴ سنتر آلمان به برلین رفت و طی مذاکراتی که با هیتلر انجام داد از او تعهد گرفت که پیراهن قهوه‌ایها وضع غیر نظامی خود را حفظ کنند.

در همان حال «روهم» با رئیس ستاد ارتش آلمان اختلاف دائمی پیدا کرده بود و میترسید که ارتش حزب، که آن همه بخاطر آن رنج برده بود، فدای ارتش ملی شود و بدون توجه به تهدیداتی که هیتلر در نطق خود کرده بود نطق تند ی بدین مضمون ایراد کرد: «انقلاب ما یک انقلاب سوسیالیست ملی بود نه یک انقلاب ملی. ما با کمال میل روی لنت سوسیالیست تکیه میکنیم. در مقابل اجتماع هیچ مانعی جز گروه حمله ما وجود ندارد و این گروه ماهیت انقلابی ما را حفظ میکند».

هر یک از افراد پیراهن قهوه‌ای از اولین روز ورود خود بگروه حمله، با انقلاب سوگند خورده‌اند و تا وقتی مقصود نهائی ما بدست نیامده از این راه بر نخواهند گشت».

و پس از این نطق از گفتن «هایل هیتلر» که پیراهن قهوه‌ایها یکصد آبان پاسخ میدادند خودداری کرد.

در تمام مدت ماه آوریل ژنرال فن بلومبرگ رئیس ستاد ارتش آلمان مرتباً از اعمال تند و خشن پیراهن قهوه‌ایها به هیتلر شکایت میکرد.

«پیشوا» میبایستی بین ژنرال‌ها، که از او نفرت داشتند، و پیراهن قهوه‌ایها که تمام موفقیتهای خود را مدیون ایشان بود، یکی را انتخاب کند.

هیتلر ژنرال‌ها را انتخاب کرد. در اوائل ماه ژوئن، طی یک مذاکره پنج ساعته با «روهم»، هیتلر سعی کرد او را با خود موافق کند ولی گوئی هیچگونه توافق نظر با این مرد مقصوب و غیر عادی که حریص جاه و مقام بود امکان نداشت. یک گودال غیر قابل عبور، آلمان بزرگ و مقتدر طبقاتی را، که هیتلر آرزوی آن داشت، از جمهوری پروتلار دیکتائی آلمان که روهم خواهان آن بود، جدا میکرد.

در میان پیراهن قهوه‌ایها دسته دیگری بوجود آمده بود که لباس منجدالشکل سیاه می پوشیدند.

این دسته همان «اس اس»ها بودند که بعدها پیراهن سیاهان خوانده شدند. مأموریت این دسته حفظ شخص پیشوا و انجام دستورهای مخفی و مخصوص بود. ریاست این دسته با شخصی بنام «هریش هیملر» بود که سابقاً مرغ فروشی میکرد.

هیملر هنگامیکه متوجه اختلاف هیتلر با ارتش و روهم شد سعی کرد که پیراهن سیاهان را تحت اختیار کاملی هیتلر در آورد. از یکطرف روهم توسط اعضای متنفذ حزب مانند گرگور اشتراسر پشتیبانی میشد و از طرف دیگر بین ژنرال‌های ارتش نیز اختلاف وجود داشت. از جمله فن شلیسر، صدر اعظم سابق آلمان شکست ژانویه ۱۹۳۳ خود را فراموش نکرده و گناه افسران ارتش را که نتوانسته بودند او را بجای هیندنبورگ بنشانند از یاد نبرده بود. اختلاف بین هیتلر و روهم موقعیت مناسبی بنظر او رسید. وی حتی این بی احتیاطی را مرتکب شد و سفیر فرانسه در برلین اظهار نمود که سقوط هیتلر نزدیک است. شلیسر همان تحریکاتی را که علیه برونینگ کرده بود، مجدداً آغاز میکرد ولی شرایط این بار خطرناکتر بود.

شاید تا سال‌های دیگر معلوم نشود که آیا هیتلر مجبور شد که از توطئه روهم جلوگیری کند یا اینکه ژنرال‌ها و او از بیم وقایعی که ممکن بود بعدها روی دهد تصمیم گرفتند که تا فرصت هست مخالفین خود را از میان بردارند.

در هر حال مسلم است که منافع هیتلر و ژنرال‌ها اقتضا نمیکرد که وجود یک توطئه را ثابت کنند ولی بعد بنظر میرسد که روهم و پیراهن قهوه‌ایها علیه هیتلر توطئه کرده باشند. البته آنها بهرحال جنبش مخالف خطرناکی رسیده بودند ولی ظاهراً توطئه‌ای هنوز در میان نبوده. در هر حال دو چیز محقق است: آنها نیروی خود را متعزز میکردند و حریف پیش دستی کرد.

وقایع غیر مترقبای شروع شد. در ۲۵ ژوئن، به ارتش آلمان در سر بارخانه‌ها آماده باش داده شد و بین پیراهن سیاهان اسلحه تقسیم گشت. در مقابل آنها، گروه حمله

خود را آماده نمودند. روهم، با اجازه هیتلر دستور داد که در روز سیام ژوئن تمام رؤسای پیراهن قهوه‌ای‌ها در «ویسه» اجتماعی تشکیل دهند.

در ۲۹ ژوئن به هیتلر اطلاع دادند که جان اودر خطر است. او با هواپیما بگوئسبرگ عزیمت کرد و در آنجا گوبلز باو اطلاع داد که وقایع مهمی در برلن در شرف وقوع است و کارل ارنست هیتلر نزدیک روهم قصد قیام دارد. این موضوع بنظر حقیقت نمیرسید، در واقع ارنست در آن موقع در برلن نبود و در «ایرم» قصد مسافرت ماه عسل داشت. دروغ با راست، اظهارات گوبلز موجب شد که هیتلر فوراً تصمیم بگیرد. بگوئسبرگ دستور داد که نظم را در برلن حفظ کند و خود بقصد توقیف مخالفینش شخصاً عازم مونیخ شد.

در این روزها که زندگی و مرگ بایکدیگر قائم‌باشک بازی میکردند، هیتلر شخصیت مخوف خود را نشان داد: در تمام طول راه، در حالیکه در کنار خلبان نشسته بود در رؤیای تارک و وحشتناکی فرو رفته بود. هواپیما در ساعت ۴ صبح در فرودگاهی در نزدیکی مونیخ بر زمین نشست. همراهان هیتلر عبارت بودند از گوبلز و دوازده محافظ شخصی پیشوا، هیتلر یکسره بطرف «خانه قهوه‌ای» شهر رفت و در آنجا رؤسای محلی گروه حمله را احضار و همگی را بازداشت کرد.

در ساعت شش صبح همراه گوبلز و آن دوازده نفر دیگر بطرف «ویسه» حرکت کرد «روهم» در این هنگام بیمار و در مرکز آب معدنی «ویسه» مشغول مداوا بود و یک ویلای کوچک از طبیب معالج خود اجازه نموده بود. البته ستاد ارتشی بدتر از این برای اداره یک توطئه عظیم امکان نداشت.

این ویلا در انتهای جاده بن سنی قرار داشت بطوریکه هر گونه رفت و آمد را بخوبی میشد کنترل کرد.

در این خانه اصولاً اطاق بزرگی که بتوان جلسه رؤسای گروه حمله یا توطئه کنندگان را در آنجا تشکیل داد وجود نداشت فقط یک تلفن موجود بود. تمام اینها با نقشه یک قیام فوری مبادت داشت.

اگر واقعاً «روهم» و طرفدارانش قصد شورش داشته‌اند باید گفت که بسیار اشخاص بی‌بختی بوده‌اند.

در ساعت ۷ صبح، کاروان پیشوا در مقابل ویلا توقف کرد. هیتلر تنها بدون سلاح از پله‌ها بالا رفت و داخل اطاق روهم شد.

هرگز آنجه که بین این دو مرد گذشته، بر کسی معلوم نخواهد شد. روهم بدون هیچگونه مقاومتی دستگیر شد و سایر افراد ستاد او نیز بازداشت شدند.

این گروه کوچک و زندانیانش بطرف مونیخ حرکت کردند، در راه به کامیون‌های پر از افراد گروه حمله که مسلح شده و برای شنیدن نفاق روهم به «ویسه» میرفتند برخوردند. هیتلر از اتومبیل پیاده شد و با اطمینان کامل از قدرت و نفوذ کلام خود به رئیس آنها دستور داد که عقب گرد کنند. امر او فوراً اطاعت شد. اگر هیتلر یکساعت دیرتر یا دیگران یکساعت

زودتر رسیده بودند تاریخ جریان دیگری پیدا میکرد.

وقتی به مونیخ رسیدند روهم و هم‌دستانش بهمان زندانی که ده سال قبل از آن با هیتلر زندانی شده بودند منتقل شدند. اعدام از بعد از ظهر همان روز آغاز شد.

یک هفت تیر در زندان روهم گذاشتند ولی چون او حاضر نشد مفهوم این عمل را بفهمد در زندان نیمه باز شد و یک رگبار گلوله او را بخاک افکند. تا نیمه‌های شب اعدام در مونیخ ادامه داشت. شدت هیجان سربازانی که مأمور اجرای حکم اعدام بودند بقدری بود که چندین بار مجبور شدند دسته‌های هشت نفری آنها را عوض کنند ولی مدت چندین ساعت هر ده دقیقه بده دقیقه صدای رگبار گلوله بگوش میرسید.

در همین احوال، گورینگ که از وقایع مونیخ مطلع شده بود، اعمال هیتلر را در برلن تقلید کرد. ولی در برلن اعدام از اعضای گروه حمله تجاوز کرد.

فن‌شلیسر در خانه‌اش کشته شد، همسرش که خود را در جلوی او انداخته بود نیز بقتل رسید. گرگور اشتراسر نیز بازداشت و اعدام شد. منشی‌های مخصوص فن‌پاین و همکاران نزدیکش همه اعدام شدند، اما بعلت مجهولی شخص فن‌پاین تیرمه و آزاد گشت. کارل ارنست به برلن آورده شد و در آنجا بهلاکت رسید. در برلن هم مثل مونیخ تمام روز صدای گلوله بگوش رسید.

در طی این بیست و چهار ساعت در تمام آلمان چه بسا کسانی که هیچگونه رابطه‌ای با توطئه «روهم» نداشتند و قربانی اغراض شخصی و اختلافات قدیمی شدند. مثلاً جسد «او توفن‌کاهر» که در سال ۱۹۳۳ ریاست حکومت باویرا بعده داشت و قیام مونیخ را شکست داده بود در جنگلهای اطراف مونیخ پیدا شد. آمار اشخاصیکه باین ترتیب «تصفیه» شدند بین پنج تا هفت هزار نفر است.

در غروب این روز خون‌آلود، هیتلر با هواپیما عازم برلن شد. زمان آن فرا رسیده بود که باین کشتاریکه دامنه آن اضطراب آور بود پایان داده شود. همان شب عده‌ای از پیراهن سیاهان که در کشتن زندانیان فعالیت بیش از حد نشان داده بودند، خود پاي چوبه دار کشانده شدند. روزاول ژوئیه، در حدود ساعت یک بعد از نیمه شب، صدای گلوله خاموش شد. در بعد از ظهر همانروز، هیتلر در ایوان کاخ صدارت عظمی ظاهر گشت. اهالی برلن، که بسیاری از ایشان تصور میکردند هیتلر در این وقایع اذمیان رفته است ابراز احساسات فراوانی نسبت بوی نمودند.

بعقیده بعضی‌ها، وی قیافه وحشیانه‌ای داشت و بعقیده بعضی دیگر علامت پیروزی در چهره او خوانده میشد.

با احتمال قوی هر دو عقیده صحیح بنظر میرسید. هیتلر با اقدام سریع و بیرحمانه خود موقعیتش را مستحکم کرده و بقیه زندگیش را نجات داده بود. این شبی که بعدها شب قداره بن‌دان نامیده شد وحدت آلمان ناسیونال سوسیالیست را حفظ کرد و باین کشور اجازه داد تا بعدها بتواند جهانیان را نیز در سر نوشت شوم و ملعون خود شریک سازد.

این قتل عام اگر چه زائیده عوامل و نیروهای فعال آن روز بود ولی در عین حال

پوضوح نشان میداد که هیچ چیز، صاحب جدید آلمان را از ادامه راه خود باز نمیدارد. يك ديكتاتوری که بر اساس وحشت قرار گرفته بود و حوی خون جاری میکرد بدون اینکه اعتنائی بدنيا کند راه خود را میپیمود.

احساسات تند پیود و حشای غلیظان پیدا کرده بود. اردوگاههای کار اجباری مملو از غاسر مشکوک یا مخالف گشته بود. این وقایع را سخت متأثر نمود و در مقابل دیدگانم توسعه تسلیم آلمان با واقعت خرد کننده اش بصورت شوم و بیرحمانه ای که جهش بر قها آنرا روشن می نمود متظاهر گشت.

از اوایل ۱۹۳۴ يك سلسله رفت و آمدهای مخفی بین «باویر» و «اوپریش» شروع شد. در پایان ماه ژوئیه مرزبانان اطریش يك قاصد آلمانی را که حامل اسنادی بود بازداشت کردند. از روی پیامهای محرمانه ای که در میان اسناد مزبور پیدا شد معلوم گردید که توطئه غلیظی در شرف تکوین است.

گرداننده اصلی این توطئه «آنتون فون رینتلن» Anton Von Rintelen سفیر اطریش در ایتالیا بود. عکس العمل دولتموس و وزیرایش در مقابل این اعلام خطر و علامت يك انقلاب نزدیک، بطبی و کند بود. در روز ۲۵ ژوئیه نازیهای وین اسلحه بدست گرفتند. در حدود ساعت يك بعد از ظهر گروهی از شورشیان وارد کاخ سدرات عظمی شدند و دولتموس که مورد اصابت دو گلوله قرار گرفته بود از فرط خونریزی در گذشت.

يكشنبه دیگر از نازیها، ایستگاه رادیو را تصرف کردند و استعفای حکومت «دولتموس» و سدرات فون رینتلن را اعلام نمودند.

اما اصلی دیگر «دولتموس» دست با اقدامات شدید و فوری زدند. دستور اعاده فوری نظم صادر شد و وزیر دادگستری شخصاً عهده دار اداره امور گردید. اکثریت ارتش و پلیس طرفداری دولت برخاسته و کاخ سدرات عظمی را که شورشیان تصرف کرده بودند و «دولتموس» در آنجا در حال احتضار بود محاصره نمودند.

شورش در همان لحظه ای که در وین شروع شد در سراسر اطریش آغاز گشته بود و دسته های افسانگین اطریشی ایالت باویر مسلحانه از مرز عبور کردند.

موسولینی از این وقایع مطلع شد. وی فوراً بشاهراده ایتالیا رهبريك فرمانده ارتش اطریش لشکراف کرد و بوی اطمینان داد که ایتالیا برای حفظ استقلال اطریش برای هر گونه کمکی آماده است. «دوچه» با هواپیما بوفیر رفت و در آنجا همسر بیوه دولتموس را تسلیم و دلداری داد. در همین اثنا سه لشکر ایتالیایی بطرف تنگه «برنر» Brenner در مرز اطریش منتقل شدند. از شنیدن این اخبار هیتلر که از میزان قدرت خود آگاهی داشت عصب نشینی کرد. سفیر آلمان در وین و بسیاری از کارمندان آلمانی که بشرکت در قیام منهم شده بودند فراخوانده شده یا مجبور باستعفا گردیدند. نقش هیتلر با عدم موفقیت مواجه شده بود.

لزام بود که مقدمات کار بهتر و دقیقتر تهیه گردد. «فون پاپن» که از قتل عام «ژولین»

جان بدر برده بود سفیر آلمان در اطریش گشت و پا و دستور داده شد که با مهارت و ظرافت بیشتری اقدام کند.

سفیر جدیدی که بوی اعزام شده بود عاموریت داشت که جمهوری اطریش را سرنگون سازد. او دو وظیفه داشت: اول اینکه حزب مخفی نازی را تقویت کند و دایمانه ۲۰۰ هزار مارك در اختیار این حزب بگذارد، دوم اینکه موقعیت شخصیتهای سیاسی اطریش را متزلزل سازد یا اینکه آنها را طرفدار آلمان نماید.

در همین ایام نم انگیز و خطرناك بود که هیندنبورگ سردار پیر آلمان در گذشت. ماهها بود که وی از شدت کهولت خرف شده بود و بیش از همه آلت دست امرای ارتش گردیده بود.

خیلار رئیس دولت آلمان شد و عنوان سدرات را نیز برای خود حفظ کرد. پیراهن قهوه ای ها را مایل به طبع شده و مجدداً وفاداری خود را نسبت به پشوا اظهار داشتند.

تمام دشمنان وفقای پشوا از میان رفته بودند. از این لحظه بعد پیراهن قهوه ای ها تمام نیروی خود را از دست داده و بصورت پلیس برای مواقع بخصوص درآمدند. از طرف دیگر پیراهن سیاهان که تعداد آنها نسبت به پلیس که پایشان تعلق میکردت فوق العاده زیاد شده بود در تحت اوامر «همیلر» بصورت گارد مخصوص شخص پشوا درآمدند و در حقیقت وزفای برای ایجاد تعادل در مقابل سران ارتش شدند.

همچنین نیروهای پلیس مخفی با «گشتاپو» روز بروز در حال توسعه بود. در واقع هسته اصلی ارتش آینده آلمان ریخته شده بود.

در سپتامبر ۱۹۳۴ «بارتو» Barthou وزیر امور خارجه فرانسه موفق شد که روسیه را وارد جامعه ملل سازد. این عمل يك ابتکار مهم بود. «لیتوینف» Litvinov نماینده دولت شوروی بخوبی از سیاست خارجی اطلاع داشت.

وی خیلی زود با محیط جامعه ملل آشنا شد و زبان ایده آلیستی آنجا را چنان سریع و با موفقیت فراگرفت که بزودی یکی از شخصیتهای برجسته جامعه ملل گردید. با تمایلی که فرانسه بحلب منتقین علیه آلمان (که گذارده بودند سر بلند کند) داشت کاملاً طبیعی بود که نگاه خود را بسوی روسیه برگرداند و سعی کند که تعادل قوای که قبل از جنگ موجود بود از نو ایجاد شود.

ولی در انکیز فاجعه ای رخ داد. پاریس بپیروی از سیاست بالکانی خود و الکساندر پادشاه یوگوسلاوی را رسماً دعوت کرده بود. «بارتو» در مارس باستقبال وی آمد و در حالیکه با اتفاق ژنرال «ژرژ» سوار اتومبیل شدند از میان خیابانهای تزیین شده شهر و هلهله اهالی ماری عبور کردند.

يكبار دیگر توطئه منحوسیکه از طرف محافظل مشکوک «سربستان» و «کرووات» ترتیب داده شده بود صحنه سیاست اروپا را بخون آغشته کرد.

همانطور که در سال ۱۹۱۴ در «ساراجو» قاتلی را برای منظور خود پیدا کرده بودند

این بار نیز شخصی حاضر بقا کردن زندگی خود شد. احتیاطات معمولی که از طرف پلیس فرانسه اتخاذ شده بود کافی نبود. از میان جمعیت مردی بیرون جهید و بالای رکاب اتومبیل پرید و هفت تبر خود را بروی پادشاه و سایر همراهان وی خالی کرد. همه آنان مورد اصابت گلوله قرار گرفتند.

قاتل را از اتومبیل پائین کشیدند. گارد سوار جمهوری ویرا در همانجا گشت. صحنه شلوغ و ترسناکی ایجاد شده بود. الکساندر پادشاه یوگسلاوی فوراً جان داد.

ژنرال وژرژ و «بارتو» در حالیکه آشفته بخون بودند از اتومبیل پیاده شدند از ژنرال وژرژ که قادر بفرار نبود در همانجا از طرف یک طبیب مواظبت بعمل آمد. ولی مواظبت از وزیر خارجه که بمیان جمعیت رفته بود بیست دقیقه بعد شروع شد. مشارالیه مجبور شده بود که شخصاً از پلکان فرمانداری بالا برود و در اطاق فرماندار، پزشک کی پائین تر از محل زخم را پانسمان نمود.

خون بسیاری از او رفته بود. وی ۷۲ سال داشت و چند ساعت بعد در گذشت. ضربتی شدیدی سیاست خارجی فرانسه که زیر نظر «بارتو» اداره میشد وارد آمد. «پیر لاول» بجای «بارتو» عهده دار این مقام گردید. زشتی اعمال بعدی و مرگ «لاوال» نباید موجب شود که که قدرت و صلاحیت او را نادیده بگیریم. وی دور اندیش و دقیق بود. اطمینان داشت که فرانسه مایل است بهر نحوی که باشد از جنگ اجتناب نماید و امیدوار بود که در اثر گفتگو و مذاکره با دیکتاتورهای آلمان و ایتالیا، که خصوصیت خاصی با رژیم آنها نداشت باین منظور نائل شود.

او روسیه شوروی را قابل اعتماد نمیدانست و با وجود تظاهرات دوستانه ای که میکرد انگلیس را نیز دوست نداشت و اتحاد با انگلستان بنظرش بی ارزش بود. باید اعتراف کرد که در آثر مان عقیده فرانسه نسبت به بریتانیای کبیر چندان خوب نبود.

اولین مقصود لاوال این بود که با ایتالیا موافقت کامل حاصل کند. موقع بنظر او مناسب بود. خطر آلمان فرانسه را مشوش کرده بود که امتیازات مهمی برای آشتی با ایتالیا باین دولت بدهد. در ژانویه ۱۹۳۵ لاوال برم رفت و در آنجا یک سلسله قرارداد بمنظور رفع موانعیکه باعث جدائی دو کشور شده بود امضاء کرد. دولتین فرانسه و ایتالیا علیه تسلیح آلمان توافق نمودند. قرارداد در صورتیکه استقلال اطریش مورد تهدید قرار گیرد این دو دولت با یکدیگر بشاوری پردازند.

در دسامبر ۱۹۳۴ بین سران ایتالیائی و حبشی در اطراف جاهای اوآل اوآل نزاع در گرفت. این قضیه بهانه بدست ایتالیا داد که دعاوی خود را نسبت بامپراطوری حبشه باز دیگر بدین اعلام دارد. بدین ترتیب سر نوشت حبشه مانعی در سر راه جلوگیری از توسعه آلمان در اروپا شد.

در این لحظات بحرانی، واقعه دیگری رخ داد که در مورد آن سکوت جایز نیست. بموجب پیمان «ورسای»، دره «سار» که در مرز آلمان و فرانسه واقع و از حیث معادن ذغال و

صنایع آهن بسیار غنی است مدت ۱۵ سال میبایستی زیر نظر جامعه ملل و با نظارت دولت فرانسه اداره شود. در پیمان «ورسای» پیش بینی شده بود که مردم «سار» پس از این مدت خود سر نوشت خود را تعیین خواهند کرد و تمایل خود را بالحاق با عدم الحاق با آلمان اعلام خواهند داشت. ژانویه ۱۹۳۵ برای اجرای این فرماندم تعیین گردیده بود.

اکثریت مردم موافقت خود را با الحاق با آلمان اعلام نمودند. این پیروزی معنوی ناسیونال سوسیالیست که در واقع نتیجه تحولات عادی و اجتناب ناپذیر بود حیثیت سیاسی هیتلر را بالا برد و این فرماندم صادقانه بمنزله توافق اراده ملت آلمان و او تلقی گردید. هیتلر بهجوجه از بیطرفی و خلوص نیت جامعه ملل قدردانی نکرد در عکس در عقیده خود مبنی بر اینکه منفعتین احمقهای منحلی بیش نیستند پایدار تر شد. از همان زمان وی تمام هم خود را مصروف یک مسأله کرد: توسعه نیروهای نظامی آلمان.

میان کف زدن نمایندگان کمونیست که از طرف شورویها پشتیبانی میشدند بوی پاسخ داد که و ما هرگز حاضر نخواهیم شد که طبقه کارگر را بجنگی که باصلاح برای دفاع دموکراسی درمقابل فاشیسم است وارد کنند.

ایالات متحده کاری بکار امور اروپا نداشت و فقط امیدوار بود که همه در کار خود موفقیت حاصل کنند. اما فرانسه و انگلستان و - از قضا ایتالیا - احساس میکردند که باید در مقابل این نقض قرارداد صلح از طرف هیتلر اقدام بعمل آورند. در تحت نظارت جامعه ملل کنفرانسی از متفقین سابق در داسترزا، Stresa تشکیل شد و تمام این مسائل در آنجا مورد مطالعه قرار گرفت.

ولاول، احساس میکرد که باید افکار عمومی را با افزایش خدمت نظام بدو سال، که در پارلمان با اکثریت ناچیزی تصویب شده بود آماده سازد. فقط شورویها میتوانستند به فراکسیون مهمی که تحت نظارت ایشان بود اجازه بدهند از دولت در این مورد پشتیبانی کند. بعلاوه فرانسیها بطور کلی مایل بودند که اتحادی را که سابقاً با شرق داشتند دوباره تجدید کنند. در دوم مه دولت فرانسه پیمان فرانسه و شوروی را امضاء نمود. این قرار داد سند مبهمی بود و برای مدت پنج سال همکاری مشترک بین دو دولت را در صورت تجاوز تضمین میکرد. برای اینکه از نظر داخلی نیز دولت از این قرارداد استفاده کند ولاول، برای مدت سه روز بسکو رفت. در آنجا از طرف استالین مورد استقبال قرار گرفت. مذاکرات طولانی انجام گرفت که قسمتی از مطالب منتشر نشده آن ایست: استالین و مولوتوف طبعاً میخواستند قبل از هر چیز بدانند که اهمیت نیروهای فرانسه در جبهه مغرب تا چه حد است و بعبارت دیگر فرانسه چند لشکر در اختیار دارد. وقتی این مسائل حل و فصل شد ولاول، از استالین تقاضا کرد: «آیا میتوانی در روسیه بفتح مذهب و کاتولیکها کاری بکنی؟ این موضوع در مورد روابط من با پاپ تأثیر خواهد داشت».

استالین جواب داده بود: «اوه! اوه! پاپ! او چند لشکر در اختیار دارد؟»
من از پاسخ ولاول اطلاع ندارم. ولی بیشک او تعداد چندین گردان را که هرگز در رژهها دیده نشده اند یادآوری کرده است.

لاوال هرگز قصد نداشت با قبول تعهدات دقیقی که شورویها عادت بنقضای آنها دارند فرانسه و شوروی را متحد سازد. معیناً در پانزدهم مه، استالین رسماً سیاست دفاعی فرانسه را که اقتضا میکرد دارتش خود را بجای که امنیت ملی ایجاد میکند افزایش دهد تأیید نمود. بمحض صدور این دستور کمونیستها عقب گرد فوری کرده با کف زدن و ایراز احساسات شدید، برنامه دفاعی و خدمت نظام اجباری دوساله را تصویب کردند.

دربازگشت از مسکو وزیر امور خارجه فرانسه برای شرکت در تشییع جنازه مارشال پیلسوتسکی در «کراکوی» توقف کرد. در آنجا گورینگ را ملاقات نموده با وی مذاکرات صمیمانه انجام داد.

آنچه را که وی راجع بسوءظن خود نسبت بشورویها و تنفرش از ایشان برای گورینگ

[۴]

تیمبر راک

۱۹۳۵

سه سال فعالیت خستگی ناپذیر و اقدامات مخفیانه و تهیه قوای جنگی در پشت پرده، هیتلر را باندازه کافی قوی کرد. در ۹ مارس ۱۹۳۵ آلمان رسماً اعلام کرد که نیروی هوائی تأسیس کرده است و در شانزدهم همان ماه خدمت نظام اجباری در سراسر کشور اعلام گردید و پس از اعلام این نکته قوانین مربوطه وضع شد.

دولت فرانسه که از آنچه میگذاشت قبلاً اطلاع داشت نیز مدت خدمت نظام را بدو سال افزایش داد. تصمیمی که آلمان اتخاذ کرده بود نقض کامل و قطعی مواد پیمان صلح بود. تا وقتی این پایمال کردن پیمان، رسمی نبود دول فاتح به پیروی از نیت صلحجویانه و ملت اشتغال بمسائل داخلی حاضر نبودند مسئولیت نقض مواد پیمان صلح را از طرف آلمان اعلام نمایند.

ولی این بار ضرباتیکه زده شده بود نیروی خشن و انکار ناپذیر داشت. در همین اثنا دولت همیشه از جامعه ملل در مقابل ادعای ایتالیا تقاضای پشتیبانی میکرد.

در نتیجه هنگامیکه «سرجان سیمون» وزیر امور خارجه انگلستان با تفاق «ستر» «ایدن» و «بنادینوت» هیتلر در ۲۴ مارس برلین رفت دولت فرانسه این مسافرت را بيموقع اعلام نمود. برای فرانسه دیگر موضوع تقلیل میزان نیروهای نظامی که انگلستان تقاضای آنرا میکرد نبود بلکه مسأله اساسی افزایش مدت نظام از یکسال بدو سال بود و این موضوع در آنروز از نظر عمومی مسأله بسیار مهمی بود.

سوسیالیستها و کمونیستها علیه این لایحه رای دادند. وقتی «لئون بلوم» در پارلمان گفت: «کارگران برای مقاومت در مقابل تجاوز هیتلری قیام خواهند کرد»، «توروز» در

تعریف کرد بطور کامل بوسیله آلمانها بمسکواطلاع داده شد.

در همین موقع بود که دولت انگلیس تعجب انگیزترین اعمال ممکن را انجام داد. برپاداری انگلیس تا حدی بمده این ابتکار بود. اصولاً همیشه برای سربازان و ملوانان و خلبانان دخالت در سیاست خطرناک است. بادخالت در سیاست آنها وارد زمینهای میشوند که ارزش امور با ارزش اموریکه در زمینه تخصص ایشان است تفاوت دارد.

البته مسئولیت متوجه کابینه و وزیر درپاداری بود. مدتها بود که بین وزارت درپا - داری انگلیس و وزارت درپاداری آلمان راجع بمناسبت موجود بین دویروی دریائی گفتگو میشد و این مذاکرات منجر بمضای قراردادی شد. مواد اصلی این قرارداد این بود که آلمان تمهد میکرد نیروی دریائی خود را بنسبت يك سوم نیروی دریائی بریتانیا حفظ کند. این تمهد موجب رضایت فراوان وزارت درپاداری انگلیس بود که بمناسبت ۱۶ به ۱۰ قوای دریائی انگلیس نسبت بآلمان در زمان جنگ میاندمیشد.

در نتیجه رضایت از این قرارداد و اتکاء صد درصد بقول آلمان، وزارت درپاداری انگلیس با ساختن زیر دریائی از طرف آلمان که بموجب پیمان صلح، ساختن آن منع شده بود موافقت نمود.

تجدید ناوگان آلمان بمیزان ثلث ناوگان انگلیس، بآلمان اجازه میداد که برنامۀ کشتی سازی ترتیب دهد که تمام صنایع کشتی سازی آلمان را برای مدت ده سال بکار بیندازد. پس در حقیقت نه محدودیتی در کار بود و نه نظارتی بر توسعه نیروی دریائی آلمان صورت میگرفت. بآلمان اجازه داده شده بود آن قدر که قدرت دارد کشتی بسازد. این قرارداد در آن زمان يك امتیاز سیاسی بود که بهینتر داده شد. ولی بین متفقین تفرقه انداخته بود و یکی از ایشان را مجبور کرده بود که نقش پیمان و رسای را از طرف آلمان نایده بگیرد.

خبر انعقاد این قرارداد، ضربه جدیدی بر جامعه ملل زد، فرانسه از این گله داشت که اجازه ساختن زیر دریائی بآلمان منافع اساسی وی را بخطر میاندازد.

موسولینی این قرارداد را بمثابۀ دلیل قاطع برسوه بیت انگلستان نسبت بمتفقینش تلقی کرد و فکر کرد که این کشور تا وقتی منافع بحری اش بخطر نیفتاده با آلمان سازش خواهد کرد و بزبانهای که ممکن است از این راه متوجه متفقینش گردد اهمیتی نخواهد داد. سیاست انگلیس که بنظر او يك سیاست خود خواهانه و مقلبانۀ بود ویرا در ادعاهایش نسبت بحیثه استوارتر میکرد.

دول اسکندیناوی که پانزده روز قبل از این تاریخ با کمال شهادت اعتراض علیه اجرای خدمت نظام اجباری را در آلمان پشتیبانی میکردند حال متوجه میشدند که دولت انگلستان با توسعه نیروی دریائی آلمان با نظارت این نیرو و بردرپای بالتیک موافقت کرده است. وزرای انگلیس ادیانکه آلمان حاضر شده است برای از میان بردن زیر دریائیا با ما همکاری کند در مجلس داد سخن دادند. با توجه باینکه شرط اصلی این اقدام موافقت سایر دول با از میان بردن زیر دریائهای خود بود و امکان چنین موافقتی از طرف تمام دول غیر

ممکن بنظر میرسد، می بینیم که آلمانها با چنین تمهدی چیزی از دست نمیدادند.

از طرفی آلمانها تمهد کرده بودند که زیر دریائی هائی خود را هرگز علیه بحریۀ تجارتی بکار نبرند. بطور ممکن است تصور کرد که آلمانها يك نیروی زیر دریائی مقتدر در اختیار خود داشته باشند و بینند زنان و فرزندان شان در نتیجه محاصره دریائی انگلیس گرسنه اند و بازازبیکار بردن شدید نیروی زیر دریائی خود امتناع ورزند؟

من امضای این قرارداد را «نهایت حماقت» اعلام کردم. حقیقت این بود که بآلمان اجازه داده بودند تا آن حدی که قدرت و وسائلش اجازه میداد در مدت پنجسال کشتی جنگی و زیر دریائی بسازد.

از نظر نظامی نقض قرارداد و رسای عبارت بود از اعلام قانون خدمت نظام وظیفه. ولی تصمیماتی که برای توسعه و سازمان دادن ارتش آلمان اتخاذ شده بود فقط جنبۀ فنی نداشت. میبایستی آلمان نقش واقعی ارتش را در حکومت ناسیونال سوسیالیستی تعیین کند.

ارتش تحت فرمان پیشوا قرار گرفت. هر سرباز بعد از این مجبور بود بجای سوگند ب قانون اساسی، به شخص «آدلف هیتلر» سوگند یاد کند. وزیر جنگ تحت فرمان مستقیم پیشوا بود.

خدمت نظام يك وظیفه حقوقی اساسی هر شخص بود و ارتش مأموریت داشت که تمام ملت آلمان را تعلیم داده متحد سازد. ماده دوم قانون نظام وظیفه این بود که «ارتش آلمان نیروی مسلح و مدرسه تعلیمات نظامی ملت آلمان است».

مردم بآن بود، آزمایش خود را بدهد.

دیکتاتور ایتالیا فقط خواهان تصرف سرزمینهای جدید نبود، قدرت و امنیت رژیمش باعتبار حیثیتش بستگی داشت. همه ایتالیاییها خاطره تلخ شکست ارتش ایتالیا را در پنجاه سال قبل در حبشه بیاد داشتند و فراموش نکرده بودند که در آن تاریخ دنیا فهمید که ارتش ایتالیا در آدوتاه بدست مشتی سرباز حبشی تارومارش. ایتالیاییها دیده بودند که انگلستان چگونه بعدها انتقام شکست خود را در خارطوم و مجوبا گرفتند.

برای ایتالیاییها نشان دادن قدرت خود بحبشه درست همان ارزشی را داشت که بازگشت فراسویان به آلاس ولرن دارا بود.

برای موسولینی که میخواست قدرت خود را تثبیت کند، با بقول خودش ارزش ایتالیا را در میان دول اروپا بالا ببرد، يك وسیله سهل و كم قیمت و كم خطر وجود داشت و آن این بود که لكه بدنامی گذشته را با منضم کردن حبشه بمستعمرات ایتالیا پاک کند. تمام افکار او غلط و براساس خط و اشتباه بود ولی لازم است آنها را ذکر کرد، زیرا میبایستی همیشه سعی نمود که از نظریات ملل دیگر آگاهی یافت.

من از اینکه میدیدم ایتالیا بسرعت از ما دور میشود و باردوی دشمن میببوند بسیار نگران بودم، خصوصاً که احساس میکردم اختلاف بین ما و آلمان نازی که خود را مسلح نمیکرد بالاخره بجای یاریکی خواهد کشید.

شك نیست که اگر جامعه ملل در چنین شرایطی برای حفظ امنیت یکی از اعضای خود اقدام نمیکرد، سندرگ خود را بدست خویش امضا کرده بود و تنها سازمانی که بعداً ممکن بود جلوی تهدیدات آلمان مسلح و خطر هیتلری را بگیرد داهم میباشید. البته اگر جامعه ملل تصمیم میگرفت که تمام قوای خود را متمرکز کند و از سیاست موسولینی جلوگیری نماید وظیفه ما آن بود که با نهایت فداکاری مسئولیت خود را قبول کنیم. ولی بنظر نمیرسد که در آن وقت لازم بود انگلیس سلسله جنیان جنبش ضد موسولینی بشود.

در مقابل آلمانی که مسلح میشد میبایستی انگلستان بخاطر می آورد که ضعیف است و همچنین میبایستی وضع نظامی فرانسه را در نظر میگرفت. بایستی انگلیس این فکر را میکرد که کار نیمه تمام بهیچوجه مفید نیست.

اگر انگلستان احساس میکرد که نفع و سلامت اروپا در این است که با سیاست موسولینی مبارزه کند، میبایستی تا سرنگون کردن دیکتاتوری او از پای نشیند. سقوط دیکتاتور ضعیف تر موجب میشد که سایر نیروهای اروپا با یکدیگر اتحاد کنند و چون در آنوقت نیروی آنها از نیروی دیکتاتور بزرگ پیشتر بود امکان داشت که از جنگ دوم جهانی جلوگیری شود.

این اظهار نظر ها مقدمه مطالبی است که خواهد آمد.

موسولینی هرگز مخفی نکرده بود که قصد دارد حبشه را تصرف کند. افکار عمومی در انگلستان مخالف با این تجاوز بود. در میان ما بسیاری بودند که آلمان هیتلری را نه تنها

[۵]

ایتالیا و حبشه

ضربه شدید دیگری بصلح جهان زده شد. پس از اینکه انگلستان تفوق هوایی را از دست داد، مشاهده کرد که ایتالیا به اردوی آلمان پیوست. این دو واقعه موجب شد که هیتلر نشانه های خطرناک خود را تعقیب کند. دیدیم که تاجه حد موسولینی بحفظ استقلال اطیش كمك كرد و تاجه حد سیاست او در اوضاع جنوب شرقی اروپا تأثیر داشت. حال ایتالیا باردوی مخالف ملحق شده بود. آلمان نازی دیگر تنها نبود. یکی از متفقین جنگ اول جهانی در کنار او قرار گرفته بود. و خاتم این عدم تعادل ناگهانی امنیت جهانی، دائماً در نظر من بود.

نقشه های موسولینی بهیچوجه با روحیه بین المللی قرن بیستم مطابقت نداشت، عقاید او متعلق به آن ادوار تاریک تاریخ بود که سفید پوسنها حق داشتند فاتحانه به نژادهای دیگر حمله ور شوند و با تکیه به تفوق نیرو و اسلحه خود آنها را بخدشت خویش در آورند، در این قرن نور، در برابر جنایات و اعمال فجیعی که وحشی های ادوار گذشته محققاً از آن روی بر میگردداندند و شاید قادر بانجام آن اعمال هم نبودند، روش ایتالیا بنظر غیر عاقلانه و غیر قابل اغماض میآمد. علاوه بر اینها، حبشه عضو جامعه ملل بود. تقدیر چنین خواسته بود که خود ایتالیا بر خلاف میل انگلستان عضویت حبشه را به جامعه ملل تحمیل کند.

انگلستان قبل از اینکه عضویت حبشه بهجامعه ملل پذیرفته شود اعلام کرده بود که عضویت کشوری مانند حبشه که در آنجا استبداد حکمفرمائی میکند و بردگی وجود دارد و بین قبائل دائماً جنگ و نزاع است در جامعه ملل، با روح این جامعه مباینت دارد.

اما فشار ایتالیا موجب شده بود که حبشه بهعضویت جامعه ملل در آید و از تضمین ها و حقوقی که این جامعه برای اعضای خود محفوظ میداشت برخوردار گردد.

وقت آن فرارسیده بود که جامعه ملل، با این سازمان حکومت جهانی که امید تمام

خطری برای صلح میدانستند، بلکه آنرا خطری برای موجودیت اروپا میدانستند. و این عده از اینکه میدیدند يك کشور مقتدر - زیرا در آن زمان هنوز ایتالیا را جزو کشورهای مقتدر محسوب میدانستند - باردوی دشمن ملحق شده بسیار نگران بودند.

من هنوز خوب بخاطر دارم که در يك ضیافت شام، داف کوپر که در آن زمان معاون وزارت امور خارجه انگلیس بود پیشنهاد کرد که هبتي به ایتالیا برود و نتایج برهم خوردن توازن قوا را در اروپا و تأثیری که این تغییر، در سیاست انگلیس خواهد داشت برای موسولینی توضیح دهد. این پیشنهاد هرگز عملی نشد و شاید هم اگر عملی میشد نتیجه‌ای نمیداد. موسولینی هم مانند هیتلر تصور میکرد که انگلستان مانند پیرزن ضعیف و وحشت زده‌ای است که در صورت ناچاری هباهویی خواهد کرد ولی قادر به جنگ و نزاع نیست. لرد لوید Lloyd که روابط دوستانه‌ای با موسولینی داشت در خاطرات خود نوشته که دیکتاتور ایتالیا به بیانیه‌ای که عده‌ای از دانشجویان آکسفورد امضا کرده و در آن امتناع خود را از جنگ بخاطر شاه و وطن اعلام نموده بودند خیلی اهیبت میداد.

در اکتبر ۱۹۳۵ موسولینی که از تهدید بحری انگلستان نهراسیده بود ارتش ایتالیا را بسوی حبشه فرستاد. در دهم همین ماه، در جامعه ملل، دول جهان با اکثریت پنجاه رأی در مقابل يك رأی، لزوم مجازات ایتالیا را تأیید کردند. در مقابل این تصمیم، عکس العمل موسولینی بسیار ماهرانه بود. بجای اینکه اعلام کند «ایتالیا محدودیت‌های تعیین شده از طرف جامعه ملل را با جنگ پاسخ خواهد داد» اعلام کرد که «ایتالیا محدودیت‌های تعیین شده از طرف جامعه ملل را با فداکاری و نظم و خونسردی پاسخ خواهد داد» و در همین حال اعلام نمود که هرگز محدودیت‌هایی را که موجب جلوگیری از تصرف حبشه باشد قبول نخواهد کرد و اضافه کرد که با هر ملتی که بخواد راه را بر او ببندد خواهد جنگید. وی در منطق خود گفت: «پنجاه ملت! پنجاه ملتی که فقط يك ملت آنها را رهبری میکند»

در انگلستان، نخست وزیر اعلام کرد که مفهوم اجرای مقررات جامعه ملل در باره ایتالیا و قائل شدن محدودیت‌هایی نسبت به این کشور جنگ است. بعد تصمیم گرفت که جنگ نبرد دارد و بعد مصمم شد که مقررات را اجرا کند.

بخوبی واضح است که این سه نظر را نمیتوان با یکدیگر وفق داد. تحت نظارت انگلیس وزیر فشار لاول کمیسونی که مأمور تعیین محدودیت‌ها شده بود طوری رفتار کرد که تصمیماتش موجب بروز جنگ نشود.

سدور بسیاری از کالاهایی که بمصارف جنگی میرسد به ایتالیا ممنوع شد، اما نفت که برای ادامه جنگ علیه حبشه لازم‌ترین چیز برای ایتالیا بود ممنوع نشد زیرا اینطور فکر کرده بودند که اگر نفت را هم ممنوع کنند ایتالیا اعلان جنگ خواهد داد.

ورود آلومینیوم و آهن به ایتالیا ممنوع شد ولی صنایع ایتالیا در آنوقت احتیاج چندانی به این مواد نداشت.

بدین ترتیب محدودیت‌هایی که با آن همه هباهو نسبت به ایتالیا قائل شده بودند در

واقع محدودیت نبود.

مثل اینکه با ناراضی میخواستند مجازاتی برای ایتالیا تعیین کنند و این مجازات‌ها طوری بود که ایتالیا را بیشتر در تجاوز خود پا برجا میکرد. گوئی جامعه ملل میخواست حبشه را نجات دهد و راه نجات را این تشخیص داده بود که مزاحم ارتش متجاوز ایتالیا نشود. ملت انگلیس از این امور اطلاع نداشت و در هنگام انتخابات از مجازات و محدودیت طرفداری کرد و تصور میشود که این تنها راه جلوگیری از تجاوز ایتالیا بحبشه است.

از طرفی دولت انگلیس بهیچوجه قصد دخالت مسلحانه در دریاهای ایتالیا را نداشت. میگفتند که نیروی دریائی ایتالیا از نیروی دریائی انگلیس در مدیترانه قویتر است. در هر حال لازم بود قیل از مخالفت با سیاست ایتالیا، دولت اعلیحضرت از قدرت واقعی خود اطلاع پیدا میکرد و بعد تصمیم به تهدید و ارباب میگرفت.

امروز معلوم است که اگر در آن زمان يك تصمیم فوری گرفته میشد و نیروی دریائی ما راه سر بازان ایتالیا را به حبشه قطع میکرد، انگلستان در صورت بروز جنگ دریائی پیروز میشد. من هرگز با اینکه انگلیس به تنهایی اقدام کند موافق نبودم ولی ما بقدری جلورفته بودیم که صلاح نبود عقب گرد کنیم.

بعلاوه موسولینی هرگز جرأت نمیکرد به جنگ با انگلیس بپردازد. تقریباً تمام ملل دنیا علیه او بودند و او حاضر نبود در جنگ با انگلیس رژیم دیکتاتوری خود را از دست بدهد. اولین مرحله جنگ، جنگ دریائی در مدیترانه بود.

باجه قدرتی ایتالیا نمیتوانست به چنین جنگی دست بزند؟

نیروی دریائی ایتالیا يك چهارم نیروی دریائی انگلیس بود. ارتش زمینی ایتالیا که موسولینی فریاد میزد چندین میلیون نفر است. در کجا با ما جنگ میکرد؟ بعلاوه محاصره ایتالیا بسیار آسان بود و آلمان قادر نبود بطور موثر با ایتالیا کمک کند. اگر لازم بود ضربهای زده شود، و قتلش فرارسیده بود.

عذر بی جرأتی دولت انگلیس را جز با علاقه به صلح نمیتوان توجیه کرد. در واقع این ضعف موجب شد که ما دچار جنگ وحشتناکتری شویم.

بلوف موسولینی مؤثر افتاد و هیتلر که مدتها بود برای عظمت آلمان تصمیم بحنگ گرفته بود در عقیده خود راسخ تر شد.

وی حال بخوبی متوجه انحطاط انگلیس شده بود؛ انحطاطی که عاقبت پایان یافت اما دیگر برای صلح و برای اودیر شده بود. در ژانویه نبر ناظرین دقیقی متوجه ما بودند.

در همین ماه من و همسر من روزهای بسیار خوشی در بارسلون گذراندیم. بسیاری از دوستان بمن توصیه میکردند که با انگلستان بازنگردم. آنها معتقد بودند که برگشت من و دخالت در جریانات سیاسی، بمن زیان خواهد زد.

مسافر خانه‌ای که ما در آن منزل کرده بودیم میعاد گاه دست چپهای اسپانیا بود. در رستوران عالی این مهمانخانه که ما غذا صرف میکردیم همیشه دسته‌های جوانان

سپاه پوشی بودند که با چهره‌های برافروخته راجع سیاست اسپانیا، که چندی بعد يك ميليون نفر از هموطنان‌شان را بخون کشید، مکالمه میکردند.

حال بگذشته فکر میکنم می‌بینم که بهتر بود که من با انگلیس مراجعت میکردم شاید موفق میشدم عامل مثبتی در نزدیکی دسته‌های مخالف دولت باشم و به حکومت «بالدوین» خاتمه دهم.

شاید موفق میشدیم که همان وقت دولتی تحت رهبری سراسون جمبران تشکیل دهیم، مع هذا دوستانم بمن مینوشتند که «بهتر است خودتان را کنار نگاه دارید؛ بازگشت شما، بنظر دولت، بمثابة تحريك على وشخصی خواهد بود.» من این نصایح را که مسلماً چندان خوش-اپند نبود دوست نداشتم ولی باین فکر که ممکن است بازگشت من موجب بهبودی اوضاع نشود تسلیم شدم و دربارسلن ماندم و در زیر آفتاب اسپانیا به رنگ و روغن مالی روی پرده‌های نقاشی خود ادامه دادم.

بعد از چندی پرفسور «لیندمان» بما ملحق شد و با يك كشتی بخار زیبا شروع بسياحت در سواحل اسپانیا کردیم و عاقبت به طنجه رفتیم. در آنجا مطلع شدم که لوید جرج در مراکش مشغول استراحت است.

ما هم با اتومبیل بنزد اورفتم تا از آفتاب زیبای مراکش بهره‌مند شویم. من در این منطقه زیبا بنقاشی ادامه دادم تا روزی که خبر مرگ ناگهانی ژرژ پنجم بمن رسید و فوراً با انگلیس بازگشتم.

[۶]

هیتر میگوید

۱۹۳۶

وقتی من در اواخر ژانویه سال ۱۹۳۶ با انگلستان بازگشتم، مشاهده کردم وضع جدیدی در آنجا حکمفرمایی میکند.

فتح حبشه بوسیله موسولینی و طریقه‌ای که در این راه بکار برده بود، از هم پاشیدگی جامعه ملل، شکست مسلم «امنیت عمومی»، خلاصه همه اینها نه تنها روی احزاب لیبرال و کارگر تأثیر کرده بود، بلکه افکار ۱۱ میلیون نفری را که هفت ماه قبل از آن به و در فراموشی برای صلح، رأی داده بودند تغییر داده بود.

نوده‌های عظیم مردمی که صلح را دوست داشتند و حتی آنهایی که اصولاً طرفدار سیاست مسالمت بودند دیگر استعمال زور را بمثابة نقض حقوق بشر تلقی نمیکردند و کم این عقیده را می‌پذیرفتند.

مع هذا این عده باصولی معتقد بودند استعمال زور را جز از طرف جامعه ملل و تحت نظارت آن صلاح نمی‌دانستند. اگر چه دو حزب مخالف دولت بمبارزه خود با توسعه تسلیمات ادامه میدادند ولی اگر دولت اعلیحضرت لیاقت مسئولیتی که به عهده گرفته بود داشت موفق میشد موافقت تمام ملت را با تسلیمات جلب کند و بمردم بفهماند که باید فوراً اقدامات احتیاطی اتخاذ کرد.

ولی دولت سیاست محتاطانه خود ادامه میداد و سعی میکرد که در دسر برای خود ایجاد نکند. من از اینکه میدیدم دولت بهیچوجه برای استفاده از تمایلات روزافزون عمومی بفتح تسلیمات استفاده نمیکند متعجب بودم.

اگر دولت این کار را کرده بود بسیار موفقیت خود را محکم میکرد و همچنین موفقیت

مملکت را مستحکم می نمود. ولی افکارمستر بالدوین اینطور نبود. او سرعت پیرمیشد. انتصابات عمومی اکثریت نیرومندی در اختیار او گذاشته بود و حزب محافظه کار را نیز در دست داشت.

از همان لحظه ای که با آلمان اجازه داده شد بدون نظارت مؤثر «منفقین» یا دول منظم منفق سابق، دست تسلیم خود بزند، احتمال برونیک جنگ دوم جهانی بوجود آمد. هر چند آدمایش نهائی نیروها بقتب می افتاد، همانقدر شانس ما بموقوف کردن هیتلر در یک نبرد جدی کمتر میشد و همانقدر نیز احتمال پیروزی ما پس از تحمل دردهای وحشتناک تقلیل می یافت. برخلاف تمام پیمانها، آلمان در تابستان سال ۱۹۳۵ خدمت نظام اجباری را برقرار کرده بود و انگلستان نیز با عقد قرارداد جداگانه ای با آلمان، با تشکیل نیروی دریائی اینکشور موافقت نموده بود. هیتلر برخلاف معاهدات منعده و بطور مخفیانه نیروی هوائی آلمان را مجدداً تأسیس کرده بود و علناً اعلام میکرد که این نیرو قدرتش با اندازه نیروی هوائی ما است.

انگلستان و تمام ممالک اروپائی، و همچنین امریکا، که در آن زمان تصور میکردند خیلی دور است، در مقابل خود قدرت مشکل و اراده جنگ ۷۰ میلیون نفر را مشاهده میکردند که مشخص ترین نژاد اروپا را تشکیل میدادند و آرزوئی جز باز یافتن افتخارات گذشته نداشتند.

هیتلر دستش برای کوبیدن باز بود. طی مراحل مختلفی که طی کرده بود بهیچ مانع واقعی از طرف دو دموکراسی اروپا برخوردی نداشت و امریکائیها هم - از رئیس جمهور دور اندیشان که بگذریم - خیلی دیر منوجه وضع اروپا شده بودند. مبارزه برای صلح که ممکن بود در سال ۱۹۳۵ با پیروزی مواجه شود بطور غیر قابل جبرانی شکست خورده بود.

موسولینی در حبشه فاتح شده بود و در مقابل جامعه ملل و خصوصاً انگلستان، پیروز گردیده بود. او بتلخی ازما جدا شده و دستش را بسوی هیتلر دراز کرده بود. محور رم - برلن در شرف بوجود آمدن بود.

شاید هنوز وقت آن نگذشته بود که بخاطر امنیت عمومی و با تکیه بموافقت تمام اعضای جامعه ملل، تصمیمات این جامعه را بقوه جبریه تحمیل نمائیم. دول دموکراسی و منفقین آنها هنوز از دولتهای دیکتاتوری بسیار قوی تر بودند، اما موقعیشان در برابر محاصمین احتمالی آینده، نسبت بسال گذشته بسیار ضعیفتر شده بود.

در ۲۸ فوریه ۱۹۳۶ مجلس نمایندگان فرانسه، پیمان شوروی و فرانسه را تصویب کرد و فردای همانروز سفير فرانسه در برلن دستور داده شد که راجع بامکان عقد قراردادی بین فرانسه و آلمان اطلاعاتی کسب کند. در پاسخ سفير فرانسه هیتلر تقاضای چند روز مهلت کرد.

در هفتم مارس، در ساعت ده صبح، فن نوراث Von Neurath وزیر امور خارجه آلمان سفرای انگلیس و فرانسه و ایتالیا و بلژیک را بوزارت امور خارجه دعوت کرد و پیشنهاد دولت متبوع خود را بآنها اطلاع داد: انعقاد یک پیمان ۲۵ ساله، خلع سلاح سواحل رود - خانه رن، تجدید نیروهای هوائی و عقد پیمانهای عدم تعرض که با همسایگان شرقی و غربی امضاء شود.

ظهر همین روز، یعنی دوساعت پس از پیشنهاد انعقاد پیمان ۲۵ ساله، هیتلر در مجلس آلمان اعلام کرد که قصد دارد ناحیه رنائی را اشغال کند و در همان لحظه که او مشغول ایراد نطق است ۳۵۰۰۰ سرباز وارد منطقه ممنوعه شده اند و در شرف ورود بشهرهای مهم رنائی هستند. در عین حال بمظنور فریب دادن افکار عمومی انگلیس و امریکا، اعلام نمود که این اشغال جنبه تشریفاتی دارد.

سفر آلمان در انگلیس پیشنهاداتی شبیه پیشنهادهایی که وزیر امور خارجه آلمان بسفرای دول امضاکننده پیمان لوکارنو در برلن نموده بود، بایدن تسلیم کرد. این اقدام همه آنها را که در دو سوی اقیانوس اطلس مایل بودند خود را فریب دهند مطمئن کرد. ایدن جواب سختی بسفير آلمان داده بود. ما امروز بخوبی میدانیم که این پیشنهادهای مسالمت آمیز قسمتی از نقشه های هیتلر بود و منظور از آن پرده افکندن بر روی عمل تجاوز - کارانه ای بود که انجام داده بود. اعتبار و حیثیتش بسنگی بموقعیت مانوری داشت که دست بآن زده بود. اگر موفق میشد مرحله بعدی نقشه خود را دنبال میکرد.

در فرانسه تشقت آرام وجود داشت. بطور کلی سیاستمداران عقیده داشتند که بسیج کنند و هیتلر اتمام حجت دهند ولی امرای ارتش، مانند همکاران آلمانی خود، آرامش و صبر را توصیه میکردند.

ما اکنون از اختلاف نظری که بین هیتلر و امرای ارتش آلمان وجود داشت اطلاع داریم. اگر دولت فرانسه ارتش را بسیج کرده بود و صد لشکر زمینی و نیروی هوایش را (که بنظر نیرومندترین نیروی اروپا معروف شده بود) آماده می ساخت بدون شك ستاد ارتش آلمان هیتلر را مجبور میکرد که از رنائی عقب نشینی کند و ضربتی که باین ترتیب بحیثیتش زده میشد با احتمال قوی قدرتش را سرنگون میکرد.

باید بخاطر داشت که فرانسه در آن روز بتنهائی آتش قدر قوی بود که، حتی بدون کمک انگلیس، می توانست آلمانها را از رنائی بیرون کند.

ولی دولت فرانسه در مقابل این وضع کاملاً بی حرکت نشست و بدین ترتیب آخرین شانس متوقف ساختن حرص هیتلر را بدون تشبث بجنگ از دست داد.

در نهم مارس ۱۹۳۶ ایدن وزیر امور خارجه انگلیس باتفاق لرد هالیفاکس و رالف ویکرام پادیس رفت.

ابتدا منظور ایشان این بود که جامعه ملل را در پاریس تشکیل دهند. ولی بعد بنابه پیشنهاد ایدن، ویکرام با فلاندن نخست وزیر فرانسه ملاقات کرد و باو پیشنهاد نمود که

بلندن بیاید و کنفرانس را در آنجا تشکیل دهند تا پشتیبانی مؤثری از طرف انگلیس بعمل آید.

در یازدهم مارس بمحض بازگشت بلندن، ویکرام بنزد من آمد و ماجرا را برایم مرصع کرد.

همانشب هم فلاندر بلندن رسید و در ساعت هشت و نیم فردای آنروز بنزد من آمد. وی بمن گفت که قصد دارد از دولت انگلیس تقاضای بسیج مشترک نیروهای زمینی و هوایی و دریایی دو کشور را بنماید و از پشتیبانی دول دیگر اروپا از فرانسه و انگلیس نیز اطمینان داشت.

بدون هیچ شك نفوذ نظامی در آلمان با منفقین جنگ اول جهانی بود. کافی بود که دست بکار زنند و پیروزشوند.

با وجود اینکه در آلمان ما از اختلاف نظر هیتلر و امرای ارتش آلمان اطلاع نداشتیم واضح بود که قدرت ما بیشر است.

من در آن زمان کاری از دستم بر نمیآمد زیرا که خارج از جریانات سیاسی بودم و مقام رسمی نداشتم، اما از صمیم قلب آرزو میکردم که مبهمان ما نتایجی حاصل کند و باو قول دادم هر گونه کمکی که از دستم بر آید از او دریغ نخواهم کرد.

در کنفرانسی که تشکیل شد، فلاندر نمایندگان انگلیس گفت: «تمام دنیا و بخصوص دول کوچک نگاه خود را بانگلیس دوختهاند. اگر بریتانیای کبیر تصمیم بحرکت بگیرد در رأس ممالک اروپا قرار خواهد گرفت. يك سیاست سریع اتخاذ کنید، دنیا از شما تبعیت خواهد کرد و بدین ترتیب میتوان از جنگ احتراز نمود. این آخرین شانس شماست. اگر آلمان را هم اکنون متوقف نکنید، کار تمام است. فرانسه پیش از این نمیتواند استقلال چکسلواکی را تضمین کند زیرا این امر از نظر جغرافیائی غیرممکن خواهد شد. اگر به پیمان لوکارنو احترام نگذارید، آلمان مسلح خواهد شد و فرانسه برای جلوگیری از این امر هیچ کاری نمیتواند بکند. اگر امروز آلمان را بازور متوقف نکنید جنگ غیرقابل اجتناب خواهد بود. من شخصاً معتقد بدوستی فرانسه و آلمان نیستم. همیشه روابط دو کشور بحرانی خواهد بود. مع هذا اگر مواد پیمان لوکارنو را اجرا نکنید من مجبورم سیاستم را تغییر دهم، زیرا که چاره دیگری ندارم».

این حرفها بسیار سریع و دلیرانه بود ولی «عمل» یقیناً انعکاس دیگری داشت. در مقابل اظهارات نخست وزیر فرانسه، لرد لویتان پاسخ داده بود: «از این حرفها که بگذریم، آلمانها جز اینکه وارد سرسرای خانه خود شدهاند، کاری نکردهاند».

این يك عکس العمل کاملاً انگلیسی بود!

بنا با اظهار فلاندر، نخست وزیر انگلیس در پاسخ او گفته بود که: «اگر پیشنهاد شما يك درسدهم موجب بروز جنگ شود من بخود حق نمیدهم که انگلیس را وارد معرکه کنم و

بعد پس از چند لحظه سکوت گفته بود: «انگلیستان آماده جنگ نیست». فلاندر به فرانسه بازگشت. وی باین نتیجه رسیده بود که اولاً کشورش دچار تشتت آراء شده و بدون کمک انگلیس نمیتواند دست بکاری بزند و ثانیاً انگلیستان حاضر بانجام هیچ عمل شدیدی نیست. نتیجه غم انگیزی که از این فکر گرفته بود این بود که برای فرانسه چاره‌ای جز سازش با آلمان که هر روز جری‌تر میشد وجود ندارد.

باتوجه باینکه من از عقاید فلاندر در این روزهای تأثر انگیز اطلاع داشتم وظیفه خود دانستم که با وجود خطائیکه بعدها مرتکب شده بود تا حدودی که در قدرت بود باو کمک کنم.

در زمستان ۱۹۴۳-۱۹۴۴ که وی از طرف نیروهای ژنرال دوگل در الجزایر دستگیر شد، من تمام نفوذ خود را بکار بردم که جان او را حفظ کنم. بدین منظور پیامی به پرنسپل روزولت فرستادم و وی پشتیبانی کامل خود را بمن وعده داد. وقتی پس از پایان جنگ فلاندر محاکمه شد، پسر راندولف که در جنگ افریقا او را شناخته بود، بعنوان شاهد بدادگاه احضار شد و من خوشوقتم که شهادت او و همچنین نامه‌ای که من بدادگاه نوشتم در رأی قضات و تبرئه فلاندر بی تأثیر نبود.

ضبط دلیل بر خیانت نیست، اگر چه ممکن است نتایجش همان اندازه تباها کننده باشد، مع هذا هیچ از مسئولیت اولیه دولت فرانسه نمی‌کاهد، کلماتی بواکناره اختیار انتخاب را بمنسربالدرین نمی‌دادند.

سکوت دولتمن فرانسه و انگلیس در مقابل نقض پیمانهای ورسای و لوکارنو که با ورود ارتش هیتلری به رنانی انجام شده بود ضربه مهلکی به «رالف ویکرام» زد. همسرش بمن نوشت: «پس از عزیمت هیئت نمایندگی فرانسه، رالف بخانه آمد و در کتعی اوقات که هرگز در آنجا نمی‌نشست، نشست و بمن گفت: «حال دیگر جنگ اجتناب ناپذیر است و آن هراس انگیزترین جنگها خواهد بود. من تصور نمیکنم که آن جنگ را خود ببینم، ولی شما آنرا خواهید دید. ازم اکنون منتظر باشید که بمها روی این خانه کوچک فرود آید» (در واقع خانه رالف ویکرام در زمان جنگ بمباران شد). من از آنچه می‌شنیدم بسیار بیمناک شدم ولی رالف بسخن خود ادامه داد: «تمام زحمات من طی سالیان دراز بیهوده بود. من بهیچ درد نخوردم. من موفق نشدم بملک انگلیس اهمیت وضع حاضر را بفهمانم. تصور میکنم که ابتکار از قدرت من خارج بود. وینسترن از اول موضوع را فهمید، او قوی است و تا پایان کار، ادامه خواهد داد».

دوست من از این ضربه جان بدر نبرد. وی امورا خیلی با احساسات تلقی کرده بود. من فکر میکنم که همیشه میتوان آنچه را که انسان وظیفه خود میداند ادامه داده تا روزیکه بر زمین نخورده است از پای نشیند.

هوش ویکرام بطور عجیبی بر طبیعت حساسش لطمه زد. مرگ ناگهانش، در سپتامبر

۱۹۳۶، يك سامعه جبران ناپذير برای وزارت امور خارجه انگليس بود و با نخطاط بعدی آن گمك كرد.

وقتی هیتلر ازشغال رناني با امرای ارتش آلمان ملاقات کرد، بايشان فهماند که تاجه حد ترس آنها ييمورد بوده است و تاجه حد قضاوت او، بايقول خودش «درك باطني» او بر قضاوت يك سر باز برتری دارد.

امرای ارتش در مقابل اوتمكنين کردند. آنها از اينکه ميديدند کشورشان با اين سرعت سرزمينهای جديدی در اروپا بدست ميآورد، خوشحال بودند و از اينکه ميديدند دشمنانشان تا اين حد متفرق و پراکنده اند راضی بودند. بدون هيچ ترديد، حيثيت و اعتبار هیتلر در نتيجه اين موقعيت بی اندازه افزايش يافت و موجب شد که وی برای انجام نقشه های بعدی خود تشويق شود.

اما هیتلر خطاب با ساير مردم جهان اظهار کرد: «تمام تقاضاها و ادعاهای ارضی آلمان اکنون بر آورده شده است.»

بعد از اشغال رناني و توسعه خط استحکامات آلمان در مقابل فرانسه، منضم ساختن اطریش با آلمان بدون شك مرحله بعدی نقشه هیتلر بود. امروز ما ميدانيم که فن نورات وزير امور خارجه آلمان در ماه مه ۱۹۳۵ با صداقت خبره کننده ای به «بالت» سفير امريکا در مسکو گفته بوده که آلمان قبل از اينکه رناني را هضم کند، بهيچ اقدام خارجی ديگر دست نخواهد زد. مشارالیه توضيح داده بوده که تا وقتی يك خط دفاعی در مقابل مرز فرانسه و بلژيك تأسيس نشده، دولت آلمان تمام مساعي خود را برای جلوگيري از يك کودتای نازی در اطریش بکار خواهد برد و چنين کودتائی را توصيه نخواهد نمود. وی اضافه کرد که «بمحض اينکه ساختن استحکامات ما پايان رسيد، به مجرد اينکه دول اروپای مرکزی فهميدند که فرانسه ديگر نمی تواند وارد آلمان بشود، تمام اين ممالك سياست خارجی جديدی اتخاذ خواهند کرد و تشکيلات سياسی جديدی در اروپا بوجود خواهد آمد.»

نورات همچنين بياليت اطلاع داده بود که جوانان اطریش بيش از بيش بحزب نازی ميگرند و تسلط آلمان بر اطریش که مسلماً غير قابل اجتناب خواهد بود فقط احتياج بوقت دارد. اما عامل اصلی در تمام اين مسائل خاتمه ساختن استحکامات آلمان در طول مرز فرانسه است، زيرا در غير اينصورت، هر گونه عدم توافق بين ايتاليا و آلمان ممکن است منجر بحمله فرانسه با آلمان شود.

در ۲۱ ماه مه ۱۹۳۶ هیتلر طی نطقی در مجلس آلمان اعلام کرد که: «آلمان نه ميل و نه قصد دخالت در امور داخلی اطریش دارد و هرگز خواهان انضمام اطریش به آلمان ليست.»

در يازدهم ژوئيه همان سال وی قراردادی با اطریش بست و قبول کرد که بهيچ نحوی

از انحاء در امور داخلی اين کشور دخالت نکند و خصوصاً از حزب نازی اطریش ابداً پشيمانی نکند.

پنج روز پس از امضای اين قرارداد، هیتلر دستورات مخفی بحزب نازی اطریش داد و لزوم توسعه فعاليت آنها را خاطر نشان ساخت و ستاد ارتش آلمان، تحت نظر هیتلر مشغول طرح اشغال اطریش شد تا در موقع معين آنها را بموقع اجرا بگذارد.

بود زیرا می دانست که در مقابل يك مخالفت شديد قدرت مقاومت نخواهد داشت .
اشغال رناني و تحكيم خط دفاعي مغرب ، پر جرات ترين قمار او بود و موفقيت در خشاني
نصيب شد . باز يكتنان مخالف ، برای اين كه بتوانند بلوف او را بگيرند و پاسخ بدهند ،
پيش از چدي بي تصميم بودند اما تجاوزات جديد او بر اساس يك قدرت واقعي و شايد عاليتر قرار
داشت ، وقتي دولتين فرانسه و انگليس متوجه تحول وحشتناكي كه روي داده بود شدند ،
كار از كار گذشته بود .

در پايان ژوئيه ۱۹۳۶ انحطاط مداوم رژيم پارلماني اسپانيا و قدرت نيروهاي موافق
با يك انقلاب كمونيستي و با آنا رشيستي ، موجب بروز يك شورش نظامي گرديد كه از مدت ها
قبل تهيه ديده شده بود . در مسلك و كتب تعليماتي كمونيستي و بنا به دستورات لنين ، به
كمونيستها توسيه شده كه بايد از هر جنبش دست چپي كه منجر به روي كار آمدن حكومتهاي
پارلماني ضعيف شود پشيماني كنند و سپس آنها را سرنگون كرده ، تمام اختيارات را از دست هاي
ضعيف ايشان بگيرند و يك حكومت ماركسيستي برقرار نمايند .

در واقع اسپانيا شبیه روسيه در زمان حكومت كرنسكي بود ، با اين تفاوت كه نيروهاي
اسپانيا در نتيجه يك جنگ خارجي ضعيف نشده بود ، ارتش در اين كشور هنوز قدرت خود را
حفظ كرده بود . بموازاات «توطئه» كمونيستي يك ضد توطئه عظيم نظامي نيز مخفيانه تهيه
ميشد ، اما هيچيك از دو دسته نمیتوانست بطور علني وقانوني حقانيت نظريات خود را اعلام
كند و اسپانياييها از هر طريقي كه بودند وظيفه داشتند قبل از هر چيز با پنده اسپانيا پيوند بشند .
بسياري از حقوقی كه در يك جامعه متهدن تضمين شده است از وقتي كمونيستها در
حكومت پارلماني ضعيف اسپانيا رخنه كرده بودند از ميان رفته بود ، هر دو طرف دست بكشتار
زدند . كمونيستها چنان بالائي شده بودند كه بخود اجازه مي دادند در وسط كويچه مخالفين
خود را بكشند و با نيمه شب آنها را از بستر بيرون كشيده عقول سازند . كشتن سنيور سوتلو
Sotelo رئيس حزب محافظه كار اسپانيا توسط كمونيستها ، حداعلاي اين جنايات بود . اين
جنايت موجب شد كه امراي ارتش دست بعمل بزنند . يكمه قبل از اين واقعه ژنرال فرانكو
به وزير جنگ نامه اي نوشته و ويرا مستحضر كرده بود كه چنانچه دولت اسپانيا قدرت نداشته
باشد احترام به حقوق افراد را تضمين كند ، ارتش مجبور بدخالت خواهد شد .

وقتئ ژنرال سان جورجو در يك حادثه هوايي كشته شد ، ژنرال فرانكو علم طفيان
برافراشت و ارتش از او تبعيت كرد .

سازمان هاي مذهبي و تقريباً تمام دستجات راست و معتدل از او پشيماني كردند و وي
بسهولت چندين ايالت مهم را بنصرف خود آورد ، از طرفي ملوانان اسپانيايي افسران خود را
قتل عام كردند و باردي كمونيستها پيوستند . پس از سقوط دولتي كه شبیه دولتهاي ممالك
متهدن بود ، كمونيستها حكومت را بدست گرفتند و مطابق طريقه معمولي خود رفتار كردند .
در اين هنگام جنگ داخلي بيرحمانه اي آغاز شد .

همينكه كمونيستها حكومت را بدست گرفتند ، بسياري از مخالفين سياسي خود و مردم

[۷]

بين صلح و جنگ

۱۹۳۷ - ۱۹۳۶

دو سال تمام بين اشغال رناني از طرف هيتلر در مارس ۱۹۳۶ و تجاوز باطريش در
مارس ۱۹۳۸ فاصله افتاد . اين فاصله پيش از آن بود كه من تصور ميكردم ، همه چيز بطور
دقيق پيش بيني شده بود اما فاصله بين اين دو ضربه متعاقب بيشتر از آن بود كه حدس زده مي شد .
در اين مدت آلمان بهيچوجه وقش را تلف نكرد ، در رناني ساختمان و ديوار مغرب ، سرعت
پيش ميرفت و خط دفاعي مرز غربي آلمان روز بروز توسعه مي يافت . ارتش آلمان كه بر اساس
نظام اجباري قرار گرفته بود ، هم از نظر تعداد نفرات و هم از نظر كيفيت تعليمات قسمت هاي
مختلف آن ، ماه به ماه قوي تر مي شد . نيروي هوائي آلمان نه تنها تفوق خود را حفظ كرده بود ،
بلكه اين تفوق را هر روز بيشتر ميكرد . كارخانه هاي اسلحه سازي آلمان قدرت توليدي خود
را بحد اكثر ممكن رسانده بودند .

جرخ ماشينها دائماً ميچرخيد و جكش هاي عظيم شب و روز پولاد ميكوبيدند . صنايع
آلمان بصورت يك زرادخانه بزرگ درآمده بود و ملت آلمان مبدل يك ماشين جنگي منظم
گرديده بود . در داخل آلمان ، طي پائيز سال ۱۹۳۶ هيتلر برنامه چهار ساله جديدي بموقع
اجرا گذاشت كه اقتصاد آلمان را بصورتي در مياورد كه در صورت جنگ ، احتياجي بخارج
نداشته باشد . از نظر خارجي وي اتحاد محكمي كه در كتاب «نبرد من» لازم تشخيص داده
بود ، بوجود آورد و با موسوليني هندست شد و مجبور دم - برلن را ايجاد كرد .

تا اواسط سال ۱۹۳۶ سياست نقض قراردادها كه هيتلر با خشونت تمام اجرا ميكرد ،
بر اساس قدرت نبود ، بلكه بر اساس تفرقه وضعف انگلستان و فرانسه و همچنين انزوا طلبی
امريكا قرار داشت . هر يك از اقدامات تجاوزكارانه هيتلر تا اين تاريخ برای او بمشابه يك قمار

نرومند را با خونسردی تمام قتل عام کردند. نیروهای فرانکو در عوض این جنایات را با اضافه ریح آن پاشان پرداختند. تمام این اسپانیاییها با آراشی قابل ملاحظه ای بسوی مرگ میرفتند و از هر طرف کشته پشته شد.

دانشجویان دانشکده افسری الکاراز تا آخرین نفس از مدرسه خود دفاع کردند و نیروهای فرانکو که از جنوب برای استخلاص آنها راهی بازمی کردند، در پشت سر خود در هر دهکده کمونیست، نشانه خون آلود انتقام را باقی گذاشتند. این وقایع ارزش آن را دارد که توجه مورخان را بخود جلب کند.

در این منازعه من بیطرف ماندم. پرواضح است که من موافق با کمونیستها نبودم. چگونه ممکن بود با آنها موافق باشم؟ اگر من اسپانیایی بودم، خود خانواده و دوستانم را می کشیدند. معیناً من عقیده داشتم که با تمام مشکلاتی که دولت انگلیس با آنها روبرو بود، بهتر بود در این موضوع دخالتی نداشته باشد. فرانسه يك طرح بیطرفی پیشنهاد کرد که بموجب آن طرفین متخاصم را در اقدامات خود آزاد بگذاریم.

دولت انگلیس و آلمان و ایتالیا و روسیه با این پیشنهاد موافقت کردند: در نتیجه دولت اسپانیا که توسط منصب ترین انقلابیون اداره میشد، نتوانست باطلانی که بدست آورده بود اسلحه و مهمات بخرد.

کار عملی این بود که طرفین را آزاد بگذارند و همانطور که در جنگهای داخلی امریکا (۱۸۶۵-۱۸۶۰) عمل شده بود رفتار کنند.

اما سیاست عدم مداخله که از طرف همه دول قبول شده بود، فقط از طرف انگلیس مراعات شد. ایتالیاییها و آلمانیها از يك طرف و روسیه شوروی از طرف دیگر تعهدات خود را نقض کردند و نیروهای خود را علیه یکدیگر و از هر که نمودند، آلمانها خصوصاً نیروی هوایی خود را بکار بردند و بنوعی تجربه و آزمایش، جنایاتی از قبیل بمباران شهر گوجک و بی دفاع دیگر بکام مرتکب شدند.

دولت ملئون بلوم که در فرانسه جانشین کابینه فلاندن شده بود، از طرف نمایندگان کمونیست که از او پشتیبانی می کردند برای کمک بدولت اسپانیا تحت فشار قرار گرفته بود. کوئ و دربر نیروی هوایی فرانسه بدون توجه بنصف قدرت هوایی فرانسه، مخفیانه جمهوری خواهان هواپیما و اسلحه می داد. من از این موضوع سخت نگران شدم و نگرانی خود را طی نامه ای بسفیر فرانسه در لندن اطلاع دادم.

يك موضوع دیگر باید در اینجا تذکر داده شود. در ۲۵ نوامبر ۱۹۳۶ سفرای تمام دولی که در برلین نماینده داشتند به وزارت امور خارجه آلمان دعوت شدند و در آنجا فن نورات مواد پیمان ضد کمبیترن را که بین آلمان و ژاپن منعقد شده بود بایشان اطلاع داد. منظور از این پیمان اقدام مشترك در مقابل فعالیت بین المللی کمبیترن خواه در داخل کشور دولتهای امضاء کننده و خواه در هر نقطه دیگر بود.

در ۱۹۳۷ من روزی با فن رین تروپ سفیر آلمان در لندن ملاقات کردم. من در یکی از ملاقات خود نوشته بودم که مطالب یکی از نطقهای او را تحریف کرده و مفهوم آن را درست درك نکرده بودند.

من رین تروپ را چندین بار در مجامع عمومی دیده بودم. اینك از من تقاضا کرده بود که برای ملاقات با او سفارتخانه آلمان بروم. ملاقات ما بیش از دو ساعت بطول انجامید. رین تروپ بسیار مؤدب بود و ما راجع بمسائل عمومی چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی مذاکره کردیم. اصل مطالبی که بمن گفت این بود که آلمان خواهان دوستی انگلیس است. وی برای من توضیح داد که می توانسته وزیر امور خارجه آلمان بشود ولی از هیتلر تقاضا کرده بود که او را با بلندن بفرستد تا بهتر بتواند با اتحاد آلمان و انگلیس کمک کند. آلمان عظمت و تمامیت امپراطوری بریتانیا را تضمین می کند. ممکن است تقاضا کند که مستعمرات سابق آلمان بوی سترد شود ولی این موضوع مسأله اساسی نیست. آنچه که آلمان طالب است اینست که انگلیس دست آلمان را در اروپا باز بگذارد. برای جمعیت روز افزون آلمان فضای حیاتی لازمست. در نتیجه لهستان و دان دان نزدیک باید تصرف شوند. روسیه سفید و اوکرائنی برای آینده هفتاد میلیون نفر آلمانی لازم است. تنها چیزی که از ممالک مشترک - المنافع بریتانیا و امپراطوری تقاضا دارد این است که دخالت نکنند.

يك نقشه بزرگ به دیوار آویزان بود. سفیر چندین بار مرا برای توضیح مطالب خود پیاپی آن برد.

پس از شنیدن تمام مطالب او، من پاسخ دادم که اطمینان دارم دولت انگلیس حاضر نخواهد شد میدان را در مشرق اروپا برای آلمان خالی بگذارد. شك نیست که ما با روسیه شوروی روابط نیکویی نداریم و ما همانقدر که هیتلر از کمونیسم بیزار است از آن نفرت داریم ولی وی میتواند اطمینان داشته باشد که بفرض آن که امنیت فرانسه هم تضمین شود، انگلستان توجه خود را از قاره اروپا قطع نخواهد کرد و نخواهد گذاشت آلمان اروپای مرکزی و شرقی را تحت تسلط خود در آورد.

رین تروپ ناگهان برگشت و بمن گفت: «در اینصورت جنگ غیر قابل اجتناب است، راه دیگری در پیش نیست. پیشوا تصمیم خود را گرفته است. هیچ چیز را من موقوف نخواهد کرد، هیچ چیز ما را باز نخواهد داشت». بعد برگشتم و بجای خود نشستم. من يك عضو ساده مجلس یش نبودم اما تا حدی اهمیت داشتم و وظیفه خود دانستم که مطالب زیر را بسفیر آلمان بگویم. حملاتی که گفتم درست بخاطر دارم:

«وقتی شما از جنگ سخن میگوئید، و بدون شك مقصودتان يك جنگ عمومی است، نباید انگلستان را کمتر از آنچه هست تصور کنید. انگلیس مملکت عجیبی است که کمتر خارجیها روحیه آن را درك می کنند. این کشور را از روی رفتار دولت کنونی اش قضاوت نکنید. کافی است که موضوع مهمی در مقابل ملت قرار گیرد و آن وقت خواهید دید که همین دولت و مردم انگلیس قادر بانجام چه اموری خواهند بود و تکرار کردم: انگلیس را کمتر از آنچه هست تصور نکنید. اگر شما ما را در جنگ بزرگ دیگری غوطه ور کنید، مثل

دفعه گذشته تمام دنیا را علیه شما بر خواهیم انگیزد.

پسندیدن این کلمات، سفیر ناگهان از جای خود برخاست و با هیجان گفت: «آه! انگلیس ممکن است بسیار قوی باشد، اما این بار موفق نخواهد شد تمام دنیا را علیه آلمان برانگیزد». بعد بصحبت درباره موضوعهای دیگر پرداختیم و موضوع قابل توجه دیگری مورد بحث قرار نگرفت. بعدها این ملاقات بخوبی در خاطر من ماند و در موقع خود آن را به وزارت امور خارجه اطلاع دادم و لازم می بینم که در اینجا نیز بدان اشاره کنم.

وقتی فاتحین فن راین تروپ را مجاکمه می کردند، و وی سر خود را از دست داد، این ملاقات را بنحو دیگری تعریف کرد و تقاضا نمود که من بتوانم شاهد در دادگاه حاضر شوم. اگر مرا به دادگاه احضار کرده بودند من چیزی جز آنچه در اینجا گفتم نمی گفتم.

[۸]

ایدن در وزارت امور خارجه

استعفای او

ایدن در کابینه بالدوین وزیر امور خارجه بود. بالدوین باستثنای تمایلش بحفظ صلح و حیات آرام، بهیچوجه در امور سیاست خارجی دخالت نمی کرد. اما جمهرلن بر عکس میکوشید که بر تمام وزارتخانهها نظارت مستقیم داشته باشد. عقاید او در امور سیاست خارجی بسیار عقب افتاده بود و از همان آغاز کار، این حق را برای خود محفوظ داشت که راجع بآن امور با سفرای خارجی وارد مذاکره شود.

نخست وزیری اوطعاً موجب میشد که يك تغییر جزئی، و در عین حال قابل ملاحظه، در وضع وزیر امور خارجه پدیدار شود. بر این موضوع اختلاف نظر و تفاوت عقیده نیز اضافه شد و اختلافات اصولی که در ابتدا سطحی بود کم عمیق شد.

نخست وزیر میل داشت که با دو دبکتاتور اروپا روابط حسنه داشته باشد و بهترین طریق، برای رسیدن باین مقصود بنظرش این بود که خود را آماد سازش نشان دهد و از اقداماتی که موجب شك و سوء ظن ایشان است بپرهیزد. ایدن بر عکس در جامعه ملل تمام ممالک اروپائی را علیه یکی از این دبکتاتورها متحد کرده بود و اگر اختیار با او بود برای اجرای مجازاتهای تعیین شده، تا آستانه جنگ و شاید فراتر، مبرفت. وی یکی از پر حرارت ترین پیروان همکاری فرانسه و انگلیس بود. وی با اصرار تمام، تقاضای مذاکرات سندهای ارتش دو کشور را نموده بود. وی مایل بود که با روسیه شوروی روابط نزدیکتری برقرار شود. وی از خطر هیتلری اطلاع داشت و از آن بیمناک بود. وی از ضعف تسلیحات انگلیس و تأثیرش در سیاست خارجی نگران بود.

میتوان گفت که بین نظریات من و او تقریباً اختلافی موجود نبود، فقط ایدن دهنه را قبول کرده بود.

از همان آغاز کار بر من معلوم بود که هر چند در وضع جهان وخیم تر شود اختلاف بین دو عضو اصلی کابینه بیشتر خواهد شد.

در فاصله تابستان تا آخر سال ۱۹۳۷ اختلاف نظر بین نخست وزیر و وزیر امور خارجه مرتباً افزایش یافت و وقایعی که موجب استعفای ایدن در فوریه ۱۹۳۸ گردید منطقی بنظر میرسد. اولین تصادم عقیده بین ایدن و جمبرلن در مورد روابط ما با آلمان و ایتالیا بروز کرد. جمبرلن مصمم بود که بهر ترتیبی شده دل هر دو دیکتاتور را بدست آورد. در ژوئیه ۱۹۳۷ وی کنت گرانندی سفیر ایتالیا را بکاخ نخست وزیر دعوت کرد. ایدن از این دعوت مطلع شد ولی در جلسه مذاکره حضور نیافت. کنت گرانندی بجمبرلن توصیه کرد که شایسته است نخست وزیر، بعنوان اولین قدم برای ایجاد حسن تفاهم، شخصاً پیامی به موسولینی بفرستد. جمبرلن فوراً و در همان جلسه شروع بانثاء این پیام کرد. این پیام بدون اینکه متن آن بوزیر امور خارجه، که در همان لحظه، در وزارت خارجه و در چند قدمی کاخ نخست وزیر بود اطلاع داده شود به رم فرستاده شد. این نامه ایداً نتیجه مثبتی نداد و از آنجا که دخالت ایتالیا در اسپانیا هر روز بیشتر میشد روابط ما دائماً رو به برگشت می یافت.

جمبرلن یقین داشت که وی مأموریت مخصوص و شخصی دارد که بادیکناتورهای آلمان و ایتالیا روابط حسنه برقرار کند و تمام کوشش خود را برای این منظور بکار میبست. درباره موسولینی، مهل داشت که فتح حبشه را توسط ایتالیا بر سمیت بشناسد و این شناسائی را مقدمه حل اختلافات کلی انگلیس و ایتالیا قرار دهد. درباره هیتلر، وی حاضر بود که امتیازات مستعمراتی با آلمان بدهد. در عین حال موافق نبود که موضوع توسعه تسلیمات انگلیس و همکاری سیاسی و نظامی فرانسه و انگلیس در رأس بر نامه دولت قرار بگیرد.

ایدن بر عکس عقیده داشت که هر گونه سازش با ایتالیا باید حتماً قسمتی از حل کلی مسائل مربوط به بدشترانه و اسپانیا و با موافقت دولت فرانسه باشد. برای حل این اختلافات شناسائی وضع ایتالیا در حبشه آخرین حربه انگلستان بود. بنظر وزیر امور خارجه، استفاده بی موقع از این حربه نهایت بی احتیاطی، و خود را در مذاکره عجول نشان دادن نهایت بی سیاستی بود.

طی پائیز ۱۹۳۷ اختلاف نظر بین نخست وزیر و وزیر امور خارجه افزایش یافت. جمبرلن اینطور فکر میکرد که وزیر امور خارجه مانع اقدامات او برای مذاکره با آلمان و ایتالیا میشود و ایدن میدید که رئیس برای مذاکره بادیکناتورها با توجه به ضعف نظامی انگلیس، عجله بسیار از خود نشان میدهد.

درواقع بین ایشان اختلاف نظر عمیقی وجود داشت که مربوط با اختلاف روحیه و تفاوت شخصیتشان بود.

در اوائل اکتبر ۱۹۳۷ من به ضیافتی که بافتخار «ستوبادینوویچ» Stoyadinovitch نخست وزیر یوگسلاوی در وزارت امور خارجه داده شد دعوت شدم. پس از شام همه مشغول مکالمه بودند و من نیز با ایدن صحبت میکردم که لرد هالیفاکس بسوی ما آمد و با لحنی شاد اظهار داشت که گورینگ ویرا برای شکار با آلمان دعوت کرده و ممکن است در آنجا با هیتلر نیز ملاقات کند. وی افزود که از این مقوله بانخست وزیر سخن گفته و او نیز این پیشنهاد را بسیار نیکو یافته و لذا وی دعوت گورینگ را قبول کرده است. من احساس کردم که ایدن تعجب کرد و این فکر را نپسندید ولی ایداً سخن تلخی در این باب نگفت.

هالیفاکس بعنوان شکارچی با آلمان رفت. جرائد نازی ورود او را استقبال کردند و پس از چند روز شکار، وی بیرجسگادن رفت و در آنجا بطور خصوصی با هیتلر ملاقات نمود. این ملاقات چندان رضایتبخش نبود.

تصور مذاکره دوشخصیت که آندرا با هم تباین داشته باشند دشوار است؛ یکطرف یکی از اشراف یورکشایر، مقدس و مذهبی، صلح طلب و طرفدار آرامش، معناد بزندگی مرفه و تشریفاتی سابق امپراطوری، و طرف دیگر نابعه مخبطی که از اعماق فقر بیرون آمده و شکست وی را خشمگین ساخته، تشنه انتقام و طعمه کینه، آرزومند تسلط نژاد ژرمن بر اروپا و دنیا.

از چنین ملاقاتی جز گفتار بیهوده و عدم تفهیم و تفاهم چیزی عاید نمی شود.

در اینجا باید متذکر شوم که زمین تروپ دوبار از من دعوت کرد که با هیتلر ملاقات کنم. سالها پیش هنگامی که من معاون وزارت مستعمرات بودم، بعنوان رئیس گارد ملی سوار نظام اگسفرود از طرف قیصر بهمانورهای بزرگ ۱۹۰۷ و ۱۹۰۹ دعوت شده بودم، ولی اکنون دیگر آن وضع نبود. جنگ مهلکی تهیه میشد و من نقش خود را بازی میکردم. اگر من در پشت سر خود قدرت انگلیس را داشتم از دیدار هیتلر بسیار خوشوقت میشدم ولی ملاقات او بطور خصوصی موجب میشد که من خود را - و کشور را - در وضع پائین تری قرار دهم. اگر من خواستم خودم را با میزبان دیکتاتورم موافق نشان دهم، او را فریب داده بودم و اگر با نظریاتش مخالفت می کردم وی این امر را توهین نسبت به خود تلقی می کرد و من به تیره کردن روابط انگلیس و آلمان متهم میشدم. در نتیجه من هر دو دعوت را رد کردم و با عبارات دیگر آن پاسخ ندادم. تمام انگلیسی هائیکه در آن زمان با پیشوا ملاقات کردند یا در وضع بن بست قرار گرفتند و یا مرتکب اشتباه شدند، هیچیک از آنها مانند لوید جرج فریب نخورد؛ با دداشت های هیجان انگیز، ملاقاتش با پیشوا امروز حقیقتاً تعجب آور است. شك نیست که هیتلر توانائی آن را داشت که اشخاص را مسحور سازد و اعتبار مقام و حیثیت قدرتی که داشت طبعاً يك سیاح ساده را تحت تأثیر قرار می داد. پس در صورت عدم مساوات کامل، میبایستی از اینگونه ملاقات چشم پوشی نمود.

ایدن از کندی تسلیحات انگلیس بیش از پیش اظهار نگرانی می کرد. وی سعی کرد که نگرانی خود را بنخست وزیر بفرماید. در مذاکراتی که در این باب بین ایشان آغاز شده بود، پس از چند لحظه نویل چمبرلین اظهار بی تابی کرد و به ایدن توصیه کرد بهتر است بجای بر گردد و آسپرین بخورد. وقتی هالیفاکس از برلین مراجعت کرد بنخست وزیر اطلاع داد که هیتلر معتقد است موضوع مستعمرات تنها مسأله مورد اختلاف بین انگلیس و آلمان است. وی اطمینان داشت که آلمانیها عجلای ندارند و دور نمای مذاکرات صلح فعلاً پدیدار نیست.

در فوریه ۱۹۳۸ وزیر امور خارجه دریافت که در کابینه بکلی تنها شده است. بنخست وزیر علیه ایدن و عقایدش متعین تر و مندی داشت. تمام وزرای مهم کابینه معتقد بودند که سیاست وزارت امور خارجه خطرناک و حتی تجاوزکارانه است.

در میان وزرای جوان کابینه، بعضی ها آماده بودند که از نظریات ایدن پشتیبانی کنند و بعدها بعضی از ایشان گله کردند که چرا وزیر امور خارجه نظریات خود را کاملاً برای آنها تشریح نکرده بوده است. اما ایدن هرگز بفکر این نبود که یکدسته علیه رئیس خود تشکیل دهد. رؤسای ستاد ارتش بهیچوجه بایدن کمک نمی کردند. در واقع آنها احتیاط را توصیه می کردند و خطرناک بودن وضع را خاطر نشان می ساختند. آنها از نزدیکی بسیار بفرانسه بیگانه بودند و میترسیدند این امر موجب قبول تعهداتی از طرف انگلیس شود که قادر بانجام آن نباشد. نظرایشان درباره قدرت نظامی روسیه، پس از تصفیه ای که در آنجا روی داده بود بسیار بد بود. آنها معتقد بودند که باید مسائل را با در نظر گرفتن این موضوع که ما سه دشمن داریم، آلمان، ایتالیا، ژاپن، و دوستانی که بکمکمان بیایند نداریم، حل کنیم. عقیده داشتند که ممکن است از فرانسه تقاضای پایگاه کرد ولی ارتشی که بتواند در آغاز مخاصمه باین پایگاهها فرستاد نداریم.

این عقاید که تا حدی معتدل بود در کابینه با مخالفت شدید وزراء مواجه میشد. مهمان جدائی بین نخست وزیر و وزیر امور خارجه در مورد مسأله دیگری عینی شد. در شب ۱۱ ژانویه ۱۹۳۸ ولز معاون وزارت امور خارجه آمریکا با سفیر ما در واشنگتن ملاقات کرد. وی حامل پیام سری و خصوصی از طرف پرزیدنت روزولت به چمبرلین بود. رئیس جمهور از وخامت روز افزون اوضاع بین المللی بسیار نگران بود و پیشنهاد میکرد که نمایندگان بعضی از دول بواشنگتن دعوت شوند و راجع بعمل اصلی اختلافات مذاکره نمایند. ولی قبل از اقدام چنین کاری میل داشت با دولت انگلیس مشورت کند و نظرش را راجع باین مسأله بداند و تشریح میکرد که هیچیک از دول دیگر از این موضوع مطلع نشوند و حتی از وجود چنین پیشنهادی آگاه نگردند. وی تقاضا میکرد که بیامش قبل از ۱۷ ژانویه پاسخ داده شود و خاطر نشان میکرد در صورتیکه پیشنهادش با موافقت قلبی و پشتیبانی صمیمانه دولت اعلیحضرت مواجه شود، آن را بدول فرانسه و آلمان و ایتالیا نیز عرضه خواهد کرد. این موضوع اقدام قابل ملاحظه ای بود و نتایج مهمی میتوانست در برداشته باشد.

با ارسال این پیام بلندن، سررونا لدلیندی Sir Ronald Lindsay سفیر ما در

واشنگتن متذکر شده بود که طرح رئیس جمهور، کوشش صادقانه ای بمنظور تخفیف بحران بین المللی است و اگر دولت اعلیحضرت پشتیبانی خود را از آن دریغ دارد پیش رفتی که طی دو سال اخیر در بهبود و توسعه روابط انگلیس و آمریکا حاصل شده بکلی از میان خواهد رفت. پیام رئیس جمهور در دوازدهم ژانویه بوزارت امور خارجه رسید و يك نسخه آن را فوراً برای بنخست وزیر فرستادند. فردای همانروز چمبرلین که در بیلاق بود بلندن آمد و بدستور او، پاسخ پیام رئیس جمهور تهیه شد. در این هنگام ایدن در جنوب فرانسه مشغول استفاده از مرخصی خود بود. چمبرلین در پاسخ خود به پرزیدنت روزولت از اینکه با ارسال این پیام، مشارالیه اعتماد خود را بدولت انگلیس بدین ترتیب بشدت رسانده و راجع بتخفیف بحران اروپا وارد مشورت شده است، تشکر کرد ولی متذکر شد که وی شخصاً اقداماتی برای بهبود روابط انگلیس با آلمان و ایتالیا، خصوصاً ایتالیا بعمل آورده است؛ دولت اعلیحضرت حاضر است در مورد خود، و در صورت امکان با تصویب جامعه ملل، اشغال حبشه را از طرف ایتالیا برسمیت بشناسد، بشرط آنکه دولت ایتالیا نیز حسن نیت خود را به اثبات برساند و برای ایجاد روابط دوستانه با انگلیس همکاری نماید.

مقصود بنخست وزیر این بود که پرزیدنت روزولت توجه داشته باشد که پیشنهادهایش مخالف مساعی که انگلستان بکار برده، نباشد. در این صورت آبا بهتر نیست که طرح آمریکا را موکول ببعد کنند؟

این پاسخ تا حدی موجب نوبندی پرزیدنت روزولت شد. وی سفیر انگلیس را مطلع ساخت که جواب چمبرلین را با نامه خواهد داد. در پانزدهم ژانویه، وزیر امور خارجه از فرانسه بانگلیس آمد. عزیمت ایدن بانگلیس بتقاضای بنخست وزیر نبود زیرا چمبرلین از اینکه بدون حضور ایدن شخصاً دست با اقداماتی زده بسیار خوشحال بود، همکاران نزدیک ایدن بازگشت فوری وی را بانگلیس با توصیه نموده بودند.

ایدن که مدت ها بود برای بهبود روابط انگلیس و آمریکا کوشش نموده بود از پاسخی که به پرزیدنت روزولت داده شده بود بسیار متأثر گردید. وی فوراً بسفیر انگلیس در واشنگتن تلگراف کرد و دستور داد که اقداماتی انجام دهد که حیران سردی جواب چمبرلین را بر رئیس جمهوری بنماید. نامه رئیس جمهور روز ۱۸ ژانویه بلندن رسید. در این نامه روزولت با عقب انداختن پیشنهادهای آمریکا بعلمت اینکه انگلستان وارد مذاکرات مستقیم با ایتالیا شده است موافقت نموده بود ولی از اینکه دولت اعلیحضرت در نظر دارد تصرف حبشه را از طرف ایتالیا برسمیت بشناسد، اظهار نگرانی شدید کرده بود. وی معتقد بود که این اقدام در سیاست ژاپن در خاور دور تأثیر خواهد داشت و همچنین افکار عمومی آمریکا را بی تفاوت نخواهد گذاشت.

کردل هول هنگامیکه این نامه را بسفیر انگلیس در واشنگتن داده بود نظر آمریکا را بطور صریحتری ابراز داشته بود، وی گفته بود که دشمنائی تصرف حبشه موجب بروز احساس تنفر در آمریکا خواهد شد و در سیاست خارجی آمریکا در خاور دور تأثیرات سوئی خواهد داشت.

نامه پرزیدنت روزولت در کمیته وزارت امور خارجه مورد مطالعه قرار گرفت. ایمن موفق شد تا حدی نظرات اولیه دولت را راجع باین موضوع تغییر دهد و پس از مذاکرات طولانی در ۲۱ ژانویه دو پیام بواشنگتن فرستاده شد. در این پاسخها گفته شده بود که نخست وزیر انگلیس پیشنهاد امریکا را قبول میکند ولی مسئولیت شکست این اقدام را در مقابل روش دول دیگر بهعهده نمیکبرد. منظور از این پاسخ این بود که انگلستان پیشنهادهای امریکا را با احتیاط کامل تلقی میکند زیرا این پیشنهادها موجب تحریک دیکتاتورهای اروپا و دولت ژاپن خواهد شد. پیام دوم مربوط توضیحاتی در باره قصد انگلیس از شناسائی تصرف حبشه از طرف ایتالیا بود. در این پیام توضیح داده شده بود که انگلستان جز در صورت ثبوت حسن نیت ایتالیا، شناسائی تصرف حبشه اقدام نخواهد کرد.

سفیر انگلیس از واشنگتن گزارش داد که رئیس جمهور به سامرولز گفته است: «شناسائی رسمی تصرف حبشه از طرف ایتالیا مانند کپسول بسیار بد مزه ای است که همه ما مجبوریم آن را بیایم و پرزیدنت مایل است که همه در يك موقع بیایند این کپسول اقدام کنیم».

بدین ترتیب بود که پیشنهاد پرزیدنت روزولت و استفاده از نفوذ امریکا برای تشکیل کنفرانسی از دول بزرگ آزاد و حل مشکلات از طریق مذاکره از طرف چمبرلین رد شد. این امر موجب بروز اختلاف نظر شدید بین نخست وزیر و وزیر امور خارجه شد. تا مدتی این موضوع اختلاف آنها فقط هیئت وزراء اطلاع داشت ولی گودالی که بوجود آمده بود بسیار عمیق بود.

پروفسور فیلیپس Feiling شرح حال نویسنده چمبرلین مینویسد: «در حالیکه چمبرلین میترسید دیکتاتورها با اتحاد دول دموکراسی بهانه ای برای قطع روابط با ما پیدا کنند، مستر ایمن ترجیح می داد که برای حفظ دوستی امریکا امکان چنین موضوعی را نیز بپذیرد». بیچاره انگلستان! این کشور در میان قاروقیل ها و پرگوئیهای پاپان ناپذیر پارلمانی، خواهان زندگی آرام و روزمره ای بود و بدون اینکه خود بفهمد در سرایشی افتاده بود که نتایج جهانی میشد که انگلیس از آن احترام میبرد.

مقالات روزنامه ها دائماً بعزت اطمینان میداد که هیچ واقعه ای روی نخواهد داد و ملت هم تصور میکرد که تمام جهان مانند او حسن نیت دارد!

البته روشن است که وزیر امور خارجه انگلیس نمیتوانست بعزت رد پیشنهادهای پرزیدنت روزولت از طرف چمبرلین از مقام خود استعفا کند. روزولت یقیناً با وارد کردن امریکا در صحنه سیاست اروپا که هر روز وضعش وخیم تر میشد از نظر سیاست داخلی با مشکلاتی روبرو میشد. اگر کوچکترین اشاره ای پیشنهادهای رئیس جمهور امریکا میشد با اینکه مطالب آن فاش می گردید تمام نیروهای انزوا طلب امریکا علیه روزولت متحد میشدند. از طرف دیگر هیچ عاملی مانند ورود امریکا بصحنه سیاست اروپا که در آن روز جولانگاه نفرت و کینه توزی و ترس بود، نمیتوانست از بروز جنگ جلوگیری کند. هیچکس نمیتواند منکر

این شود که اگر امریکا در سیاست اروپا دخالت داشت تاجه حد در جریان وقایع اطریش و بعدها در «مونینخ» تغییر و تحول پیدا میشد. باید متوجه بود که رد پیشنهاد روزولت - زیرا پاسخ مابینرله رد پیشنهاد بود - آخرین وضعیت ترین شانس جلوگیری از جنگ را از دست ما گرفت اینکه چگونه چمبرلین، با آن نظریات محدود و بی تجربه در سیاست خارجی، دستی را که از آن سوی اقیانوس اطلس بسوی ما دراز شده بود رد کرد موضوع مبهمی است. چنین عملی از طرف مرد عاقل و کاملی که سر نوشت کشورش را بدستش سپرده بودند نشانه عدم درك نسبت امور و ندانستن غریزه بقا نفس است و واقعاً وحشتناک می باشد.

امروز حقیقتاً نمی توان وضع روحی مردی را که وادار به انجام چنین عملی گردید درك نمود.

اینها باید تاریخچه استقبالی را که از پیشنهادهای شوروی، قبل از پیمان مونینخ شد شرح دهم. اگر فقط ملت انگلیس می دانست که چگونه ما پس از بی اعتنائی بوسائل دفاعی خود و تضعیف قدرت دفاعی فرانسه، دوستی دو مملکت مقتدیری را که مساعی آنها برای نجات ما لازم بود رد کردیم، شاید تاریخ جریان دیگری پیدا می کرد. ولی وقتی انسان به زندگی روزمره دلخوش است چقدر امور آسان می شود! باشد که ده سال پس از آن تاریخ درس گذشته برای ما راهنما باشد!

شك نیست که وقتی، در ۲۵ ژانویه، آنتونی ایمن پاریس رفت، آن اعتماد و اطمینان سابق را دیگر نداشت. همه چیز بسته بموقعیت ما در مذاکراتمان با ایتالیا بود، و این مذاکرات چنان نظرمان مهم غیرسید که دیدیم چگونه در پاسخ ما به پیشنهاد روزولت تأثیر کرد. وزرای فرانسه به ایمن اصرار کردند که مسئله اسپانیا را نیز در حل و فصل کلی اختلافات با ایتالیا بگنجانند و میخواستند از این موضوع اطمینان حاصل کنند.

در دهم فوریه، نخست وزیر و وزیر امور خارجه با کنت گراندی سفیر ایتالیا ملاقات کردند و وی باشان اعلام کرد که از نظر اصولی، ایتالیا حاضر بمذاکره است.

در ۱۵ فوریه اطلاع رسید که شوشینگ صدر اعظم اطریش تقاضای آلمانها را راجع بقبول سپس اینکارت Seyss - Inquart رئیس حزب نازی در کابینه، پذیرفته است و مشارالیه به پست وزارت کشور و ریاست پلیس اطریش منصوب گردیده است. این واقعه مهم کافی نبود که از اختلاف چمبرلین و ایمن جلوگیری کند.

در ۱۸ فوریه نخست وزیر و وزیر امور خارجه مجدداً با کنت گراندی ملاقات کردند و این آخرین بار بود که با یکدیگر همکاری نمودند. کنت گراندی حاضر نشد نه در باب رویه ایتالیا در مورد اطریش و نه در باب احضار داوطلبان ایتالیائی از اسپانیا (که در حقیقت عبارت از بیج لشکر ارتش منظم ایتالیا بودند) مذاکره کند. معهذا وی تقاضا می کرد که مذاکرات کلی در رم آغاز شود. نخست وزیر با این پیشنهاد موافق بود ولی وزیر امور خارجه جداً با چنین ابتکاری مخالفت می نمود.

هیئت وزراء جلساتی متعددی راجع باین موضوع تشکیل داد و مذاکرات مفصلی بعمل آمد. در خصوص این جلسات تنها مطلبی که تاکنون رسماً منتشر شده خاطرات فیلینگ و شرح حال چمبرلین بقلم اوست. فیلینگ می نویسد: «نخست وزیر بوزراء فهماند که چاره ای جز استعفای ایدن یا خوداو درپیش نیست». وی بیک نامه خصوصی نخست وزیر اشاره می کند که در آن نوشته بوده: «من لازم دانستم که بگویم هیچ تصمیمی که در جهت مخالف این پیشنهاد باشد قبول نمیکنم» و فیلینگ مینویسد: «اعضای کابینه نظر او را تأیید کردند ولی احتیاطهایی را نیز توصیه کردند».

مانند این در این جلسات چه گفته و چه شنیده شد. در هر حال ایدن استعفای خود را تقدیم کرد و متذکر شد که با شروع مذاکرات با ایتالیا در شرایط کنونی مخالفت. وقتی وزراء از علت استعفای ایدن مطلع شدند، همگی تعجب کردند. فیلینگ مینویسد که «مقابل» شده بودند. آنها این موضوع را نفهمیده بودند که اختلاف نظر اصولی بین نخست وزیر و وزراء امور خارجه موجب استعفای ایدن شده است.

پس از استعفای ایدن فوراً لرد هالفاکس بجای او به وزارت امور خارجه انگلیس منصوب شد.

شایع شده بود که اختلاف مهمی در کابینه انگلیس بروز کرده ولی علل آن معلوم نیست. من نیز مطالبی راجع باین اختلاف شنیدم ولی از اشاره بآنها در مذاکره با ایدن خودداری نمودم. من امیدوار بودم که وی قبل از تشریح موقعیت خود برای پارلمان و امکان دادن بدوستانش جهت روشن کردن قضیه، استعفا نخواهد کرد. ولی در این موقع دولت بقدری قوی بود و باندازه ای از مخالفتین فاصله می گرفت که مبارزه فقط در داخل کابینه و منحصر باین آن دو مرد بود.

دیرگاه دشب ۲۰ فوریه، هنگامی که من در اطاق کارم در چارتول بیدار مانده بودم (چنان که اکنون نیز همین کار را اغلب میکنم) خبر استعفای ایدن را با تلفن بمن دادند. باید اعتراف کنم که قلبم گرفت و چند لحظه امواج نارایک نومیدی مرا در خود غرق کرد. من طی زندگی درازم نشیب و فرازهای بسیار دیده ام. هنگام جنگی که چندی بعد دوی داد و حتی در سخت ترین لحظات آن، من هرگز بی خوابی دچار نشدم. در جریان بحران ۱۹۴۰، هنگامیکه آنهمه مسئولیت بردوش من گذارده شده بود و همچنین طی بحال اضطراب که در دنبال آن آمد، من همیشه قادر بودم بمحض اینکه کارم تمام میشد در بستر بقیتم و بخوابم. البته در صورتی که امر لازمی پیش میآمد فوراً آماده کار میشدم. من می توانستم بخواب عمیقی فرو روم و وقتی از خواب برمیخاستم سر حال بودم و میلی جز مطالعۀ گزارشهایی که صبح زود برآورد بودند نداشتم.

اما آنشب، در شب بیستم فوریه ۱۹۳۸، فقط آن شب، خواب از من گریزان بود. از نیمه شب تا صبح، در بستر خود بیدار ماندم و طعمۀ اندوه و ترس شدم.

ایدن تا آن زمان جوان نیرومندی بنظر می رسید که در برابر حملات امواج شوم و مهلک،

در برابر بی تصمیمی و تمکین، در برابر اشتباه قضاوت وضعف اراده مقاومت میکرد.

اگر من بجای او امور اداره امور خارجی بودم یقیناً بسیاری از امور را بنحود دیگری اداره میکردم ولی در آن زمان وی بنظر من تجسم امید و نجات ملت بریتانیا بود و اینک ایدن میرفت.

دیدم که روشنائی روز باهستگی از پنجره بدرون میلفزید و چنین پنداشتم که شب مرگ ناگهان در خیالم نمودار گشت.

نویرات، فریچ Fritsch و بلومبرگ که افکارشان تحت تأثیر وزارت امور خارجه و ستاد کل ارتش و افسران عالی‌رتبه آلمان بود از این سیاست اظهار نگرانی کردند. خطرات اتخاذ چنین سیاستی بنظرشان زیاد بود. آنها قبول داشتند که جسارت پیشوا در تمام رشته‌های تسلیحاتی امتیازاتی برای آلمان فراهم آورده است. انخطاط داخلی فرانسه و عدم سیاست معین در انگلیس از عواملی بود که نتایج نیکویی برای ایشان داشت. پس با وجود اینکه همه چیز بنفع آنهاست يك یا دوسال انتظار چه اهمیتی دارد؟ باید فرصت داشت تا ماشین جنگی آلمان دست بکار بیفتد و پیشوا هم گاهگاهی يك نطق مسالمت آمیز بنماید تا پرگوئیهای بیهوده دموکراسیهای منحط و فاسد ادامه یابد.

اما هیتلر از امور اطمینان نداشت. نبوغش بوی ندا میداد که پیروزی با بکار بردن روشهای مطمئن بدست نیاید. باید خود را بخطر انداخت، موفقیت‌هایش او را بهیجان آورده بود: تسلیح آلمان، نظام اجباری، اشغال نظامی رنانی و همکاری ایتالیای فاشیست از موفقیت‌های او بود. صبر بخاطر اینکه همه چیز آماده شود، موجب این خواهد شد که فرصت از دست برود.

برای مورخین و برای آنها که مجبور نیستند اعمال خود را با مقتضیات روز وفق دهند آسان است که بگویند اگر هیتلر قبل از ضربت زدن، يك یا دوسال صبر میکرد سر نوشت دنیا را بدست میگرفت. هیچ چیز از این سخن نا اطمینان‌تر نیست. نه حیات انسانی و نه حیات دولتها هیچکدام شامل یقین و اطمینان نیست.

هیتلر مصمم بود که در کارها عجله کند و از غنوفان شباب قصد جنگ داشت. در چهارم فوریه ۱۹۳۸ وی فریچ را از کار برکنار کرد و خود فرماندهی عالی نیروهای نظامی را بدست گرفت. بلومبرگ هم، که محبوبیت خود را بعلت ازدواج نامناسبی که کرده بود در میان افسران عالی‌رتبه از دست داده بود، از کار برکنار شد. تا آن حد که ممکن بود يك بشر هر اندازه لایق و مقتدر باشد و مجازات‌هایی هم که تعیین میکند هر اندازه مخوف و هراس انگیز باشد، اراده خود را بر چنین سازمان‌های وسیعی تحمیل کند، پیشوا هم نه تنها رهبری سیاست دولت را بدست گرفت بلکه فرماندهی دستگاه نظامی را نیز عهده دار گشت. در آن تاریخ وی قدرتی نظیر قدرت ناپلئون پس از جنگ‌های «اوسترلیتز» و «وینا» داشت. البته با این تفاوت که افتخار پیروزی شخصی در نبردهای بزرگ نصیبش نشده بود، اما در زمینه دیپلماسی و سیاسی فتوحاتی کرده بود که اطرافیان و طرفدارانش مینداشتند نتیجه جسارت و حسن تشخیص شخص اوست.

هیتلر علاوه بر تصمیم خود مبنی بر متمرکز کردن تمام نژادهای ژرمنی در يك آلمان بزرگ که در کتاب «نبرد من» آنرا توصیف کرده، دودلیل دیگر نیز برای تصرف جمهوری آتریش داشت: در چکسلواکی و دروازه‌های بالکان را در عین حال بروی آلمان میکشود. از هنگام قتل دولفوس صدراعظم آتریش بدست شعبه آتریشی حزب نازی در ژوئیه ۱۹۳۴، اقدامات بمنظور فاسد کردن دستگاه‌های دولتی آتریش با پول و خرابکاری روز بروز

[۹]

اشغال آتریش

فوریه ۱۹۳۸

در دوران اخیر معمول چنین بود که دول مغلوب، سازمان و شخصیت و اسرار دولتی خود را حفظ میکردند. اما جنگ بین‌المللی اخیر با انهدام کامل دول مغلوب پایان یافت و اکنون ما از تمام ماجراهای داخلی دشمنانمان اطلاع داریم. در نتیجه امروز ما این توانائی را داریم که تا حدی صحت اطلاعات گذشته خود و نتایج دخالت هابمان را بررسی کنیم.

دیدیم که چگونه هیتلر در ژوئیه ۱۹۳۶ ستاد ارتش آلمان را مأمور کرد که نقشه اشغال آتریش را طرح کند تا هر لحظه موقع مناسب بنظر رسید بمرحله اجرا گذارده شود. این نقشه بنام «طرح اوتو» Otto نامیده شد. یکسال بعد یعنی در ژوئن ۱۹۳۷ هیتلر شخصاً دستورات لازم برای اجرای آن در موقع مناسب داد. در پنجم نوامبر، وی نظریات خود را در این باب برای رؤسای ستاد ارتش آلمان تشریح کرد. برای آلمان «فضای حیاتی» بزرگتری لازم بود، این فضا در اروپای شرقی، در لهستان، در روسیه سفید و در اوکراینی آساتر از هر جا بدست میآمد. عملیات شامل يك جنگ بزرگ و بلافاصله مهاجرت اجباری مردم ساکن این مناطق بود. آلمان میبایستی حساب را با «دودشمن منفور» خود انگلیس و فرانسه، که هرگز حاضر نیستند يك آلمان مقتدر در مرکز اروپا ببینند، تصفیه کند. برای اینکه آلمان بتواند از امتیازاتی که در زمینه تولید تسلیحات و ایجاد احساسات شدید میهن پرستی بدست آورده استفاده کند، بایستی در اولین فرصت و قبل از اینکه دودشمن مسلم آلمان خود را آماده کند، حسابشان را برسد.

بیشتر میشد. جنبش نازی با هر موفقیتی که هیتلر در داخله آلمان یا در مقابل متفقین بدست میآورد توسعه مییافت. میبایستی قدم بقدم جلو رفت. فن پاپن رسماً مأمور بود که روابط سیمانه آلمان و اتریش را حفظ کند و شناسائی رسمی حزب نازی اتریش را از طرف دولت اتریش عملی سازد.

در ۱۹۳۴ روش موسولینی آلمان را مجبور به رعایت احتیاط بیشتری کرده بود. پس از قتل دولفوس، دیکتاتور ایتالیا شخصاً با هواپیما بونیز رفت و در آنجا همرس بیوه وی را استقبال نمود. نیروهای ایتالیا در طول خط مرزی اتریش متمركز شده بودند. اما در سپیده دم ۱۹۳۸ تحولات کلی در دستها و نیروهای اروپا روی داده بود. خط زیگفرید در مقابل فرانسه سد عظیم فولادینی بود که برای رخنه کردن در آن، فرانسه باید جان بسیاری از سربازان خود را فدا سازد. دروازه مغرب قفل شده بود.

موسولینی هم در نتیجه محدودیتهائی که از طرف جامعه ملل برای ایتالیا تعیین شده بود، مناجیل به آلمان گشته بود و این محدودیتها هم کمترین تأثیری در قدرت او نهموده بود. وی میتوانست در این جمله حکیمانه ما کیاول که میگوید: و مردم قادرند از ناسزاهای کوچک انتقام بگیرند، ولی در مقابل ناسزاهای بزرگ کاری نخواهند کرد، تعمق کند. علاوه بر همه اینها، دول دموکراسی بکرات نشان داده بودند که در مقابل شدت و قدرت تسلیم خواهند شد و تا وقتی خودشان مستقیماً مورد حمله قرار نگرفته اند دست باقدا می نخواستند زد.

فن پاپن با کاردانی بسیار در اتریش مشغول عمل بود. بسیاری از رجال اتریش در مقابل فشار و دسیسه های وی تمکین کرده بودند. استفاده از سیاحت که از در آمده های مهم اتریش بود بعلمت ناامنی که بر این کشور حکمفرمائی میکرد دچار وقفه شده بود. عملیات تروپستی و سوه قصد هائی با بمب موجودیت ضعیف جمهوری اتریش را بخطر انداخته بود.

وقت آن فرا رسیده بود که با وارد کردن رؤسای حزب نازی اتریش، که اخیراً قانونی شده بود، در کابینه، بر سیاست اتریش دست یافت. در ۱۲ فوریه ۱۹۳۸ یعنی هشت روز پس از اینکه هیتلر فرماندهی کل قوا را بدست گرفت، شوشنیک Schuschnigg صدراعظم اتریش را به برجسگادن احضار نمود. وی اطاعت کرد و باتفاق گیدواشیت وزیر امور خارجه خود بآلمان رفت و امروز از مذاکرات شوشنیک و هیتلر که شامل مطالب زیر است اطلاع داریم: هیتلر از استحکاماتی که در مرز اتریش و آلمان ساخته شده بود سخن گفت این استحکامات فقط اقتدر توانائی داشت که موجب شروع عملیات نظامی گردد و به عبارت دیگر وجود این استحکامات در اتریش بدست آلمان بهانه میداد که مسائل مربوط بصلح و جنگ را مطرح کند.

هیتلر: کافی است که من هر آن فرمان دهم تا این مترسک های مضحک که در مرز ساخته اند نابود شود. آیا واقعاً تصور میکنید که میتوانی جلوی مرا، حتی برای نیم ساعت بگیرد؟ چه کسی میداند! شاید من همین فردا، مانند طوفان بهاری، بطور ناگهانی در وین باشم.

آنوقت شما خواهید دید که چه خواهد گذشت. من خیلی مایلیم که اتریش خواهان چنین آزمایشی نباشد. این آزمایش قربانیهای بیشمار خواهد داد. در دنبال سربازان آلمانی، گروه پیراهن سیاهان وارد خواهند شد هیچکس حتی خود من، نمیتواند ایشانرا از انتقام بازدارد. آیا میل دارید اتریش را بصورت اسپانیای دیگری در آورید؟ من میل دارم که در صورت امکان چنین وقایعی رخ ندهد.

شوشنیک: من اطلاعات لازم را فوراً گردآوری خواهم کرد و دستور خواهم داد که ساختن هر گونه استحکاماتی که بمنظور تجاوز باشد متوقف گردد. البته میدانم که شما نمیتوانید هر لحظه بخواهید نیروهای خود را وارد اتریش کنید، اما آقای صدراعظم چه ما بخواهیم و چه نخواهیم این عمل موجب خونریزی خواهد شد. ما در دنیا تنها نیستیم این عمل احتمالاً موجب بروز جنگ خواهد شد.

هیتلر: گفتن سخنانی که ما، در حالیکه در سندیهای راجتی لمیده ایم میگوئیم، آسان است. اما در دنبال این سخنان چند درنج و خون خواهد بود! آقای شوشنیک، آیا حاضرید مسئولیت آنرا قبول کنید؟ تصور نکنید که کسی در دنیا میتواند جلوی تصمیمات مرا بگیرد. ایتالیا هم هیچ تفسیه حساسی باموسولینی ندارم. من با ایتالیا روابط حسنه دارم. انگلستان؟ انگلیس انگشت کوچک خود را هم بخاطر اتریش بلند نخواهد کرد. فرانسه؟ آری، دوسال پیش هنگامیکه ما با عده معدودی سرباز وارد رناتی شدیم خطر بزرگی را در نظر گرفتیم. اگر فرانسه در همان وقت حرکت در آمده بود ما مجبور بودیم خود را عقب بکشیم. اما برای فرانسه اکنون بسیار دیر شده است.

اولین ملاقات در ساعت ۱۱ صبح انجام گرفت. پس از یک ناهار رسمی، اتریشی ها به سالن کوچک دیگری دعوت شدند و در آنجا خود را در برابر فن پاپن و دین تروپ یافتند اولنباوم کبئی در آنجا بایشان عرضه شد. شرایط اولنباوم اجازه هیچگونه بحث و مذاکره نمیداد. این اولنباوم شامل انتصاب سیس اینکارت رئیس حزب نازی اتریش، بوزارت امنیت در کابینه اتریش، عفو عمومی تمام نازیهای اتریش که در زندان بسر میبردند و ضمیمه شدن رسمی حزب نازی بجنبه مبهن پرستان که از طرف دولت پشتیبانی میشود، بود.

کمی بعد، هیتلر صدراعظم اتریش را بحضور پذیرفت و گفت: «من باز هم تکرار میکنم: این آخرین شانس شماست باید ظرف سه روز این قراردادها اجرا گردد». در خاطرات ژنرال بودل این سطور را میتوان خواند:

«فن شوشنیک و گیدواشیت Guido Schmidt مجدداً تحت فشار شد بدسیاسی و نظامی قرار گرفتند. در ساعت ۱۱ شب، شوشنیک اسناد را امضاء کرده، (اسناد تروپرگ قسمت اول، صفحه ۲۴۹).

دوسر تهمه ای که در جاده پرازیوف، از برجسگادن به زاسلبورگ میرفت، فن پاپن به شوشنیک گفت: «آری، پیشوا اینطور است، حال خود شما او را از نزدیک دیدید. اما دفعه دیگر که شما باینجا آمدید اوقات بهتری خواهید گذراند، پیشوا واقعاً میتواند دلپذیر باشد».

در بیستم فوریه هیتلر در مجلس آلمان نطق کرد:

«آقایان، خوشوقتم که با اطلاع شما مبرسانم که در مدت این چند روز اخیر، ما تفاهم بیشتری با یکی از ممالکی که از جهات مختلف برای ما عزیز است ایجاد کرده‌ایم. آلمان و اتریش آلمانی، نه تنها بعثت اینکه يك ملت واحدند بلکه باین دلیل که تاریخ و فرهنگ مشترکی دارند بیکدیگر مربوطند. مشکلاتی که در اجرای پیمان ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۶ بآن برخورد کردیم موجب شد که سعی کنیم سوء تفاهات و موانعی که در راه يك آشتی و صلح دائمی بود برطرف سازیم. اگر ما این اقدام را نمی‌کردیم، یقیناً وضع غیر قابل تحمل بود و ممکن بود روزی، عمداً یا سهواً، منجر به حوادث و وقایع بسیار خطرناکی گردد.

خوشوقتم که با اطلاع شما مبرسانم که این نظریات با نظریات صدراعظم اتریش که من با آلمان دعوتش کردم کاملاً وفق میدهد. فکر و منظوری که این بود که برای بهبود روابط متقابل دو کشور، با قوانین موجود اتریش، با اتباع متقابل بناسیونال سوسیالیسم اتریش همان حقوق قانونی اعطا شود که سایر اتباع اتریش آلمانی از آن برخوردار هستند؛ بر این ابتکار يك اقدام عملی دیگر جهت تأمین صلح، یعنی عفو عمومی اضافه گردد، بین دولتی آلمان و اتریش آلمانی در کلیه مراحل مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، همکاری بیشتری شود. این مسائل با روح قرارداد ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۶ مطابقت کامل دارد و در واقع مکمل و منم آنست.

من باین مناسبت در مقابل ملت آلمان تشکرات صمیمانه خود را بصدراعظم اتریش ابلاغ میکنم و از اینکه با صمیمیت واقعی و تفاهم عمیق خود دعوت مرا برای آمدن با آلمان قبول نمود و با من برای یافتن وسیله‌ای که منافع غالب کشورهایمان را تأمین کند تشریک ساعی کرد قلباً سپاسگزارم. زیرا که در حقیقت منظور اصلی حفظ منافع تمام ملت آلمان است و ما، خواه در آلمان خواه در اتریش آلمانی بدنیا آمده باشیم، فرزندان او هستیم.

شاید، بمنظور آگاهی ملت انگلیس و آمریکا، برای حقه بازی و شادلاتانی و تزویر نمونه‌ای بهتر از این یافت نشود. تنها چیزی که مرا وادار میکند این نطق را در اینجا ذکر کنم نشان دادن همین خصوصیات است که واقعاً بی‌همتا و غیر عادی است. آنچه بنظر احقانه مبرسد اینست که این سند از طرف بسیاری از مردان و زنان هوشمند ممالک آزاد با احساساتی غیر از احساس تحقیر و نفرت تلقی شد.

فاحه اروپا همچنان ادامه یافت. موسولینی پیام شفاهی بشوشینگ فرستاد و گفت که روش اتریش در بر جسد کردن در عین حال ماهرانه و عاقلانه بوده است. وی ضمناً علاقه ایتالیا را بمسأله اتریش و دوستی شخص خود را بصدراعظم این کشور خاطر نشان ساخته بود.

در ۲۴ فوریه، شوشینگ بصدراعظم اتریش در مقابل پارلمان نطقی ایراد کرد. وی از موافقتی که با آلمان حاصل کرده بود اظهار خوشوقتی نمود و در عین حال بالحن سختی اعلام کرد که اتریش هرگز قدمی از این قراردادها فراتر نخواهد گذاشت. در سوم مارس وی توسط وابسته نظامی اتریش دردم، پیام مخصوصی برای موسولینی فرستاد و بوی اطلاع داد

که قصد دارد برای تحکیم موقعیت سیاسی در اتریش، دست بمراجعه به آراء عمومی بزند ۲۴ ساعت بعد، وابسته نظامی اتریش دردم گزارش مذاکرات خود را با موسولینی با اطلاع وی رسانید. دوجه راجع بوضع سیاسی اتریش اظهار خوشبینی کرده بود. بهبود روابط لندن و رم موجب تخفیف فشاری میشد که بر اتریش وارد می‌آمد. در خصوص مراجعه بآراء عمومی، موسولینی گفته بود: «این يك اشتباه است. اگر نتیجه مراجعه بآراء عمومی رضایتبخش باشد، خواهند گفت که صادقانه نیست، اگر رضایتبخش نباشد موقعیت دولت اتریش کاملاً متزلزل خواهد شد و اگر نتیجه کاملاً موافق یا مخالف باشد، ارزشی ندارد.» اما شوشینگ مصمم بود، در نهم مارس وی اعلام کرد که در روز ۱۳ مارس در سراسر خاک اتریش مراجعه بآراء عمومی بعمل خواهد آمد.

ابتدا واقعه‌ای رخ نداد. سپس اینکارت رهبر نازیهای اتریش این نظریه را قبول کرد. ولی در یازدهم مارس، در ساعت ۵ صبح رئیس پلیس وین به شوشینگ تلفن کرد و بوی اطلاع داد مدت یکساعت است مرز آلمان در ناحیه ساسلر بولک بسته شده و مأمورین گمرکی آلمان از مرز رفته‌اند و ارتباط خط آهن قطع شده است.

پیام دیگری نیز از طرف سر کنسول اتریش در مونیخ به شوشینگ رسید که در آن اعلام شده بود که واحد نظامی این شهر مجهز شده و احتمال دارد بسوی اتریش حرکت کند.

چند ساعت بعد، سپس اینکارت نطقاً کرد که با صدراعظم «لافتا کند، گورینگ باو تلفن کرده بود که تصمیم اجرای مراجعه بآراء عمومی باید ظرف یکساعت لغو گردد. اگر یکساعت دیگر گورینگ پاسخی دریافت ندارد بقیه خواهد کرد که سپس اینکارت امکان تلفن کردن با ورا ندارد و در نتیجه تصمیمات مقتضی اتخاذ خواهد کرد. شوشینگ پس از اینکه توسط مأمورین صلاحیتدار اطمینان حاصل کرد که نمیتواند بر پلیس و ارتش کاملاً تکیه کند به سپس اینکارت اطلاع داد که مراجعه بآراء عمومی بتعویق خواهد افتاد. بکریغ ساعت بعد سپس اینکارت با جواب گورینگ که روی يك ورقه کاغذ دفتر یادداشت نوشته شده بود بنزد شوشینگ باز آمد: «اگر شوشینگ بصدراعظم اتریش فوراً استعفا نکند و دکتور سپس اینکارت تا دو ساعت دیگر بصدارت منصوب نگردد اوضاع وخیم خواهد شد. اگر تا وعده‌ای که تعیین شده این امور انجام نشود حمله ارتش آلمان با اتریش عملی خواهد شد.

شوشینگ با استعفانامه خود بنزد میکلاس رئیس جمهور رفت. در حالیکه در دفتر کار رئیس جمهور نشسته بود پیام رمزی از طرف دولت ایتالیا برایش رسید که در آن باو اطلاع داده شده بود ایتالیا ویرا هیچگونه راهنمایی نمیتواند بکند. رئیس جمهور پیر اتریش جداً با قبول استعفای شوشینگ و تعیین يك صدراعظم نازی مخالفت کرد: «بدین ترتیب، در این ساعات بحرانی، همه مرا تنها میگذارند!» وی تصمیم گرفته بود که آلمانها را مجبور بعمل خوشونت آمیز کند و بدین نحو آنها را مورد شامت عمومی قرار دهد.

در دفتر خاطرات بودل Jodl در تاریخ ده مارس شرح دهر که بخوبی عکس العمل آلمان را نشان میدهد نوشته شده است: «بطور ناگهانی وبدون مشاوره با وزرای خود، فن شوشینگ فرمان داد که در تاریخ ۱۳ مارس مراجعه بآراء عمومی بعمل آید. باوجود عدم تهیه قبلی

این فرمانده موجب اکثریت قابل ملاحظه حزب دولتی میشد. پیشوا مصمم است که زیر بار این اقدام نرود. دیشب، یعنی شب ۱۰ مارس، وی گورینگ را احضار کرد. ژنرال فن رشتو نیز از کمپنه المپیک قاهره احضار شده است. ژنرال فن شوبرت نیز احضار شد. ژنرال کاپنل در ساعت یک و چهل و پنج دقیقه بعد از نیمه شب ما را از جریان امور مطلع کرد. در ساعت ۱۰ صبح وی با یک صدارت عظمی میرود. در ساعت ۱۰ و پانزده دقیقه من باو ملحق شدم و فرمانده طرح او تو را اجرا کنید را باو دادم. در ساعت ۱۳ ژنرال ک (کاپنل) جریان امور را بر ما ندان ارتش و دریا سالار کاناریس اطلاع میدهد.

دیین تروپ در لندن مانده است. نورات وزارت امور خارجه را اداره میکنند. پیشوا میخواهد با کمپنه اطریش التیماتوم بدهد. یک نامه خصوصی برای موسولینی فرستاده شده و علی که موجب اقدام پیشوا گردیده توضیح داده شده است. (از اسناد نورمبرگ، قسمت اول، صفحه ۲۵).

فرمای آروزی یعنی در یازدهم مارس هینلر دستورات لازم را برای اشغال اطریش با ارتش آلمان داد. طرح «او تو» که مدت زمان طولانی مورد مطالعه قرار گرفته و بخوبی تهیه شده بود، وارد مرحله اجرا میشد. مدت یکروز تمام که با اضطراب و تشویش گذشت، میکلاس رئیس جمهور اطریش در وین در مقابل سپس اینکارت و سایر رهبران حزب نازی مقاومت نمود. مذاکره تلفنی هینلر با شاهزاده فیلیپ دوهس نماینده مخصوص نزد موسولینی طی یکی از جلسات محاکمه نورمبرگ بدادگاه ارائه شد. این سند حائز اهمیت است:

هس: من از کاخ وینز میآیم. دوجه بطرز دوستانه ای همه چیز را قبول کرد. او مراتب صمیمیت خود را بشما ابلاغ میکند و از طریق اطریشی ها از موضوع اطلاع حاصل کرده بود. شوشینگ اخبار را باو اطلاع داده بود. موسولینی پاسخ داده بود که دخالت ایتالیا غیر ممکن است. اقدام ایتالیا یک بلوف ساده خواهد بود. ایتالیا اقدامی نمیتواند بعمل بیاورد. بعد باو (شوشینگ) فهماندند که امور قبلاً تهیه و پیش بینی شده و در آنها تغییری نمیتوان داد. موسولینی به شوشینگ اطلاع داده که سر نوشت اطریش برای او اهمیتی ندارد.

هینلر: پس خواهش میکنم بموسولینی بگوئید که من هرگز رفتار او را فراموش نخواهم کرد.

هس: بسیار خوب.

هینلر: هرگز، هرگز، هرگز، در هر حال که باشد! من همیشه حاضریم که با او قراردادی بر اساس و شرایط مخصوصی منعقد کنیم.

هس: بلی اینها را باو گفتم.

هینلر: همین که مسئله اطریش فصله یافت من حاضرم هر نوع همکاری که بخواهد با او بکنم. هیچ چیز مرا متوقف نخواهد کرد.

یکی از آرزوهای سرجوخه اطریشی این بود که روزی فاتحانه وارد وین شود. در شب شنبه ۱۲ مارس حزب نازی اطریش در حالیکه تمام افراد آن مشغولهای افروخته در

دست گرفته بودند در انتظار ورود ارتش آلمان و پیشوای ایشان بودند. اما کسی از راه نرسید.

سه نفر از اهالی باویر که از افراد آبدارخانه ارتش بودند و زودتر با قطار حرکت کرده بودند تا وسایل غذا را قبلاً تهیه کنند. ناچار بروی دوش در شهر گردانده شدند و برای آنها قریاد زنده باز کشیدند.

دلیل این تأخیر ورود نیروهای مسلح کم کم معلوم شد. ماشین جنگی آلمان که با هر نحوی بود از مرز رد شده بود در راه لیتز متوقف گردیده بود. با وجود شرایط مساعد جوی و راه خوب تانکهای بزرگ حرکت نمیکردند. همچنین در توپخانه سنگین موتوریزه عبوی پیدا شده بود. راه لیتز به وین را راههای سنگین که از کار افتاده بودند بسته بود. ژنرال فن رایشنوک از دوستان نزدیک هینلر بود مسئول این حادثه که وضع خراب ارتش آلمان را بدینا نشان میداد شناخته شد.

هینلر که با اتومبیل از جاده لیتز عبور میکرد و شاهد این وضع درهم و برهم و توقف راههای جنگی بود نزدیک بود از عصبانیت سکنه کند.

ارابه های سنگ را بهر نحوی بود از میان صفوف متوقف ارابه های سنگین رد کردند و در صبح یکشنبه ۱۳ مارس وارد وین شدند. وسایل موتوری سنگین و توپخانه را با کامیون های بزرگ حمل کردند و فقط باین ترتیب بود که بسوق برای شرکت در مراسم بوبین رسیدند. همه کس عکسهای هینلر را که فاتحانه در میان مردمی که با قریاد شادی میزدند ویا از ترس چهره شان در هم ریخته است، از خیابان وین عبور میکند دیده است. ولی در واقع این لحظات افتخار آمیز بر انگرانی و اضطراب بود. پیشوا از مشاهده بی کفایتی ماشین جنگی آلمان از غضب نزدیک بجنون بود. وی ژنرال ها را سرزنش میکرد. آنها هم شدیداً بوی پاسخ دادند و خاطر نشان ساختند که نصایح و فریج را که گفته بود آلمان هنوز قادر نیست خود را برای یک جنگ بزرگ آماده سازد گوش نداده است.

بعدها ظاهر را حفظ کردند. مراسم رسمی ورژه نظامی انجام گرفت. در شب دوشنبه، پس از اینکه ارتش آلمان و نازیها، وین را بتصرف در آوردند هینلر انحلال جمهوری اطریش و انضمام سرزمین اطریش را بآلمان اعلام نمود.

در این هنگام «دیین تروپ» قصد ترك لندن و عهده دار شدن وزارت امور خارجه آلمان را داشت.

«چمبرلن» يك ضیافت زاهار خدا حافظی بافتخار وی داد. من و همسر هم دعوت نخست وزیر را پذیر فتم. همسر من در سر میز نهار در کنار سر الکساندر کلاگان و در انتهای میز نشسته بود. در حدود شانزده نفر مهمان بودند. در وسط غذا یکنفر از وزارت امور خارجه وارد سالن شد و پاکتی بدست سر الکساندر داد. وی آنرا گشود و غرق در مطالعه نامه شد. سپس از جای برخاست و نامه را بدست نخست وزیر داد.

اگر چه رفتار کلاگان طوری بود که هیچچوجه حدس واقعه غیر مترقبه ای را نمیشدزد.

«بهذا من متوجه حالت نگران نخست وزیر شدم. بعد کادگان نامه را گرفت و بجای خود بازگشت. بعد مرا از مضمون نامه مطلع کردند. در این پیام خبر حمله هیتلر باطریش و بشروی سریع نیروهای آلمان بطرف وین داده شده بود.

ناهار بدون حادثه دیگر صرف شد. پس از ناهار بانو چمبرلین اظهار کرد: «برویم در سالن قهوه بخوریم» بعد همه بطرف سالن رفتم و من و بسیاری از مدعوین احساس کردیم که چمبرلین و همسرش میل دارند که میهمانی زودتر پایان برسد. يك نوع اضطراب عمومی مدعوین را فرا گرفته بود. هر کس میل داشت که زودتر، میهمانی که بافتنخار او صیافت داده شده بود خداحافظی کند.

ولی مثل اینکه آقا و خانم ربین تروپ بهیچوجه متوجه این وضع نبودند؛ برعکس مدت نیمساعت معطل شدند و بامیز بان و همسرش گرم مکالمه شدند. وقتی من و خانم ربین تروپ روبرو شدیم، من بعنوان خداحافظی گفتم: «امیدوارم که آلمان و انگلیس دوستی خود را حفظ کنند» وی بالحن دوستانه پاسخ داد: «مواظب باشید خللی بان وارد نیآورده، من مطمئنم که هر دو از ماجرایی که روی داده بود مطلع بودند. ولی چنین تشخیص داده بودند که بهتر است نخست وزیر را از کار و تلفن خود دور نگاه دارند. عاقبت چمبرلین سفیر آلمان گفت: «بسیار متأسفم، باید بروم و یک امر فوری رسیدگی کنم» و بدون هیچگونه تعارف سالن را ترک کرد. ربین تروپ و همسرش همچنان گرم صحبت با مدعوین بودند، بطوریکه میهمانان دیگر نیز از ایشان خداحافظی کردند.

تصور میکنم که عاقبت آنها هم بخانه خود رفتند، این آخرین بار بود که ربین تروپ را قبل از بهادر آویخته شدنش دیدم.

اولین دولتی که اعلام خطر کرد روسها بودند. در ۱۸ مارس پیشنهاد نمودند که کنفرانسی برای مطالعه جریان امور تشکیل شود. آنها میخواستند بطور کلی در صورتی که صلح از طرف آلمانها مورد تهدید قرار گیرد مواد پیمان فرانسه و شوروی را بنام اعضای جامعه ملل تعمیم دهند.

این پیشنهاد در لندن و پاریس با سردی تلقی شد. دولت فرانسه اشتغالات دیگری داشت؛ اضمحالات بزرگی در کارخانههای هواپیما سازی روی داده بود. ارتش فرانکو بسرعت در مناطق کمونیست اسپانیا پیشروی میکرد. چمبرلین در عین حال بدین خسته بود. وی با من، در خصوص اهمیت خطری که با آن روبرو شده بودیم و وسایل جلوگیری از آن، اختلاف نظر کلی داشت. من درباره مطالعه مراجع بطرح اتحادی بین روسیه و انگلستان و فرانسه که بقید من تنها وسیله جلوگیری از پیشروی نازیها بود اصرار میورزیدم.

بموجب نوشته های قبلینگ، چمبرلین عقیده خود را در نامه ای که در تاریخ ۲۰ مارس بخواهرش نوشته بدین نحو شرح میدهد:

«فکر اتحاد بزرگ، که وینستن این نام را روی آن گذاشته مدتها پیش یعنی قبل از اینکه گفتگویش بمیان آید بفکر من رسیده بود. من در این باره با هالیفاکس Halifax مذاکره

کردم و آنرا برای مطالعه رؤسای ستاد ارتش و کارشناسان وزارت امور خارجه در اختیار ایشان گذاردم. این فکر، فکر بسیار دلپذیری است و تا وقتی تحت مطالعه دقیق قرار نگرفته هیچگونه ایرادی بر آن نمیتوان گرفت. از هنگامیکه این فکر را تحت مطالعه قرار میدهم حسنش از میان میرود، کافی است که نظری بنقشه جغرافیا انداخت و فهمید هیچ تعهدی که فرانسه باما قبول کنیم نمیتواند مانع حمله آلمان به چکسلواکی شود. در نتیجه فکر تضمین چکسلواکی و قبول تعهداتی درباره تضمین هائی را که فرانسه به چکسلواکی داده بکلی رها کردم.

لااقل نام این را تصمیم، میتوان گذاشت. تصمیمی که بر اساس استدلال غلطی قرار داشت. در جنگهای جدید که دوا چندین ملت را در مقابل یکدیگر قرار میدهد، با اقدامات محلی نمیتوان افزاین یا فلان منطقه دفاع کرد. در این جنگها تعادل و توازن تمام جبهه های جنگ، بطور کلی، مورد نظر است. این موضوع درباره سیاست هم، قبل از آغاز، با خصامات صدق میکند.

رؤسای ستاد ارتش و کارشناسان وزارت امور خارجه حتماً کوشش چندانی نکرده بودند که بنخست وزیر بفهمانند ناوگان انگلیس و ارتش فرانسه نمیتواند در سرزمین های کوهستانی «بوهم» مستقر شده از تجاوز ارتش نازی به چکسلواکی جلوگیری کنند. این موضوع بدون اینکه بنقشه جغرافیا نظر کنیم مسلم است. ولی اطمینان به اینکه عبور از مرزهای «بوهم» موجب شروع جنگ عمومی خواهد شد، شاید در آن تاریخ از تجدید اعمال تجاوز کارانه هیتلر جلوگیری میکرد، یا لااقل آنرا بتعویق می انداخت.

وقتی من اینم که چمبرلین بکسال بعد با وجود از دست رفتن ارزش سوق الجیشی چکسلواکی و افزایش قدرت و حیثیت هیتلر، تضمینهای بلهستان میدهد، بیشتر به نادرست بودن نحوه استدلال و تشخیص او پی میبریم!

مقاصد هیتلر را برای وی آشکار نموده بود و در عین حال منوجه بی اطلاعی نظامی پیشوا گردیده بود. هالدر بعدها گفته بوده اینکه ارتش آلمان از طریق جنوب چکسلواکی حمله ور شود، عملاً غیر ممکن است. تنها راه قابل استفاده‌ای که از لینز عبور میکند زیر آتش توپخانه دشمن قرار میگیرد. ولی در این هم شک نیست که عقاید سیاسی و نظامی هیتلر صحیح بود. دیوار مغرب ساخته می‌شد و با وجود اینکه هنوز با تمام نرسیده بود معیناً اعلام خطری به ارتش فرانسه محسوب میشد. هیتلر یقین داشت که نه فرانسه و نه انگلستان هیچکدام حاضر به جنگ نیستند.

آرزوی که ارتش آلمان با طریش رخنه کرد سفیر فرانسه در برلین اخلاص داد که گورینگ بماندند سیاسی چکسلواکی در برلین اطمینان داده است که آلمان کمترین نفوذ و دعوی نسبت به چکسلواکی ندارد.

از طرف دیگر لئون بلوم نخست وزیر فرانسه در ۱۴ مارس سفیر چکسلواکی در پاریس اطلاع داد که فرانسه بدون چون و چرا تعهدات خود را نسبت به چکسلواکی انجام خواهد داد. این اعتراضات دیپلماتی مانع از بروز حقیقت نبود. تمام وضعیت و شرایط سوق الجیشی اروپا تغییر کرده بود.

آلمان اکنون بخوبی میتوانست تهدید تبلیغات و ارتش خود را منوجه چکسلواکی کند خصوصاً که ایالات مرزی چکسلواکی کاملاً آلمانی نشین بود و حزب ناسیونال سوسیالیست ایالات آلمانی چکسلواکی بسیار جویبار و آماده بود که نقش ستون پنجم را در چکسلواکی به عهده بگیرد.

در پایان ماه مارس من پاریس رفتم و در آنجا مذاکرات عمیقی با رهبران فرانسه انجام دادم. دولت اعلیحضرت با نظر مساعدی بمسافرت من پاریس میگریست و اطمینان داشت که این مسافرت در تحکیم روابط دو کشور تأثیر دارد. من در سفارت انگلیس در پاریس سکنی گریدم و با رجال فرانسه از جمله لئون بلوم، فلاندن، ژنرال گاملن، پل درنوپیر کوت، لویی مارن و بسیاری دیگر ملاقات کردم.

یک روز فلاندن میهمان من و سفیر انگلیس بود. وی بامردی که من در ۱۹۳۶ شناخته بودم فرق بسیار داشت. در آن زمان او در زیر بار مسئولیت، عصبی و نگران بنظر میرسید ولی اکنون که حکومت در دست او نبود آرام و قوی بود و برای فرانسه راه نجاتی جز همکاری و سازش با آلمان نمی‌دید. مامدت دو ساعت صحبت کردیم.

ژنرال گاملن نیز بملاقات من آمد و بنظر رسید که به قدرت ارتش فرانسه اطمینان کامل دارد ولی وقتی من از او سؤالاتی درباره توپخانه که رشته تخصصی او بود کردم مثلاً اینکه کمی ناراحت شد. وی می‌کوشید تا آنجا که وضع سیاسی فرانسه اجازه میدهد برای توسعه ارتش فرانسه اقدام کند. اما تحولات دائمی سیاست داخلی و دور نمای سقوط نزدیک کابینه بلوم توجه دولت فرانسه را بخود جلب کرده بود و او را از فاجعه‌ای که در صحنه سیاست اروپا بازی میشد بدور نگاه میداشت. لازم بود که ما وظایف مشترک و متقابل خود را در صورت تعمیق یافتن بحران تعیین کنیم.

[۱۰]

چکسلواکی

هیتلر در نظمی که در یستم فوریه ۱۹۳۸ ایراد کرد مسأله چکسلواکی و دعاوی آلمان را علناً مطرح نمود. وی گفت:

«بیش از ده میلیون آلمانی در سرزمین‌هایی زندگی میکنند که با ما مرزهای مشترکی دارند. وظیفه اولیه ما اینست که برادران آلمانی خود را حفظ کنیم و آزادی کامل، چه سیاسی و چه فکری، برای ایشان تأمین کنیم.»

این تظاهرات علنی حکومت برلین که نشانه علاقه دولت آلمان بوضع آلمانیهای ساکن اطریش و چکسلواکی بود، با نقشه‌های تجاوز سیاسی بحرمانه در اروپا کاملاً مربوط بود.

از ژوئن ۱۹۳۷ ستاد ارتش آلمان بفرمان هیتلر جداً مشغول تهیه طرح تجاوز به چکسلواکی و انهدام دولت مزبور بود. یکی از این طرح‌ها اینست:

«نیروهای مسلح آلمان در حمله ناگهانی خود به چکسلواکی، مقاصد زیر را تعقیب خواهند کرد: از همان ابتدای حمله و تا پایان مخاصمات از خطری که ممکن است این کشور برای سپاهیان ما، که در مغرب مشغول عملیات هستند، ایجاد کند جلوگیری نمایند، در ثانی نیروی هوایی روسیه را از پایگاههای خود در چکسلواکی محروم سازد (از اسناد نورنبرگ) نحوه اینکه دول دمکراسی غربی اشغال اطریش را از طرف آلمان قبول کرده بودند، هیتلر را در عجله با اجرای نقشه‌های خود علیه چکسلواکی تشویق کرد. در واقع اشغال نظامی اطریش اولین قدم برای حمله به دژ بوم محسوب میشد.

در همان روزها یک حمله با طریش انجام گرفته بود، هیتلر بزرنال فسرانتر هالدر Franz Halder که در اتومبیل پیشوا همراه وی بود گفته بود: «حال وضع چکها وخیم خواهد شد» هالدر فوراً معنی عمیق این جمله را فهمیده بود و آینه را پیش بینی نموده بود. این جمله

در دهم آوریل کابینه جدیدی بریاست دالادیه در فرانسه بر سر کار آمد که بونکه وزارت امور خارجه را در آن بهمه داشت مسئولیت اداره سیاست فرانسه طی ماههای بحرانی که پیش آمد بهمه این دو نفر بود.

بامید بازداشتن آلمان از یک تجاوز جدید، دولت انگلیس بنا بر تصمیم جمعی در صد سارش با ایتالیا بر آمد. این راه حل موقعیت فرانسه و انگلیس را تثبیت میکرد و به آنها اجازه میداد که تمام توجه خود را معطوف اروپای مرکزی نمایند. موسولینی که سقوط ایدن تا اندازه ای آرامش کرده بود در همین حال از موقعیت مناسب خود در این معامله با انگلیس آگاهی داشت با انگلیس روی موافق نشان داد.

در ۱۶ آوریل ۱۹۳۸ قراردادی بین ایتالیا و انگلیس با امضاء رسید که دست ایتالیا را در حبشه و اسپانیا باز می گذاشت و در عوض انگلستان را از حسن نیت ایتالیا کاملاً مطمئن می ساخت.

وزارت امور خارجه نسبت بازرش این قرارداد بسیار بدبین بود. شرح حال نویسن جمعی در حکایت میکند که نخست وزیر در یکی از نامه های خصوصی خود در این موقع نوشت که «میل داشتم نظریه وزارت امور خارجه را درباره قرارداد میدیدید. سردی آن بقدری بود که یک خرس قطبی را از سر ما منجمد میکرد».

منهم با نظریه وزارت امور خارجه موافق بودم و مخالفت خود را با قرارداد ایتالیا و انگلیس طی نامه ای (۱۸ آوریل ۱۹۳۸) بوزیر امور خارجه اطلاع دادم.

هینرل با دقت متوجه تحولات امور بود. بنظر او خط مشی نهائی که ایتالیا در صورت بروز جنگ پیش خواهد گرفت اهمیت فوق العاده داشت. در کنفرانسی که وی با رؤسای ستاد ارتش آلمان در اواخر فوریه تشکیل داد، وسایل تسریع در امور را فراهم کرد.

موسولینی میل داشت که آزادی عمل کامل در حبشه داشته باشد. با وجود رضایت انگلستان باین آزادی عمل، دوجه فکر میکرد که ممکن است روزی در این ماجرا احتیاج پشتیبانی آلمان داشته باشد. اگر چنین احتیاجی بکروزش پیش می آمد، موسولینی ناچار بود که از هم اکنون در مقابل تجاوز آلمان بچکسلواکی سکوت اختیار کند.

وقت آن فرا رسیده بود که باین تردیدها خاتمه داد با تجاوز بچکسلواکی ایتالیا را مجبور ساخت که برای همیشه در کنار آلمان قرار گیرد. نقلی های رجال انگلیس و فرانسه، در برلن مورد مطالعه دقیق قرار گرفت. اظهارات سیاستمداران این دو کشور مبنی بر اینکه چکسلواکی برفع صلح اروپا باید بسیار محتاطانه و عاقلانه رفتار کند، با رضایت کامل در برلن استقبال شد. حزب نازی چکسلواکی در ایالات مرزی آلمان، تحت رهبری هانلین Henlein اعلام نمود که «باین ایالات باید خود مختاری کامل داده شود». بر نامه حزب نازی و موضوع خود مختاری ایالات مرزی در نطق هانلین که در ۲۴ آوریل ایراد کرد بتفصیل شرح داده شد. چند روز بعد سفر ای فرانسه و انگلیس در پراگ با وزیر امور خارجه چکسلواکی ملاقات کردند و بوی

گفتند که «دولتین انگلیس و فرانسه امیدوارند که دولت چکسلواکی تا آنجا که ممکن است برای حل مسئله ایالات مرزی، از خود گذشتگی نشان دهد».

در ماهه آلمانیهای مقیم چکسلواکی دستور گرفتند که حداکثر هرج و مرج و اغتشاش را در این کشور برآه بیندازند.

در ۱۲ همان ماه هانلین بلندن آمد تا دولت انگلیس را از بی عدالتی هایی که باعثای حزیش میشود مطلع گرداند. وی اظهار داشت که مایل است با من ملاقات کند.

فردای ورودش بلندن با من ملاقات نمود و در این ملاقات سرارشیدالد سینکلر Sir Archibald Sinclair شرکت داشت و پروفیسور لیندرمن Lindermann مترجم ما بود.

راه حلی که هانلین پیشنهاد میکرد، این بود: می بایستی در پراگ یک مجلس مرکزی ایجاد شود که کنترل سیاست خارجی، دفاع ملی، مالی و حمل و نقل را بهمه داشته باشد. تمام احزاب در این مجلس آزادی کامل باید داشته باشند و دولت باید تصمیمات اکثریت را در این مجلس فوراً بموقع اجرا بگذارد. محافظت استحقاقات مرزی باید بهمه نیروهای چک باشد و این نیروها آزادی آمد و رفت در تمام ایالات داشته باشند. ایالاتی که ساکنین آن آلمانی های سودت هستند و همچنین ایالاتی که در آن اقلیتهای نژادی زندگی میکنند باید خود مختاری داشته باشند. بدین معنی که در ایالات، مجالس محلی وجود داشته باشد و امور توسط انجمن شهرداری محلی اداره شود. برای تعیین مرز بین ایالات خود مختار و منطقه مرکزی یک هیئت بین المللی یا هیئت اطراف جامعه ملل تعیین شود. تمام احزاب آزادی داشته باشند که اجتماعاتی تشکیل دهند و نامزدهائی برای انتخابات تعیین کنند. در ایالات آلمانی زبان، کارمندان پست و تلگراف و راه آهن و پلیس مجبور شوند آلمانی سخن بگویند و مقداری از مالیات این ایالت در اختیار انجمن های محلی گذارده شود تا بمصارف لازم برسد.

ما زار یک سفیر چکسلواکی در لندن که چندی بعد، از این مذاکرات اطلاع حاصل کرد اظهار داشت که هر گونه قرارداد و موافقتی که بر اساس این اصول قرار بگیرد مورد تأیید دولت چکسلواکی است.

البته معلوم بود که حصول موافقت برای تأمین استقلال جمهوری چکسلواکی و حل اختلاف بین اقلیت های نژادی و دولت مرکزی بخوبی امکان دارد. اما شرطی که حسن نیت آلمانیها ثابت شود. در این مورد با کمال تأسف باید بگویم که من بهیچوجه معتقد بحسن نیت آلمانیها نبودم!

در ۱۷ مه مذاکراتی برای حل قضیه اقلیتهای آلمانی بین دولت چکسلواکی و هانلین که در بازگشت از لندن با هینرل ملاقات کرده بود آغاز شد. قرار شد که انتخابات شهرداری در چکسلواکی شروع شود و دولت آلمان باین مناسبت سلسله تبلیغات وسیعی را آغاز نمود که در واقع بمنزله جنگ اعصاب بود. دامن اشاع بود که ارتش آلمان در مرزهای چکسلواکی بحالت آماده باش در آمده و بسوی ایالت مرزی حرکت کرده است.

در بیستم ماهه سرنویل هندرسن مأمور شد که در برلن در این مورد کسب اطلاع کند.

نگذایند. رسمی دولت آلمان موجب اطمینان دولت چکسلواکی نگردید و در سیستم نامه فرمان بسیج عمومی از طرف حکومت پراگ صادر گشت.

قبل از اینکه شرح حوادث پیر دایم بایدهم مقاصد آلمان را در آن هنگام مورد مطالعه قرار دهیم، مدتی بود که هیتلر اطمینان پیدا کرده بود که نه فرانسه و نه انگلیس بخاطر چکسلواکی دست به جنگ نخواهند زد.

در ۲۸ مه وی مشاورین خود را جمع کرد و دستور داد که وسایل حمله به چکسلواکی را آماده سازند. خود هیتلر در نقطه‌ای که در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۹ در مقابل مجلس آلمان ایراد کرد این نکته را توضیح میدهد:

«در مقابل این تحریک غیر قابل تحمل ... من تصمیم گرفتم که مسئله آلمانیهای چکسلواکی را برای همیشه حل کنم. در ۲۸ مه فرمان دادم که اولاً در دوم اکتبر عملیات نظامی علیه چکسلواکی آغاز شود و ثانیاً سازمانها و تشکیلات دفاعی ما در مغرب تقویت گردد.»

معمداً مشاورین هیتلر همگی آن اعتماد و اطمینان شخصی وی را با موفقیت در ماجرای خطرناکی که با ایشان پیشنهاد میکرد نداشتند.

از آنجا که قدرت نظامی منفقین، باستانهای نیروی هوایی، از قدرت آلمان بیشتر بود، ژنرالهای آلمانی تصور نمیکردند که انگلستان و فرانسه در مقابل تجاوز هیتلر آرام بکشند. برای پیروزی بر ارتش چک و دوردن در بوم بیش از ۳۵ لشکر لازم بود و ستاد ارتش آلمان بهیتلر اطلاع داد که ارتش چک ارتش مجهز و مقتدری است. از طرف دیگر ساختمان استحکامات مغرب که «خط زبگیر» نامیده شد اگر چه تا اندازه‌ای پیشرفت کرده ولی هنوز کامل نبود.

پس حمله به چکسلواکی فقط ۵ لشکر زیر پرچم و ۸ لشکر احتیاط برای آلمان باقی میگذاشت که از جهت مغرب دفاع کند، در حالیکه فرانسه با سانی میتوانست ۱۰۰ لشکر برای جنگ آماده سازد.

ژنرالها نمیتوانستند قبول کنند که ارتش آلمان خود را به چنین خطری بیندازد در حالیکه تا چند سال دیگر خواهد توانست ابتکار تمام عملیات را در دست بگیرد. فرماندهی عالی آلمان باور نمیکرد که بلوف هیتلر برای چهارمین بار موجب پیروزی آلمان شود. اگر چه نقشه‌های پیشوا و بلوف‌های او در قضایای رنایی و نظام اجباری و اطرش با موفقیت مواجه شده بود ولی باز تصرف چکسلواکی با ارباب و تهدید بنظرشان بعید می‌آمد.

از اینها گذشته موفقیت‌های سابق هیتلر بیشتر نتیجه صلح دوستی و ضعف منفقین بود. در حقیقت بنظر غیر قابل قبول می‌آمد که دول بزرگ فاتح در جنگ که از نظر نظامی دارای تفوق حتمی هستند یکباره از جاده وظیفه و شرافت منحرف گردند و مرتکب بی احتیاطی و اعمال خلاف عقل و منطق شوند و دست آلمان را در اروپا باز بگذارند. علاوه بر این روسیه نیز وجود داشت و روابط دوستانه‌ای با چکسلواکی برقرار کرده بود. دسیاست روسیه نسبت به آلمان در آن هنگام

تهدیدهای سنگین ملاحظه میشد.

روابط رسمی بین روسیه و چکسلواکی و همچنین روابط شخصی زمامداران شوروی کاملاً دوستانه و مستحکم بود. سرچشمه این روابط دوستانه اولاً در نزدیکی مرزهای بین دو کشور و ثانیاً نتیجه بعضی حریانات بود که ارزش آنها دارند که در اینجا به آنها اشاره کنیم. وقتی در ژانویه ۱۹۴۴ بنش در مراکش با من ملاقات کرد، این داستان را برایم گفت: در ۱۹۳۵ هیتلر پیشنهاد کرده بود که حاضر است تعامیت ارضی چکسلواکی را، در صورتی که هنگام بروز جنگ بین آلمان و فرانسه بیطرف بماند، تضمین کند.

وقتی بنش موضوع قراردادی را که چکسلواکی را مقصد میکرد در صورت ورود فرانسه به جنگ با آن کشور کمک کند سفیر آلمان گفته بود، وی پاسخ داده بود که لزومی ندارد که چکسلواکی این قرارداد را لغو کند؛ فقط کافی است که در صورت جنگ بین فرانسه و آلمان چکسلواکی بیطرف بماند. جمهوری کوچک چکسلواکی حاضر نشده بود زیر بار این تنگ‌برود.

چکسلواکی از طرفی از آلمانها بیم داشت و موضوع اقلیت‌های آلمانی چکسلواکی هر لحظه با آلمانها اجازه میداد که در مرزهای چکسلواکی دست بحریکات زنند و برای امنیت چکسلواکی خطر ایجاد کنند. بهمین دلائل دولت چکسلواکی موضوع تضمین تعامیت ارضی را از طرف آلمان نادیده گرفت و باین موضوع بدون اینکه پاسخی دهد خاتمه داد.

در پائیز ۱۹۳۶ پریزدنت بنش بیامی از یکی از مقامات نظامی عالی‌رتبه آلمان دریافت کرد که بوی تذکر میداد که اگر میخواهد از پیشنهاد هیتلر استفاده کند موقع آن فرارسیده زیرا بزودی وقایعی در روسیه اتفاق خواهد افتاد که آلمان را از چکسلواکی بی‌نیاز خواهد ساخت.

در حالیکه بنش درباره مفهوم این پیام اضطراب آورد می‌اندیشید اطلاع حاصل کرد که دولت آلمان از طریق سفارت شوروی در پراگ با شخصتهای برجسته شوروی ارتباط دارد. این ارتباط قسمتی از توطئه‌ای بود که بنام توطئه نظامیان و گارد قدیمی کمونیست نامیده شد و منظور آن سرنگون ساختن استالین و استقرار رژیم موافق آلمان در روسیه بود.

بدون اتلاف وقت پریزدنت بنش استالین را از تمام جریاناتی که اطلاع داشت مطلع ساخت (در این مورد میتوان حدس زد که اطلاعاتی که به بنش داده شده از طرف گیو G. P. U به بلیس چک اطلاع داده شده زیرا گیو میخواست که استالین از يك مجرای خارجی بوجود چنین توطئه‌ای آگاه شود. معماً این موضوع از خدمتی که بنش به استالین کرد چیزی کم نمیکند) چندی بعد در روسیه شوروی تمهیدات بی‌رحمانه و بدون شك مفیدی انجام شد. يك سلسله محاکمه آغاز گردید که در آنها ویشنسکی، مدعی العموم، نقش مهمی بهعهده داشت.

اگر چه بنظر بعید میرسد که گارد قدیم کمونیست با سران نظامی هم‌دست شده باشند ولی مسلماً هر دودسته نسبت با استالین که قدرت را از دست ایشان گرفته بود حسادت میورزیدند.

شاید فرضی که در آن موقع دست داده بود اقتصا میکرد که بنا بر رسم ممالك دیکتاتوری دولت خود را از دست هر دو گروه خلاص کند. در نتیجه زینوویف Zinoveiv و بوخارین و رادک Radok و بسیاری از رهبران قدیمی انقلاب تیرباران شدند و همچنین مارشال توچکاچوسکی Tutchkatchevsky که از طرف اتحاد شوروی در تاجگذاری جرج ششم شرکت کرده بود و بسیاری دیگر از افسران عالی رتبه اعدام گردیدند. تصفیه شامل بیش از پنج هزار کارمند عالی رتبه و افسر ارتش که درجات آنها از سروان بالاتر بود گردید. ارتش شوروی از عناصر موافق آلمان پاک شد ولی بارزش نظامی آن لطمه بزرگی وارد آمد. دولت شوروی از این بیعت کاملاً مراقب آلمان بود. استالین احساس میکرد که شخصاً به پیش مدیون است و دولت شوروی جداً میل داشت که با و بکشورش کمک کند و از خطر نازی که چکسلواکی را تهدید میکرد جلوگیری نماید.

البته هیتلر بخوبی متوجه جریان حوادث بود ولی تا آنجا که من اطلاع دارم دولتمن انگلیس و فرانسه آنطور که باید متوجه حقیقت امور نبودند.

بنظر چمبرلین و بنظر ستاد ارتش انگلیس و فرانسه، تصفیه ۱۹۳۷ در شوروی، نشانه رقابت شدیدی بود که از داخل ارتش روسیه را بهم میباشید و اتحاد شوروی را بنظر ایشان مملکتی که کینه‌ها و انتقام‌جوئیها پاره پاره کرده بود جلوه گر میساخت. بنظر من این يك نظر اغراق آمیز بود زیرا يك دولتی که با رژیم دیکتاتوری اداره میشود ممکن است با نشان دادن اقتدار خود و انجام اعمال خشن قویتر از پیش گردد.

در هر حال موضوع اصلی که ما میخواهیم در اینجا بیان کنیم مسأله اتحاد روسیه و چکسلواکی بطور کلی، و موضوع دوستی استالین و بیش بطور خصوصی است.

با وجود این ناهمخوانی نظرهای داخلی در آلمان و نه روابط نزدیک استالین و بیش مورد توجه دول دموکراسی غربی نبود و این دول نتوانستند ارتش سیاسی این وضع را درک کنند. با وجود اینکه ساختمان خط زنگنه پیاپی نرسیده بود، مع هذا در نظر دول غربی چون مانع هراس انگیزی جلوه نمینمود.

قدرت واقعی و ارتش جنگی ارتش آلمان بطور دقیق از طرف دول غربی اندازه گرفته نشده بود و با وجود اینکه تجدید حیات اوتازر صورت گرفته بود در قدرت و نیروی آن مبالغه میشد. از طرفی از خطرات غیر قابل پیش بینی حملات بر شهرهای بلاد دفاع بسیاریم داشتند. بالاخره اینکه کشورهای دموکراسی قلباً از جنگ تنفر داشتند.

مع هذا دلالت دارد ۱۲ ژوئن تضمینی که دولت سابق فرانسه به چکسلواکی داده بود تأیید کرد و اعلام نمود که تعهدات فرانسه نسبت به چکسلواکی «مقدس و خدشه ناپذیر» است.

اما هیتلر کماکان اطمینان داشت که طرز تشخیص و قضاوت او در باره امور اروپا صحیح و منطقی است و در ۱۸ ژوئن دستور داد که مقدمات حمله به چکسلواکی فراهم گردد و در همین حال گوید که از اضطراب ژنرالهای آلمانی بکاهد.

نامه هیتلر بنکاتیل

من اگر اطمینان نداشتم که فرانسه اقدامی بعمل نخواهد آورد و در نتیجه انگلستان دخالت نخواهد نمود عملیات علیه چکسلواکی را آغاز نمیکردم. وضع کاملاً همان خواهد بود که هنگام اشغال نظامی ناحیه رناتی و ورود سپاهیان ما باطریش بود (استاد نورنبرگ، قسمت دوم، صفحه ۱۰)

از طرفی بمنظور مشوب کردن اذهان، هیتلر کاپیتان ویدمن Wisdemann مشاور مخصوص خود را در اوایل ژوئیه بلندن فرستاد. این فرستاده مخصوص روز ۱۷ ژوئیه از طرف لرد هالیفاکس بحضور پذیرفته شد و سفارت آلمان مخصوصاً از این ملاقات بی اطلاع ماند. ویدمن بوزارت امور خارجه همانند که پیشوا از عدم توجه بی اعتنائی دولت انگلیس بقاضاهای وی مبنی بر نزدیکی آلمان و انگلیس در گذشته، بسیار متأثر شده است. آیا دولت انگلیس حاضر است گورینگ را برای مذاکرات اساسی و عمیقی در لندن بپذیرد؟ آلمان حاضر است با قبول شرایطی اقدامات خود را علیه چکسلواکی تا یکسال دیگر به تأخیر بیندازد.

چند روز بعد چمبرلین در باره این موضوعات با سفیر آلمان در لندن مذاکره کرد. برای اینکه وضع سیاسی پراگ را بهتر درک کند بدولت چکسلواکی پیشنهاد کرد که يك شخصیت عالی رتبه به چکسلواکی برود و راه سازش دوستانه‌ای به طرفین عرضه کند.

مسافرت شاه و ملکه انگلیس به پاریس در ۲۰ ژوئیه برای لرد هالیفاکس فرصت مناسبی بود که راجع باین پیشنهاد با دولت فرانسه وارد مذاکره شود و پس از تبادل نظر مختصری که بعمل آمد دولتمن فرانسه و انگلیس موافقت کردند که برای حل مسأله چکسلواکی میانجیگری کنند.

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۳۸ چمبرلین به پارلمان انگلیس اطلاع داد که لرد رانسمان Runciman بمنظور بافتن راه حل جهت اختلافات دولت چکسلواکی و هائالاین رئیس حزب نازی آن کشور به پراگ میرود. روز بعد دولت چکسلواکی متن طرح قانونی حقوق اقلیتهای ساکن چکسلواکی را منتشر کرد و اعلام نمود که این طرح باید اساس مذاکرات بین دولت و هائالاین قرار گیرد. همان روز لرد هالیفاکس در پارلمان انگلیس اظهار داشت که: «در حال حاضر هیچ دولتی در اروپا وجود ندارد که خواهان جنگ باشد».

لرد رانسمان روز سوم اوت وارد پراگ شد و شروع يك سلسله مذاکرات پایان ناپذیر پیچیده باطرفین زینفیع نمود. پس از ۱۵ روز، مذاکرات قطع شد و از همین تاریخ حوادث مهمی متعاقب یکدیگر روی داد.

روز ۲۷ اوت رین تروپ وزیر امور خارجه جدید آلمان ملاقات سفیر ایتالیا را در برلن باخودش بدولت آلمان اطلاع داد. سفیر ایتالیا دستورات کتبی جدیدی از موسولینی دریافت کرده بود و از دولت آلمان تقاضا میکرد که تاریخ احتمالی حمله آلمان به چکسلواکی را با اطلاع وی برسانند. موسولینی همچنین تقاضا کرده بود که دولت آلمان وی را در جریان امور بگذارد تا در موقع لازم تصمیماتی در مرز فرانسه اتخاذ نماید.

در دوازدهم سپتامبر در کنگره حزب نازی که در نورنبرگ تشکیل شده بود هیتلر شهادت
چکسلاواکی حمله کرد و چکها نیز روز بعد این حمله را با اعلام حکومت نظامی در ایالات
مرزی پاسخ دادند. در ۱۴ سپتامبر مذاکرات با هائلااین برای برای همیشه قطع شد و روز
۱۵ سپتامبر رئیس سودتها با آلمان گریخت.
بحران باعلی ترین درجه خود رسیده بود.

[۱۱]

فاجعه مرزی

چمبرلین سیاست خارجی انگلیس نظارت کامل داشت و سر هوراس و بلمن مشاور و
همکار اصلی او بود. با وجود تردیدی که وزارت امور خارجه نسبت به صحت سیاست چمبرلین
داشت، لرد هالیفاکس از رئیس خود تبعیت می نمود. کابینه بطور عینی متزلزل و در عین
حال مطیع بود. در مجلس عوام رهبران اکثریت بخوبی اعضای حزب را اداره میکردند.
پاک مرد، و فقط یک مرد تنها، امور را اداره میکرد و این مرد نه در مقابل مسئولیت
و نه در مقابل مساعی شخصی که وضع اقتضا میکرد عقب نمی نشست.
در ۲۴ سپتامبر دالادیه با چمبرلین تماس گرفت. دولت فرانسه فکر میکرد که پاک اقدام
مشترک و شخصی زمامداران فرانسه و انگلیس برد هیتلر، می تواند مؤثر باشد. از طرفی چمبرلین
خود قبلاً چنین فکری کرده بود. با ابتکار خودش تلگرافی به هیتلر کرده بود و بوی پیشنهاد
کرده بود که مایل است او را ملاقات کند. فردای همان روز کابینه را از تلگراف خود مطلع
ساخت و بعد از ظهر همانروز پاسخی از هیتلر دریافت داشت که وی را بر چسگادن دعوت
نموده بود.

بدین ترتیب بود که نخست وزیر در صبح ۱۵ سپتامبر به هواپیما بسوی فرودگاه مونیخ
عزیمت کرد. موقعی که برای مسافرت در نظر گرفته شده بود از هر لحاظ بد بود. وقتی
خبر مسافرت نخست وزیر به برلین رسید، زمامداران چکسلاواکی حاضر بیاور گردن آن نبودند.
آنها از اینکه میباید هنگامیکه برای اولین بار، موفق شده اند اشکار عملیات را در ایالت مرزی
آلمان بدست بگیرند، نخست وزیر انگلیس به ملاقات هیتلر می رود بسیار متعجب بودند. احساس
میکردند که این اقدام عوفیت ایشان را در برابر آلمان ضعیف خواهد کرد.

نطق تحریک کننده هیتلر در ۱۲ سپتامبر و اغتشاشاتی که طرفداران هائلااین در ایالات
مرزی چکسلاواکی بر اه انداخته بودند با شکست مواجه شده بود. زیرا در همان توده مردم

این ایالات حسن استقبال نشده بود. هانلین با آلمان فرار کرده بود و آلمان - سودت و چکسلواکی که رهبر خود را از دست داده بود موقع را برای عملیات مستقیم مناسب نمی دید. دولت چکسلواکی در طرح قانون جدیدی که تهیه کرده بود امتیازات فوق العاده ای با آلمانها و اقلیت ایالت مرزی میداد. لرد رانسمان بخوبی متوجه شده بود که هیچگونه سازشی مورد رسالت هیتلر قرار نخواهد گرفت و آلمانها اصولاً خواهان حل و فصل اختلاف اقلیتها با حکومت پراگ نیستند.

مسافرت چمبرلین موجب شد که آلمانها ادعاهای خود را بیشتر کنند و بر حسب فرمان برلین، افراتیون حزب نازی در ایالت مرزی چکسلواکی تقاضای الحاق این ایالات را با آلمان نمودند.

هواپیمای نخست وزیر انگلیس در بعد از ظهر روز ۱۵ سپتامبر وارد فرودگاه مونینخشد و مشارالیه با قطار عازم برچسگادن گردید. در این اثنا تمام رادیوهای آلمان اعلامیه هانلین را درباره لزوم الحاق سودت با آلمان پخش میکردند. این اولین خبری بود که پس از پیاده شدن از هواپیمای باخلاق چمبرلین رسید. شك نیست که همه چیز قبلاً تهیه دیده شده بود و هیتلر میخواست نخست وزیر انگلیس قبل از ملاقات با اواجریان اطلاع حاصل کند. تا آنوقت مسأله «الحاق» سودت نه از طرف آلمانیهای ساکن چکسلواکی و نه از طرف حکومت برلین عنوان نشده بود و چند روز قبل از این تاریخ وزارت امور خارجه رسماً اعلام کرده بود که این مسأله بهیچوجه مورد قبول قرار نخواهد گرفت.

فیلینک اظهارات چمبرلین را در باره ملاقاتش با هیتلر اینطور بیان میکند: «با وجود خشونت و بیرحمی که من در چهره او دیدم، احساس کردم که وقتی قول بدهد میتوان نسبت بقولش اعتماد کرد».

حقیقت این بود که هیتلر از ماههای قبل تجاوز به چکسلواکی را تهیه دیده بود، فقط کافی بود که آخرین فرمان را بدهد.

وقتی نخست وزیر بلندن مراجعت کرد جلسه کابینه را تشکیل داد. لرد رانسمان نیز از چکسلواکی بازگشته بود و گزارش او طبیعتاً توجه دولت را بخود جلب مینمود. کابینه در ۱۷ سپتامبر تشکیل جلسه داد. گزارش لرد رانسمان اشعار میداشت که باید سیاست عمل فوری و شدید اتخاذ شود. یعنی نواحی که اکثریت مردم آن آلمانی هستند از طرف چکسلواکی با آلمان واگذار شود. میتوان گفت که آقلا این گزارش از نظر سادگی و روانی ارزش داشت!

نخست وزیر و لرد رانسمان اطمینان داشتند که فقط الحاق سودت با آلمان میتواند از سدور فرمان حمله به چکسلواکی از طرف هیتلر جلوگیری نماید، زیرا هیتلر کاملاً آماده بود وارد کارزار شود. از طرفی وزرای کابینه جداً معتقد بودند که فرانسه حاضر به جنگ نیست. بعضی از وزراء نیز با اظهار جمالتی مانند: «حقوق ملتها در خصوص تعیین سر نوشت خودشان» و تقاضای اقلیتها باید مورد توجه قرار گیرد و با عدالت حل شود، خود را تسکین

میدادند. بعضی از ایشان نیز حتی گفتند که «باید از ضعف در مقابل خشونت چکها دفاع نمود».

در آن موقع لازم بود که با فرانسه وحدت نظر کامل داشته باشیم. در ۱۸ سپتامبر دالادیه و بونه بلندن آمدند. چمبرلین در همانوقت تصمیم داشت که تقاضاهای هیتلر را که در برچسگادن بوی عرضه شده بود بپذیرد. فقط میبایستی پیشنهادهایی که دولترین فرانسه و انگلیس باید بحکومت پراگ بکنند تهیه و تدوین شود.

فرانسویها پیشنهادهای عملی تری با خود بلندن آورده بودند. آنها معتقد بودند که از مراجعه بآراء عمومی در ایالات مرزی چکسلواکی خودداری شود زیرا این موضوع سنتی خواهد شد که بعدها ممکن است در نواحی اسلواک و روتن نیز عملی گردد. در عوض دولت فرانسه پیشنهاد میکرد که سودت بکلی با آلمان واگذار شود و دول انگلیس و فرانسه و شوروی (که اصولاً با آن مشاوره بعمل نیامده بود) مرزهای جدید چکسلواکی تقسیم شده را تضمین کنند.

ژرژ بونه وزیر امور خارجه فرانسه در حقیقت نماینده و نشانه واقعی شکست خوردگی و ترس بود و از تمام نطق هایش این نکته استنباط میشد که میبایستی «سلح را به رقیب یعنی شده حفظ کرد». در کتابی که وی بعد از جنگ نوشت سعی کرده است مسئولیت وقایع آنروز را بگردن چمبرلین و هالفاکس بیاندازد. اما درباره نظر اصلی او هیچ شکی نمیتوان کرد. وی ابعادوار بود که تضمین رسمی فرانسه را دایره دفاع از چکسلواکی در مورد بروز جنگ نادیده بگیرد. این تضمین را دولتهای سابق فرانسه مکرراً تأیید نموده بودند.

دولترین فرانسه و انگلیس در آنروز رویه مشترکشان مانند دوهندوانه رسیده و نزدیک بنسداد بود که روی یکدیگر له شده بودند. در حالیکه میبایستی استقامت و سختی بولاد را داشته باشند. آنها فقط در یک مورد موافقت کامل داشتند و آن این بود: اصولاً با چکها تبادل نظر نکنند. با «بنیمهای جنگ» شاید بهتر از چکسلواکی رفتار میشد، (بنیمهای جنگل داستان عامیانه ایست که در آن دو کودک بنیم از طرف عمومی جنایتکارشان در جنگل رها میشوند.)

انگلیس و فرانسه عاقبت به چکسلواکی اتمام حجت کردند و گفتند «دولترین فرانسه و انگلیس با همبخت فداکاری که از چکسلواکی تقاضا میکنند آگاهاند. فرانسه و انگلیس وظیفه خود میدانند که شرایط لازم امنیت شمارا در نظر بگیرند. نخست وزیر انگلیس قرار است تا روز چهارشنبه و شاید هم زودتر، با هیتلر ملاقات کند. در نتیجه ما انتظار داریم که شما پاسخ خود را تا آنروز بما تسلیم کنید».

در ۱۹ سپتامبر پیشنهادهای مبنی بر واگذاری ایالاتی که پنجاه درصد سکنه آن آلمانی بودند بدولت آلمان، تسلیم حکومت پراگ شد. در اینجا باید گفت که انگلستان نه بموجب یک پیمان و نه از طرف دیگر، تعهد نکرده بود که از چکسلواکی دفاع کند.

اما چکسلواکی مدت بیست و پنج سال متحد و تقریباً مطیع دولت فرانسه بود و در جامعه ملل در هر موردی از سیاست و منافع فرانسه دفاع میکرد. اگر واقعاً برای فرانسه وظیفه

مقدسی در پیش بود همان دفاع از چکسلواکی بود. از طرفی نطق‌های مهیج لئون بلوم و داداییه در باره تأیید تضمین چکسلواکی از طرف فرانسه هنوز از خاطره‌ها محو نشده بود. کابینه‌ای که تهدید و قول دولت فرانسه را اجرا نمی‌کرد، یقیناً موجب بروز یک بدبختی میشد. من همیشه معتقد بودم که بنش یا تسلیم در مقابل انگلیس و فرانسه مرتکب اشتباه شد. وی میبایستی از خط مرزی خود دفاع کند. بعقبه من اگر مخاصمات شروع می‌شد، فرانسه با یک هجیان ملی، بکمک چکسلواکی می‌شتافت و انگلیس نیز از این اقدام تبعیت میکرد. در این روزهای بحرانی (۲۰ سپتامبر) من مسافرتی پیرایس کردم و در آنجا با دوستانم رنو و ماندل Menoel ملاقات نمودم. آنها عضو کابینه بودند. هر دو نفر در کمال نوبیدی آماده تقدیم استعفاي خود بودند. بعقبه من این اقدام مفیدی نبود زیرا استعفاي آنها جریان امور را تغییر نمیداد. من حتی عقیده خود را بایشان گفتم. پس از این ملاقات تأثر انگیز بلندن باز گشتم.

در شب بیستم سپتامبر، سفرای انگلیس و فرانسه در ساعت ۲ بعد از نیمه شب بملاقات پرزیدنت بنش رفتند و بوی اطلاع دادند که امیدی بحکمت درباره فراداد آلمان-چکسلواکی مورخ ۱۹۲۵ نیست و اصرار کردند که پیشنهاد فرانسه و انگلیس، قبل از اینکه در مقابل وضعی قرار بگیرند که فرانسه و انگلیس از قبول مسئولیت خود امتناع ورزند، از طرف چکسلواکی پذیرفته شود.

دولت فرانسه که از این اقدام در حقیقت شرمسار بود بنماینده سیاسیش دستور داد که پیشنهاد مزبور را شفاهاً بدولت چکسلواکی اطلاع دهد.

در نتیجه این فشار دولت چکسلواکی در تاریخ ۲۱ سپتامبر در مقابل پیشنهادهای فرانسه و انگلیس تسلیم شد. در این تاریخ در پراگ یک ژنرال فرانسوی بنام ژنرال فوشه زندگی میکرد. وی از سال ۱۹۱۹ در چکسلواکی بود و از سال ۱۹۲۶ بهمدرباست هیئت نظامی فرانسه را در چکسلواکی بعقبه داشت. مشارالیه فوراً از دولت فرانسه تقاضا کرد که استعفايش را بپذیرد و خود را در اختیار ارتش چکسلواکی گذاشت. در عین حال وی تابعیت فرانسه را ترك کرد و تبعه چکسلواکی شد.

برای دفاع از خود فرانسیویان بعدها چنین استدلال کردند: اگر چکسلواکی از قبول پیشنهاد فرانسه امتناع می‌ورزید و جنگ در میگرفت فرانسه تهدات خود را انجام میداد ولی چون چکها در مقابل فشار، از هر طرف که باشد، حاضر بتسلیم بودند، شرافت فرانسه حفظ شده است.

تاریخ درباره این طرز استدلال قضاوت خواهد کرد.

در همان روز، یعنی در روز ۲۱ سپتامبر، من اعلامیه‌ای راجع به بحران روز بچراید لندن فرستادم که عین آن اینست.

تقسیم چکسلواکی که در نتیجه فشار انگلیس و فرانسه عملی میشود بمنزله تسلیم کامل

دموکراسیهای غربی در مقابل تهدید نازیها با بکار بردن زور است. چنین تسلیمی بفتح صلح و بفتح امنیت فرانسه و انگلیس نیست بلکه برعکس این ملتها را در شرایط و موقعیت ضعیفتر و خطرناکتری قرار میدهد. این مسأله که چکسلواکی ببطرف اعلام شود موجب خواهد شد که ۲۵ لشکر آلمانی بجهت مغرب منتقل شوند، بعلاوه راه دریای سیاه را برای نازیها باز خواهد کرد. فقط امروز چکسلواکی مورد تهدید قرار گرفته است بلکه آزادی و دموکراسی در تمام کشورها بمخاطره افتاده است. فکر اینکه ممکن است با تقدیم کردن کشور کوچکی بگرگهای درنده میتوان امنیت را حفظ نمود اشتباه بزرگی است. بزودی آلمان قدرت جنگی خود را اضافه خواهد کرد و قبل از اینکه انگلیس و فرانسه بتوانند خود را برای دفاع آماده سازند حاضر بجنگ خواهد شد.

در روز ۲۱ سپتامبر، لیونیوف در جامعه ملل رسماً اظهار کرد:

«... چند روز پیش از عزیمت من بژنو دولت فرانسه برای اولین بار روش ما را در صورتیکه چکسلواکی مورد تجاوز قرار گیرد سؤال کرد. من از طرف دولت متبوعه خود پاسخ دلب را بدولت فرانسه دادم و بنظر من این پاسخ کاملاً صریح و روشن است: «ما قصد داریم بموجب پیمان شوروی و فرانسه و باتوجه بوسائلی که در اختیار داریم در کنار فرانسه بچکسلواکی کمک کنیم. وزیر جنگ ما حاضر است با وزیرای جنگ فرانسه و چکسلواکی برای مطالعه اقداماتی که لازم است بعمل آورد کنفرانسی تشکیل دهد». دو روز پیش دولت چکسلواکی رسماً از دولت متبوع من سؤال کرد که آیا اتحاد جماهیر شوروی در صورتیکه فرانسه بچکسلواکی کمک کند حاضر است بموجب پیمان شوروی و چکسلواکی، بچکسلواکی کمک کند؟ دولت متبوع من باین سؤال صریحاً پاسخ مثبت داد.»

در حقیقت حای تعجب است که این اظهارات رسمی و صریح یکی از دول معظم ذی نفع بهیچوجه در مذاکرات چمبرلن و در طرفهای که دولت فرانسه برای حل بحرانی چکسلواکی اختیار کرده بود تأثیر ننمود.

دولت چکسلواکی در نتیجه تحقیر و خواری که با دریافت پیشنهادهای فرانسه و انگلیس نسبت بخود احساس کرده بود مجبور باستعفا شد.

یک دولت که بستگی بهیچیک از احزاب نداشت تحت ریاست ژنرال «سیرووی» Syrový که در جنگ جهانی اول، فرمانده نیروهای چکسلواکی در سیبری بود تشکیل گردید.

در ۲۲ سپتامبر پرزیدنت بنش پیامی توسط رادیو بملت چکسلواکی فرستاد و مردم را دعوت بآرامش کرد. در حالیکه بنش مشغول تهیه پیام خود بود، چمبرلن برای دومین ملاقات خود با هینرلر با هواپیما عازم گودشبرک واقع در رنانی گردید.

نخست وزیر متن پیشنهادهای فرانسه و انگلیس را بچکسلواکی اساس مذاکرات خود با پیشوا قرار داده بود. وی با هینرلر در هتل گودشبرک، که چهار سال قبل از آن تاریخ هینرلر

برای آلمانیان بریدن دروهم، با عجله آنرا ترک کرده بود ملاقات نمود. از همان آغاز مذاکرات دریافت که جمپرلن در مقابل موضع غیر منتظره‌ای قرار گرفته است.

فرمای همان روز مذاکرات متوقف گردید. تمام روز ۲۳ سپتامبر جمپرلن در ایوان هتل گودشیرک راه میرفت و فکر میکرد. بعدها هیتلر اطلاع داد که پیشنهادهای جدید آلمان با چکسلواکی تسلیم خواهد کرد در ضمن اشکالات این پیشنهادها را نیز بوی منذکر گردید.

هیتلر بعد از ظهر همان روز نامه‌ای به جمپرلن نوشت که نشان میداد وی حاضر به تجدید نظر در روش خود نیست. جمپرلن تقاضا کرد که درباره تقاضای آلمان تذکری به ونشهای قبل از آغاز مذاکرات، که قرار بود همان شب تجدید شود، بوی تسلیم گردد.

در این ضمن دولت چکسلواکی مشغول بسیج بود و دولتی فرانسه و انگلیس توسط سفرای خود به حکومت پراگ اطلاع دادند که بیش از این نمیتوانند این دولت را دعوت به حفظ آرامش بنمایند.

همان شب، جمپرلن در ساعت ده و نیم با هیتلر بار دیگر ملاقات کرد. برای تعریف این ملاقات هیچ چیز بهتر از اظهارات شخص نخست وزیر در مجلس عوام نیست: «تذکری به ونش در آخرین ملاقات با صدراعظم بمن تسلیم شد. این ملاقات ساعت ده و نیم شب آغاز شد و تا صبح ادامه یافت. من برای اولین بار ملاحظه کردم که در تذکری دولت آلمان محدودیت زمانی، قائل شده‌اند. بدین سبب با کمال وضوح نظر خود را اظهار داشتم، من درباره خطراتی که چنین اقدامی در بر دارد و نتایج آن اقدام که منجر به جنگ خواهد شد تذکرات لازم دادم. من پیشوای آلمان گفتم که لحن و لحنه این تذکری که بنظر من بیشتر سبک اتمام حجت شباهت داشت، موجب تحریک شدید افکار عمومی در کشورهای بیطرف خواهد شد و صدراعظم آلمان تذکره‌ای داد که در مقابل پیشنهادهای صلح انگلستان، از خود کوشی و جذبتی نشان نمیدهد. باید اضافه کنم که هیتلر مجدداً آنچه را که در بر چنگان گفته بود تأیید کرد و اظهار داشت که جز در مورد سرزمینهای آلمانی ژاندرشتین ابداً دعوی نسبت سرزمینهای دیگر ندارد. اگر مسئله سودت حل شود تمام ادعاهای ارضی آلمان بر آورده شده است. ولی اضافه نمود که مسائل مربوط به مستعمرات هنوز حل نشده و البته این مسائل ایجاد اختلاف نخواهد کرد».

جمپرلن در بعد از ظهر ۲۴ سپتامبر وارد لندن شد و همان روز سه بار کابینه تشکیل جلسه داد. در لندن و پاریس افکار عمومی بهیچان آمده بود، تصمیم گرفته شد که پیشنهادهای گودشیرک رد شود و دولت آلمان نیز از این موضوع منحصر شد. دولت فرانسه با این نظر موافقت نمود و اعلام بسیج جزئی کرد. وزرای فرانسه در ۲۵ سپتامبر بلندن آمدند و بدون اینکه رضایت زیادی از خود نشان دهند حاضر با انجام تعهدات خود نسبت به چکسلواکی شدند.

هیتلر در تذکری خود، تاریخ اول اکتبر را برای ورود سپاهیان خود به چکسلواکی معین کرده بود و گفته بود که اگر تا ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۸ سپتامبر پاسخ دولت چکسلواکی را دریافت نکند نقشه خود را عملی خواهد کرد.

در شب ۲۵ سپتامبر هیتلر در کاخ ورزش برلین نطقی ایراد کرد که در آن نسبت به انگلیس و فرانسه لحن ملایمی بکار برده بود ولی شخصیتش و دولت چکسلواکی حملات شدیدی نمود. وی رسماً اظهار کرد که جنگ‌ها باید تا ۲۶ سپتامبر ایالات سودت را تخلیه کنند و اگر این موضوع حل نشود آخرین ادعای ارضی آلمان در اروپا بر آورده شده است.

ساعت جنگ فراریده بود و نیروهای مخالف آماده مقابله بودند. چکسلواکی یک میلیون و نیم سرباز در پشت مستحکمترین خطوط استحکامات اروپا مستقر کرده بود که با جدیدترین و قوی‌ترین مهمات مجهز بودند. ارتش فرانسه قسمی از نیروی ذخیره خود را بسیج کرده بود. وزرای فرانسه، اگر چه از صمیم قلب داعی میبودند، ولی آماده انجام تعهدات خود نسبت به چکسلواکی بودند.

در ۲۷ سپتامبر، کمی قبل از نیمه شب، وزارت دربار داری تلگراف خطری مخابره کرد که ناوگان انگلیس فردای آروز خود را آماده آمدن - اند. این تلگراف در همان لحظه‌ای که مخابره شد با اطلاع جراید رسید (ساعت ۳:۱۱ دقیقه بعد از ظهر) روز ۲۸ سپتامبر وزارت دربار داری رسماً فرمان تجهیز ناوگان انگلیس را صادر کرد.

در حال حاضر، ما میدانیم در پشت جبهه‌ای که هیتلر در مقابل انگلیس و فرانسه ایجاد کرده بود چه وقایع و حوادثی میگذاشت.

ژنرال بک Beck رئیس ستاد کل ارتش آلمان از نقشه‌های هیتلر سخت نگران بود. وی با این نقشه کاملاً مخالف بود و میخواست در مقابل پیشوا مقاومت کند. پس از اشغال اتریش از طرف آلمان، ژنرال بک تذکری برای هیتلر فرستاده بود و در آن با استناد به دلایل قطعی ثابت کرده بود که ادامه این سیاست موجب جنگ و انهدام آلمان خواهد شد. هیتلر با جواب نداده بود، عدتی از این قضیه گذشت.

بک از قبول مسئولیت در مقابل تاریخ، با توجه به احراری که هیتلر آلمان را وارد آن کرده بود امتناع ورزید.

در ژوئیه بین هیتلر و بک ملاقات خصوصی دست داد. وقتی بک فهمید که تجاوز به چکسلواکی حتمی و مسلم است تقاضای تضمینهای راجع به عدم تجدید چنین حوادثی کرد. در این لحظه بود که اختلاف کاملاً ظاهر گشت.

هیتلر پاسخ داد که ارتش و نیروهای مسلح باید بدون چون و چرا از او اطاعت کنند و از اراده او تبعیت نمایند. بک ناگزیر شد استفا دهد. استغافنامه او بدون جواب ماند. ولی تصمیم ژنرال، برایش غیر قابل تجدید نظر بود و لذا از حضور در وزارت جنگ امتناع ورزید. هیتلر ناچار شد او را معزول کند و هالدر را بجای او منصوب کرد.

بک با استقبال بک سر نوشت هولناک ولی شرافتمندانه رفت.

از این حوادث فقط عده معدودی در آلمان اطلاع داشتند اما مبارزه بین هیتلر و

مشاورین نظامی شدیدتر و مداومتر و پراهمیت تر گشت.

يك درمیان افسران ستاد ارتش آلمان محبوبیت بسیار داشت و علاوه بر این، آنها در عقاید شخصی و تنفر از دیکتاتوری غیر نظامیها و احزاب وحدت نظر کامل داشتند. بحران سپتامبر با تمام اثراتی که ژنرالها از آن بیم داشتند ظاهر شده بود. سی تاجهیل لشکر چکسلواکی در مرزهای غربی آلمان مشغول تهیه و تدارک بود و فشار ارتش فرانسه که قدرت آن بنسبت هشت درمقابل يك تخمین زده میشد در «دوبار مغرب» بخوبی احساس میشد.

در صورت بروز جنگ، شوروی میتوانست از پایگاههای هوایی چکسلواکی استفاده کند و ارتش سرخ ممکن بود از راه لهستان و رومانی بسوی مرزهای شرقی آلمان پیشروی نماید. از طرفی در آخرین لحظه فرمان آماده باش ناوگان بریتانیا با اطلاع آلمانیها رسیده بود.

در حالیکه این حوادث روی میداد، هیجان ژنرالهای آلمانی بمنتهی درجه خود رسیده بود. در حال حاضر ما گزارش ژنرال هالدر Halder را راجع بتوطئه علیه هیتلر و بازداشت او و مشاورینش در دست داریم. بجز این گزارش دلایل دیگری نیز بر وجود چنین توطئه‌ای در دست است. ژنرالها نقشه کار خود را طرح کرده بودند ولی معلوم نیست که تاجهیل حد مصمم با اقدام بودند. ژنرالها دائماً توطئه میکردند و همیشه در آخرین لحظه از انجام توطئه و نقشه‌های خود منصرف میشدند. از طرف دیگر منافع آنها اقتضا میکرد که وقتی باسارت متفقین در آمدند ادعا کنند که علیه هیتلر مشغول توطئه بوده‌اند و میخواسته‌اند صلح را حفظ کنند. با تمام اینها شکی نیست که در آن تاریخ توطئه‌ای در شرف تکوین بود و مقدمات کار بخوبی فراهم شده بود. هالدر میگوید:

«در اوایل سپتامبر، ما تصمیمات لازم را برای نجات آلمان از شر این دیوانه اتخاذ کردیم. در آن تاریخ دورنمای جنگ در میان اکثریت ملت آلمان ایجاد نفرت میکرد. ما قصد نداشتیم دهران نازی را بکشیم بلکه میخواستیم آنها را بازداشت کرده دولت نظامی بر سر کار آوریم و با بیانیهای بملت آلمان اطلاع دهیم که اگر ما دست به چنین اقدامی زده‌ایم باین دلیل بوده که یقین داشتیم ملت آلمان را بسوی نابودی میکشاند.»

کسانیکه در توطئه شرکت داشتند عبارت بودند از ژنرال هالدر، يك، اشتولپناگل Stulpnagel، ویتزلیبن Witzleben (فرمانده پادگان برلن)، توماس (بازرس تسلیحات) و کنت فن هلدورف Von Helderoff (رئیس پلیس برلن). ژنرال بروشیش Brauchitsch فرمانده کل نیروهای آلمان نیز از توطئه مطلع شد و با آن موافقت نمود.

حرکت نیروهای آلمان بطرف مرزهای چکسلواکی بخوبی بواحدهای نظامی برلن اجازه میداد که پایتخت را تصرف کنند و دولت نازی را ساقط نمایند. امروز بخوبی معلوم شده که لشکر سوم «موتوریزه» در جنوب برلن در جریان بحران مونیخ آماده عملیات بوده است.

مأموریت ژنرال هوپنر Hoepfner فرمانده این لشکر این بود که بمحض وصول فرمان پایتخت را اشغال کند و عمارت سادات عظمی و وزارتخانه‌ها و مؤسسات نازی را تصرف نماید. بموجب گزارش ژنرال هالدر، هلدورف رئیس پلیس برلن مقدمات لازم برای بازداشت

هیتلر و گورینگ و گوپلز و هیملر را تهیه کرده بود. هالدر در گزارش خود مینویسد: «فقط لازم بود هیتلر در برلن باشد و در غیر اینصورت تصور نمیرفت نقشه ما عملی شود». هیتلر در ۱۴ سپتامبر از برجسگادن وارد پایتخت شد. هالدر در ظهر همانروز از ورود هیتلر برلن اطلاع حاصل کرد و همانساعت بترد ویتزلیبن رفت تا آخرین اقدامات را برای انجام نقشه خود بعمل آورد. قرار شد همانروز در ساعت ۸ شب نقشه خود را بمرحله اجرا بگذراند. بنا باظهار هالدر عصر همانروز خبری بدفتر ژنرال ویتزلیبن رسید که حاکی بود چمبرلین برای ملاقات با هیتلر با هواپیما عازم برجسگادن است. در نتیجه افسران ستاد فوراً کنفرانسی تشکیل دادند و هالدر بویتزلیبن گفت که «اگر هیتلر در بلوف خود موفق شود، وی، یعنی هالدر رئیس ستاد ارتش آلمان، بخود حق نمیدهد که علیه او اقدام کند». در نتیجه اجرای نقشه بمطابق افتاد و قرار شد منتظر حوادث بعدی باشند.

این داستان بحران داخلی برلن است که ژنرال هالدر رئیس ستاد ارتش آلمان در این زمان نقل میکند. با مودختن است که صحت و سقم آن را تحقیق نمائیم. این مطالب از طرف ژنرال مولر و ژنرال هیلرانت Hillerant تأیید شده و اطلاعات رسمی دیگری نیز آنرا تأیید میکنند. اگر روزی این مطالب بعنوان يك واقعت تاریخی مسلم شود، حوادث برلن از آن حوادث کوچکی است که جریان تاریخ بشر را تغییر داده است.

از طرف دیگر ستاد ارتش آلمان کوششهای دیگری برای متوقف ساختن هیتلر بعمل آورد. در ۲۶ سپتامبر هیتلی مرکب از ژنرال فن هانکن Won Hannken، ژنرال دین فن لب Ritten von Leeb و کلنل بودنشاتز Bodenschatz بدفتر سادات عظمی رفت و تقاضای ملاقات با هیتلر را نمود. هیتلر آنها را بحضور نپذیرفت. فردای همان روز ژنرالهای ستاد ارتش در وزارت جنگ کنفرانسی تشکیل دادند و با تهیه تذکاراتی برای تسلیم به هیتلر موافقت نمودند. این سند در نوامبر ۱۹۳۸ در فرانسه بچاپ رسید. این سند شامل ۱۸ صفحه مشتمل بر پنج فصل و سه تبصره است. در فصل اول اختلاف نظر بین سازمان نظامی و سازمان سیاسی آلمان تشریح شده و خاطر نشان گردیده که روحیه بدملت آلمان مانع از اینست که در يك جنگ طولانی مقاومت کند. در فصل دوم وضع بد ارتش آلمان تشریح شده و خاطر نشان گردیده که مقامات ارتشی مجبور شده‌اند در بسیاری از موارد عدم انضباط، چشم پوشی کنند. در فصل سوم راجع بعدم کفایت تسلیحات آلمان بحث شده است. در این فصل ضعف خط زیگفاید که بعجله ساخته شده و همچنین عدم استحکامات در نواحی اکس لاشاپل Aix-la-Chapele و ساربروک تشریح شده است. همچنین در این تذکار به از قتل افسر در ارتش آلمان سخن گفته شده و خاطر نشان گردیده برای اینکه ارتش آلمان قادر به جنگ باشد به ۴۸۰۰۰ افسر و ۱۰۰۰۰۰ درجدار احتیاج دارد و در صورت بسیج عمومی قریب ۱۸ لشکر فاقد افسر و درجدار تعلیم دیده هستند.

در این تذکار به افسران عالی رتبه آلمان بهیتلر یادآوری کردند که در صورت بروز يك جنگ عمومی که منحصر بیک جبهه واحد نباشد ارتش آلمان شکست خواهد خورد و در حال حاضر بیش از يك پنجم افسران آلمان بشکست آلمان در صورت بروز جنگ اطمینان دارند.

در بهره این تدارک‌یابی نیروی نظامی چکسلواکی تشریح شده و گفته شده است که ارتش چکسلواکی بدون کمک متفقین نیز می‌تواند مدت سیماء مقاومت کند. در مدت جنگ با چکسلواکی آلمان باید نیروهای احتیاطی در مرز فرانسه و لهستان و همچنین در ساحل بالتیک و دریای شمال متمرکز سازد. همچنین باید در اطریش ارتشی مرکب از پانصد هزار سرباز نگاه دارد تا در صورت بروز اغتشاشات داخلی بتوانند وارد عملیات شوند و در ضمن در صورت حمله چکسلواکی از سوی مرزهای اطریش، از این کشور دفاع نمایند. بالاخره اینکه ستاد ارتش تصور نمی‌کند مخاصمات در مدت سه ماه فقط منحصر به مرزهای چکسلواکی باشد.

عاقبت در یاسلار ریدر Reeder مأمور شد که نظریات افسران ستاد ارتش را شخصاً نیز با اطلاع پیشوا برساند. در ساعت ده شب ۲۷ سپتامبر ریدر بحضور هیتلر پذیرفته شد. اعلام خطری که وی بهیتلر کرد، خصوصاً پس از اینکه از تجهیز نیروی دریائی بریتانیا اطلاع حاصل کردند بیشتر اهمیت پیدا کرد.

در اینوقت بود که هیتلر احساس کرد قدرتش متزلزل شده است. در ساعت ۲ صبح رادیوی آلمان رسماً خبر بسیج ارتش آلمان را تکذیب کرد و در ساعت ۱۱ شب ۲۹ سپتامبر خبرگزاری رسمی آلمان متن تکذیبنامه رسمی دولت آلمان را با اطلاع جراید انگلستان رسانید. در این لحظات آنقدر تنهایی که قدرت اراده عجیبی داشت تحت چه فشار عصبی عظیمی قرار گرفته بود؛ شك نیست که او تنهایی تالاب پر نگاه جنگ پیش رفته بود. ولی آیا می‌توانست در مقابل افکار عمومی مخالف و مخالفت شدید رؤسای نظامی خود و افسران زمینی و دریائی و هوائی آلمان ناگهان بقیع برگردد؟ از طرف دیگر آیا امکان داشت که پس از آنهمه موفقیت‌های درخشان ناگهان اعتبار و حیثیت خود را پایمال کند؟

در حالیکه هیتلر بازرالهای خود مشغول کشمکش بود، چمبرلین خود را برای ارسال پیام رادیویی به ملک انگلیس آماده میکرد. در شب ۲۷ سپتامبر وی مطالب زیر را خطاب به ملک ایراد کرد:

«آیا برای ما کندن سنگر و گذاشتن ماسک ضد گاز بخاطر يك کشور دور افتاده و بخاطر مردمی که اصلاً نمیشناسیم عمل هولناک و غیرقابل تصویری نیست؟... من اگر بدانم که رفتن من با آلمان مفید است برای بار سوم با آلمان خواهم رفت. من شخصاً تا اعماق روحم خواهان صلح هستم. تصور يك اختلاف مسلحانه بین ملل جهان برای من بمنزله کابوس است ولی اگر من اطمینان حاصل کنم که یکی از ملل جهان میخواهد با زور بر ملل دیگر حکمفرمایی کند عقیده دارم که وظیفه مقدس ما آنست که در مقابل چنین ملتی استقامت نمایم. اگر بنا باشد در زیر تسلط دیگران زندگی کرد بنظر من چنین زندگانی بهتر است اصلاً وجود نداشته باشد. اما جنگ نیز چیز هولناکی است. اگر بنا باشد ما وارد جنگ شویم باید قبل از هر چیز بدانیم که آیا حقیقة خطری ما را تهدید میکند یا نه؟»

پس از انتشار این پیام که بخوبی تعادل در آن حفظ شده بود چمبرلین پاسخ نامه خود را بهیتلر، دریافت کرد. در این نامه هیتلر حاضر شده بود مرزهای جدید چکسلواکی را

تضمین‌کننده اعلام میکرد که حاضر است در ایالات مرزهای مورد اختلاف مراجعه بآراء عمومی عملی شود و آلمان نیز تسهیلات لازم را برای اینکار فراهم آورد.

وقت را نمی‌بایستی از دست داد، اولتیماتوم آلمان در ساعت ۲ بعد از ظهر چهارشنبه ۲۸ سپتامبر موعدها بسر می‌آمد. در نتیجه چمبرلین پیام زیر را برای هیتلر ارسال داشت:

«پس از قرائت نامه شما من اطمینان حاصل کردم که تمام مقاصد شما بدون جنگ عملی خواهد شد. من حاضرم فوراً برای مذاکره راجع به جزئیات واگذاری ایالات مرزی به آلمان، برلین پیام و چنانکه میل داشته باشید بانهائیدگان چکسلواکی و فرانسه و ایتالیا نیز مذاکره نمایم، من یقین دارم که تا یک هفته دیگر ما موافقت حاصل خواهیم نمود.»

در عین حال تلگرافی بموسولینی کرد و وی را از پیامی که بهیتلر فرستاده بود، مستحضر ساخت:

«جناب اشرف، من یقین دارم که شما قبول خواهید کرد در کنفرانسی که من پیشنهاد کرده‌ام شرکت نمایند و صدراعظم آلمان توصیه خواهد نمود که پیشنهاد مرا که فقط بخاطر حفظ صلح است قبول نمایند.»

موسولینی بهیتلر پیامی فرستاد و توصیه کرد که پیشنهاد چمبرلین را قبول نماید. در ۲۸ سپتامبر در ساعت ۳ بعد از ظهر، هیتلر پیامهایی به دالادیو و چمبرلین فرستاد و آنها را بشرکت در کنفرانسی با حضور موسولینی در مونیخ دعوت کرد.

باین ترتیب بود که چمبرلین، برای سومین بار بسوی آلمان پرواز کرد.

تاکنون درباره این ملاقات مطالب بسیاری نوشته شده است و در این جا جز چند نکته، سخن دیگری گفته نخواهد شد. روسیه را دعوت نکرده بودند. بخود چک‌ها هم اجازه ورود بجلسه داده نشد. در شب ۲۸ سپتامبر با چند جمله خشک بچکها اطلاع داده شد که چهار دولت مقتدر اروپا کنفرانسی در فرای آن روز تشکیل می‌دهند، «چهار دولت بزرگ» ب سرعت موافقت حاصل کردند. مذاکرات ظهر شروع شد و تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب ادامه یافت. بیانیه‌ای در ساعت ۲ بعد از نیمه شب تدوین و امضاء شد.

اساس این بیانیه بر قبول اولتیماتوم هیتلر قرار داشت. تخلیه سودت در پنج مرحله متعاقب و از تاریخ اول اکتبر شروع می‌شد. يك کمیسیون بین‌المللی خط مرزی قطعی را تعیین خواهد کرد. مفاد بیانیه و موافقتنامه با اطلاع نمایندگان چکسلواکی که با آنها اجازه داده شده بود به مونیخ بیابند رسانیده شد. در حالیکه زمامداران کشورهای مقتدر منتظر تدوین موافقتنامه بودند، نخست وزیر اتریش پرسید که آیا میل دارد که با او بطور خصوصی مذاکره کند؟ هیتلر فوراً قبول کرد. این دو مرد سیاسی به آپارتمان هیتلر در مونیخ رفتند و در مذاکرات آنها کسی جز مترجم حضور نداشت، چمبرلین طرح يك اعلامیه را که خود تهیه کرده بود بهیتلر داد: «آن اعلامیه اینست:

«ما، پیشوا و صدراعظم آلمان و نخست وزیر بریتانیای کبیر، امروز مذاکرات فوق‌العاده نموده و موافقت نمودیم که اعلام داریم روابط آلمان و انگلیس برای کشورهای ما و

برای اروپا حائز اهمیت غیر قابل انکاری است. بنظر ما قراردادی که دیشب امضاء شد و پیمان دریائی انگلیس و آلمان نشانه تمایل واقعی و حقیقی ماست که حاضر نیستیم ملثین ما هرگز علیه یکدیگر وارد جنگ شوند.

ما تصمیم گرفتیم که این طریق مذاکره در مورد تمام مسائلی که مربوط بکشورهای ماست اتخاذ شود، ما مصممیم که مساعی خود را برای مرتفع کردن تمام عواملی که امکان دارد موجب اختلاف بین ماست بکار ببریم و بدین ترتیب بحفظ صلح در اروپا کمک کنیم.

چمبرلین بانگلیس بازگشت. وقتی در هستون هواپیمایش بر زمین نشست، اعلامیه مشترکی که با مصای هیتلر رسانیده بود بجمعیت نشان داد و آن را برای شخصیت‌های برجسته و مردمی که باستقبالش آمده بودند قرائت نمود.

وقتی در اتومبیل باتفاق لرد هالیفاکس فرودگاه راترک میگرد و از میان جمعیتی که باستقبالش آمده بودند می‌گذشت به وزیر امور خارجه گفت: دوازده ماه دیگر از تمام اینها چیزی نخواهد ماند. اما از پنجره عمارت نخست وزیری باز اعلامیه مشترک را بجمعیت نشان داد و گفت: «این دومین بار است که در تاریخ ما، صلح شرافتمندانه‌ای از آلمان بکاخ نخست وزیری آورده شده! من یقین دارم که این صلح در مدت حیات ما ادامه خواهد داشت».

ما اکنون پاسخی که مارشال کایتل بسؤال نماینده چکسلواکی در دادگاه نورنبرگ داد می‌دانیم.

کلنل واگر، Eger نماینده چکسلواکی از مارشال کایتل پرسید:

و اگر دول غربی از پراگ پشتیبانی می‌کردند آیا آلمان در ۱۹۳۸ به چکسلواکی حمله می‌کرد؟

مارشال کایتل جواب داد:

«بطوریقین نه. از نظر نظامی ما بقدر کفایت قوی نبودیم، منظور اصلی از منوئخ (یعنی پیمانی که در منوئخ منعقد شد) این بود که روسیه از اروپا برکنار شود و ما وقت کافی برای انجام تسلیحات خود بدست بیاوریم».

روشن بینی هیتلر بار دیگر بطور قطعی ثابت شده بود. ستاد ارتش آلمان از این امر کاملاً خجل بود. یکبار دیگر پیشوا حق داشت.

تنها، بانو و با احساس باطنیش، تمام امکانات نظامی و سیاسی را سنجیده بود. یکبار دیگر، مثل قضیه رناتی، رهبری پیشوا غیر قابل ایراد و انتقاد نمودار شده بود و وی بر مخالفت رؤسای نظامی فائق گردیده بود. تمام ژنرال‌های او اشخاص وطنپرستی بودند. آنها آرزو داشتند که آلمان مقام خود را در دنیا احراز کند، آنها روز و شب برای یافتن وسائلی که ارتش آلمان را تقویت کند میکوشیدند.

در نتیجه از اینکه می‌دیدند شرایط زمان را درک نکردند قلباً احساس رنج میکردند

و بسیاری از ایشان بجای احساس تنفر نسبت به هیتلر بشخص او احساس احترام و محبت میکردند. حتماً وی ستاره‌ای بود که می‌بایستی دنبال کرد و از او اطاعت نمود. بدین ترتیب بود که هیتلر صاحب مطلق العنان آلمان شد و راه برای اجرای نقشه‌های بزرگش بازگشت.

به توطئه کنندگانی که در مقابل او تمکین کرده بودند از طرف رفقای نظامیشان خیانت نشد.

را بروی سفرای انگلیس و فرانسه در ورشو بستند و حتی آنها را به وزارت امور خارجه راه ندادند .

در تاریخ اروپا اسرار غم انگیزی نهفته است . همین لهستانیها که فرد فرد آنها دارای تقوی و فضیلت قهرمانانه هستند و حقیقه از خود لیاقت نشان داده اند ، در اغلب تظاهرات حیات دولتی و اجتماعی خود ، عدم کفایت و انحطاط غیر قابل ترمیمی بروز داده اند . ما بعدها راجع به لهستان و لهستانیها و شکست تدارکات جنگی آنها و نقشهای جنگیشان و اشتباهات سیاسی که مرتکب شدند و کشتارها و دردهائی که تحمل نمودند سخن خواهیم گفت .

در این آزمایش جدیدی که اینک ادامه دارد و در این بردگی جدیدی که گرفتار آند دلهای ما به لهستان و ملت لهستان است .

ما یقین داریم که آن هیجان وطن پرستانه ای که طی قرون متمادی آنها را در مقابل ظلم شورانده از میان نرفته و ملت لهستان با قدرت روحی غیر قابل تسخیر خود تمام بلاهائی که بر سر او میآید تحمل خواهد نمود .

ما با اعتماد کامل انتظار سپیده دمی را که روزی در لهستان طلوع خواهد کرد داریم .

مجارستان هم در مذاکرات مونیخ شرکت نداشت . مع هذا این دولت هم ، با وجود بی اعتنائی آلمانیها ، میخواست از سفره ای که گسترده شده بود لقمه ای بخورد . هیتلر به زمامداران مجارستان گفت که هر کس میل خوردن نان شیرینی دارد اول دستش را در خمیر نان فرو میکند . گذشته از این هنوز ساعت غذا خوردن فرا نرسیده است . مع هذا مجارستان هم مانند لهستان دعاوی خود را نسبت به سرزمینهای چکسلواکی اعلام کرد .

کابینه انگلیس از پایه و اساس متزلزل بود . فقط یک وزیر حاضر نشد با این تزلزل بکار خود ادامه دهد : داف کوپر Duff Cooper وزیر درباری بریتانیا ، که با بسیج ناوگان انگلیس ، هیتلر را بوحشت انداخته بود از مقام خود استعفا کرد . در آن لحظاتی که چمبرلین بر افکار عمومی تسلط غیر قابل انکاری داشت ، وی از میان توده های بهیجان آمده راهی باز کرد و مخالفت خود را با کسیکه آنها را رهبری مینمود اعلام داشت .

وقتی مذاکرات پارلمان راجع به پیمان مونیخ آغاز شد - مذاکراتی که سه روز بطول انجامید - وی نطق استعنائیه خود را ایراد کرد .

این نطق یکی از وقایع نادر تاریخ انگلیس است .

کوپر که بدون یادداشت و با سهولت و آرامش فوق العاده ای سخن میگفت ، مدت چهل دقیقه اکثریتی را که با وی مخالف بود تحت نفوذ قرار داد و مجبور بسکوت کرد . برای کارگران و لیبرالها که با دولت مخالف بودند تحسین کردن و کف زدن برای کوپر ، آسان بود . ولی در میان حزب محافظه کار که مبارزه خونینی جریان داشت رخنه کردن و آنها را مجبور بسکوت نمودن کار دشواری بود .

[۱۲]

زمستان مونیخ

در ۳۰ سپتامبر چکسلواکی در مقابل تصمیمات مونیخ تسلیم شد . دولت پراگ اعلام کرده بود که وکیل است در مقابل جهانیان نسبت به تصمیمی که باو تحمیل شده بود اعتراض کند . پرزیدنت بنش رئیس جمهوری چکسلواکی استعفا کرد . زیرا معتقد بود وجود او در رأس تشکیلات دولتی مانعی برای اقداماتی است که دولت آینده مجبور است انجام دهد ، وی چکسلواکی را ترک کرد و با انگلستان پناهنده شد ، تقسیم سرزمین چکسلواکی بموجب پیمان مونیخ آغاز شد . اما آلمانیها آنها را لاخوردانی نبودند که در لاشه چکسلواکی جمع شده بودند . بلافاصله پس از انعقاد قرار داد مونیخ در ۳۰ سپتامبر دولت لهستان اتمام حجتی بدولت چکسلواکی فرستاد و اعلام نمود که ظرف ۲۴ ساعت باید ناحیه مرزی تسخن Teschen به لهستان منضم گردد . هیچ وسیله ای برای مقاومت در مقابل این تقاضا نبود .

تقوی و فضیلت قهرمانانه نژاد لهستانی نباید موجب شود که ما خطاها و حق ناشناسی های این ملت را طی قرون متمادی که ضمناً موجب درد ورنج های بیشمار برای این ملت شد فراموش کنیم .

ملت لهستان ملتی بود که با پیروزی متفقین در مغرب ، در سال ۱۹۱۹ بصورت یک جمهوری مستقل درآمد و پس از آن که چندین نسل لهستانی زنجیر بندگی و عبودیت را بر گردن نهاده بودند ، آزاد و بصورت یکی از دول مقتدر اروپا درآمد .

اینک در سال ۱۹۳۸ بخاطر مسأله بی اهمیتی چون تسخن با تمام دوستان فرانسوی و انگلیسی و امریکایی خود که حیات سیاسی آزادانه ای باور داده بودند قطع علاقه میکرد .

در آن هنگامیکه آلمان مقتدر نگاههای تهدید آمیزی به لهستان مینافکند ، این دولت برای اینکه از غارت و اهدام چکسلواکی سهمی برده باشد عجله نمود . طی این بحران در

قدر شناسی هیتلر از حسن نیت انگلیس و عکس العمل آلمان در مقابل شادی و شغف سیمپانه بریتانیا درباره پیمان مونیخ، بسیار سرد و همراه با بی اعتنائی بود. وی در پی اکثریت، یعنی پانزده روز پس از امضای اعلامیه مشترک دوستی انگلیس و آلمان، نطقی ایراد کرد که ضمن آن چنین گفت:

«مردان سیاسی دولتی که دشمن ما هستند آرزو مند صلح اند... اما آنها زمامداران مالکی هستند که وضع سیاسی آن طور است که هر آن ممکن است زمامداران کنونی را از کار برکنار کرده و گروه دیگری بر جای آنها بنشانند و این گروه نیز برخلاف زمامداران کنونی علاقهای صلح نداشته باشند. این گروه در حال حاضر وجود دارد. کافی است که در انگلستان بجای هیتلر اشخاصی مانند داف کوپر، ایدن پاچرچیل بر سر کار بیایند، و آنوقت ما بخوبی میدانیم که منظور این عده ایجاد فوری جنگ بین المللی دیگری است. به همین دلیل است که من، همانطور که در نطقی که در نورنبرگ ایراد کردم خاطر نشان نمودم، باز متذکر میشوم که باید استحکامات خود را در مقابل پانیر و فعالیت بیشتری بنا کنیم و آنها را توسعه بدهیم. اینک من ساختن استحکاماتی در ناحیه اکس لاشابل و ساربروگ را نیز جزو برنامه فوری ساختمان خط زیگفرد قرار میدهم.»

پس از اینکه احساس آرامشی که در نتیجه انعقاد پیمان مونیخ ایجاد شده بود از میان رفت، هیتلر و وزرایش در مقابل وضع ناهنجاری قرار گرفتند. نخست وزیر گفته بود: «من یقین دارم که وارد دوره صلح شده ایم». اما اکثریت وزرایش میخواستند از این «دوره صلح» برای توسعه تسلیحات انگلیس استفاده کنند. در این وقت بود که کابینه کاملاً متزلزل و تقسیم شده بود. اما هیتلر از اینکه انگلستان در نظر داشت تسلیحات خود را تکمیل کند سخت خشمناک شده بود. میگفت: «آیا دلیل اعتمادی که انگلیس به ما دارد همین است؟ اگر ما دوست هستیم و اگر شما به ما اعتماد دارید پس چرا میخواهید خود را مسلح کنید؟ بگذارید من اسلحه داشته باشم و شما اعتماد!»

بالاخره کابینه راه حلی پیدا کرد: قرار شد تسلیحات انگلیس توسعه یابد ولی به اقتصاد مملکت صدمه ای وارد نیاید و آلمان و ایتالیا نیز از اقدامات انگلیس احساس ناراضی نکنند!



در اول نوامبر شخص نالایقی بنام دکتر هاشا Hacha بریاست جمهوری کشور ازهم-پاشیده چکسلواکی تعیین شد و دولت جدیدی در برآگ بر سر کار آمد.

وزیر امور خارجه این دولت مفلوک اظهار کرد که «وضع اروپا و بطور کلی وضع دنیا طوری است که در آینده نزدیکی اوضاع آرام کنونی برهم خواهد خورد».

عقیده هیتلر نیز همین بود. آلمان در اوایل نوامبر چکسلواکی را تقسیم کرد. لهستان نیز به سرعت ناحیه تثن را اشغال نمود؛ ناحیه اسلواکی خود مختاری بدست آورد و مجارستان نیز قسمتی از اسلواکی را به تبعیت گرفت.

وقتی نتایج مونیخ هویدا گردید هیتلر در مجلس عوام توضیح داد که «تضمینی که

انگلستان و فرانسه در باره مرزهای چکسلواکی داده اند مربوط به مرزهای کنونی این کشور نبوده بلکه این تضمین در مورد تجاوز بدون دلیل دولتی بخاک چکسلواکی است.»



هیتلر پیش از هروقت کوشش میکرد که ایتالیا را از آلمان جدا کند. وی جدتصور میکرد که دوستی و محبت هیتلر را جلب کرده است. برای اینکه منظور خود را کاملاً عملی کرده باشد میخواست محبت موسولینی را نیز جلب کند تا تعادلی در مقابل آسنی با آلمان که آنقدر گران تمام شده بود ایجاد نماید.

در این اقدام بنزدیکی با ایتالیا، وی میکوشید که فرانسه را نیز دنبال خود بکشد لذا در اواخر نوامبر نخست وزیر و اردوهایفاکس پاریس رفتند، و زاری فرانسه بدون اینکه رضایت زاید الوصفی از خود نشان دهند با مسافرت هیتلر به رم اظهار موافقت نمودند.



اینکه طی سال منعاق پیمان مونیخ، هیتلر بیشتر توسعه و تکمیل تسلیحات خود پرداخت با متعین، موضوع قابل بحثی است.

در انگلستان بسیاری از اشخاص که ضعف ما اطلاع داشتند، از اینکه میدیدند نیروی هوایی ما توسعه پیدا میکند و تعداد هواپیماهای مبارکمان و اسپینفاپر هر روز بیشتر میشود احساس رضایت میکردند.

نیروی هوایی انگلیس بتدریج توسعه پیدا میکرد و توپهای ضد هوایی بیشتر میشد. همچنین تولید صنایع جنگی هر روز افزایش می یافت. اما این بهبودی وضع نظامی انگلیس با وجود اینکه قابل توجه بنظر میرسد در مقایسه با تفوق نظامی آلمان ناچیز می نماید.

تولید مهمات در یک کشور محتاج چهار سال وقت است. در سال اول چیزی بدست نمی آید، در سال دوم مقدار کم، در سال سوم مقدار زیاد و در سال چهارم صنایع جنگی به حد اکثر قدرت تولیدی خود مسلحه می سازند.

آلمان هیتلری در آن تاریخ در سال سوم یا چهارم تولید وسیع مهمات بود و محیط آلمان یک محیط پر از فشار و پر از هیجان بود که محیط جنگ شباهت کامل داشت. انگلستان بر عکس بدون اینکه یک نقشه صحیح و دقیق برای تولید وسیع مهمات طرح کند شروع بکار کرده بود و طرز کار هم سرعت طرز کار در آلمان نبود.

در سال ۱۹۳۹ - ۱۹۳۸ مجموع هزینه نظامی انگلستان ۳۰۴ میلیون لیره و مجموع هزینه نظامی آلمان ۱۵۰۰ میلیون لیره بود.

احتمال دارد که طی سال قبل از جنگ، آلمان دو برابر یا سه برابر فرانسه و انگلیس سلاحهای جنگی و مهمات تولید نموده باشد و کارخانههای بزرگ آلمان در این مدت حداکثر قدرت تولیدی خود را برای ساختن ارابه و تانک بکار بردند. در نتیجه در این یکسال آلمان

با سرعتی بیشتر از ما مشغول مسلح کردن خود بود.

اسارت چکسلواکی متفقین را از ارتش چک محروم ساخت (۲۱ لشکر زیر پرچم و ۱۵ تا ۱۶ لشکر احتیاط) و همچنین خطوط استحکامات کوهستانی چکسلواکی را پس از پیمان مونیخ از دست متفقین گرفت درحالیکه قبل از این پیمان، لازم بود ۳۰ لشکر آلمان در مرز چکسلواکی متمرکز شود.

بموجب اظهارات ژنرال هالد و ژنرال یودل در هنگام انعقاد پیمان مونیخ فقط ۱۳ لشکر آلمانی در جبهه مغرب متمرکز شده بود که پنج لشکر آن دارای تجهیزات و مهمات کافی بود. پس سقوط چکسلواکی برای ما معادل از دست دادن ۳۵ لشکر بود. به علاوه کارخانه های اشکودا علیه ما مشغول کار شد؛ این کارخانه ها که دومین زرادخانه اروپا بود در فاصله بین اوت ۱۹۳۸ و سپتامبر ۱۹۳۹ بپنهایی معادل تمام کارخانه های اسلحه سازی انگلستان مهمات و اسلحه تولید کرد.

مقایسه تغییرات ارتش آلمان و ارتش فرانسه پیشتر موجب تأسف میشود. ارتش آلمان ماه به ماه نه تنها تعداد افراد و افسران نیروی ذخیره اش بیشتر میشد بلکه کیفیت و وضعیت نیز بهبودی پیدا میکرد. تفوق کمی ارتش آلمان بر ارتش متفقین با تفوق کیفی این ارتش همراه بود.

ارتش فرانسه نه از حیث تعداد نفرات و نه از حیث تعلیمات و قدرت نظامی پیاپی ارتش آلمان نمرسید و از تمام جهات عقب تر از ارتش آلمان بود. در ۱۹۳۵ فرانسه بدون کمک متفقین دیگر، نمیتوانست آلمان را بدون جنگ و خونریزی اشغال کند. در ۱۹۳۶ در تفوق نیروی جنگی فرانسه بر نیروی آلمان هیچ شک و تردیدی نبود. در ۱۹۳۸ نیز وضع بدین منوال بود و ستاد ارتش آلمان که از ضعف ارتش آلمان اطلاع داشت در این تاریخ با شدت تمام در مقابل نقشه های تجاوز کارانه هیتلر مقاومت میکرد. در حالیکه پیمان مونیخ منعقد شد ارتش آلمان اگرچه از حیث قوای ذخیره ضعیف تر از فرانسه ماند ولی به حد اکثر توانائی خود رسید. چون سکنه آلمان دو برابر سکنه فرانسه بود، فقط آلمان احتیاج بوقت داشت تا نیرومندترین ارتش اروپا را در اختیار داشته باشد. از نظر روحیه نظامی نیز آلمانیها بر فرانسویها تفوق داشتند.

از دست دادن يك متفق نظامی همیشه روحیه ارتش را ضعیف میکند. هر وقت دولتی مجبور میشود در مقابل فشار خارجی تسلیم گردد، ضربه بزرگی بروحیه افسران و افراد ارتش وارد میآید. در حالیکه مشاهده ضعف قدرت فرانسه موجب یأس و نوعی افسران و سربازان فرانسوی شده بود، موقفیتها و احساس قدرت روز افزون آلمان غر اتر جنگ طلبانه نژاد آلمانی را روز بروز شدیدتر میکرد.

تمام این عوامل برخلاف آنچه که دیگران تصور میکنند بجای آنکه یکسال به انگلیس و فرانسه فرصت داده باشد موجب شد که متفقین در مقابل آلمان هیتلری در وضع و شرایطی برآب بدتر از زمان انعقاد پیمان مونیخ قرار گیرند.



بطور خلاصه آنچه که تعادل سابق را برهم زد عوامل ذیل بود: طی سال ۱۹۳۸ هیتلر ۶۷۵۰۰۰۰ نفر اطریشی ۳۵۰۰۰۰۰ چک یعنی ده میلیون نفر کارگر یا سرباز را به آلمان منضم کرد.

آری، در حقیقت کفه وحشتناک ترازو بسوی او خم شده بود.

وقتی قطار بحرکت درآمد و هموطنان جمهرلن در ایستگاه شروع بخواندن سرود «زیرا که او مرد نبکی است» کردند اشک از چشمان او جاری شد و موسولینی پرسید: «این تصنیف چیست؟»

پانزده روز بعد چیانو مینویسد: «لرد پرت نطقی را که قرار است جمهرلن در مجلس عوام ایراد کند بما تسلیم کرده تا چنانچه محتاج به تغییراتی باشد در آن دست ببریم.» دوچه با این نطق موافقت نموده و به چیانو اظهار داشته است: «تصور میکنم این اولین بار باشد که رئیس دولت بریتانیا طرح نطقش را قبلاً با اطلاع يك دولت خارجی مبرساند. بهر حال این کار آینده شومی برای بریتانیا در بر دارد.»

ولی دیدیم که در پایان کار موسولینی و چیانو با سر نوشت شومی مواجه شدند. در ۲۸ ژوئن رین تروپ وزیر امور خارجه آلمان بورشو رفت تا حمله دیپلماتیک را علیه لهستان آغاز کند.

محاصره لهستان با منضم شدن چکسلواکی به آلمان عملی شده بود. اولین مرحله حمله دیپلماتی لهستان قطع کردن دست این کشور از دریای آزاد و ادعای آلمان بر دانتزیک و ادامه کنترل آلمان در بالٹیک تا بندر Memel در لیتوانی بود. دولت لهستان مقاومت شدیدی در مقابل حمله دیپلماتی آلمان نشان داد و تا مدتی هیتلر مجبور شد صبر کند و منتظر فرصت مناسب برای تجدید حمله خود باشد.

طی نیمه دوم ماه مارس از نقل و انتقال نیروهای هیتلری در آلمان و اتریش و چکسلواکی مطالبی شایع شد خصوصاً راجع بنقل و انتقال نیروها در ناحیه وین سالزبورگ مطالبی در حرایه درج گردید. شایع شده بود که چهل لشکر آلمانی آماده شروع عملیات جنگی هستند.

اسلواکی که از پشتیبانی آلمان اطمینان داشت تقاضا کرد که از جمهوری چکسلواکی «جزا گردد. کلل و بک» که میدید موقع مناسب فرا رسیده در وارشو اعلام کرد که لهستان از مجزا شدن اسلواکی از حکومت پراگ پشتیبانی میکند. رهبر اسلواکها و عالیشان نیز و از طرف هیتلر مانند يك نخست وزیر واقعی در برلن استقبال شد.

در ۱۲ مارس در مجلس عوام از جمهرلن سؤالاتی راجع به تضمین مرزهای چکسلواکی بعمل آمد نخست وزیر در پاسخ گفت که این تضمینها فقط در مورد تجاوز علنی به چکسلواکی است. اما تاکنون تجاوزی نسبت به چکسلواکی نشده است.

جمهرلن مدت زیادی در انتظار نماند!

ﷺ

در روزهای ماه مارس! خوشبینی سیاسی شومی بر انگلستان حکمفرمایی میکرد و با وجود فشاری که بر چکسلواکی قطعه قطعه شده وارد میآمد و سیاست زوری که آلمان چه در داخل و چه در خارج چکسلواکی تعقیب میکرد وزراء و جرارد انگلیس به پیمان مونینغ و سیاستی که مملکت را بانجا کشانده بود ابراز اعتماد میکردند.

آمادگی ارتش آلمان برای جنگ و مجزا شدن اسلواکی از چکسلواکی مانع از

[۱۳]

پراگ، آلبانی و تضمین لهستان

ژانویه - آوریل ۱۹۳۹

جمهرلن همچنان تصور میکرد که کافی است وی با دیکتاتورها مستقیماً تماس داشته باشد تا وضع بین المللی را بطور قابل ملاحظه ای بهبودی بخشد. وی اصلاً نمیتوانست فکر کند که آنها تصمیم خود را قبلاً گرفته اند. از آنجا که وی بسیار خوشبین بود پیشنهاد کرد که به اتفاق لرد هالیفاکس در ماه ژانویه با بنالیا برود. جندی بعد وی جواب مساعدی دریافت کرد و در ۱۱ ژانویه بین زمامداران انگلیس و بنالیا ملاقات دست داد.

وقتی انسان دفتر خاطرات گنت چیانو را میخواند و اظهار نظرهای اینالبا آنها را در راهروها و سرسراهای کنفرانس رم راجع به کشور ما میشوند، نمیتواند از احساس شرمساری خودداری کند. چیانو مینویسد: «مذاکرات کاملاً آرام و بی اهمیت بود... در واقع تماس حقیقی حاصل نشد. چقدر ما از این اشخاص بدوریم! اینها در دنیای دیگری هستند». بعد از شام ما با دوچه راجع باینها صحبت میکردیم. موسولینی گفت: «این مردان گوئی از نژاد فرانسوی در يك Francis Drake و سایر قهرمانانی که امپراطوری را بوجود آوردند نیستند. اینها فرزندان خسته و وامانده اشrafند».

چیانو ضمناً از قول موسولینی مینویسد:

«انگلیسها حاضر بی جنگ نیستند. فقط میکوشند که قدم بقدیم عقب نشینی کنند».

سپس گنت چیانو مینویسد: «مذاکرات ما با انگلیسها پایان رسيد. هیچ نتیجه ای از مذاکرات بدست نیامد. من به رین تروپ تلفن کردم و گفتم که تمام این ماجرا بیهوده و خالی از ضرر بوده است».

این شد که وزیر کشور دردم مارش در مقابل موکلین خود اظهار کند که یک طرح صلح پنجساله که افق طلایی جدیدی برای انگلیس باز خواهد کرد امیدوار است.

دولت انگلیس مشغول مذاکره با مقامات آلمان جهت امضای یک پیمان بازرگانی بود. مجلس پونیچ که کاریکاتوری از «جان بول» کشید که از کابوس وحشتناکی بیدار شده و اشباح ترسناک شب از پنجره فرار میکنند. همان روزی که این کاریکاتور کشیده شد هیتلر بدولت بدبخت چکسلواکی که از خطوط استحکاماتش خارج شده بود اولتیماتوم داد.

نیروهای آلمان وارد پراگ شدند و کنترل تمام سرزمین چکسلواکی را بدست گرفتند. به خاطر دارم که در آن روز من با تفاقیدن در سالن استراحت مجلس عوام نشسته بودم که جرأید عصر خبر اشغال پراگ را از طرف هیتلر منتشر کردند. حتی کسانی که هرگز مانند ما متوجه وخامت اوضاع نبودند در مقابل این خبر متعجب و متعجب مانده بودند. به نظر ما عجیب بود که دولت اعلیحضرت با داشتن سازمانهای مخفی در این مورد بی اطلاع مانده باشد.

در ۱۴ مارس جمهوری چکسلواکی منحل شد و این کشور به بردگی و بندگی آلمان درآمد.

اسلواکی تقاضای استقلال کرد. نیروهای مجارستان که مخفیانه از طرف لهستانها پشتیبانی میشدند ناحیه اوکرائی چکسلواکی را اشغال کردند.

این ناحیه در مشرق چکسلواکی واقع است و مجارستان مالکیت آنرا ادعا میکرد. هیتلر پراگ رفت و قیمومیت آلمان را بر چکسلواکی اعلام نمود.

در ۱۵ مارس جمهرلن در مجلس عوام اظهار کرد: «اشغال بوم توسط ارتش آلمان امروز صبح در ساعت ۶ آغاز شد. بملت چکسلواکی از طرف حکومت پراگ دستور داده شد که مقاومت نکند» سپس جمهرلن اظهار کرد تضمینی که او درباره مرزهای چکسلواکی کرده اینک از اعتبار افتاده است.

پنج ماه قبل از آن تاریخ یعنی پس از انعقاد پیمان مونیخ، سر توماس اینسکیپ Sir Thomas Inskip وزیر ممالک مشترک المنافع اظهار کرده بود: «دولت اعلیحضرت اخلاقاً موظف است تهنیتی که نسبت به چکسلواکی قبول کرده اجرا کند. در صورتیکه چکسلواکی مورد تعرض قرار بگیرد دولت اعلیحضرت تمام اقدامات لازم را برای حفظ امنیت و استقلال این کشور بکار خواهد برد.»

نخست وزیر در پارلمان گفت: «آری ما تا دیروز همین تصمیم را داشتیم ولی از وقتی اسلواکی خودمختاری بدست آورد مرزهای کشوری که ما تضمین کرده بودیم از داخل تعبیر پیدا کرد. در نتیجه دولت اعلیحضرت اینکه مجبور نیست تهنیت خود را انجام دهد.» در پایان نطق خود، نخست وزیر اظهار داشت: «من از صمیم قلب از آنچه که روی داده متأسفم، اما بدین مناسبت نباید از راهی که در پیش گرفته ایم منحرف شویم. فراموش نکنیم که فکر تمام مردمان جهان متوجه صلح است.»

دو روز بعد قرار بود جمهرلن در بیرمنگهام نطق ایراد کند. من یقین داشتم که وی با

حوادثی که روی داده موافقت خواهد کرد. این موافقت با نطقی که وی در مجلس عوام نموده بود مطابقت نمیکرد. من تصور میکردم که وی حتی از اینکه خود دولتش در مونیخ سر نوشت انگلیس را بر سر نوشت چکسلواکی و در نتیجه بر سر نوشت اروپای مرکزی مربوط نکرده است اظهار خوشوقتی خواهد کرد. صدای او را در ذهنم می شنیدم که میگوید: «چقدر امروز خوشوقتیم که در پستامبر گذشته خود را در مبارزات قاره اروپا دخالت نداده ایم. ما اینک آزادیم که ملل اروپا را در این منازعات بحال خود بگذاریم و سرباز و پول خود را بیفایده از دست ندهیم و حل این مناقشات را بعهده خود آنها واگذاریم.» از طرفی این طرز فکر تا اندازه ای منطقی بود زیرا که چکسلواکی بدو قسمت تقسیم شده بود اکثریت ملت انگلیس، تا آن اندازه که از اوضاع مطلع بود، مخالفتی با این امر ابراز نمیداشت. عقیده اکثریت طرفداران پیمان مونیخ نیز همین بود. به همین دلیل بود که من با انرجار تمام انتظار نطق نخست وزیر را داشتم.

اما در مقابل عکس العمل نخست وزیر، بینهایت متعجب شدم. وی تصور کرده بود که شخصیت هیتلر را شناخته است و حدود تقاضاهای ممکنه آلمانیها را دریافته است. وی یقین داشت که پیمان مونیخ نتیجه ارتباط معنوی و روحی بوده و او موسسین و هیتلر دنیا را از مصائب یک جنگ بزرگ و شوم نجات داده اند.

ناگهان مانند اینکه انفجاری روی داده باشد، تمام اعتمادش و نتیجه تمام اقداماتش و نطقهایش قطعه قطعه شده و از هم پاشیده بود. با وجود اینکه وی مسئول سوء تشخیصهای بسیار بود و با وجود اینکه خودش اشتباه کرده و وزراء و همکارانش و افکار عمومی را نیز مجبور ساخته بود از اشتباه او تبتیت کنند، معذرا برای تغییر دادن خط مشی خود کمترین تأملی نکرد.

اگر جمهرلن موفق نشده بود شخصیت هیتلر را درک کند، هیتلر نیز بنوبه خود شخصیت نخست وزیر بریتانیا را ناچیز تصور نموده بود. وی پنداشته بود که هیأت ظاهر کاملاً غیر نظامی او و عشق شدیدش بصلح شخصیت واقعی او را نشان میدهد و چتر او مظهر این شخصیت است. وی نمیدانست که نویل جمهرلن میتواند سخت و پولادین شود و دوست ندارد که او را مسخره کنند.

نطق بیرمنگهام نغمه جدیدی ساز میکرد. شرح حال نویل جمهرلن مینویسد: «لحن این نطق نیز بطور دیگری بود.»

جمهرلن که بهتر متوجه امور شده بود و از افکار مجلس عوام و ممالک مشترک المنافع و مردم آگاهی یافته بود نطقی که بدقت درباره مسائل اجتماعی تهیه کرده بود کنار گذاشت و مسائل مهم خارجی را علناً مطرح کرد. وی هیتلر را به خیانت علنی به پیمان مونیخ متهم کرد. وی تمام تضمینهایی را که پیشوا به او داده بود خاطر نشان کرد: «این آخرین دعاوی ارضی من در اروپاست.» «من بمسائل داخلی چکسلواکی کاری ندارم و حتی حاضرم در این باره تضمینهایی به دولت پراگ بدهم. ما در آلمان به چکسلواکی ها احتیاجی نداریم.» نخست وزیر پس از اشاره به این اظهارات هیتلر متذکر شد که: «من یقین دارم اکثریت ملت

انگلیس بعد از عقد پیمان مونیخ آرزو داشت که این سیاست بطور عادی ادامه یابد. امروز من با احساس انزجار ملت انگلیس و نفرتش از اینکه آمل او را لگد مال کرده اند همراهم. چگونه ممکن است حوادث هفته گذشته با تضمین هایی که من هم اکنون یادآوری کردم مطابقت داشته باشد؟ همه کس با این ملت شجاع که قربانی يك تجاوز ناگهانی شده و آزادیش از میان رفته و استقلالش دیگر وجود ندارد احساس همدردی میکند. امروز بما میگویند که ضمیمه کردن چکسلواکی به علت اغتشاشات داخلی بوده است... این اغتشاشات اگر واقعاً وجود داشته آیا از خارج تهیه نشده است؟... تصرف این کشور کوچک آیا آخرین تجاوز است یا مقدمه تجاوزات دیگری است؟ آیا این تجاوز مرحله جدیدی برای تسلط بر دنیا از راه زور نیست؟

واقعاً دشوار است که چنین تضادی که بین این نطق و نطقی که دو روز قبل از آن نخست وزیر در مجلس عوام ایراد کرد وجود داشت، تصور نمود. در این دو روز وی دقیقاً جدال باطنی عجیبی را گذرانده بود. دو روز پیش وی میگفت: «ما از راه خود منحرف نخواهیم شد... حقیقتاً عقب گرد کاملی نموده بود.

بعلاوه این تحول عمیق چمبرلین فقط لفظی نبود. در فهرستی که هتلر برای خود ترتیب داده بود دولت کوچک، بعدی، لهستان بود. اگر ما اهمیت تصمیمی را که میبایست اتخاذ کرد و تعداد شخصیهائی را که میبایست مورد مشاوره قرار داد در نظر بگیریم می بینیم که در این مدت چقدر فعالیت شده است.

۱۵ روز بعد از نطق بیرمنگهام، یعنی در ۳۱ مارس، نخست وزیر در پارلمان اظهار کرد:

«من باید به مجلس عوام اطلاع دهم در صورتیکه استقلال لهستان مورد تهدید قرار بگیرد و این دولت با کلیه قوای خود در مقابل تجاوز مقاومت کند. دولت اعلیحضرت رامونوف میدانند که با تمام نیروئی که در اختیار دارد به کمک لهستان بشتابد. دولت اعلیحضرت در این باره تضمین های لازم بدولت لهستان داده است. باید بیفزایم که من از طرف دولت فرانسه اجازه دارم که اعلام کنم خط مشی آن دولت نیز مطابق خط مشی سیاسی دولت اعلیحضرت است... جزئیات این تصمیم به اطلاع عمالک مشترک المنافع نیز رسانده شده است.»

دیگر وقت تأسف بر گذشته نبود. تضمینی که به لهستان داده شده بود مورد پشتیبانی تمام رهبران احزاب در مجلس عوام قرار گرفت. من در آن موقع گفتم: «ما جز این، کار دیگری نمیتوانیم بکنیم». ما به مرحله ای رسیده بودیم که جز این اقدام، چاره ای نداشتیم. ولی هر شخص مطلقاً میدانست که با این اقدام ما خود را وارد جنگ کرده بودیم.

اشتباهاتی که از طرف مردان لایق و با حسن نیت شده بود ذکر کردیم. با اینکه مردان شریفی مرتکب این اشتباهات شده بودند نمیتوان منکر مسئولیت ایشان در مقابل تاریخ شد.

نظری گذشته بیفکنیم و ببینیم چه چیزهایی را عا متعاقباً از دست دادیم وجه چیزهایی

را قبول نمودیم.

خلع سلاح آلمان با انعقاد پیمان ورسای و تجدید تسلیحات آلمان با فسخ همین پیمان! از دست دادن تفوق هوائی و سپس قبول تفوق هوائی آلمان! اشغال ناحیه رنانی از طرف سپاهیان آلمان و ساختمان خط زیگفرید! ایجاد محور برلین - رم! تصرف اتریش از طرف آلمان! پیمان مونیخ و تنها گذاردن چکسلواکی! واگذاری خطوط استحکامات چکسلواکی به آلمان! دست یافتن آلمان بر کارخانه های اشکودا! عدم قبول پیشنهادهای پرزیدنت روزولت مبنی بر تثبیت وضع اروپا! رد پیشنهاد شوروی مبنی بر همکاری با دول غربی برای نجات چکسلواکی! و بالاخره از دست دادن ۲۵ لشکر چکسلواکی که میتوانست در مقابل ارتش آلمان مدتها مقاومت کند در حالیکه انگلستان قادر نبود بیش از دو لشکر به جبهه فرانسه بفرستد... باد همه اینها رانبرده بود. اینکه که تمام امتیازات ما از دست رفته بود انگلستان دست فرانسه را گرفته برای دادن تضمین به لهستان پیش میرفت! همان لهستانی که با اشتباهی يك لاشخور ده ماه پیش در تقسیم و غارت چکسلواکی شرکت نموده بود.

جنگیدن بخاطر چکسلواکی در سال ۱۹۳۸ میتوانست معنی و مفهومی داشته باشد، خصوصاً که آلمان بزحمت میتوانست شش لشکر مجهز در جبهه مغرب نگاهدارد، در حالیکه فرانسه قادر بود سهولت ۶۰ تا ۷۰ لشکر قوراً برای تصرف رن و اشغال ورور و آماده کند. ولی چنین کاری بنظر اولیای امور غیر عاقلانه آمده بود. معذراً اکنون، دو دموکراسی غربی اعلام میکردند که حاضرند موجودیت خود را بخاطر تمامیت ارضی جمهوری عجیب لهستان بخاطر بیندازند.

اگر در تمام گوشه و کنار صحنه های جنون و بدبختی نوع بشر که تاریخ نام دارد بگردیم چنین تعبیر ناگهانی که موجب شود سیاستی که ده سال تعقیب میشده ناگهان در جهت عکس تعقیب شود و جنگ را در بدترین شرایط بپذیرد پیدا نمیکنیم.

بعلاوه ما چگونه میتوانستیم لهستان را محافظت کنیم و ضمانت خود را بصورت مؤثری انجام دهیم؟ آیا میخواستیم با حمله بدیوار مغرب و ارتش آلمان که در سال ۱۹۳۸ در مقابل آنها قدم قدم عقب نشینی کرده بودیم لهستان را محافظت کنیم؟

گام بگام پرتگاه نزدیک شده بودیم. از روزی که ما سیاست لائیدی پیش گرفتیم تا روزی که براب پر نگاه رسیدیم بیان امتیازاتی که از دست داده بودیم باور نکردنی بود ولی این بار انگلستان و فرانسه دیگر حاضر نبودند تمکین کنند.

در حقیقت این تصمیمی بود که در بدترین لحظات گرفته شده بود و بدون شك موجب قربانی شدن دهها میلیون نفر انسان میشد. برای حفظ حقوق خود انگلستان و فرانسه ناگزیر شده بودند پس از بر باد رفتن تمام مزایائی که داشتند وارد مبارزه مهلکی گردند. اگر شما نخواهید برای احقاق حقوق خود بدون خونریزی و بدون گشتار دست بعمل بزنید و سپس اگر نخواهید برای احقاق حقوق خود هنگامیکه پیروزی قطعی و آسان است وارد میدان شوید ناگزیر خواهید شد در حالیکه تمام عوامل علیه شما هستند و امکان پیروزی ناچیز است وارد کارزار شوید. ممکن است شما مجبور شوید بدون امید بفتح وارد جنگ شوید، زیرا که مرگ

از زندگی با بردگی بهتر است.

رفتار شرم آور لهستانیها در هنگام انهدام چکسلواکی موجب شد که تشن را بشرف خود در آورند. اما کفاره این گناه را خیلی زود مجبور شدند بدهند. در ۲۱ مارس، هنگامیکه فن رین تروپ با لیبسکی سفیر لهستان در برلن ملاقات کرد، لحن صحبت بسیار خشک تر از دفعات سابق بود. اشغال بوهم و ایجاد یک اسلواکی تحت تسلط آلمان ارتش هیتلر را بر رزهای جنوبی لهستان کشانده بود.

لیبسکی به فن رین تروپ گفت لهستان نمیتواند بفهمد که چرا آلمان حمایت اسلواکی را بهمه گرفته است زیرا این اقدام در حقیقت اقدامی علیه لهستان تلقی میگردد. همچنین از مذاکرات وزیر امور خارجه آلمان و وزیر امور خارجه لیتوانی نگران است. آبادر باره بندر و عمل مذاکره شده است؟ دو روز بعد وزارت امور خارجه آلمان باین سؤال پاسخ داد. ارتش آلمان عمل را اشغال میکند.

هر گونه وسیله مقاومت در اروپای مرکزی در مقابل آلمان از میان رفته بود. مجارستان باردوی آلمان در آمده بود. لهستان بسر نوشت چکها علاقه ای نداشت و حاضر نبود سمیمانه با رومانی همکاری کند.

نه لهستان و نه رومانی حاضر نبودند در صورت دخالت شوروی علیه آلمان بازتش سرخ اجازه دهند که از خاک آنها عبور کند و شك نیست که مفتاح يك اتحاد نظامی مؤثر فقط همکاری با روسیه بود.

در ۱۹ مارس دولت شوروی که از جریان حوادث نگران بود، با وجود اینکه بکنفرانس مونیخ دعوت نشده بود پیشنهاد کرد که يك کنفرانس شش جانبه تشکیل شود.

در این خصوص چمبرلین عقاید عقب افتاده ای داشت. وی در ۲۶ مارس در یک نامه خصوصی مینویسد: «من نسبت بر روسیه سوء ظن عمیقی احساس میکنم. در هر حال تصور نمیکند که روسیه بتواند مبارزه مؤثری را ادامه دهد. من همچنین نسبت به عواملی که موجب این شده که روسیه خواهان همکاری با ما باشد مشکوکم. از طرف دیگر ممالک کوچکی مانند لهستان و رومانی و فنلاند از روسیه نفرت دارند.»

در نتیجه پیشنهاد شوروی برای تشکیل يك کنفرانس شش جانبه با سردی تلقی شد. احتمال جدا کردن ایتالیا از آلمان که یکی از اهداف سیاسی دولت انگلیس بوده نیز از میان رفت. در ۲۶ مارس موسولینی طی تعلق شدید دعاوی ایتالیا را نسبت به فرانسه در مدیترانه اعلام نمود. وی مخفیانه و منظور ایجاد تعادلی در مقابل آلمان، که در اروپای مرکزی پیش میرفت، میخواست نفوذ ایتالیا را در آذربایک و بالکان توسعه دهد. نقشه حمله بالیانی آماده شده بود.

در ۲۹ مارس چمبرلین در پارلمان اعلام نمود که قصد دارد تعداد نفرات ارتش را به ۲۰۰۰۰۰ نفر افزایش دهد. روز سوم آوریل ژنرال کانل رئیس ستاد ارتش آلمان فرمان سری

خود را بارتش در باره لهستان صادر کرد. این فرمان سری بنام «نقشه سفید» در دفتر ستاد ارتش آلمان ثبت شده است. پیشوا در کنار این نقشه نوشته است: «مقدمات کار باید طوری فراهم شود که عملیات نظامی از تاریخ اول سپتامبر بعد هر موقع که اوضاع مناسب باشد انجام شود.»

در چهارم آوریل من بضافت ناهار از طرف نخست وزیر که بمناسبت ورود کلنل بیک وزیر امور خارجه لهستان بلندن داده شده بود دعوت شدم. یکسال قبل از این تاریخ من ویرا در «ریویرا» Riviera ملاقات کرده بودم و با یکدیگر ناهار خورده بودیم. از وی پرسیدم: «آیا تصور میکنید که برای بازگشت به لهستان خواهید توانست با قطار مخصوص خود از آلمان عبور کنید؟» وی پاسخ داد: «تصور میکنم که هنوز وقت آنرا داشته باشم.»

بحران جدیدی ظاهر شد.

در باعداد هفتم آوریل ۱۹۳۹ نیروهای ایتالیا در آلبانی پیاده شدند و پس از جنگ سریعی آن کشور را بشرف در آوردند. همانطور که چکسلواکی پایگاهی برای حمله به لهستان محسوب میشد آلبانی نیز از طرف ایتالیا به منظور حمله به یونان و بیطرف ساختن یوگسلاوی تصرف گردیده بود.

دولت انگلستان متعهد شده بود که در شمال شرقی اروپا از صلح دفاع کند. در مقابل وضعی که در جنوب شرقی اروپا صلح را تهدید میکرد انگلستان چه روشی میتواند اتخاذ کند؟

در ۱۵ مه ۱۹۳۹ پس از اعلام قیومت آلمان بر بوهم و مراوی، گورینگ با موسولینی و چیانو ملاقات کرد و پیشرفتی را که در تهیه وسائل جنگی آلمان روی داده بود برای آنها تشریح کرد.

امروز ما از مذاکرات گورینگ با موسولینی و چیانو اطلاع داریم (اسناد نودنبرگه، قسمت ۲، در صفحه ۱۰۶) گورینگ گفته است: «تسلحات سنگین چکسلواکی نشان داد که چقدر این کشور، حتی پس از پیمان مونیخ، برای ما خطرناک بود. با ابتکاری که آلمان با تصرف چکسلواکی از خود نشان داد موقعیت دولتهای محور کاملاً مستحکم شده و خصوصاً استفاده آلمان از اقتصاد چکسلواکی قدرت جنگی رایش را کاملاً بالا برده است. در نتیجه، محور امروز میتواند سیاست خشن تری در مقابل دول غربی اتخاذ کند. به اضافه آلمان امروز فقط میتواند با نگاهداری يك لشکر در چکسلواکی مقابل تهدیدی که از جبهه مغرب به آلمان میشود ایستادگی کند.»

يك امتیاز دیگر نیز بدست آمده که بنفع هر دو کشور محور است و آن عملیاتی است که آلمان علیه لهستان آغاز نموده است. این اقدامات هم بنفع آلمان و هم بنفع ایتالیا است.

آلمان اینک میتواند لهستان را از دو طرف مورد حمله قرار دهد و هواپیماهای آلمان پس از بیست دقیقه پرواز میتوانند مراکز صنعتی لهستان را، که آنها را به داخله کشور منتقل کرده اند، مورد حمله قرار دهد.

ژنرال یودل چند سال بعد در یک کنفرانس اظهار کرد: «حل مسأله چکسلواکی در پائیز ۱۹۳۸ و بهار ۱۹۳۹ بدون جنگ و خونریزی بقدری وضع آلمان را از نظر سوق الجیشی مستحکم کرد که موضوع تصرف لهستان فقط يك مسأله زمانی شده بود.» (اسناد نورنبرگ) همان روز ملاقات گورینگ با موسولینی و گنت چیانو در رم، پرزیدنت روزولت پیامی شخصی به هیتلر و موسولینی فرستاد و به آنها پیشنهاد نمود که تمهید کنند مدت ده سال و با حتی ۲۵ سال دست بهیچگونه تجاوز جدید نزنند.

دوجه ابتدا از خواندن این پیام امتناع کرد و بالاخره درباره این پیام اظهار داشت: «این طرز فکر سیاستمدار بیماری است که از طفولیت فلج بوده» (اشاره به بیماری روزولت قفید: مترجم)

وی نمیدانست که چند سال بعد بیماری سخت تری در انتظار اوست.

در ۲۷ آوریل نخست وزیر تصمیم گرفت که برخلاف عقیده قبلی خود لایحه خدمت نظام اجباری را پارلمان تقدیم کند.

در اینجا باید گفت که فشار هور بلیشا وزیر جنگ انگلیس موجب شد که دولت این لایحه را به پارلمان بیاورد. شك نیست که وی زندگی سیاسی خود را با این اقدام بخطر می انداخت و بسیاری از مذاکرات وی با چمبرلین در خصوص لزوم خدمت نظام اجباری غم انگیز و متاثر کننده است.

من با او در آن روزها چندین بار ملاقات کردم و وی هیچوقت اطمینان نداشت که فردای آنروز هم وزیر خواهد بود یا در نتیجه فشار چمبرلین مجبور با استعفا خواهد گردید.

البته واضح است که اجرای خدمت نظام اجباری فوراً انگلستان را دارای ارتش مقتدر نمیکرد. فقط مردان ۲۰ ساله بزرگسال خوانده میشدند. میبایستی آنها را تربیت نظامی کرد و پس از تربیت آنها، بایشان تجهیزات کافی داد.

البته این اقدام يك اقدام تشریفاتی بود ولی برای فرانسه و لهستان و برای تمام دولتی که ما نسبت بآنها تعهداتی قبول کرده بودیم دارای اهمیت فوق العاده بود.

در طی مذاکراتی که راجع باین لایحه شد، احزاب مخالف وظیفه خود را بطوریکه باید انجام ندادند. حزب کارگر و حزب لیبرال از این فکر که انگلستان به اجرای خدمت نظام وظیفه اجباری احتیاج ندارد پشتیبانی کردند.

لیدر حزب کارگر در پارلمان اعلام کرد: «با اینکه ما معتقدیم باید تمام اقدامات لازم را برای حفظ ملت و امکان اجرای تعهدات بین المللی دولت انگلیس انجام داد مع هذا از اینکه می بینیم دولت اغلب حضرت اصل ارتش داوطلب را که همیشه برای دفاع از انگلیس کافی

بوده کنار گذاشته است متأسفیم.

رئیس حزب لیبرال نیز دلایلی در مخالفت با این لایحه اظهار داشت. این دو مرد از وضعی که موجب شده بود این رویه را پیش گیرند متأسف بودند. اما هر دو بمخالفت با لایحه نظام مصمم بودند و دلائل نیکوئی برای مخالفت خود پیدا میکردند. مسأله خدمت نظام اجباری يك مسأله مبارزه حزبی شده بود و محافظه کاران این لایحه را با ۳۸۰ رای در مقابل ۱۴۳ رای بتصویب رساندند. در نطقی که من باین مناسبت ایراد کردم سعی کردم که مخالفین دولت را متقاعد سازم که از این امر لازم و حیاتی پشتیبانی کنند. مساعی من بی نتیجه ماند. البته من متوجه اشکالات کار مخالفین دولت بودم علی الخصوص که دولت از مخالفین سر سخت آنها تشکیل شده بود. اما اگر این موضوع را در اینجا ذکر میکنم برای اینست که نشان بدهم حزب کارگر و حزب لیبرال حق ندارند خط مشی دولت را در آزمون مورد انتقاد قرار دهند. آنها در آن موقع عکس العمل خود را در مقابل خطری که او را تهدید میکرد نشان دادند. البته بعدها افکارشان روشن تر شد.

اگرچه چمبرلین هنوز امیدوار بود که بطریقی صلح را حفظ کند، مع هذا در صورتیکه وضع ايجاب میکرد حاضر جنگ بود. فیلینگ مینویسد: «در آن موقع شانس وارد شدن چرجیل بدولت بسته بوقوع جنگ یا ادامه صلح بود. هر چند در امکان بروز جنگ بیشتر میشد، امکان ورود چرجیل بکابینه نیز بیشتر نمیکرد».

این اظهار نظر شاید کمی تحقیر آمیز باشد. من در آنوقت اشتغال خاطر من بیش از آن بود که بفکر ورود بکابینه باشم، مع هذا متوجه نظریات نخست وزیر بودم. وی میدانست که در صورت بروز جنگ بسوی من دست دراز خواهد کرد و من هم میدانستم که دعوت او را رد نخواهم نمود. از طرف دیگر وی تصور میکرد که ورود من بدولت از طرف هیتلر بمنزله تحریکی تلقی شود و امکان ادامه صلح را بکلی از میان ببرد. وی نمیخواست وضع وخیم آن روز را با وارد کردن من بدولت وخیم تر سازد.

در ماه مارس من وایدن وسی نفر دیگر از محافظه کاران بیانیه ای صادر کردیم و تقاضا نمودیم که يك دولت اتحاد ملی تشکیل شود. در تابستان افکار عمومی بیش از پیش با این فکر موافق بود و لافل از ورود من وایدن بکابینه طرفداری میکرد.

سراسناتفور کریس نیز از خطری که متوجه ملت بود اظهار نگرانی شدید میکرد. وی با عده ای از وزرا ملاقات کرد و از آنها و از من تقاضا کرد که يك دولت اتحاد ملی تشکیل دهیم. البته کاری از دست من بر نیامد ولی ستانلی رئیس شورای کار بنیخت وزیر نامه ای نوشت و اظهار داشت که حاضر است در صورتی که استعفای وی از مقامش اینکار را تسهیل کند، فوراً از مقام خود استعفا دهد.

نخست وزیر فقط در جواب وی نوشت که نامه او را دریافت کرده است.

چرا که انگلستان هر روز درباره این مسأله بیشتر قلمفرسائی میکردند.

هزاران اعلان بدر و دیوارهای انگلیس چسبانده شد که روی آن نوشته شده بود:
 «هر چیل باید بازگردد». در مقابل پارلمان دائماً دسته‌های داوطلب پسران و دختران جوان
 که اعلان‌هایی بهمین مضمون بروی دست بلند کرده بودند تظاهر میکردند.
 من در این تظاهرات سیاسی دست نداشتم ولی اگر دولت ازم تقاضا میکرد، در کابینه
 شرکت مینمودم.
 اما یکبار دیگر شانس من را نجات داد.

[۱۴]

معمای شوروی

لحظاتی فرا رسیده بود که دیگر کلیه روابط بین انگلستان و آلمان نزدیک بود قطع
 شود. از طرفی امروز ما میدانیم که حقیقه از وقتی هیتلر بر سر کار آمده بود بین دو کشور
 روابط واقعی وجود نداشت. هیتلر فقط میخواست انگلیس را مرعوب کند تا دست او را
 در اروپای مرکزی باز بگذارند و چمبرلین سالها امیدوار بود که هیتلر را براه راست
 هدایت کند. مع هذا لحظه‌ای فرا رسیده بود که آخرین امیدهای واهی انگلیس بر باد
 میرفت. کابینه انگلیس عاقبت باین نتیجه رسیده بود که آلمان بین قیمتی شده خواهان جنگ
 است و نخست‌وزیر هر کجا که راه برایش باز بود تضمین‌هایی میداد و بدون اینکه فکر کند
 آیا میتوانیم در موقع لازم بکمک کشورهایی که امنیت آنها را تضمین کرده‌ایم بشاییم، تهداتی
 قبول میکرد.

پس از اینکه چمبرلین لهستان را تضمین کرد و با انعقاد دو قرارداد دیگر تعامیت و
 استقلال رومانی و یونان را تضمین نمود و سپس با ترکیه متحد گردید.

اینک باید مجدداً نظری بورق‌های که چمبرلین در مونیخ با مضای هیتلر رسانده‌نگامی
 که از هواپیما در لندن پیاده شد آنرا بعنوان پیروزی در مقابل جمعیت بالای سر بلند کرد،
 بیفکنیم. در این اعلامیه نخست‌وزیر از دو قرارداد که بنظر او بین آلمان و انگلیس موجود
 بود، ذکر کرده بود که یکی پیمان مونیخ و دیگری پیمان بحری آلمان و انگلیس بود.
 با تصرف چکسلواکی پیمان اولی نقض شده بود اینک هیتلر دومی را نیز پاره میکرد.
 در ۲۸ آوریل در ایشناخ هیتلر فطقی کرد و ضمن آن اظهار داشت:

و حال که انگلستان بطور رسمی و بوسیله جراید خود مرتباً اعلام میکند که باید در
 مقابل آلمان مقاومت نمود و این سیاست را بوسیله سیاست محاصره که ما خوب بآن آشنا
 هستیم، میخواهد بمرحله اجرا بگذارد، اساس پیمان بحری با انگلیس متزلزل گردیده

است. در نتیجه من تصمیم گرفتم که امروز یادداشتی در این باره بدولت انگلیس تسلیم کنم. این مسأله برای ما دارای اهمیت مادی واقعی نیست زیرا که من معتقدم ما هنوز میتوانیم امیدوار باشیم که از مسابقه تسلیحاتی با انگلیس اجتناب شود، اما در اینجا حیثیت ما مورد تهدید قرار گرفته است. مع هذا اگر دولت انگلیس مایل باشد در این خصوص مذاکراتی برای انعقاد قرار داد جدید و عادلانه‌ای آغاز کند هیچکس بقدر من از این موضوع خوشحال نخواهد شد.

پیمان بحری انگلیس و آلمان برای هیتلر در هنگامیکه در حساسترین لحظات حیات سیاسی خود بود يك تکیه گاه اساسی بود و اینک از طرف او بعنوان امتیازی که آلمان به انگلیس داده معرفی می‌شد.

هیتلر با انگلستان میخواست بفهماند که حاضر است در صورتیکه دولت اعلیحضرت مایل باشد، مجدداً پیمان دریائی جدید منعقد سازد. بدون شك تصویریکرد که هنوز فربس خوردگان او، از سیاست تخفیف بحران، تبعیت میکنند. در هر حال این مسأله بنظرش آتقدها مهم نبود.

وی ایتالیا را همراه خود داشت، تفوق هوائی بدست آورده بود و با تصرف اتریش و چکسلواکی حداکثر استفاده را از این دومملکت میکرد. و دیوار مغرب را ساخته بود؛ بدون هیچگونه اعتنا بقوانین و تعهدات بین المللی تا آنجا که قدرت صنعتی آلمان اجازه میداد زیر دریائی میساخت؛ حتی در مدتی که ظاهرأ پیمان دریائی آلمان و انگلیس از اعتبار بیفتاده بود وی پیش از آنچه بموجب این پیمان اجازه داشت کشتی جنگی بسازد، ناوگان آلمان را توسعه داده بود.

در همین نطق هیتلر پیمان عدم تعرض آلمان و لهستان را نیز بی اعتبار اعلام نمود و دلیل آنرا نیز پیمان انگلیس و لهستان اعلام کرد. وی گفت: «بموجب تضمینی که انگلیس از لهستان کرده در بسیاری از موارد ممکن است لهستان مجبور بجنگ با آلمان شود زیرا ممکن است آلمان با یکی از دول اختلاف پیدا کند و انگلیس با آلمان وارد جنگ شود و در نتیجه لهستان نیز با آلمان وارد جنگ خواهد شد. این پیمان با پیمانی که من چندی پیش با مارشال پلسودسکی منعقد کردم مابینت دارد. در نتیجه من معتقدم که پیمان عدم تعرض آلمان و لهستان بطور یکجانبه از طرف لهستان نقض شده است و دیگر وجود خارجی ندارد. من در این باره یادداشتی بدولت لهستان ارسال کردم.»

پس از اینکه هیتلر این نطق را ایراد کرد من در یکی از مقالات خود نوشتم: و ظواهر امر چنین مینماید که آلمان نازی نگاه تهدیدآمیز خود را متوجه لهستان کرده است. چه آقای هیتلر در نطق خود این موضوع را فاش کند و چه آنرا پنهان سازد، نطق روز جمعه نشان داد که آلمان قصد دارد لهستان را از انگلستان جدا سازد و اتهامات کم و بیش ناروایی باین دولت زده، فشار خود را بر ورشو بیفزاید. دیکتاتور آلمان تصور میکند که با اعلام دعاوی خود نسبت به دالان داتنریک پیمان انگلیس و لهستان را از اعتبار میندازد. شك نیست که وی پیش خود تصور میکند که با اعلام دعاوی خود، همان محافل

انگلیسی که اعلام کرده بودند: «چه کسی حاضر است بخاطر چکسلواکی بجنگد؟» این بار اعلام خواهند کرد: «چه کسی حاضر است بخاطر داتنریک وارد جنگ شود؟» معلوم است که وی از تحول عمیقی که در افکار عمومی انگلیس پس از نقض پیمان مونیخ از طرف آلمان پدیدار شده اطلاع ندارد و از تغییر خط مشی سیاسی دولت انگلیس که نتیجه بی اعتنائی آلمان به پیمانهای بین المللی است بی خبر می باشد. الفای پیمان عدم تعرض آلمان و لهستان که در ۱۹۳۴ با امضاء رسیده اقدام خطرناک و پر از تهدیدی است. این قرارداد در ژانویه گذشته از طرف فن رین تروپ در ورشو تأیید شده بود. این پیمان هم مانند پیمان دریائی آلمان و انگلیس بقضای آقای هیتلر منقذ گردیده بود. این دو پیمان در آن لحظاتی که آلمان ضعیف بود موقعیت سیاسی این کشور را تثبیت کرد. با قرارداد بحری آلمان - انگلیس، دولت بریتانیا از نقض مواد پیمان و رسای از طرف آلمان چشم پوشی میکرد. قرارداد آلمان و لهستان بنا بر این اجازه داد که توجه خود را ابتدا معطوف با تریش و سپس معطوف بچکسلواکی نمایند. نتیجه این کار برای دو کشور اخیر غیر قابل جبران بود. این قرارداد در آن موقع روابط فرانسه و لهستان را تاحدی سرد کرد و از ایجاد يك اتحادیه بین دول اروپای شرقی جلوگیری نمود. حال که تشایچی که آلمان از این پیمان انتظار داشت بدست آورده، آن را پایمال میکند. نطق روز جمعه ب لهستان بطور ضمنی فهماند که آن کشور بعد از این در منطقه تجاوز احتمالی قرار گرفته است.



دولت انگلیس مجبور بود بقدرت نتیجه تضمینهای که ب لهستان و رومانی داده بود مورد مطالعه قرار دهد. هیچیک از این دو تضمین اگر مورد موافقت کلی روسیه قرار نمی گرفت ارزش نظامی نداشت. پس برای این منظور در ۱۵ آوریل مذاکراتی بین سفیر کبیر انگلیس و لئوپولف وزیر امور خارجه شوروی در مسکو آغاز شد.

با توجه بیاسنی که انگلیس در برابر شوروی تا آن تاریخ اتخاذ کرده بود انتظار نمیرفت که نتیجه فوری از این مذاکرات بدست آید. مع هذا در ۱۶ آوریل شوروی یادداشت رسمی بدولت انگلیس تسلیم کرد که متن آن منتشر نشد و در آن پیشنهاد شده بود که بین انگلستان و فرانسه و شوروی پیمان کمک مشترکی با امضاء برسد.

این سه دولت باید با موافقت لهستان امنیت تمام کشورهای اروپای شرقی را که مورد تهدید آلمان قرار گرفته بودند تضمین کنند. اشکالی که برای انعقاد این پیمان وجود داشت بیم و هراس شدید کشورهای اروپای شرقی از کمک ارتش شوروی برای دفاع ایشان در مقابل آلمان بود. این دولت ها می ترسیدند و روسپاهبان شوروی بداخل خاک آنها موجب استقرار رژیم شوروی در کشورشان شود. در حالیکه این کشورها از مخالفین جدی رژیم شوروی بودند. لهستان و فنلاند و سه کشور بالٹیک نمی دانستند از تجاوز آلمان بیشتر بترسند یا از کمک شوروی. همین معمای ترسناک بود که سیاست انگلیس و فرانسه را قلع می کرد.

امروز، با توجه ب حوادث گذشته می توان گفت که انگلستان و فرانسه لازم بود پیشنهاد شوروی را می پذیرفتند، و اما در خصوص طریقه ای که برای اجرای مؤثر این پیمان سه جانبه

لازم بود اتخاذ شود، مبارزه مشترک متفقین علیه آلمان خود این طریقه را پیدا میکرد، در شرایط جنگ طرز فکر و روحیه دیگری بوجود می آید. در هنگام جنگ متفقین حاضرند امتیازات فراوانی سهولت بیکدیگر بدهند؛ نبرد در جبهه ادامه دارد و هر وسیله ای حتی آنها که در زمان صلح موجب نفرت می شود، در زمان جنگ برای پیروزی شایسته است. در داخل آن اتحادیه سه جانبه شاید برای متفقین آسان تر بود که برای شکست آلمان بدون اینکه از طرف يك دولت اروپائی دعوت شده باشند، وارد خاک آن کشور شوند.

اما چمبرلین و وزارت امور خارجه انگلیس در مقابل این معما حیرت زده مانده بودند، وقتی جریان امور آشفته شد و تحولات آشفته ناگهانی است. بهتر است مرحله به مرحله جلو رفت. اتحاد انگلیس و فرانسه و شوروی بدون شك آلمان ۱۹۳۹ را بفکر و امیداشت و هیچکس نمیتواند ادعا کند که در آن وقت امکان جلوگیری از جنگ موجود نبود. در مرحله بعدی تفوق قوای نظامی با متفقین میشد و سیاست متفقین می توانست ابتکار عملیات را بدست بگیرد. هیتلر که همیشه مخالف با جنگ در دو جبهه بود جرات نمیکرد که وارد کارزار شود و از طرفی حاضر بشکست هم نبود. افسوس که در آن تاریخ هیتلر را در چنین وضعی که ممکن بود بقیمت حیاتش تمام شود، نگذاشتند! مردان سیاسی برای این بکارگر نشده اند که مسائل آسان را حل کنند. وقتی کفه ترازو بطرف دشمن پائین رفت و افق تیره شد لازم است مردان سیاسی با يك تصمیم مهم دنیا را نجات بدهند. با توجه به موقعیت بدی که در ۱۹۳۹ ما خود را در آن قرار داده بودیم لازم بود پشنهادی که شوروی کرده بود فوراً می پذیرفتیم و این تنها راه امیدی بود که جلوی ما قرار داشت.

حتی امروز نمی توان دقیقاً تعیین کرد که استالین در چه لحظه و چه تاریخی بکلی فکر همکاری با دموکراسی های غربی را کنار گذاشت و به هیتلر نزدیک شد. حقیقت اینست که با احتمال قوی، لحظه و تاریخ معینی برای این تغییر روش وجود نداشت. معهذا انتشار اسنادی که در آرشیو وزارت امور خارجه آلمان بدست آمده، از طرف وزارت امور خارجه آمریکا (روابط شوروی-نازی در ۱۹۴۱-۱۹۳۹) ما را به بسیاری از امور که تا این تاریخ از آن مطلع نبودیم واقف می سازد. بموجب این اسناد از فوریه ۱۹۳۹ مذاکراتی بین شوروی و آلمان صورت گرفته، ولی احتمال قوی میرود که این مذاکرات فقط جنبه بازرگانی و صنعتی داشته و مربوط بروابط بازرگانی شوروی و چکسلواکی پس از عقد پیمان مونیخ بوده، که لازم بوده بین آلمان و شوروی مورد بحث قرار گیرد. الحاق چکسلواکی با آلمان در نیمه مارس با این مذاکرات اهمیت بیشتری داده است. روسیه قراردادهائی راجع به خرید مهمات از کارخانه اشکودا با چکسلواکی منعقد کرده بود، حال که اشکودا يك زرادخانه آلمانی شده بود این قراردادها چه صورتی پیدا می کرد؟

در ۱۷ آوریل سفیر شوروی در آلمان برای اولین بار، یعنی يك سال پس از تقدیم استوارنامه خود، بوزارت امور خارجه آلمان رفت و با معاون وزارت امور خارجه ملاقات نمود. وی راجع به قرارداد شوروی با اشکودا تقاضای اطلاعاتی از معاون وزارت امور خارجه آلمان نمود و مشارالیه باو پاسخ داد که: «فعلاً محیط برای اجرای این قرارداد

و تحویل مهمات شوروی مناسبت نیست زیرا شایع است که شوروی و انگلیس و فرانسه قصد دارند يك پیمان هوائی یا چیزی شبیه بآن منعقد کنند.

پس از این پاسخ سفیر شوروی از مذاکره بازرگانی بمذاکره سیاسی پرداخت و از معاون وزارت امور خارجه سؤال کرد که عقیده اش درباره روابط آلمان و شوروی چیست؟ معاون وزارت امور خارجه بوی پاسخ داد که: «اخیراً چنین بنظر میرسد که جراید شوروی لحن ضد آلمانی جراید آمریکا و قسمتی از جراید انگلیس را کاملاً تقلید نکرده اند». پس از شنیدن این پاسخ، سفیر شوروی بمعاون وزیر امور خارجه آلمان گفته است که: «اختلافات مسلکی مانع از حسن روابط روسیه و آلمان نگردیده و دلبلی ندارد که در روابط روسیه و آلمان تأثیر سوء داشته باشد. روسیه شوروی از اختلافات کنونی آلمان و دموکراسی های غربی استفاده نکرده و قصد استفاده از این اختلافات را نیز ندارد. روسیه هیچ سبب و علتی که موجب لعنه بدروابط عادی آلمان و روسیه باشد در میان نمی بیند و این روابط عادی میتواند بهبودی و توسعه یابد.»

با توجه بمذاکراتی که در همین تاریخ در مسکو بین لیتوینف وزیر امور خارجه شوروی و سفیر انگلیس و فرانسه جریان داشت، مذاکراتی که در برلین بین سفیر شوروی و معاون وزارت امور خارجه آلمان صورت گرفت حائز اهمیت است.

در همین تاریخ یعنی در ۱۶ آوریل دولت شوروی به انگلستان و فرانسه پیشنهاد کرده بود که يك اتحادیه نظامی تشکیل دهند. مذاکرات برلین اولین نشانه مشهود تغییر رویه شوروی است.

استقرار روابط «عادی» بین شوروی و آلمان از همین تاریخ قدم بقدم پیش رفت و در عین حال مذاکرات برای تشکیل يك اتحاد مثلث با لندن و پاریس ادامه یافت.

اگر بفرض چمبرلین به پیشنهاد شوروی پاسخ داده بود که: «آری، هر سه برای فتردن گلولی هیتلر دست اتحاد بهم دهیم» یا پاسخی شبیه این پاسخ شوروی داده بود، استالین مطلب را خوب درك میکرد و تاریخ جریان دیگری طی مینمود و لااقل بدتر از آنچه که گذشت نمی بود.

در چهارم مه من وضع سیاسی را اینطور تفسیر کردم:

و آنچه که برای ما لازم است اینست که وقت را از دست ندهیم. ده یا دوازده روز از هنگام دریافت پیشنهاد شوروی گذشته است. ملت انگلیس که اصل خدمت اجباری را پذیرفته حق دارد که با ملت فرانسه از لهستان تقاضا کند که از هر اقدامی که صلح را به مخاطره بیندازد خودداری نماید. نه تنها ما باید همکاری کامل با روسیه را قبول کنیم بلکه سه کشور بالٹیک یعنی لیتوانی و لتونی و استونی باید در این همکاری شرکت کنند. برای این سه کشور که هر يك دارای ملتی غیور و سرباز می باشد و مجموع نیروی آنها بالغ بر ۲۰ لشکر دلیر است، همکاری با روسیه که میتواند از آنها پشتیبانی کرده و اسلحه و مهمات بایشان تسلیم کند، اهمیت حیاتی دارد. بدون کمک روسیه هیچ وسیله ای برای مقاومت در جبهه مشرق وجود ندارد. منافع روسیه در این است که در مقابل پیشروی هیتلر در اروپای شرقی مقاومت کند. هنوز نمیتوان

تمام ممالک را از دریای سیاه تا دریای بالتیک متحد کرد. چنین جبهه‌ای اگر با تصمیم و قدرت بوجود آید و با پیمانهای نظامی تقویت گردد، میتواند در مقابل هیتلر، گوردینگ، هیلر، راین تروپ، گوبلز و دارودسته ارتشی که ملت آلمان در تبیت آنها تردید خواهد کرد، مقاومت نماید.



بجای اینکارها سکوت کامل حفظ شد. این امر موجب سقوط لیتوینف گردید. آخرین اقدام او برای حل مسائل اروپا و ادراک ساختن دول غربی به يك تصمیم قطعی، بمنزله شکست نقلی گردید. میبایستی سیاست کاملاً جدیدی برای حفظ روسیه اتخاذ نمود و میبایستی مرد جدیدی که این سیاست را اداره نماید پیدا کرد. در سوم مه اعلامیه رسمی در مسکو منتشر شد و مشعر بر این بود که لیتوینف بنا به تقاضای خودش از مقام کمیسر مردم در امور خارجی برکنار و این وزارتخانه از طرف مولوتف و نخست وزیر اداره خواهد شد.

در چهارم مه کاردار سفارت آلمان در مسکو این حادثه را بدینصورت بوزارت امور خارجه آلمان گزارش داد: «با توجه باینکه لیتوینف سفرای فرانسه و انگلیس را بحضور پذیرفته و نام او جزو مدعوین افتخاری رژه ارتش بوده چنین بنظر میرسد که برکناری او نتیجه تصمیم شخصی و ناگهانی استالین بوده است... در آخرین کنفرانس حزب کمونیست، استالین شدیداً تأکید کرد که باید سیاستی اتخاذ شود که منجر بکشیده شدن اتحاد شوروی در جنگ نگردد. مولوتف (يك غیر یهودی) یکی از دوستان خصوصی و همکاران نزدیک استالین است. انتصاب او نشان میدهد که سیاست خارجی کاملاً با نظریات استالین مطابقت خواهد داشت».

به نمایندگان سیاسی شوروی در خارج دستور داده شد که دول ذینفع را مطلع سازند که کمترین تغییری در سیاست خارجی شوروی داده نشده است. در چهارم مه رادبوی مسکو اعلام کرد که مولوتف سیاست امنیت غربی را که سالها سیاست لیتوینف بوده تعقیب خواهد کرد.

این یهودی غالبقدر، که مورد خصومت آلمانیها بود، مانند ابزار بیفایده‌ای بدور انداخته شد و بدون اینکه بوی اجازه داده شود نظریات خود را تشریح کند از صحنه سیاست برکنار گردید و تحت نظر پلیس قرار گرفت.

مولوتف که در خارج از روسیه معروفیت نداشت وزارت امور خارجه را تحت رهبری استالین بهیچه گرفت.

وی قبلاً نقلی نکرده بود و لذا تعهداتی نپذیرده بود. در محیط جامعه ملل وارد نشده بود و نمیتوانست سیاست جدیدی که بنظر میرسد امنیت روسیه در آنست اتخاذ نماید. درواقع فقط يك راه که بنظر میرسد وی در آن قدم بگذارد؛ او همیشه طرفدار موافقت با هیتلر بود دولت شوروی پس از پیمان مونیخ و با توجه به دلائل بسیار دیگر، باین نتیجه رسیده بود که نه فرانسه و نه انگلستان قبل از آنکه مورد حمله مستقیم قرار گیرند وارد جنگ نخواهند شد و تازه در آنوقت هم کار مهمی از دست آنها بر نخواهد آمد.

طوفان نزدیک میشود و چیزی نمانده بود که ظاهر گردد. روسیه مجبور بود که منافع خود را در نظر بگیرد.

برکناری لیتوینف آغاز دوره جدیدی بود. این موضوع نشان میداد که کرملین دیگر با اتحاد با دول غربی اعتقاد ندارد و تشکیل يك جبهه شرقی را علیه آلمان غیر ممکن میداند. تفسیرهای جراید آنروز آلمان اگر چه کاملاً صحیح بنظر نمیرسد ولی قابل ملاحظه است. جراید آلمان در چهارم مه خبری درج کردند که از ورشو گزارش داده شده بود و مبنی بر این بود که لیتوینف پس از مشاخره شدیدی با مارشال وروشیلوف (که در آنوقت بنام «فرزند حزب» معروف بود) از مقام خود استعفا داده است. وروشیلوف که حتماً اطلاعات دقیقی داشت، اظهار کرده بود که ارتش سرخ آماده نیست بخاطر لهستان وارد جنگ شود و از طرف ستاد ارتش روسیه هر گونه تهدیدات نظامی فوق العاده را محکوم و مردود اعلام نموده بود.

در هفتم مه «فرانکفورت تسایتونگ» Frankfurter Zeitung پس از شرح شایع استعفای لیتوینف خاطر نشان ساخته بود که استعفای مشارالیه در آینده مطرح محاصره آلمان از طرف انگلیس و فرانسه را مواجه با شکست خواهد کرد. این حادثه نشان میدهد که مقامات مسئول نظامی در روسیه به لیتوینف فرمان «ایست» داده‌اند.

تمام اینها حقیقت بود ولی لازم بود که تا مدتی پرده دروغ و تیرنگ بر روی آن کشیده شود و خط مشی شوروی تا آخرین لحظه همان خط مشی سابق جلوه داده شود. چنین بنظر میرسد که روسیه با دو حریف قمار میکرد و اگر نه چگونه ممکن بود با هیتلر، که بدفترتش بود و از او بیم داشت، معامله کند.



لیتوینف یهودی برکنار شده بود و این اولین امتیازی بود که از طرف شوروی بهینلر داده میشد. بعد از این تاریخ دیگر دولت آلمان سیاست خود را بر اساس ضد بلشویسم قرار نداده و فعالیت سیاست خارجی آلمان متوجه دموکراسیهای منطقه گردید. جراید آلمان نوشتند که قضای حیاتی آلمان بهیچوجه در خاک روسیه نیست و در واقع این قضای حیاتی در تمام نقاط، دور از مرزهای روسیه متوقف خواهد شد.

در نتیجه هیچ اختلافی بین روسیه و آلمان نمیتواند وجود داشته باشد مگر آنکه شورویها تهدیداتی در مطرح محاصره آلمان از طرف انگلیس و فرانسه قبول کنند. کنت فن شولینبورگ سفیر آلمان در مسکو که برای مذاکرات طولانی ببرلین احضار شده بود با پیشنهادهای بازگانی جدیدی بمسکو مراجعت کرد. طرفین برای عقد يك قرارداد فعالیت میکردند.

این تحول خشن و غیر عادی سیاست شوروی یکی از آن اموری است که فقط دولتهای دیکتاتوری قادر به انجام آن هستند. دو سال قبل از این تاریخ رؤسا و فرماندهان ارتش روسیه، توخاچوسکی Tookhachevsky و چندین هزار افسر با لیاقت بخاطر پشتیبانی از سیاستی که اکنون مشتی مردان مضطرب کرملین اتخاذ کرده بودند، قربانی شده بودند. تمایل به نزدیکی با آلمان در آنوقت يك نوع خیانت محسوب میشد. اما اکنون، ظرف یکروز،

سیاست دولت بر اساس نزدیکی به آلمان قرار گرفته بود. وای بر کسی که این سیاست را مورد انتقاد قرار دهد و وای بر کسانی که برای عقب‌گرد آماده نباشند!

برای اجرای سیاست جدید دولت، هیچکسی لایق‌تر و شایسته‌تر از کمیسر جدید خلق در امور خارجی نبود.

شخصیت کسی که استالین زمام سیاست خارجی شوروی را بدست او داده بود باید مورد تشریح قرار گیرد زیرا دولتهای انگلیس و فرانسه در آلمان او را خوب نمیشناختند. وینسلو و مولوتف مردی بود که هوش سرشار و بی‌رحمی بسیار داشت. وی از دوماجرای خطرناک که پس از پیروزی انقلاب تمام سران بلشویک را مورد تهدید قرار داد، جان بدر برده بود. وی در جامعه‌ای که دسپسهای رنگارنگ و خطرناک جانی دائماً بر آن حکمفرمایی میکرد زندگی کرده بود. سرچون گلوله توپ، سبیل‌های سیاه، نگاه نافذ، چهره سرد چون مرمر، قدرت بیان و ظاهر تغییر ناپذیرش، همه نشانه‌های بارز لیاقت و قیادت او بود. وی کاملاً شایسته اجرای سیاست ناگهانی دستگاه شوروی بود، من تاکنون جز بطور برابر و مساوات متقابل با او روبرو نشده‌ام و فقط او را در کنفرانسهایی که گاهی مزاح کوچکی میکرد و یا در ضیافت‌هایی که گیلانهای متعدد سلامتی دیگران بلند کرده‌ام. من تاکنون هرگز چنین موجودی که کاملاً تصور خارجی «انسان‌مانینی» باشد ندیده‌ام. مع هذا، با تمام این جنبه‌های ظاهری، وی سیاستمداری غافل و هوشیار بود. من نمیدانم رفتار او نسبت بربر دستايش چگونه بوده است. رفتار او را نسبت بسفیر ژاپون، پس از اینکه استالین در کنفرانس طهران قول داد که بعد از شکست ارتش آلمان برآپون حمله کند، از روی مذاکراتی که با سفیر ژاپون انجام داده میتوان دریافت: این مذاکرات طولانی، دقیق، پیچیده و حساس بود و همه آنها در محیط دوستانه و مؤدبانه‌ای انجام میگرفت. لیکن مولوتف، که شبیه زمستان سبیری است و سخنان سنجیده و اغلب فلسفی و اطوار مؤدبانه‌اش ویرانه‌ترین عامل اجرای سیاست شوروی در دنیای متغلب آنروز معرفی کرده بود.

مذاکره با او درباره مسائل مورد اختلاف بکلی بیفایده بود و اگر انسان زیاد اصرار می‌ورزید دست بدروغ و ناز را میزد و در این کتاب بزودی نمونه‌هایی از آنرا خواهیم دید. فقط یکبار دیدم که او عکس العمل طبیعی و انسانی از خود نشان داد. بهار ۱۹۴۲ بود و وی در بازگشت از آمریکا در انگلستان از هواپیما پیاده شد. ما پیمان شوروی و انگلیس را امضاء کرده بودیم و وی خود را برای پرواز خطرناکی جهت بازگشت به کشورش آماده نمیکرد. در مقابل در کاخ نخست‌وزیر که بجای در بزرگ عمارت، برای رفت و آمد از آن استفاده میکردیم، من بازوی او را گرفتم و در جشمان یکدیگر نگاه کردیم. ناگهان بنظر رسید که او بطور عمیقی بهبجان آمد. چهره انسان از پشت صورت مجسمه ظاهر شد. او هم بازوی مرا گرفت. دستهای ما با سکوت یکدیگر را فشردند. اما در آنوقت ما یک بلوک واحد بودیم و قضیه ما قضیه حیات یامرگ بود.

در تمام مدت عمرش او در يك محیط انهدام و ویرانی زندگی کرده بود، با خودش

مورد تهدید قرار گرفته بود و با دیگران را در چنین وضعی قرار داده بود. شك نیست که دستگاه شوروی مولوتف را از هر نظر شخصیت شایسته‌ای تشخیص داده بود که همیشه بحزب و انضباط کمونیستی وفادار مانده بود.

اینك که من باقتهای حیات خود رسیده‌ام، از اینکه فشارهایی که وی مجبور شده تحمل کند، متحمل نشده‌ام احساس خوشبختی میکنم. اینكاش در چنین صورتی انسان اصلاً بدنیا نمی‌آید! اما در خصوص اداره سیاست خارجی، اگر بلشویکها بخود اجازه ورود بدنای دیگر را میدادند. مازارن، تالیران و مترینخ، مولوتف را با آغوش باز استقبال میکردند.

از همان لحظه‌ای که مولوتف، کمیسر مردم در امور خارجه شد، سیاست موافقت با آلمان علیه لهستان را تعقیب کرد. فرانسویها کم‌کم متوجه این قضیه شدند. گزارش جامع سفیر فرانسه در برلین در این باره در کتاب زرد فرانسه چاپ شده است. بموجب این گزارش که در هفتم مه وزارت امور خارجه فرانسه ارسال شده، با ذکر اطلاعات مخفی نشان داده میشود که تقسیم لهستان اساس نزدیکی روسیه و آلمان بوده است. دلادیه در آوریل ۱۹۳۶ نوشت که «ازماه مه اتحاد جماهیر شوروی دوسیمت را تعقیب میکرد: یکی با فرانسه و دیگری با آلمان! شوروی بیش از آنچه بدفاع از لهستان مایل باشد بتقسیم آن تمایل داشت و این مسأله یکی از علل اصلی جنگ دوم جهانی بود» (نقل از کتاب پل دنو). علل دیگری نیز وجود داشت.

درهشتم مه، دولت انگلیس بیادداشت ۱۶ آوریل شوروی پاسخ داد.

در حالیکه من پاسخ از طرف دولت انگلیس منتشر نشده بود خبرگزاری «تاس» درنهم مه نکات اصلی پاسخ انگلیس را منتشر نمود. دردهم مه اینروستیا ارگان رسمی دولت شوروی خبری منتشر کرد، مبنی بر اینکه مطالب منتشره از طرف خبرگزاری رویتر در باره پاسخ انگلیس (مبنی بر اینکه اتحاد جماهیر شوروی باید ممالک همسایه را تضمین کند و اگر در نتیجه این تضمین، دولت شوروی مجبور به جنگ شد انگلستان فوراً بکمک شوروی وارد جنگ خواهد شد) صحیح نیست بلکه پیشنهاد انگلیس اینست که در صورت بروز جنگ در نتیجه تضمین لهستان ورومانی از طرف انگلیس و فرانسه، شوروی باید فوراً بکمک آنها وارد جنگ شود و موضوع ورود انگلیس و فرانسه به جنگ، در صورت بروز جنگ بین شوروی و یکی از دول اروپا اصلاً در پاسخ انگلیس مطرح نشده است.

در همین روز جمهرن اعلام کرد که دولت انگلیس بدون تقاضای همکاری مستقیم شوروی تهددات دیگری در اروپای شرقی قبول کرده است. دولت اعلیحضرت بدولت شوروی پیشنهاد کرده است که چنین تضمینی به دول اروپای شرقی بدهد و در صورتیکه این ممالک مورد تجاوز قرار گرفتند بآنها کمک فوری بنماید.

جمهرن گفت: «دولت شوروی در پاسخ ما پیشنهادهایی داده است که موجب بروز آشوباتی میشود. دولت اعلیحضرت وجود این اشکالات را بدولت شوروی متذکر میگردد.

همچنین انگلستان در پیشنهادهای سابق خود تجدید نظر هائی نموده است بدین معنی که اگر دولت شوروی دخالت خود را منوط به دخالت قبلی انگلستان و فرانسه میکند، دولت انگلیس مانع برای قبول این تقاضا نمیشود.

افسوس که چنین پیشنهاد هائی بطور سریع ۱۵ روز قبل از این تاریخ نشده بود! در اینجا باید متذکر گردید که پیمان انگلیس و ترکیه در ۱۲ مه از طرف مجلس ترکیه تصویب شد. با عقد این پیمان ما امیدوار بودیم که موقعیت خود را در صورت بروز بحران در مدیترانه مستحکم نماییم.

در واقع این پاسخی بود که انگلیس به اشغال آلبانی از طرف ایتالیا میداد. همانطور که فرصت مذاکره با آلمان را از دست داده بودیم، روابط ما با ایتالیا نیز به بن بست رسیده.

مذاکرات با شوروی بکندی ادامه داشت و در ۱۹ مه مجموع مسائل مزبور در مجلس عوام مطرح گردید. مذاکرات کوتاه ولی هیجان انگیز بود و تقریباً منحصر به رهبران احزاب و وزرای سابق بود. لوید جرج و ایدن و من خصوصاً اصرار ورزیدیم که قرارداد فوری با اتحاد جماهیر شوروی منعقد شود. لوید جرج پیش از ما وخامت وضع و دورنمای تاریک آینده را تشریح کرد و گفت:

وضع کنونی احساساتی را که ما در اوایل بهار ۱۹۱۸ داشتیم بخاطر من مآورد. ما میدانستیم که آلمانها خود را برای حمله بزرگی آماده میکنند ولی هیچکس نمیدانست که این حمله بکجا منتهی خواهد شد. یاد ماست که فرانسویها گمان میکردند که حمله آلمان در جبهه آنها صورت خواهد گرفت در حالیکه ژنرالهای ما تصور مینمودند آلمانها بجبهه آنها حمله خواهند نمود. حتی ژنرالهای فرانسوی راجع باینکه آلمانها بکدام قسمت جبهه آنها حمله خواهند کرد اختلاف نظر داشتند و در میان ژنرالهای ما نیز همین اختلاف وجود داشت. همینقدر میدانستیم که یک یورش بزرگ بزودی انجام خواهد گرفت و بر محیط ما، نمیگویم ترس، بلکه ناراحتی شدیدی حکمفرمایی میکرد. ما شاهد فعالیت شدید و دائمی نیروهای آلمان در خطوط پشت جبهه بودیم و میدانستیم که مشغول تهیه چیزی هستند.

بنظر من وضعی که امروز ما با آن مواجه هستیم کم و بیش شبیه وضع آنروز است. ماهمه با اضطراب دست بگریبان هستیم. تمام دنیا احساس میکند که متجاوزین سابق ما مشغول تهیه حمله جدیدی هستند. هیچکس نمیداند که این حمله در کجا صورت خواهد گرفت. ما میبینیم که آنها ارتش خود را روز بروز مجهز تر میکنند و خصوصاً سلاحهای تجاوزی یعنی ارابه ها و هواپیماهای بمب افکن وزیر دریاهای خود را توسعه میدهند. ما میدانیم که آنها سرزمینهای جدید را اشغال میکنند و در آنجا استحکامات میسازند و همین عمل موقعیت آنها را در جنگ علیه فرانسه و علیه ما مستحکم تر خواهد کرد... از این تا دریای سیاه، آنها مراکزی را که در هنگام جنگ اهمیت فوق العاده حیاتی دارد کنترول مینمایند.

در فالبانی که در پشت جبهه آنها صورت میگیرد، راز مخوفی نهفته است. این همان رازی است که در ۱۹۱۸ موجب این میشد که مقصود اصلی آنها از نظر ما پنهان بماند. آنها

خود را آماده دفاع نمیسازند، آنها خود را برای دفاع در مقابل تجاوز فرانسه یا انگلیس یا روسیه آماده نمیکند. من نه درمجامع عمومی و نه در مجالس خصوصی چیزی که موجب شود انسان تصور کند انگلیس یا فرانسه قصد دارند در نقطه ای از جهان با ایتالیا یا آلمان حمله ور شوند نشنیده ام و آنها هم این نکته را بخوبی میدانند. آمادگی آنها بهیچوجه جنبه دفاعی ندارد. این تهیه ها، قسمتی از نقشه حمله است که برای تجاوز بیکی از ممالک که ما آزادی ملت آن علاقهمندیم طرح شده است.

سپس لوید جرج مطالبی اظهار کرد که اهمیت فوق العاده ای داشت. وی گفت: نقشه جنگی دیکتاتورها اینست که با اقدامات سریع نتایج فوری بدست آورند و از یک جنگ طولانی احتساب نمایند. جنگ طولانی همیشه برای دیکتاتورها شوم بوده است. مقاومت طولانی روس ها در مقابل ناپلئون، اگر چه موجب پیروزی روسیه نشد ولی قدرت ناپلئون را درهم شکست، آرزوی آلمان همیشه این بوده که به یک جنگ سریع و برق آسا دست بزند و فوراً به آن خاتمه دهد. جنگ آلمان علیه اتریش، در ۱۸۶۶، بیش از چند هفته بطول نکشید و جنگ علیه فرانسه در ۱۸۷۰ بنحوی بود که در واقع پس از دو ماه آنرا باید خاتمه یافته تلقی کرد. در ۱۹۱۴ نیز نقشه مشابهی کشیده شده بود و نزدیک بود که با موفقیت روبرو شود و اگر روس ها نبودند با موفقیت روبرو میشد. آلمانها موفق نشدند یک پیروزی سریع بدست بیاورند و از همان وقت شکست آنها مسلم بود. شما مینواید مطمئن باشید که فرماندهان آلمانی اینک راه حل این قضایا را پیدا کرده اند و می دانند که در چه مواردی در ۱۹۱۴ اشتباه نمودند. آنها حال میدانند که از چه طریق مرتکب همان اشتباهات نشوند و در جنگ آینده، نقشه های گذشته را با موفقیت اجرا نمایند.

سپس لوید جرج ناگهان از مطالب واقعی به مطالب تخیلی پرداخت و اظهار کرد که آلمانها هم اکنون ۲۰۰۰۰۰ ارابه و هزاران هواپیمای بمب افکن دارند. این مطالب از حقیقت بدور بود. بعلاوه اظهار چنین مطالبی جز تولید ترس نتیجه دیگری نمیتوانست داشته باشد. چرا پس وی، در سالهایی که گذشته بود، باتفاق گروهی که با من همکاری میکردند، تقاضای توسعه تسلیحات انگلیس را ننمود؟ نطق لوید جرج در مجلس برودت عجیبی تولید کرد. دوماه سال قبل از این تاریخ اظهار چنین مطالبی موجب ناراحتی نمایندگان نمیشد و حتی ممکن بود گویند آنرا بسبب مغزی متصف کنند. اما حال زمان فرق کرده بود! هر چقدر میخواستید میتوانستید آمار و ارقام بدهید. در حال بسیار دیر شده بود.

نخست وزیر به نطق لوید جرج پاسخ داد و برای اولین بار نظریات خود را راجع به پیشنهاد شوروی تشریح نمود. استقبالی که وی از این پیشنهاد کرده بود سرد و تحقیر آمیز بود.

چمبرلین گفت: «اگر ما موفق شویم سازمانی باشکوه روسیه بوجود آوریم که موجب صلح گردد بسیار خوشوقت خواهیم شد. ما جداً خواهان چنین سازمانی هستیم و از صمیم قلب امیدواریم که ایجاد گردد. میگویند که ما بکمک روسیه بنظر تحقیر نگاه میکنیم این شایعه

غاری اذهر گونه حقیقت است. با وجود اینکه باید با ظاهرات محافل بی‌صلاحیت دربارۀ ارزش و قدرت نیروی شوروی اعتنا نکرد، این نکته را از نظر دور نباید داشت که چنین کشور وسیعی، با آن جمعیت و آن منابع طبیعی عظیم، یک عامل کوچک در وضع کنونی نیست. اظهار این گونه مطالب نشانه این بود که حس واقع بینی در نخست وزیر وجود ندارد و همین حال را در هنگام رد پیشنهادهای پرزیدنت روزولت از طرف وی دیدیم.

من نیز بنوبه خود راجع باین مسائل سخن گفتم و اظهار داشتم: «من اصولاً نمیتوانم بفهمم چه چیز مانع عقد قرارداد با روسیه است، در حالیکه نخست وزیر خود را مشتاق عقد چنین قراردادی نشان میدهد و پیشنهادهای شوروی هم ساده و عملی است. شک نیست پیشنهادهای شوروی، مبنی بر لزوم ایجاد یک اتحاد مثل بین انگلستان و فرانسه و شوروی است و در سورتیکه دول دیگر نیز مورد تجاوز قرار گیرند می‌توانند از مزایای این قرارداد استفاده نمایند، منظور از این اتحاد فقط مقاومت در مقابل تجاوز جدیدی است، مقصود از آن چیزی جز جلوگیری از قربانی شدن دول دیگر اروپا نیست. من نمیدانم چه اشکالی مانع از انعقاد این قرارداد شده است؟ بمن میگوید: «آیا میتوان بدولت شوروی اعتماد کرد؟» اما من تصور میکنم که در مسکو هم میگویند «آیا میتوان به چمبرلین اعتماد نمود؟» من تصور میکنم که میتوان باین دو سؤال پاسخ مثبت داد و از مصمم قلب آرزو مندم که اینطور باشد.

اگر شما حاضرید که در زمان جنگ با روسیه متحد شوید، اگر آماده‌اید که در صورت تجاوز آلمان به لهستان که شما آنرا تضمین کرده‌اید با روسیه همکاری نمائید، چگونه اکنون حاضر با اتحاد و همکاری با روسیه نیستید؟ در حالیکه میبینید اینکار ممکن است اصولاً از تجاوز به لهستان و بروز جنگ جلوگیری کند. حقیقت اینست که من نمیتوانم این نازک کاریهای دیپلماتی را بفهمم. اگر وضع وخیمتر شود، شما و روسیه هر دو در قلب طوفان واقع خواهید شد و هر دو مجبورید که بطریقی خود را نجات دهید، اگر هم وخیمتر نشد، بسیار خوب، لااقل قبلاً احتیاطهای لازم را انجام داده‌اید.

پرواضح است که روسیه جز در صورت مساوات و برابری کامل حاضر بعقد پیمان اتحاد با غرب نیست. روسیه نه تنها مایل است با او بطور برابری رفتار شود بلکه میخواهد اطمینان حاصل کند که اقدامات متفقین در هنگام جنگ مؤثر خواهد بود. البته هیچکس حاضر نیست با سیاستهای نامطمئن و زمامداران بی‌تصمیم متحد شود. دولت باید بداند که هیچ یک از دولتهای کوچک اروپای شرقی نمیتوانند مدت زیادی بجنگ ادامه دهند مگر اینکه روسیه دوست و متحد آنها باشد و دول غربی نیز بکمک آنها بشتابند، بطور کلی من با آقای لوید جرج هم عقیده‌ام و یقین دارم که اگر بنا باشد جبهه شرقی وجود داشته باشد بدون کمک مؤثر روسیه و همکاری و دوستی این کشور با دول اروپای غربی امکان نخواهد داشت. اگر این جبهه در مشرق تشکیل نشود در مشرق چه روی خواهد داد؟ سر نوشت ممالک غربی یعنی بلژیک، هلند و دانمارک و سوئیس که ماتمایت آنها را تضمین نکردیم چه خواهد بود؟

نظری بگذشته بینکنیم و از تجربه ۱۹۱۷ استفاده نمائیم. در ۱۹۱۷ جبهه روسیه متلاشی شد؛ انقلاب و شورش جرأت یک آتش بزرگ را از میان برد. وضع جبهه مشرق در

آن هنگام غیر قابل توصیف است معیناً تا وقتی پیمان آلمان و روسیه با هم نرسید، آلمان مجبور بود بیش از ۱۵۰۰۰۰۰ سرباز خود را در جبهه مشرق نگاه دارد اما همینکه این جبهه، با تمام ضعفی که داشت، از میان رفت یک میلیون آلمانی و ۵۰۰۰ توپ بجبهه مغرب منتقل شد و نزدیک بود که در آخرین لحظه جریان جنگ تغییر کند و شکست جبران ناپذیری متوجه ما شود.

مسأله جبهه شرقی دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است. من از اینکه می‌بینم دولت باین مسأله توجهی ندارد متعجبم. البته من نمیخواهم از روسیه شوروی تقاضای مساعدت و کمک کنم. در حال حاضر از هیچ کشوری نباید تقاضای مساعدت نمود. اما اکنون ما در مقابل پیشنهادی قرار گرفته‌ایم که بعقیده من شرایط آن بمراتب بهتر از شرایطی است که دولت ما در نظر گرفته بود؛ این پیشنهاد بسیار ساده، مستقیم و مؤثر است، نباید باین پیشنهاد بنظر تحقیر نگاه کرد، نباید که امور در همینجا متوقف گردد. من از دولت اعلیحضرت استدعا دارم که این حقایق مسلم را بمنز خود فرو کند؛ بدون یک جبهه مؤثر در مشرق نمیتوان منافع ما را آنطور که باید در مغرب حفظ نمود، و بدون روسیه یک جبهه مؤثر در مشرق نمیتواند بوجود آید.

دولت اعلیحضرت مدت مدیدی است که مسأله دفاع ما را مورد بی‌اعتنائی قرار داده، چکسلواکی را با تمام مزایای نظامی آن از دست داده و بدون اینکه جنبه فنی مسائل را مورد توجه قرارداد دهد تعهداتی در مورد دفاع لهستان و رومانی قبول کرده است. اگر اکنون کمک لازم و جتنی روسیه را رد کند و ما را بدین ترتیب از بدترین راهها بدترین جنگها بکشانند بعقیده من نه لایق اعتماد و نه لایق غرض عین و جوانمردی است که هموطنانش نسبت باو نشان داده‌اند.

هیچ شکی نیست که همه این سخنان بسیار بود. اتلی، سینکلر و ایدن نیز وضع خطرناک و لزوم اتحاد با روسیه را مورد بحث قرار دادند. موقعیت رؤسای احزاب کارگر و لیبرال در نتیجه رأی مخالفی که بلاجه نظام اجباری داده بودند بسیار بد بود. غرض آنها این بود که چون با سیاست خارجی دولت مخالف بودند، باین لایحه رأی مخالف داده بودند. اما این عذر قابل نبود، زیرا هیچ سیاست خارجی اگر ممکن بفروری مشکلی نباشد و برای ایجاد این نیرو، ملت نیز فداکاریهایی را قبول نکند نمیتواند مؤثر باشد.

به اقدامات متفقین جهت ایجاد یک خط دفاعی علیه آلمان، حکومت برلن نیز پیمان ترتیب پاسخ داد.

در اوایل ماه مه مذاکراتی در «کوم» بین کنت چیانو وزیر امور خارجه ایتالیا و «فن ریین تروپ» وزیر امور خارجه آلمان صورت گرفت. این مذاکرات منجر بقرار داد رسمی و علنی موسوم به «پیمان پولاده» گردید که در ۲۲ ماه مه توسط دو وزیر امور خارجه مزبور در برلن با همضاء رسید. این پیمان در واقع پاسخ شدیدی بنصحنه‌های ضعیف انگلیس از دول اروپای شرقی بود. «کنت چیانو» در دفتر خاطرات خود مذاکراتش را با هیتلر پس

از اعضای پیمان پولاو، مبنی بر: «هینرل از این پیمان اظهار رضایت بسیار میکند و این مسأله را که سیاست مدیریت آن از طرف ایتالیا اداره خواهد شد تأیید مینماید. وی نسبت به آلمان توجه زیاد مبذول میدارد و از طرح ما که میخواهیم آلبانی را مرکزی برای کنترل بالکان قرار دهیم ایراد خرسندی فوق العاده مینماید».

هینرل در ۲۳ مه یعنی یکروز پس از اعضای پیمان پولاو، با رؤسای ستاد ارتش خود شورای تشکیل داد و اظهار رضایت بیشتری نمود.

متن مذاکرات این شورا بدست ما افتاده است.

هینرل در این شورا اظهار کرد: «در حال حاضر ما لحظات هیجان وطن پرستانه‌ای را طی میکنیم که دولت دیگر، یعنی ایتالیا و ژاپن نیز همان لحظات را احساس میکنند ما دوره‌ای را پشت سر گذاشته‌ایم که حقیقتاً مورد استفاده قرار گرفت. تمام اقداماتی که در این دوره بعمل آمده دارای یک تسلسل منطقی و بمنظور نزدیک شدن به هدفهای نهایی و مقاصد غائی ما بوده است. لهستانها برای ما یک دشمن اضافی، نیستند زیرا لهستان همیشه در صف دشمنان ما خواهد بود. با وجود قراردادهای دوستی که با ما دارد، این کشور همیشه در صدد از میان بردن ما بوده است. مسأله مورد اختلاف، ذاتی یک نیست بلکه ما میخواهیم فضای حیاتی خود را در مشرق توسعه دهیم و ذخایری را در اختیار خود داشته باشیم. مسأله این نیست که صلح با لهستان را حفظ کنیم بلکه دیپلاسی در اولین فرصت تصمیم حمله به لهستان را بگیریم.

ما دیگر نمیتوانیم منتظر شویم که قضیه «چکسلواکی» تکرار شود. وظیفه ما این است که لهستان را از دیگران مجزا کنیم و موقتاً عملیات در این منطقه سریع اقدام نماییم. اگر جنگ آلمان و لهستان منجر به جنگ در جبهه مغرب نشد سیاست ما پس از تصرف لهستان علیه فرانسه و انگلستان خواهد بود.

اگر بین انگلیس و فرانسه و روسیه اتحادی علیه آلمان و ایتالیا و ژاپن بوجود آید من مجبور خواهم بود که ضربات قاطعی در آغاز کار به فرانسه و انگلیس وارد سازم. من در اینکه بتوان با انگلیس قضا یا با صلح و صفا حل کرد تردید دارم. باید خود را آماده جنگ سازیم. انگلستان ترقی ما را بمنزله آغاز دوره انحطاط خود تلقی می‌کند؛ پس انگلستان دشمن ماست و اختلاف با انگلیس جنگی خواهد بود که انتهای آن با حیات یا مرگ است. با یکاهای هوایی بلژیک و هلند باید با نیروی نظامی اشغال شود، باید به هیچوجه به اعلام بی طرفی اعتنا ننمود.

اگر انگلستان قصد دخالت در جنگ با لهستان را داشته باشد باید ما بسرعت برقی هلند را اشغال کنیم. باید ما خط دفاعی جدیدی در سرزمین هلند برای خود بدست آوریم که تا «زویدرز» ادامه داشته باشد.

تصور اینکه ممکن است ما بهسوءت موقت بدست آوریم نباید بهفر ما راه یابد زیرا چنین امکانی وجود ندارد. باید کشتیهای خود را در عقب خود بسوزانیم زیرا اکنون مسأله ما باطله در میان نیست بلکه موضوع حیات یا مرگ ۸۰ میلیون انسان مورد گفتگو است. در تمام ممالک نیروهای مسلح و دولت خود را برای جنگ کوتاهی آماده می‌سازند، مع هذا

دولت ما باید خود را برای جنگ دهساله یا پانزده ساله آماده کند.

انگلستان میداند که شکست در جنگ مفهومش پایان قدرت دنیائی اوست. انگلستان نیروی اصلی است که در مقابل آلمان ایستادگی میکند. مردم انگلیس مردمی مغرور و با جرأت و جسور و یکدنده و در مقاومت حسن و دارای حسن تشکیلات اند. آنها بخوبی از جریان امور استفاده میکنند، از گذشته سر مشق میگیرند، خود را بخطر نمی‌اندازند. وهوشیاری نژادهای شمالی را نیز دارند. اما فرد متوسط آلمانی از آنها عالتر است.

اگر در جنگ اول جهانی ما دور زمان و دوتاوشکن بیشتر داشتیم و اگر نبرد ژوتلانده صبح آغاز شده بود، ناوگان انگلیس شکست میخورد و انگلستان بزانو در میآمد (یقین است که هینرل از جریان نبرد ژوتلانده کلی بی اطلاع بوده است. این نبرد کوشش بیهوده ناوگان انگلیس برای وادار ساختن آلمانها بیک جنگ دریائی بزرگ بود. اگر آلمانها بیک جنگ در میدادند، آتش توپخانه دریائی انگلیس با توفیقی که داشت در مدت کمی پیروزی حتمی بدست میآورد.)

علاوه بر جنگ سریع، باید خود را برای جنگهای طولانی آماده ساخت و کاری کرد که امکان هرگونه موفقیت انگلیس در قاره اروپا از میان برود. ارتش باید مواضع لازم را برای نیروی هوایی و دریائی حفظ کند. اگر هلند و بلژیک با موفقیت اشغال شود و بخوبی حفظ گردد و همچنین اگر فرانسه بزانو در آید شرایط اصلی برای ادامه جنگ موفقیت آمیز علیه انگلستان بدست آمده است. (اسناد نورنبرگ، قسمت اول، صفحات ۱۶۷ و ۱۶۸).

در ۳۰ مه وزارت امور خارجه آلمان دستور زیر را بسفیر خود در مسکو صادر کرد: «بر خلاف سیاستی که قبلاً در نظر گرفته شده، اکنون ما تصمیم گرفته‌ایم که مذاکرات فوری و قطعی با روسیه شوروی انجام دهیم» (روابط نازی و شوروی: صفحه ۱۵) در حالیکه دول محور صفوف خود را فشرده تر میکردند و از نظر جنگی خود را آماده تر میساختند، رابطه حیاتی دول غربی با روسیه قطع شده بود، اختلاف بین ما بقدری عمیق بود که ماهیت آنرا جز با خواندن نطق مولوتف، کمیسر مردم در امور خارجی، که در پاسخ نطق ۱۹ مه چمبرلین در مجلس عوام، در ۳۱ مه ایراد کرد نمیتوان دریافت. مولوتف گفت:

«تا اواسط آوریل، دولت شوروی مذاکراتی جهت اقدامات مشترک با دولتین انگلیس و فرانسه انجام داد. از این مذاکرات هنوز نتیجه قطعی بدست نیامده است. اکنون بخوبی معلوم شده که اگر واقعاً تمایل بشکست یک جبهه متحده علیه تجاوز روزافزون در اروپا وجود داشت، شرایط زیر تاکنون از طرف دول غربی مورد قبول قرار گرفته بود: انعقاد یک پیمان کمک مشترک بین انگلستان و فرانسه و شوروی که فقط جنبه دفاعی داشته باشد؛ تضمین دولتهای اروپای شرقی و مرکزی از طرف انگلستان و فرانسه و شوروی، از جمله تضمین کلیه دول همجوار شوروی در اروپا علیه هرگونه تجاوز؛ انعقاد پیمانی بین انگلستان و شوروی در باره نحوه کمک مشترک بیکدیگر و نحوه انجام تهدات خود نسبت به دولی که از طرف سه دولت مذکور تضمین شده اند».

مذاکرات با شوروی به بن‌بستی مواجه شده بود که خروج از آن غیرممکن بنظر

میرسید. دولتمن لهستان و رومانی، با اینکه تضمین دولت انگلیس را قبول کرده بودند، حاضر بقبول تضمین مشابهی از طرف اتحاد جماهیر شوروی نبودند. همچنین در ناحیه دیگری که از نظر سوق الجیشی اهمیتش از این دو مملکت کمتر نبود، یعنی در ممالک بالتیک، چنین وضعی وجود نداشت. دولت اتحاد جماهیر شوروی اعلام کرده بود که اگر فنلاند و دول بالتیک از طرف انگلیس و فرانسه و شوروی تضمین نشوند حاضر بقدریک پیمان امنیت مشترک نیست. اما فنلاند و لتونی و لیتوانی و استونی با این شرایط موافق نبودند و ترس آنها از روسیه بقدری بود که چنین بنظر میرسید این امتناع مدت مدیدی بطول انجامد. حتی فنلاند و استونی اعلام کردند که هرگونه تضمینی که بدون موافقت و رعایت آنها باشد، از طرف آنها بمنزله تجاوز علنی تلقی خواهد شد.

در ۳۱ مه، استونی و لتونی پیمان عدم تعرضی با آلمان امضا کردند. بدین ترتیب هیتلر بدون هیچگونه اشکال بخط دفاعی که با آنها می‌کندی و بی‌تصمیمی در مقابل او تشکیل شده بود رخنه کرد.

[۱۵]

در آستانه جنگ

تابستان نزدیک میشد و از این سوتا آنسوی اروپا مقدمات جنگ آماده میگشت. اقدامات دیپلماتیکها و منطقه‌ای سیاستمداران و آرزوهای بشریت بیش از پیش بی‌اهمیت جلوه می‌نمود. نقل و انتقال‌های ارتش آلمان چنین نشان میداد که مسأله‌دا نزدیک بانیروی نظامی حل و فصل خواهد شد و این مسأله مقدمه حمله بر خود لهستان خواهد بود.

در دهم ژوئن، جمعی از مجدداً در مجلس عوام از وضع اروپای مرکزی اظهار نگرانی نمود و تعهدات انگلیس را در صورتیکه لهستان مورد تجاوز قرار گیرد تأیید کرد.

دولت بلژیک که تحت نفوذ شاه قرار داشت، بدون اینکه بواقعیات اعتنائی داشته باشد در ۲۳ ژوئن اعلام نمود که حاضر بمذاکره با رؤسای ستاد ارتش انگلیس و فرانسه نیست و بلژیک قصد دارد بیطرفی مطلق را حفظ کند.

جریان امور طوری بود که روابط بین انگلیس و فرانسه هر روز مستحکمتر میشد و در داخل انگلیس وحدت بیشتری بوجود آمد. رفت و آمد بین پاریس و لندن بیش از پیش شده بود و در ماه ژوئیه سیاستمداران انگلیس و فرانسه چندبار فاصله لندن و پاریس را طی کردند. در جشن ۲۴ ژوئیه تظاهرات دوستانه بسیاری نسبت ب انگلیس شد. من از طرف دولت فرانسه دعوت شدم که در مراسم جشن ۱۴ ژوئیه شرکت کنم. وقتی پس از دره ارتش من فرودگاه «بورژ» را ترک گفتم، ژنرال گاملن بمن پیشنهاد کرد که خط دفاعی فرانسه را بازدید کنم. وی میگفت: «شما ناحیه رن را هرگز ندیده‌اید. در ماه اوت فرانسه بیایید و ما همه چیز را بشما نشان خواهیم داد».

در ۱۵ اوت ژنرال «اسپایرز» و من از طرف ژنرال «ژرژ» جانشین احتمالی گاملن استقبال شدیم. من در آشنائی با این افسر مهربان و کاردار بسیار خوشوقت شدم. ما مدت

دو روز باتفاق او مسائل نظامی را مورد مطالعه قرار دادیم و با ژنرال گاملن رابطه برقرار کردیم. گاملن نیز مانند ما مشغول بازدید بعضی از نقاط جبهه بود.

ما از راس زاویه‌ای که بین رود و لو تر بورگ تشکیل میشد تا هر زسویس را بازدید کردیم. در انگلستان مثل ۱۹۱۴ مردم بی‌قید و بی‌اعتنا در این موقع مشغول گذراندن تعطیلات تابستان بودند و با کودکان خود در ساحل دریا وقت را به تفریح و بازی می‌گذراندند اما اینجا در ساحل رن، همه چیز در زیر نور دیگری بچشم می‌خورد، نور شدید و خشن. تمام پلهائی که با کشتی این ساحل را با آن ساحل متصل میکرد از میان برداشته شده بود؛ پلهای دائمی نیز بدقت محافظت میشد و قلابین گزاری شده بود! روز و شب افسران مورد اعتمادی در آنجا ایستاده بودند و آماده بودند که بکوجکترین امر و دستور روی تکه‌های فشار دهند و پل را منهدم سازند.

رود عظیم که ذوب برفهای آلپ بر عظمتش افزوده بود اخمو و موش در بستر خود می‌غلتید. پیش قراولان فرانسوی در سنگرهای خود آماده بودند. با گروه‌های دو یا سه نفری، ما در کنار رودخانه پیش رفتیم ولی بما گفتند که نباید کاری کنیم که احتمالا ما را هدف قرار دهند. در آنسوی رودخانه ۳۰۰ متر دورتر، شیخ آلمانی‌هایی که بدون عجله مشغول تکمیل ساختن خطوط دفاعی خود بودند در میان درختان ساحل دیده میشد که هر يك بیل یا کلنگی در دست داشتند.

در استراسبورگ، مردم نواحی ساحلی رودخانه را تخلیه کرده بودند. من در آن چند لحظه در کنار يك پل ایستاده و دیدم که دو اتومبیل از روی پل عبور کردند. در هر سوی پل از طرف فرانسویها و آلمانیها، گذرنامه و اوراق هویت بدقت بررسی میشد. پست مرزی آلمانیها ۱۰۰ متر با پست فرانسویها فاصله داشت. بین آنها هیچ ارتباطی وجود نداشت. مع هذا اروپا در صلح بود. هیچ اختلافی بین فرانسه و آلمان وجود نداشت. رود رن با فریاد و فغان چون گردبادی با سرعت ده تا پانزده کیلومتر در ساعت حرکت میکرد. يك زورق کوچک که چند پسر جوان در آن نشسته بودند سرعت در روی آب دور میشد. من رود رن را تا پنج سال بعد، یعنی تا مارس ۱۹۴۵ ندیدم و در آنوقت در زورقی در کنار مارشال موتمن‌گری نشسته بودم. اما این بار در استراسبورگ نبود بلکه در منطقه شمالی دیگری در نزدیکی ویزل Wesel بود.

در بازگشت بانگلستان، من بوزارت جنگ نامه‌ای نوشتم و در آن اطلاعاتی که کسب کرده بودم بتفصیل شرح دادم. از جمله مذكر شدم که جبهه فرانسه بطور ناگهانی نمی‌تواند مورد حمله قرار گیرد. در هیچ نقطه‌ای از این جبهه نمیتوان رخنه کرد مگر اینکه تلفات شدید تحمل نمود. به همین ترتیب جبهه آلمان را نیز نمیتوان بدون تحمل تلفات بسیار مورد حمله قرار داد. مع هذا جناحین جبهه فرانسه روی دو کشور کوچک قرار دارد که هر دو بیطرفند. سیاستی که بزرگ اتخاذ کرده بنظر من موجب رضایت کامل نیست. در حال حاضر هیچگونه رابطه بین ستاد ارتش فرانسه وجود ندارد. در انتهای جنوبی جبهه فرانسه، که من بدقت آنرا بازدید کردم، فرانسویها تمام مساعی خود را برای مقابله با هر گونه حمله ناگهانی

بکار برده‌اند و در صورتیکه آلمانیها از طریق سویس دست بحمله بزنند در مقابل آنها ایستادگی خواهند کرد. من شخصا متقدم که در مراحل اولیه جنگ، کشورهای بی‌طرف جناحین جبهه فرانسه مورد حمله قرار نخواهند گرفت. از طرفی لازم نیست که آلمان قبل از حمله بلهستان اعلام بسیج عمومی نماید. در حال حاضر آلمان باندازه کافی لشکر برای مقاومت در جبهه مغرب در اختیار دارد و فرصت کافی برای تقویت خط زیگفرید نیز خواهد داشت. بنظر من بسیج ارتش آلمان با حمله آلمان بلهستان مقارن خواهد بود. باین ترتیب بسیج ارتش آلمان زنگ خطری است که قبل از شروع جنگ به‌درا در خواهد آمد.

همچنین فرانسویها در بحران شدیدی که فعلا با آن مواجه هستیم می‌توانند اقدامات مهمی بعمل آورند.

در خصوص تاریخ شروع جنگ احتمال می‌رود که هیتلر منتظر باریدن برف در کوههای آلپ باشد تا موسولینی بتواند از زمستان برای محافظت ایتالیا استفاده نماید. در نیمه اول سپتامبر، شاید هم زودتر، این شرایط موجود خواهد بود. هیتلر در این مدت فرصت کافی خواهد داشت که ضربت قاطعی بر لهستان وارد آورد و قبل از اینکه فصل بارانهای شدید آغاز شود بعملیات در این جبهه خاتمه دهد. در نتیجه بنظر من نیمه اول ماه سپتامبر بسیار بحرانی خواهد بود و اقدامات دولت آلمان در چند روز اخیر برای تهیه تظاهرات نورنبرگ این موضوع را تأیید می‌کند.

طی بازدیدی که من از فرانسه کردم و طی مذاکراتم با زمامداران فرانسه باین موضوع برخورد کردم که کسانی که مسئولیت‌های بزرگی بعهده داشتند اصل دفاعی را اتخاذ کرده بودند. وقتی با افسران عالی‌رتبه فرانسه صحبت میکردم احساس می‌نمودم که آنها یقین دارند آلمان قویتر است و فرانسه دیگر آن قدرت و هیجان را ندارد که يك حمله بزرگ دست بزند. فرانسه فقط برای موجودیت خود جنگ خواهد نمود، همین بس. می‌گفتند که خط زیگفرید با آن برجهای پولادین و سلاح‌های جدید، بسیار نیرومند است.

شک نیست که آلمانیها از زمانی که پیمان مونینخ منعقد شد قویتر بودند. ما در آن زمان از نگرانی و اضطرابی که در ستاد ارتش آلمان حکمفرمایی میکرد بی‌اطلاع بودیم. مادر آن زمان نمی‌دانستیم که فقط ۴۲ لشکر آلمانی، که تعلیمات کافی ندیده و تجهیزات کافی نداشتند، ما مورد دفاع خط جبهه از دریای شمال تا سویس‌اند و در هنگامیکه قرارداد مونینخ منعقد شد، آلمان فقط ۱۲ لشکر داشت.

طی این هفته‌های بحرانی، من همچنان تصور میکردم که دولت اعلیحضرت با وجود تضمین‌هایی که بلهستان داده در صورت تجاوز آلمان باین کشور وارد جنگ شود. هیچ شکی نیست که چمبرلین مصمم بود با وجود خطراتی که این عمل داشت فوراً اقدامات لازم را انجام دهد. اما من در آنوقت او را آنقدریکه یکسال بعد شناختم نمیشناختم. من می‌توانم بگویم که هیتلر باز بلوف دیگری بزند، مثلا اعلام کند که سلاح جدید و مرموزی اختراع کرده‌ام این

اثر موجب شود که کابینه انگلیس که تا آنوقت مسئولیت‌های بسیار قبول کرده بود از قبول مسئولیت عواقب استعمال سلاحهای مرموز از طرف آلمانیها شانه خالی کند.

پروفسور «لیندمن» بارها با من از نیروی اتمی صحبت کرده بود. من از او تقاضا کردم که برای توضیح دهد در این زمینه تاجه حد پیشرفت حاصل شده است. و پس از اینکه بتفصیل با یکدیگر مذاکره کردیم، نامه زیر را به «وود» وزیر نیروی هوایی انگلیس که با او رابطه نزدیک داشتم نوشتم:

«چند هفته پیش یکی از جراید عصر خبر هیجان انگیزی نوشته بود که بموجب آن با ایجاد یک سلسله عکس العمل مداوم که اخیراً کشف شده و جدا کردن نوترون‌ها از اتم اورانیوم می‌توان نیروی عظیمی بدست آورد. در نظر اول چنین مینماید که ماده منفجره جدیدی که دارای نیروی فوق‌العاده‌ای است کشف شده است. در نتیجه هیچ مانعی ندارد که متوجه این نکته شد که نیروی مزبور (که میتواند از نظر علمی و از نظر عملی بعدها مورد استفاده قرار گیرد) میتواند نتایجی به بار آورد که تا چند سال بعد مورد استفاده علمی در جنگ قرار گیرد. شك نیست که در صورت افزایش بحران، شایعاتی منتشر خواهد شد که قدرت این سلاح مرموز جدید بجای است که میتواند لندن را زیر و زیر کند. هیچ بعید نیست که ستون پنجم با تبلیغ درباره این نیروی مهیب بخواد ما را وادار سازد که امتیازات دیگری با آلمان تسلیم کنیم. به همین دلیل لازم است که با دقت بیشتری حقایق را مورد مطالعه قرار داد. اولاً، بموجب اظهارات انجمن‌دانان صلاحیت‌دار، فقط یکی از مشتقات اورانیوم میتواند چنین عکس العمل مداومی ایجاد کند و لازم است قبل از شروع بعملیات صنعتی، قبلاً استخراج این ماده با اندازه کافی توسعه پیدا کرده باشد. اینکار محتاج چندین سال وقت است. ثانیاً ایجاد یک سلسله عکس-العمل مداوم جز با مقدار زیادی اورانیوم امکان ندارد. همین که نیروی اتمی آزاد شد انفجار مخفی ایجاد خواهد شد که برای بوجود آوردن یک قدرت فوق‌العاده کافی نیست (این اشکال بعدها در نتیجه تحقیقات علمی مرفوع شد). چنین سلاحی البته مؤثرتر از سلاحهایی که تا کنون در اختیار داریم خواهد بود اما البته سلاح فوق‌العاده خطرناکی نخواهد بود. ثالثاً چنین آزمایشهایی باید بمیزان بسیار وسیعی انجام گیرد؛ در نتیجه اگر این آزمایشها با موفقیت در این زمینه انجام گرفته بود امکان نداشت آنها را سری نگاهداشت. رابعاً فقط مقدار نسبتاً مختصری اورانیوم در سرزمینی که سابقاً چکسلواکی نامیده میشد و امروز تحت کنترل آلمان است وجود دارد.

به همین دلایل ترس از اینکه کشفیات اتمی سلاح مهیبی در اختیار نازیها گذاشته که در عین حال مخفی است و برای از میان بردن دشمنان آلمان نیز کفایت می‌کند - مسلماً عاری از هر گونه حقیقت است. شك نیست که راجع باین سلاح سر و صدای شومی براه خواهند انداخت و شك نیست که شایعات هراس انگیزی برای ایجاد ترس منتشر خواهد شد؛ ولی باید امیدوار بود که کسی باین شایعات توجه ننماید.

این پیش بینی‌ها بسیار صحیح بود، اما آلمانیها نبودند که راه استفاده از نیروی اتمی را در جنگ باز کردند؛ حتی آنها راه غلطی اختیار کردند بدینمنی که بجای مطالعه راجع

نیروی اتمی تمام سعی خود را برای ساختن موشک و هواپیماهای بدون خلبان بکار بردند در حالیکه بزیدنت روزولت و من تصمیمات مهمی جهت ساختمان بمب اتمی بمقدار زیاد اتخاذ مینمودیم.

همچنین من نامه‌ای بکمسیون تحقیقات وزارت دفاع هوایی نوشتم که مطالب زیر در آن خاطر نشان شده بود:

«بهترین وسیله برای دفاع انگلستان در مقابل حملات هوایی دشمن، وارد ساختن تلفات سنگین بمهاجمین است. اگر در هر حمله یک پنجم هواپیماهای آنها سقوط کند حملات هوایی متوقف خواهد شد. باید انتظار داشت که حملات اولیه باشند فوق‌العاده انجام گیرد، گروههای مختلف و دسته‌های بمب افکن ساعت‌های متعددی از دریا عبور کنند؛ اما اولین نتایج این حمله موجب تعیین سرنشت جنگ نخواهد شد. حمله با انگلستان یک بازی کودکا نه نیست. وارد ساختن خسارات فوق‌العاده به هواپیماهایی که با انگلستان حمله میکنند موجب خواهد شد که دشمن میزان نفع و ضرر خود را بدقت مورد مطالعه قرار دهد. حملات هوایی در روز، در مراحل اولیه جنگ موجب خواهد شد که خسارات فراوان به هواپیماهای دشمن وارد آید و ناگزیر آلمانیها دست بحملات شبانه خواهند زد و بمب‌هایی که خواهند افکند فقط در نقاط مسکون خواهد افتاد و حملات آنها گورگورانه خواهد بود.»

موسولینی در هفتم ژوئیه بسفیر انگلستان در رم رسماً اظهار کرد که: «بجمله این اطلاع دهید که اگر انگلیس برای دفاع از لهستان آماده بجنگ شود ایتالیا نیز دوش بدوش متحد خود آلمان خواهد جنگید.» اما در خفا سیاست او کاملاً بنحو دیگری بود. تنها منظور او تقویت مواضع ایتالیا در مدیترانه و در شمال آفریقا بود و می‌خواست عواید دخالت خود را در جنگ اسپانیا بدست بیاورد و آلبانی را که بنازکی بلعیده بود هضم کند. وی بهیچوجه میل نداشت که وارد جنگ عمومی شود و بخاطر اینکه آلمان لهستان را اشغال کند ایتالیا را به خطر بیندازد. باوجود لاف و گزافی که میزد، شخص او بهتر از هر کس می‌دانست که ایتالیا از نظر نظامی بسیار ضعیف است. وی حاضر نبود راجع بشروع جنگ در سال ۱۹۴۲ و آن هم در صورتی که آلمان تجهیزات لازم به ایتالیا بدهد وارد بحث شود. اما جنگ در ۱۹۳۹ ابداً!

در حالیکه فشار علیه لهستان طی زمستان روز بروز بیشتر میشد، موسولینی فکر میکرد که از نو نقش میانجی را بازی کند و همان کاری را که در مونتیخ کرده بود مجدداً انجام دهد. به همین دلیل پیشنهاد کرد که یک کنفرانس بین‌المللی صلح تشکیل شود. هیتلر خیلی زود این امید موسولینی را مبدل بیاس کرد. در بازده اوت کنت چیانو وزیر امور خارجه ایتالیا با فن رین تروپ وزیر امور خارجه آلمان در سالزبورگ ملاقات کرد و راجع باین ملاقات، کنت چیانو در دفتر خاطرات خود مینویسد:

«دوچه در حالیکه مرتباً اسناد و مدارک بمن ارائه می‌دهد می‌خواهد ثابت کند که شروع جنگ در شرایط فعلی دیوانگی است... مجال است جنگ را بجهت لهستان محدود کرد و

اقدام به يك جنگ عمومی تمام دول را با وضع وخیمی مواجه خواهد ساخت. هرگز دوجه راجع بلزوم حفظ صلح اینطور با حرارت و صداقت صحبت نکرده بود. دبین تروپ بی اعتنا است. هر بار که من راجع سیاست آلمان از او توضیحاتی خواسته ام، نگران شده است. وی درباره مقاصد آلمان و نظریاتش نسبت بهلستان آنقدر دروغ گفته که اکنون وقتی از او می پرسم سیاست آلمان نسبت بهلستان چیست نمی داند چه بگوید. آلمانها تصمیم گرفته اند جنگ کنند و حاضر نیستند از تصمیم خود عدول نمایند، حتی اگر بیش از آنچه مورد ادعای آنهاست با آنها داده شود، بازهم تجاوز خواهند کرد چونکه شیطان انهدام در روح آنها رخنه کرده است. گاهی مذاکرات فنی دبین تروپ و من بسیار تند میشد. من نظریات خود را با صراحت آمیخته بخشونت بیان میکردم، اما این مسأله به هیچ وجه موجب هیجان و عصیانیت دبین تروپ نمی شود. من آنگاه احساس میکردم که تا چه حد در نظر آلمانها ما بی مقدار و بی وزن هستیم.

فرای ملاقات با فنی دبین تروپ، چیانو با هیتلر ملاقات کرد. ما صورت جلسه ملاقات مزبور را از منابع آلمانی بدست آورده ایم. هیتلر بدون هیچگونه مقدمه جینی اظهار داشت که قصد دارد حساب لهستان را تسویه کند و تصور میکند که مجبور شود با فرانسه و انگلیس وارد جنگ شود و میل دارد که ایتالیا نیز دوش بدوش آلمان وارد جنگ گردد. وی گفت: «اگر انگلستان در سرزمین خود قوای لازم برای دفاع نگاهدارد، فقط می تواند دولتشکرتوپخانه و یک لشکر زره پوش بجهت فرانسه بفرستد. بعلاوه می تواند چند واحد بمب افکن نیز بجهت فرانسه بفرستد ولی قادر نخواهد بود هواپیماهای شکاری فرانسیها بدهد زیرا نیروی هوایی آلمان بلافاصله انگلیس را مورد حمله قرار خواهد داد و انگلیسها به هواپیماهای شکاری خود احتیاج فوری خواهند داشت» در خصوص فرانسه هیتلر اظهار داشت که پس از انهدام لهستان که محتاج وقت کمی خواهد بود آلمان خواهد توانست صدها لشکر در جبهه مغرب متمرکز سازد و فرانسه مجبور خواهد بود تمام قوای خود را در پشت خط ماتیو متمرکز نماید.

در پاسخ هیتلر چیانو اظهار داشت که وی از شنیدن چنین سخنانی متعجب شده است ولی از اینکه آلمان وضع بحرانی کنونی و مقاصدش را در مورد لهستان قبلا برای ایتالیا تشریح نکرده بوده گله کرد. وی گفت که دبین تروپ قبلا با او گفته بود که مسأله دانتریک با مسالمت حل و فصل خواهد شد. دوجه که فکر میکرد جنگ با دول غربی غیر قابل اجتناب خواهد بود خود را برای دو یا سه سال بعد آماده میکرد است.

پس از این ملاقات، چیانو که بسیار نگران شده بود برای دادن گزارش باربایش یرم مراجعت کرد. موسولینی یقین داشت که کشورهای دموکراسی جنگ خواهند کرد و تصمیم گرفته بود که در این ماجرا ایتالیا کناره گیری اختیار کند.

دولتین انگلیس و فرانسه مساعی خود را برای نزدیکی بشوروی باردیگر بکار بردند. تصمیم گرفته شد که يك فرستاده مخصوص بمسکو اعزام گردد. ایند، که چند سال قبل از آن تاریخ با استالین تماسهای مفید گرفته بود پیشنهاد کرد که او بمسکو برود. نخست وزیر این

پیشنهاد جوانمردانه را رد کرد و در ۱۲ ژوئن این مأموریت مهم را به سترانك Strang، یکی از کارمندان با سابقه و کاردان وزارت امور خارجه که متأسفانه در خارج از این وزارتخانه دارای هیچگونه اعتبار و اختیارات مخصوصی نبود محول کردند. این هم اشتباه دیگری بود.

اعزام يك شخصیت درجه دوم بنظر شورویها يك توهین رسمی جلوه کرد. در اینکه شخصی مانند سترانك بتواند در سلسله مراتب دستگاه دولتی شوروی جز با شخصهای کم اهمیت با کسی دیگری تماس بگیرد تردید نبود. در هر حال همه کار دیگر دیر شده بود و حالا دیگر مانند آن زمانی که مایسکی Maisky در اوت ۱۹۳۸ برای ملاقات من بچارتول آمده بود، نبود و حوادث بسیاری روی داده بود. پیمان مونیخ منعقد شده بود، هیتلر یکسال پیشتر وقت پیدا کرده بود که ارتش خود را آماده سازد. کارخانه های اسلحه سازی همراه با کارخانه اشکودا، روز و شب، کار میکرد. دولت شوروی بچکسلواکی خیلی علاقه داشت ولی چکسلواکی دیگر وجود نداشت. بنش در تبعید بود. يك دست نشاندۀ آلمان در پراگ حکومت میکرد.

اما برعکس، مسأله لهستان چه از نظر نظامی و چه از نظر سیاسی برای روسها بنحوی دیگری مطرح بود. آخرین تماس بین روسها و لهستانها مربوط به بهار ۱۹۲۰ بود. در این لحظات تاریک در جنگ ورشو سپاهیان کمونیست فرماندهی کریلنکو Krilenko از پیلودسکی Pilsudski که با هیأت نظامی فرانسی بریاست ژنرال ویگان Weygand و هیأت نظامی انگلیسی بریاست لرد ایرنون Abernon مشورت میکرد، شکست خوردند و متجاوزین با هیجان و نفرت آمیخته بحس انتقام تعقیب شدند. طی سالهای بعد لهستان سر نیز ضد بلشویسم بود و از یکطرف با دولتهای بالتیک ضد شوروی همکاری نزدیک میکرد و از طرف دیگر هنگام اجرای پیمان مونیخ در قطعه قطعه کردن چکسلواکی شرکت نموده بود. دولت شوروی یقین داشت که لهستان از او متنفر است و همچنین میدانست که لهستان قدرت مقاومت در برابر آلمان را ندارد. معاهده شوروی بخوبی آگاه بود که چه خطری او را تهدید میکند و میخواست وقت کافی بدست آورد و جبران انهدام ستاد عالی ارتش خود را بنماید. با چنین شرایطی مأموریت سترانك چندان درخشان بنظر نمیرسید.

ترس لهستان و کشورهای ساحل بالتیک از اینکه با کمک شورویها از جنگ آلمان رهایی پیدا کنند تمام مذاکرات را بی حاصل میکرد؛ در این خصوص هیچگونه پیشرفتی حاصل نشد. در شماره ۱۳ ژوئن پراودا مقاله ای راجع بکشورهای بالتیک درج شده و در آن خاطر نشان گردیده بود که بیطرفی واقعی فنلاند و استونی ولتونی دارای اهمیت حیاتی برای شوروی است.

پراودا نوشته بود که وعایت این دولتها برای انگلستان و فرانسه نیز اهمیت فوق العاده دارد و يك رجل سیاسی مثل جرجیل این نکته را منذر گردیده است. این موضوع در ۱۵ ژوئن در مسکو مورد مذاکره قرار گرفت. فردای همانروز جراید شوروی نوشتند که بموجب اظهارات محافل نزدیک بوزارت امور خارجه، نتیجه مذاکرات اولیه رضایبخش

نبوده است. « در تمام مدت ماه ژوئیه مذاکرات بطور نامرتبی ادامه داشت و بالاخره دولت شوروی پیشنهاد کرد که مذاکرات از نظر نظامی شروع شود و هیأت‌های نظامی انگلیسی و فرانسوی بمسکو بروند.

در دهم اوت، دولت انگلیس در پاسالار «دراکس» Drax را در رأس یک هیأت نظامی بمسکو فرستاد. این هیأت دارای اختیارات لازم برای مذاکره نبود. ریاست هیأت نظامی فرانسه با ژنرال دومان Doumenc بود. مارشال وروشلیف نماینده شوروی بود. ما میدانیم که در همان تاریخ دولت شوروی با عزام یک نماینده مخصوص از آلمان بمسکو موافقت کرده بود. کنفرانس نظامی در نتیجه مخالفت لهستان و رومانی با عبور سپاهیان روس از خاک خود، مواجه با شکست شد. استدلال لهستانی‌ها این بود: «آلمان‌ها ممکن است آزادی ما را سلب کنند، اما روس‌ها روح ما را خواهند گرفت» (نقل از پل رنو).

یکی از روزهای اوت ۱۹۴۲، استالین در کاخ کرملین یکی از دلائل سیاست آن زمان شوروی را اینطور برای من تشریح کرد: «ما تصور میکردیم که دولتمین انگلیس و فرانسه حاضر نیستند وارد جنگ شوند. بلکه امیدوارند که اتحاد انگلیس و فرانسه و شوروی از تجاوز هیتلر جلوگیری کند و ما مطمئن بودیم که اینکار نتیجه‌ای نخواهد داشت». استالین همچنین بمن گفت که پرسیده بود: «فرانسه در صورت بروز جنگ چند لشکر در مقابل آلمان خواهد فرستاد؟» با جواب داده شده بود که: «در حدود صد لشکر». استالین پرسیده بود: «انگلستان چند لشکر خواهد فرستاد؟» جواب داده بودند که: «ابتدا دولشکر و سپس دو لشکر دیگر». استالین گفته بوده: «آه! آه! ابتدا دولشکر و بعد هم دو لشکر! میدانید ما باید چند لشکر باید در صورت جنگ با آلمان به جبهه بفرستیم؟ (در اینجا استالین کمی مکث کرد) بیش از سیصد لشکر. «من هرگز نفهمیدم که این مذاکره با چه کسی و در چه تاریخی صورت گرفته بود. باید اعتراف کرد که استدلال کرملین منطقی بوده و آقای سترناک عضو وزارت امور خارجه را در موقعیت دشواری قرار میداده است.

برای اینکه از مذاکرات نتیجه مثبتی بگیرند، استالین و مولوتف تا آخرین لحظه مقاصد اصلی خود را پنهان داشتند. مولوتف و وزیردانش در مذاکرات با این یا آن طرف نهایت مهادت را نشان دادند. در چهارم اوت فون شولبرگ سفير آلمان در مسکو بیران تلگراف کرد که «همه چیز در رفتار مولوتف نشان میدهد که شورویها در حال حاضر برای بهبود روابط آلمان و شوروی از سابق آماده‌ترند، اما سوءظن نسبت به آلمان همچنان وجود دارد. «نظر من اینست که ظاهراً دولت شوروی حاضر است در صورتیکه فرانسه و انگلیس تمام تقاضاهایش را بپذیرند با آنها پیمانی امضا کند. مذاکره با دول غربی البته زیاد بطول خواهد انجامید علی‌الخصوص که سوءظن نسبت به انگلیس نیز هنوز ادامه دارد. لازم است ما مساعی بسیار و کوشش عظیمی بکاربریم تا دولت شوروی را مجبور به تغییر روش سیاسی خود کنیم» (روابط نازی - شوروی)

هیچ جای نگرانی نبود. چرخ برادر آنها میگشت.

در شب ۱۹ اوت استالین در پوولیت بورو اعلام کرد که قصد دارد پیمانی با آلمان منعقد سازد. در تمام مدت روز ۲۲ اوت مارشال وروشلیف که با هیأت‌های نظامی متفقین مشغول مذاکره بود اصلاً بجلسه مذاکره حاضر نشد. در شب همان‌روز مارشال وروشلیف بجلسه آمد و برئیس هیأت نمایندگی اظهار کرد که: «مسأله نظامی با فرانسه چندین سال است که مد نظر است اما هرگز این مسأله حل نشده است. در سال گذشته وقتی چکسلواکی در حال منهدم شدن بود ما منتظر یک اشاره فرانسه بودیم اما هیچ خبری نشد. سپاهیان ما آماده بودند... دولتمین فرانسه و انگلیس اکنون مذاکرات سیاسی و نظامی را زیاد بدرازا کشانده‌اند. بهمین دلیل نباید امکان وقوع حوادث سیاسی جدیدی را از نظر دور داشت» (نقل از پل رنو) همان‌روز فن ریین تروپ وارد مسکو شد.

ما امروز از جزئیات این تحول از روی اسناد نورنبرگ و از روی مدارکی که درباره روابط نازی - شوروی بدست آمریکائیه‌ها افشاده اطلاع داریم و باید باین جزئیات توجه کرد.

گاس Gauss آجودان مخصوص فن ریین تروپ که با او با هواپیما به مسکو رفت می‌نویسد:

«در بد از ظهر ۲۲ اوت مذاکرات اولیه بین فن ریین تروپ و استالین انجام گرفت بدون هیچگونه اشکالی موفق شدند متن پیمان عدم تجاوز شوروی و آلمان را تدوین کنند. فن ریین تروپ در متن پیمان مطالبی گنجانده بود که از استقرار روابط کاملاً دوستانه بین آلمان و شوروی حکایت میکرد. استالین با این قسمت مخالفت کرد و اظهار کرد که دولت شوروی نمیتواند بطور ناگهانی بملت شوروی چنین پیمانی عرضه کند و پس از آنکه مدت ده سال حکومت نازی دولت شوروی را لجن مالی کرده ناگهان صحبت از روابط دوستانه خلل ناپذیر بنماید پس از این تذکر، جمله مورد بحث از پیمان حذف شد.

بموجب یک پیمان سری که بین طرفین منعقد شد دولت آلمان رسماً اعلام نمود که هیچ گونه نظر سیاسی بکشورهای لیتونی و استونی و فنلاند ندارد ولی لیتوانی را جزوفضای حیاتی خود میداند همچنین خطی برای تقسیم لهستان تعیین شد. در کشورهای بالتیک آلمان فقط - بمزایای اقتصادی اکتفا خواهد کرد.

پیمان عدم تعرض و پیمانهای مخفی در شب ۲۳ اوت امضاء شد.

با وجود اینکه در دو فصل گذشته ما عللی که منجر بعقد پیمان روسیه و آلمان شد شرح دادیم مع هذا باید اذعان کرد که فقط رژیمهای استبدادی که در دو کشور مزبور حکمرانی میکرد قابلیت این را داشت که چنین تغییرات غیرعادی را تحمل کند. معلوم نیست از هیتلر و استالین کدامیک بیشتر از پیمانی که منعقد گردیده بود تنفر داشت. هر دو بخوبی میدانستند که در واقع این پیمان یک فرصت موقتی است.

بین دوامبر اطوری و دورژیم تضاد مهلکی وجود داشت.

استالین فکر میکرد که هیتلر پس از یک سال جنگ با دول غربی برای شوروی کمتر خطرناک خواهد بود.

هیتلر هم از ناگتیک دائمی تبعیت میکرد، یک دشمن در آن واحد. اینکه چنین قراردادی بین آلمان و شوروی با چنین سرعتی منعقد شد نشانه بارز انحطاط سیاست خارجی فرانسه و انگلیس است که چندین سال بود تعقیب میشد.

از نظر شورویها این مسأله محقق بود که نگاهداشتن ارتش آلمان دور از مرزهای غربی شوروی دارای اهمیت حیاتی بود زیرا با شوروی فرصت میداد که نیروهای خود را از اقصی نقاط امپراطوری پهن و جمع آوری کرده در جبهه مغرب متمرکز سازد. شکستی که در ۱۹۱۴ نصیب آنها شده بود از خاطره زمامداران شوروی فراموش نگردیده بود. در آلمان قبل از اینکه بسیج ارتش روسیه بطور کامل انجام شود قوای روسیه به آلمانها حمله نموده بود. اما اکنون که مرزهای آن دورتر از مرزهای روسیه در زمان جنگ اول جهانی شده است میبایستی ممالک بالتیک و قسمتی از لهستان را باز وریا خدعه قبل از اینکه خود مورد حمله قرار گیرند تصاحب کنند.

سیاستی که تعقیب میکردند بر اساس خونسردی کامل و بطور خلاصه واقع بینی مطلق بود. خبر شوم پیمان عدم تعرض مانند بمب در جهان صدا کرد. در ۲۱ اوت خبر گزاری شوروی دتاس گزارش داد که فن ریین تروپ با هواپیما بسوی مسکو میرود تا یک قرارداد عدم تعرض بین آلمان و شوروی منعقد کند.

اگر چه هیجان کابینه انگلیس در مقابل این خبر فوق العاده بود ولی ترس در این هیجان جایی نداشت. کابینه انگلیس فوراً اعلام کرد که «چنین واقعه‌ای بهیچوجه تعبیری در تعهدات بریتانیا که حاضر بانجام آن است نخواهد داد.» هیچ چیز دیگر نمیتوانست از جنگ جلوگیری کرده و یا آنرا بتوقیف بیندازد.

لازم است متن قرارداد آلمان و شوروی را در اینجا ذکر کنیم: طرفین تعهد میکنند که از هر گونه عمل خشونت آمیز، هر گونه تجاوز، هر گونه حمله علیه یکدیگر، خواه بتنهائی و خواه همراه با دول دیگر، خودداری نمایند.

این قرارداد برای مدت ده سال منعقد شده بود و اگر در این مدت هیچیک از طرفین آنرا لغو نمیکرد، در پایان مدت خود بخود برای مدت پنجسال دیگر تمدید میشد. در اطراف میز کنفرانسی جامهای بسیار سلامتی یکدیگر نوشیده شد و تظاهرات دوستانه‌ای بعمل آمد. استالین پیشنهاد کرد که جامی سلامتی «دیشوا» نوشیده شود و در این باره اظهار کرد: «من میدانم تا چه حد ملت آلمان پیشوای خود را دوست دارد و لذا با کمال میل جام را به سلامتی او بنوشم.» نتیجه‌ای که میتوان از تمام این عاجز گرفت بسیار ساده است، و صداقت و درستکاری بهترین سیاستها است. نمونه این مثال را در طی این کتاب بارها خواهیم دید.

در این کتاب خواهیم دید که رجال و سیاستمداران ذرنگ و منکار با وجود تمام حسابهای که قبلاً کرده بودند دچار اشتباه و خبط گردیدند. منتهی مثال بالا بهترین نمونه آنست. بیست و دو ماه از آن روز نگذشته بود که استالین و میلیونها نفر که ملت روس را تشکیل میدهند بهای این پیمان را بطور مخوفی پرداختند. وقتی دولتی هیچگونه ملاحظات اخلاقی را در نظر نمیگیرد، چنین بنظر میرسد که نتایج بزرگی از این راه بدست میآورد و آزادی عمل وسیعی برای خود کسب میکند، اما «تمام حسابها در پایان روز تسویه میشود، و تمام حسابها وقتی همه روزه‌ها پیاپی رسید بهتر تسویه میشود» (از آیات انجیل لوقا، مترجم).

بموجب گزارشهای مخفی، هیتلر میدانست که پیمان با روسیه در ۲۳ اوت باامضاء خواهد رسید. قبل از اینکه فن ریین تروپ از روسیه باز گردد و اسناد و مدارک مربوط به پیمان منتشر شود، وی برؤسای ستاد ارتش اظهار کرد: «ما باید مصمم شویم که در همان آغاز کار دول غربی را متکوب سازیم... اختلاف با لهستان خواه و نا خواه منجر به جنگ خواهد شد. من در بهار گذشته تصمیم بحنگ با لهستان گرفته بودم اما فکر کردم که اول متوجه مغرب شوم و سپس نیروهای خود را بمشرق بفرستم... ما دیگر نباید از محاصره برترسیم. شرف بما گندم و چاربا و زغال خواهد داد... فقط میترسم که در آخرین لحظه یک «شوااین هوند» (بمعنی خوک) پیدا شود و بخواند میانجیگری نماید... منظور سیاسی ما چیز دیگری است. اولین قدم برای منهدم کردن اتحادیه‌های وابسته بانگلیس برداشته شده است. وقتی اقدامات سیاسی خود را پیاپی رساندم، میدان برای سربازان باز خواهد شد.» (اسناد نورنبرگ)

پس از اعلام پیمان آلمان و شوروی، دولت انگلیس فوراً اقدامات احتیاطی بعمل آورد. بواحدهای دفاع ساحلی دستور داده شد که مواضع لازم را اشغال کنند و آماده باشند. بدولتهای مشترک المنافع و مستعمرات تلگراف شد که حالت خطر اعلام کنند. بمهردار سلطنتی اجازه داده شد که تشکیلات داخلی را بصورت جنگی درآورد.

در ۲۳ اوت بوزارت دریاداری اجازه داده شد که ۲۵ کشتی تجارتي را مصادره کرده و بصورت جنگی درآورد.

شش هزار سرباز ذخیره برای ماوراء بحار احضار شدند. تصمیم گرفته شد که واحد های دفاع ضد هوایی و دستگاههای رادار بحالت آماده باش درآید. بیست و چهار هزار نفر سرباز ذخیره نیروی هوایی احضار شدند. تمام اجازه‌های مرخصی سربازان و افسران لغو شد. وزارت دریاداری توصیه هائی بوزارت بحریه تجارتي کرد و بسیاری اقدامات احتیاطی دیگر نیز بعمل آمد.

نخست وزیر تصمیم گرفت که درباره این اقدامات احتیاطی نامه‌ای بهیتلر بنویسد. این نامه در شرح حالیکه قبلینگ از نخست وزیر نوشته دیده نمیشود ولی در جای دیگر

چاپ شده است. شك نیست برای اینکه بحقیقت سیاست «چمبرلن» پی ببریم باید متن نامه را عیناً منتشر نماییم: «جناب عالی حتماً از اقداماتی که دولت اعلیحضرت بعمل آورده و دیشب برآید و رادبوها آنرا بتفصیل شرح داده اند اطلاع دارید. بمقیده دولت اعلیحضرت این اقدامات از آنجا لازم بنظر رسید که از جنبش ها و نقل و انتقالات نظامی در آلمان اطلاع حاصل کرده است. از طرفی پس از امضای پیمان آلمان و شوروی در بعضی از محافل برلن گفته میشود که انگلستان دیگر بخاطر استقلال لهستان دخالتی نخواهد کرد. اشتباهی از این بزرگتر محال است. پیمان آلمان و شوروی هر چه باشد بهیچوجه تغییری در تعهدات بریتانیای کبیر نسبت به لهستان نخواهد داد. دولت اعلیحضرت بارها بطور علنی اعلام کرده که تعهدات خود را نسبت به لهستان انجام خواهد داد.

میکویند که در سال ۱۹۱۴ اگر دولت اعلیحضرت سیاست خود را بهتر روشن تر تشریح کرده بود از بروز جنگ ممکن بود جلوگیری شود. این فکر، چه درست و چه نادرست باشد، موجب این شد که دولت اعلیحضرت برای اینکه بنگونه سوء تفاهم ها مجدداً پیش نیاید سیاست خود را رسماً و بطور صریح اعلام دارد. دولت اعلیحضرت مصمم است که با تمام قوای خود از هر گونه تجاوز علیه لهستان جلوگیری نماید. هیچکس نمیتواند پیش بینی کند که در صورت بروز جنگ، با موقعیتهائی که ممکن است در این پان جبهه بدست آورد، میتواند بجنگ سرعت خاتمه دهد، اشتباه کرده است. در حال حاضر من وسیله دیگری برای جلوگیری از بلای که اروپا را تهدید میکند نمی بینم. از آنجا که اعمال زمداران دول معظم میتواند نتایج خفیه برای بشریت داشته باشد من تصور میکنم که جناب عالی با دقت بسیار مسائلی که برای شما تشریح کردم مورد مطالعه قرار خواهید داد (اسناد نورنبرگ، قسمت دوم، صفحه ۸ و ۱۵۷).

در پاسخ این نامه، هیتلر به نخست وزیر نوشت که مایل است قضیه داتزیک و با مسالمت کامل، حل و فصل شود. این دروغ نمونه و مظهر دروغگوئی سیاسی است. هیتلر نوشت: «تضمینی که دولت انگلیس به لهستان داده، بنظر ملت آلمان چیزی جز تشویق جنایتکاران بزجر و عذاب يك ميليون و پانصد هزار آلمانی که در لهستان بسر میبرند، نمی تواند باشد».

در ۲۵ اوت دولت انگلیس متن پیمان با لهستان را که شامل تعهدات انگلیس در صورت مورد تجاوز قرار گرفتن لهستان بود منتشر ساخت. دولت انگلیس تصور میکرد که با این اقدام مذاکرات مستقیم بین آلمان و لهستان را تسهیل خواهد کرد زیرا اگر این مذاکرات بنتیجه نرسید انگلیس از لهستان پشتیبانی مینمود.

گورینگ در دادگاه نورنبرگ اظهار کرد که: «همان روزی که انگلستان رسماً استقلال لهستان را تضمین کرد پیشوا مرا پیاپی تلفن خواند و گفت که از فکر حمله به لهستان منصرف شده است؟ پیشوا گفت: «نه، میخواهم ببینم آیا امکان این هست که دخالت انگلیس را غیر ممکن سازیم یا نه» (اسناد نورنبرگ، قسمت دوم، صفحه ۱۶۶).

درواقع هیتلر تاریخ ۲۵ اوت را که برای حمله به لهستان تعیین شده بود بهاول سپتامبر

موکول کرد و مذاکرات مستقیم را با لهستان آغاز نمود. البته مقصود او این نبود که با لهستان موافقتی حاصل کند بلکه میخواست بدولت انگلیس بهانه ای بدهد که از انجام تعهدات خود نسبت به لهستان خودداری کند. اما منظور دولت انگلیس و پارلمان و ملت چیز دیگری بود.

ساکنین جزایر بریتانیا مردمان عجیبی هستند: آنها از خدمات نظامی متنفرند و قریب به دو هزار سال است که مورد هجوم قرار نگرفته اند اما همینکه خطری آنها را تهدید میکند خونسردی آنها، بنسبت افزایش خطر، اضافه میشود. وقتی با خطر فوری مواجه میشوند همچنان خونسرد و مسمم میمانند اما همینکه خطر مهلك شد جسور و بی باک میشوند.

نامه ای که در این تاریخ هیتلر بموسولینی نگاشته اخیراً در ایتالیا چاپ شده است. متن این نامه اینست.

«دوچه! از مدتی پیش آلمان و روسیه در نظر داشتند که سیاست متقابل خود را بر اساس جدیدی قرار دهند. لزوم بدست آوردن نتایج قطعی از این تحول سیاسی بدلائل بزرگ زیرین است:

۱- شرایط سیاسی بین المللی بطور کلی.

۲- تأخیر کابینه ژاپن در تعیین سیاست خود. ژاپن حاضر بود که با ما قراردادی علیه روسیه منعقد کند. اما در وضع حاضر چنین قراردادی برای آلمان فقط منافع ثانوی میتواند داشته باشد و من یقین دارم که برای ایتالیان نیز این چنین است. ژاپون از طرفی حاضر نبود تعهدات معینی نسبت به ما در مقابل انگلیس قبول کند و این مسأله برای آلمان، و تصور میکنم برای ایتالیا حائز اهمیت قطعی است.

۳- روابط آلمان و لهستان از بهار گذشته مرتباً رو بنیرگی رفته و طی هفته های اخیر وضع واقعاً غیر قابل تحمل شده است و تقصیر هم به عهده آلمان نیست بلکه متوجه انگلستان است.

تمام این دلائل موجب این شد که مذاکرات بین آلمان و شوروی فوراً آغاز شود. من هنوز جزئیات این مذاکرات را برای شما نفرستاده ام؛ اما طی هفته های اخیر کرم لین بیش از پیش حاضر بود که مذاکرات با آلمان را آغاز کند. این آمادگی مقارن با استغفای لیتوینف بود و من پس از اینکه اطمینانهائی حاصل کردم وزیر امور خارجه خود را به مسکو فرستادم و او در آنجا قراردادی امضا کرد که شاید بهترین پیمانهائی عدم تعرض موجود در حال حاضر باشد. این پیمان بدون شرط و قید است و طرفین را ملزم میسازد که در خصوص مسائل مربوط به آلمان و روسیه با یکدیگر مشاوره و تبادل نظر نمایند. دوچه، من حال مینوام بشما اطمینان بدهم که در صورت وقوع جنگ هیچگونه احتمال حمله از طرف رومانی وجود ندارد.»

موسولینی پاسخ زیر را برای هیتلر فرستاد:

ومن بناءً شما که توسط فن ماگسنن Von Mackenscen سفیر شما در رم بمن داده شده پاسخ میدهم :

- ۱- در خصوص انعقاد قرارداد با روسیه ، من موافقت کامل دارم .
- ۲- بعقیده من باید از قطع روابط با سردی مناسبات با ژاپن احتراز کرد زیرا ممکن است این امر منجر بنزدیکی ژاپن با دول دموکراتیک شود .
- ۳- پیمان مسکو بمنزله احمیت رومانی را فراهم خواهد کرد و ممکن است موقعیت ترکیه را که قرضه از انگلیس را پذیرفته ولی هنوز پیمان اتحاد با آن کشور را اعضاء نکرده تغییر دهد . تغییر سیاست ترکیه موقعیت سوق الجیشی فرانسه و انگلیس را در مدیترانه شرقی بکلی منقلب خواهد کرد .

۴- من بخوبی وضع آلمان را در مقابل لهستان میفهمم و میدانم که چنین وضع بحرانی نمیتواند تا ابد ادامه داشته باشد .

۵- در خصوص ارزش واقعی کمک ایتالیا در صورت بروز جنگ ، نظر من اینست : اگر آلمان لهستان حمله کند و جنگ محدود به همین منطقه باشد ایتالیا هر نوع کمک سیاسی و اقتصادی که آلمان بآن احتیاج داشته باشد ، خواهد نمود . اگر آلمان لهستان حمله کند و متفقین لهستان بآلمان حمله متقابل بنمایند ، باید تصریح کنم که نمیتوانم دست بعملیات جنگی بزنم زیرا وضع ارتش ایتالیا اجازه اینکار را بمن نمیدهد .

پسوا ، من وضع ارتش ایتالیا را بارها بخود شما و به فن رین تروپ عنذکر شده ام ، مع هذا اگر آلمان هنگامیکه جنگ شروع میشود مهمات و تجهیزاتی که ما بآن احتیاج داریم در اختیار ما بگذارد ما میتوانیم در جنگ دخالت کنیم ، زیرا میدانید که در صورت دخالت در جنگ باید ضربات اولیه را از فرانسه و انگلیس تحمل نماییم ، در ملاقات اخیر ما قرار شد که جنگ در ۱۹۴۲ شروع شود و در آن تاریخ من چه در زمین و چه در هوا و چه در دریا آماده کارزار خواهم بود ، (هیتلر و موسولینی نامه ها و اسناد چاپ رم ، صفحه ۷)

هیتلر بفرض اینکه قبلاً متوجه این نکته نشده بود ، از همین تاریخ فهمید که در صورت بروز جنگ امیدی بدخالت مسلحانه ایتالیا نیست .

تمام اقدامات موسولینی برای تجدید اجرای نقشی که در مونیخ بازی کرده بود عقیم ماند . چنین بنظر میرسد که دوجه از تصمیمات نهائی از منابع انگلیس آگاه شده نه از منابع آلمانی . کنت چیانو وزیر امور خارجه موسولینی در دفتر خاطرات خود در تاریخ بیست و هفتم اوت مینویسد : « انگلیسها متن پیشنهاد های آلمان را بلندن ، بعا گزارش دادند ، آلمانها بکلی ما را از وجود چنین پیشنهاد هایی بی اطلاع گذارده بودند . »

موسولینی دیگر کاری جز جلب موافقت هیتلر با بیطرفی ایتالیا نداشت . هیتلر نیز با این امر موافقت کرد .

در ۳۱ اوت هیتلر و فرمان شماره یک جهت اداره جنگ ، را صادر کرد :

۱- حال که تمام اقدامات سیاسی برای حل مسأله مرزهای شرقی مواجه با شکست شده ، من تصمیم گرفته ام که این مسأله را با زور حل کنم . وضع مرزهای شرقی برای آلمان غیر قابل تحمل است .

۲- حمله لهستان باید عطا بق دستورالعمل نوشته سفید انجام گیرد و در این نقشه تغییراتی که داده شده در نتیجه تکمیل تجهیزات ارتش است .

اقدامات اولیه و مواضعی که باید فوراً مورد حمله قرار گیرد همان است که قبلاً در نقشه تعیین شده است .

تاریخ حمله : اول سپتامبر ۱۹۳۹ - ساعت حمله : چهار و چهل و پنج دقیقه (بامداد قرمز یادداشت شده) .

۳- در جبهه مغرب لازم است مسئولیت شروع مخاصمات بعقیده انگلیس و فرانسه باشد . در آغاز کار باید عملیات منطقه ای صورت گیرد و نیروهای فرانسه و انگلیس مجبور شوند از مرز آلمان عبور کنند . البته این اقدام آنها بی اهمیت خواهد بود ، (اسناد نورنبرگ ، قسمت دوم ، صفحه ۱۷۲)

درباز گشت از جبهه رن ، من چند روز در قصر قدیمی بانو پالسان گذراندم ، هانری دونوار پادشاه فرانسه در شب قبل از جنگ « ابوری ، Ivrby » در این قصر خوابیده بود . میهمانان بانو پالسان ، که همگی اشخاص واقفاً دوست داشتنی بودند ، از اوضاع بین المللی نگران بودند . بانو والاس که شوهرش عضو کابینه انگلیس بود با دختر هایش میهمان بانو پالسان بودند و وی انتظار شوهرش را میکشید . دو روز بعد از رسیدن من شوهرش تلگراف کرد که نمیتواند بفرانسه بیاید و علت آنرا هم بعداً خواهد گفت . همه چیز نشان میداد که خطر نزدیک میشود . مثل اینکه در هوای آفتابی این منطقه که در محل تلاقی رودهای « اودر » و « دوگر » واقع است یک نوع سنگینی وجود داشت و نور خورشید آن روشنائی همیشگی را نداشت .

با این وضع و این محیط ، برای من دشوار بود که جبهه رنگ و قلم موهایم را بردارم و بکار مشغول شوم .

هنگام عبور از پاریس ، با ژنرال ژرژ ناهاار خوردم ؛ وی تعداد سربازان فرانسه و آلمان را با ذکر ارزش نظامی هر لشکر برایم توضیح داد . ارقام مربوط بدو ارتش بقدری مرا خوشحال کرد که برای اولین بار با او گفتم : « پس شما ابتکار عملیات را در دست دارید ، ژنرال ژرژ جواب داد : « آلمانها ارتش نیرومندی دارند و بما اجازه نخواهند داد که به آنها حمله کنیم . اگر بما حمله ور شدند کشور شما و کشور من وظیفه خود را انجام خواهند داد . »

همانروز با انگلستان عزیمت کردم و شب را در جارتول خوابیدم . از ژنرال ایرونساید Ironside تقاضا کردم که بدیدن من بیاید . وی از لهستان بازگشته بود و در خصوص قدرت نظامی لهستان اطلاعاتی بمن داد که موجب اطمینان خاطر بود . وی در یک مانور ارتش لهستان

شرکت کرده بود. در این مانور که با گلوله‌های جنگی انجام شده بود چند لشکر دزدیر آتش توپخانه لشکرهای مخالف با موفقیت دست بحمله زده بودند، البته تلفات بسیار وارد آمده بود روحیه ارتش بسیار قوی بود.

مشارالیه سه روز نزد من بود و ما وضع نظامی اروپا را بدقت مورد مطالعه قرار دادیم. در همین روزها بود که من ساختمان دیوار آجری مطبخ چارتول را پایان رساندم. میخواستیم چارتول را در آینده کانون خانوادگی خود کنم. همسرم در فرانسه مانده بود و روز ۲۰ اوت از راه دوتنکرک با انگلیس بازگشت.

در این تاریخ قریب ۲۰۰۰۰ آلمانی در انگلستان بودند که با تشکیلات نازی وابستگی داشتند. اگر با قداماتی که ستون پنجم آلمان در همه کشورها قبل از حمله ارتش میکرد توجه می کردیم شك نبود که این عده در انگلیس نیز دست به خرابکاری و قتل‌های سیاسی میزدند.

من در آن تاریخ رسماً محافظت نمیشدم و میل هم نداشتم که از دولت تقاضای محافظ دولتی نمایم، ولی آنقدر میدانستم که مرا نادیده نخواهند گرفت و باید خود وسائل محافظت خود را فراهم کنم.

من بخوبی اطلاع داشتم که هیتلر مرا یکی از دشمنان جدی خود میدانند.

کار آگاه سابقم در اسکاتلند یارد، مفتش تامپسون، باز نشسته شده بود. با او نوشتم که بچارتول بیاید و هفت تیر خود را نیز بیاورد. اسلحه شخصی خود را که خوب کار میکرد آماده کردم. وقتی من بیدار بودم تامپسون میخوانید، وقتی من میخوابیدم او پاس میداد. بدین ترتیب کشتن ما کار آسانی نبود.

از همین تاریخ من میدانستم اگر جنگ روی دهد - چه کسی میتواند ادعا کند که جنگ نزدیک نیست؟ - مسئولیت سنگینی بعده من واگذار خواهد شد.

پایان کتاب اول

جنگ و جیب



کتاب دوم

اگر همانطوریکه دبلی هرالد نوشته، کارگرها از شرکت در کابینه جنگی امتناع نمایند، ما مورد انتقاد شدید قرار خواهیم گرفت و از طرفی نباید فراموش کرد که حوادث ناگواری که طبیعتاً در هر جنگ روی میدهد در انتظار ما است. بدینجهت بنظر من شرکت دادن اعضای حزب لیبرال در کابینه جنگی نهایت اهمیت را دارد. همچنین ایدن با نفوذی که بر قسمتی از حزب محافظه کار دارد و طرفداری بعضی از عناصر لیبرال از او، میتواند کابینه جنگی ما را بخوبی تقویت کند.

مدت سی ساعت است که لهستان حملات شدیدی را تحمل میکند و من از اینکه شنیده ام در بعضی از محافل پاریس صحبت از یادداشت دیپلماتیک جدیدی میکنند بسیار نگرانم. من اطمینان دارم که شما تا بعد از ظهر امروز اعلان جنگ خواهید داد و همین امروز پارلمان را از قصد خود مطلع خواهید ساخت.

من از اینکه در تمام روز دوم سپتامبر که بحران بعداعلای خود رسیده بود خبری از جمبرلن نشد بسیار متعجب شدم. فکر کردم که حتماً مشغول اقداماتی هستند تا شاید بتوانند در آخرین لحظه صلح را حفظ کنند و اتفاقاً هم حدس من صحیح بود.

وقتی جلسه مجلس در هنگام شب تشکیل شد، مذاکرات بسیار کوتاه ولی بسیار شدید بود و طی این جلسه بعضی از قسمتهای نطق جمبرلن در باره حفظ صلح با مخالفت پارلمان مواجه شد. وقتی و گرینود، Greenwood از جای برخاست تا از طرف حزب کارگر صحبت کند، «امری» Amrey از حزب محافظه کار، فریاد زد: «از طرف انگلستان صحبت کنید!» و این جمله از طرف نمایندگان با کف زدن معتد استقبال شد. محیط مجلس یک محیط جنگ بود. من احساس کردم که در این روز اتحاد و اتفاق نمایندگان برآتبیشتر از روز سوم اوت ۱۹۱۴ است! آنروز نیز من در مجلس حاضر بودم.

هنگام شب عده ای از شخصیتهای ذینفوذ احزاب مختلف بخانه من، در مقابل کلیسای وست مینستر آمدند و همگی از اینکه ممکن است مانعدهات خود را نسبت به لهستان انجام ندهیم اظهار نگرانی کردند. قرار بود مجلس، ظهر فردا مجدداً تشکیل شود. در همان شب من نامه دیگری به نخست وزیر نوشتم:

«۲ سپتامبر ۱۹۱۴ - از روز جمعه یعنی از هنگامیکه باشما مذاکره کردم و قرار شد در جرگه همکاران شما درآیم و شما این موضوع را رسماً اعلام کنید، تاکنون خبری از شما ندارم، من واقفاً نمیدانم طی این روز بحرانی چه گذشته است. معهذا تصور میکنم عقایدی برخلاف آنچه که شما بمن گفتید فعلاً در محافل دولتی ابراز میشود، شما به من گفتید: «مهرها بازی شده»، من بخوبی میفهمم که در وضع خطرناکی که ما در آن قرار گرفته ایم باید سیاست خود را تغییر دهیم، اما ما بلم قبل از اینکه مذاکرات در پارلمان شروع شود شما بطور رسمی یا غیر رسمی مرا از جریان امور مطلع سازید. من معتقدم که اگر حزب کارگر و حزب لیبرال را کنار بگذاریم و کابینه جنگی را منحصرأ از افراد محافظه کار تشکیل دهیم اقدامات این کابینه چندان مؤثر نخواهد بود. من معتقدم که باید کوشش بیشتری کرد و موافقت لیبرالها را جلب نمود، بنظر من درباره اعضای کابینه جنگی و حدود اختیارات آنها مجدداً

[۱]

جنگ

سحرگاه روز اول سپتامبر لهستان مورد حمله آلمان قرار گرفت. صبح همانروز در انگلستان بسیج عمومی اعلام شد و نخست وزیر از من تقاضا کرد که بعد از ظهر در کاخ نخست وزیری بدیدن او بروم. جمبرلن بمن گفت که چون راهی برای احتراز از جنگ با آلمان بنظر او نمیرسد لذا تصمیم گرفته که يك کابینه جنگ از چند وزیر مشاور تشکیل دهد. وی تقریباً اطمینان داشت که حزب کارگر از شرکت در يك کابینه «اتحاد ملی» امتناع خواهد کرد ولی امیدوار بود که لیبرالها نظر او را برای شرکت در کابینه جنگی بپذیرند.

وی از من دعوت کرد که در کابینه جنگی شرکت کنم. من پیشنهاد او را بدون اینکه تقاضای توضیحی بنمایم قبول کردم. پس از موافقت راجع باصول اساسی کابینه جنگی، مشترکاً درباره کسانی که باید برای شرکت در این کابینه دعوت شوند و تصمیمات فوری که میبایستی اتخاذ گردد مذاکره کردیم. پس از تفکر بسیار چنین بنظر من رسید که حد متوسط سن وزرایی که برای کابینه جنگی فراخوانده شده اند بسیار زیاد است و چند ساعت پس از نیمه شب نامه زیر را به جمبرلن نوشتم:

«۲ سپتامبر ۱۹۱۴ - آیا ما يك گروه پیر مرد تشکیل نداده ایم؟ من حساب کردم که مجموع سن شش نفریاستمداری که شما راجع بآنها با من صحبت کردید سیصد و هشتاد و شش سال میشود، یعنی بطور متوسط سن هریک از آنها بالغ بر ۶۴ سال میگردد. تقریباً یکسال کمتر از سن تقاعد پیر مردان ولی اگر شما سنکثر را که چهل و نه سال دارد و ایدن را که چهل و دو سال دارد باین عده اضافه کنید حد متوسط سن وزرای کابینه جنگی پنجاه و هفت سال و نیم خواهد شد.

مذاکراتی بنمائیم. لذا از شما تقاضا می‌کنم قبل از اینکه مجدداً مذاکراتی بین ما بعمل آید از انتشار نام اعضای کابینه جنگی خودداری کنید.

همانطوریکه دیروز صبح بشما نوشتم من کاملاً در اختیار شما هستم و تنها آرزویم اینست که بتوانم شما را کمک کنم.

بعداً فهمیدم که روز اول سپتامبر در ساعت نه و سی دقیقه دولت انگلیس با آلمان اتمام حجت کرده و در روز سوم سپتامبر در ساعت نه برای دومین و آخرین بار به آلمان اتمام حجت داده شده است. در صبح روز سوم سپتامبر رادیو اعلام کرد که نخست وزیر در ساعت یازده و چهل و پنج دقیقه نطق خواهد کرد. چون تقریباً یقین بود که دولتین انگلیس و فرانسه مشترکاً با آلمان اعلان جنگ خواهند داد، من نطق کوتاهی که مناسب با این لحظه خطیر و مهمل تاریخ ما بود تهیه کردم.

چمبرلین در نطق رادیویی خود اطلاع داد که ما در حالت جنگ هستیم. نطق اوتازده پایان رسیده بود که صدای غریبی بگوش رسید. صدای طولانی و شکایت آمیزی که بعدها برای ما عادی و آشنا شد. همسر من وارد اتاق کارم شد، گویی جریان امور او را بهیچان آورده بود و راجع بدقت و سرعت عمل آلمانها مطالبی اظهار کرد. ما پیام خانه رفتیم تا ببینیم چه خبر است. از هر طرف در اطراف ما، در نور روشن و سرد سپتامبر، بام خانه‌ها و کلیساهای لندن دیده میشد و بر بالای آنها بیش از پنجاه بالون استوانه‌ای در آسمان مشاهده میکردید. این امر نشان میداد که دولت پیش بینی‌های لازم را کرده است. پس از اینکه يك ربع ساعت از اعلام خطر گذشت ما بطرف پناهگاهی که در آن نزدیکی بود حرکت کردیم و من يك بطری کباب و بعضی چیزهای دیگر که در این موارد لازم و ضروری است با خود همراه بردم. از خانه ما تا پناهگاه صد متر فاصله بود. این پناهگاه زیر زمین وسیعی بود که اطراف آنرا کبسه‌شن هم نگذاشته بودند و وقتی ما رسیدیم ساکنین چندین خانه در آن اجتماع کرده بودند. همه خوشحال بودند، انگلیس‌ها وقتی با حوادث نامعلوم مواجه میشوند خوشحالند.

در حالیکه من در کنار در نشسته و کوچه خلوت را تماشا میکردم صحنه‌های ویرانی و ازهم پاشیدگی در مقابل چشمانم مجسم شده بود و در مخیله‌ام صدای انفجارهایی که زمین را بلرزده در می‌آورد می‌شنیدم و خانه‌هایی که ناگهان ویران میگشت میدیدم و صغیر اتومبیل‌های آتش نشانی را که در میان گرد و غبار و دود سرعت حرکت میکردند میشنیدم. مگر ما خود حملات هوایی دشمن را بارها متذکر شده بودیم؟

وزارت هواپیمائی برای اینکه اهمیت خود را نشان بدهد (چیزی که کاملاً طبیعی است) درباره خطرات حمله هوایی اغراق گفته بود. صلح طلبان نیز برای پیش بردن منظور خود، از خطر حملات هوایی دائماً سخن میگفتند. اما ما که اصرار داشتیم دولت نیروی هوایی مقتدری بوجود آورد، با وجود اینکه این اغراقها را جدی نمیکردیم، از اینکه میدیدیم موضوع طرف توجه مردم قرار گرفته خوشحال بودیم. من اطلاع داشتم که در همان روزهای اول جنگ ۲۵۰۰۰ تختخواب بدستور دولت تهیه شده بود تا از قربانیان حملات هوایی

نگهداری شود. در این قسمت، لافل، کاربزرگی انجام گرفته بود! حال ما انتظار داشتیم که ببینیم واقعاً چه روی خواهد داد.

پس ازده دقیقه مجدداً صدای سوت‌های خطر بگوش رسید. من تصور کردم که برای بار دوم اعلام خطر شده است. ولی نه! مردی در کوچه شروع بدیدن کرد و فریاد میزد: تمام شد! ما بخانه‌های خود بازگشتیم و هر کس سر کار و شغل خود رفت. من بمجلس عوام رفتم و جلسه همانطور که قبلاً پیش بینی شده بود ظهر تشکیل شد. بدون اینکه عجله‌ای در کار باشد تشریفات معمولی انجام گرفت و دعای کوتاه و مهمی خوانده شد. نخست وزیر یادداشتی برای من فرستاد و از من تقاضا کرد که پس از ختم جلسه بدفتر کاراوبروم. هنگامی که در کرسی خود مشغول شنیدن نطق نمایندگان بودم، ناگهان احساس آرامش عجیبی کردم که بعد از هیجانات و عصبانیت‌های چند روز اخیر حقیقتاً غریب بود. فکر من سکون و آرامش کاملی یافت و احساس کردم که بیلتدیهائی رسیده‌ام که در آنجا بر تمام جریانهای زندگی بشری و گرفتاریهای روزانه و کوچک خود مسلط هستم. چیزی جز افتخار کهنسال انگلیس نمی‌دیدم، انگلستانی که حقیقتاً خواهان صلح بود، خود را آماده جنگ نکرده بود ولی بندای شرافت و افتخار با سر بلندی پاسخ میداد. این افکار تمام وجود مرا مرتش میکرد. آری، احساس میکردم که افتخار کشور ما، سرنوشت انسانی ما، ما را به ماوراء واقعیات مادی و حقایق زمینی میکشاند.

من سعی کردم که کمی از این احساسات خود را باروچ نمایندگان مجلس آمیخته کنم. وقتی شروع به سخنرانی کردم، کاملاً باشکست رو بر نوشدم.

چمبرلین بمن گفت که راجع بنامه من اندیشیده است. لیبرال‌ها حاضر بشرکت در کابینه جنگی نشده بودند و در خصوص حد متوسط سن وزرای کابینه جنگی، راهی را که بنظر او رسیده بود این بود که سه وزیر دفاع را وارد این کابینه کند و باین ترتیب حد متوسط سن وزرای کابینه جنگی بهشت تقلیل مییافت.

وی تصمیم گرفته بود که وزارت دربار را بعهده من بگذارد و در عین حال مراد کابینه جنگی نیز شرکت دهد. من از این تصمیم بسیار خوشحال شدم زیرا اگرچه راجع به این موضوع قبلاً سخنی نگفته بودم اما حقیقتاً اینست که بیشتر دوست داشتم بمن کارمینی محول کنند تا اینکه با عصبانیت و هیجان کارهای دیگران را نگاه کنم. در واقع کار وزیر مشاور هر چند هم دارای اهمیت باشد، جز این چیزی نیست.

فرمان دادن از نصیحت کردن آسانتر است. اینکه انسان بتواند کاری را هر چند هم کم اهمیت باشد شخصاً انجام دهد دلپذیرتر از آنست که حق داشته باشد راجع بکلیه امور اظهار نظر کند.

اگر نخست وزیر مرا مختار میکرد که بین عضویت کابینه جنگی و وزارت درباری یکی را انتخاب کنم بدون هیچ شك درباری را انتخاب میکردم! حال هر دو شغل بمن ارجاع شده بود!

در مورد نیروی دریائی، در اولین ساعات جنگ ممکن است حائز اهمیت حیاتی باشد.

بدینجهت بدون اینکه تاریخ قطعی انتصاب من بوزارت دریاداری، از طرف شاه تعیین شود به آن وزارتخانه اطلاع دادم که فردای همانروز از ساعت ۶ صبح در آنجا مشغول کار خواهم شد. وزارت دریاداری بکلیه ناوگان پیام فرستاد که: «ویشنن بازگشته است». بدینترتیب درست پس از یکربع قرن من بهمان دفتر کاری که بادلر دگی و در نتیجه استعفای لردفشر Fisher مجبور بترك آن شده بودم بازگشتم. پس از بیست و پنجسال بازهمان سندلی جرمنی خود را بازیافتم و چند سانبیتر دورتر از آن نیز قسه‌ای که برای نگهداری نقشه‌های جنگی در ۱۹۱۱ دستور داده بودم بگذارند همچنان قرار داشت. در این قسه هنوز نقشه دریای شمال که من روی آن وضع و موقعیت ناوگان آلمان را هر روز مرتباً یادداشت کرده بودم وجود داشت و اکنون میدیدم که یکربع قرن گذشته است و خطر مهلکی که ما را تهدید میکند باز از جانب همان ملت است. یکبار دیگر بخاطر دفاع از دولت ضعیفی که قربانی تجاوز و بیعدالتی شده بود ما مجبور شده بودیم شمشیر خود را از غلاف بیرون بیاوریم.

یکبار دیگر ما مجبور شدیم بخاطر حیات و شرافت جنگیم و علیه نژاد مقتدر ژرمانی که دلار و با انضباط ولی بیرحم است، مبارزه کنیم. آری، یکبار دیگر!

سر نوشت راه خود را می‌پیمود.

در همان شب سوم سپتامبر من با دریا سالار و افسران نیروی دریائی تماس گرفتم و تا نیمه‌های شب با آنها و رؤسای ادارات مختلف نیروی دریائی مذاکره کردم و دستوراتی دادم. در صبح چهارم سپتامبر بوزارت دریاداری رفتم و تمام امور را در دست گرفتم. وزارت دریاداری مانند سال ۱۹۱۴، قبل از بسیج عمومی اقدامات احتیاطی لازم را بعمل آورده بود.

من بکلیه مسائل مربوط بوزارت دریاداری و ناوگان سلطنتی شناسائی کامل داشتم. چهار سال (۱۹۱۵-۱۹۱۱) که در طی آن نیروی دریائی را برای جنگ آماده ساخته بودم و ده ماهی که در آغاز جنگ دوم وزارت دریاداری را بهعهده گرفتم از هر حیثانترین دوران زندگی من است.

من در این مدت اطلاعات وسیعی درباره نیروی دریائی بدست آورده بودم. علاوه بر آن، در مدتی که مقام رسمی نداشتم نیز مطالعات عمیق و مبسوطی درباره مسائل مربوط به ناوگان سلطنتی و نیروی دریائی نموده بودم. در مجلس عوام نیز چندین بار نطقهایی راجع بنیروی دریائی کرده بودم. از طرفی همیشه تماس خود را باوزارت دریاداری حفظ کرده بودم و مرا از بسیاری از اسرار نظامی مطلع ساخته بودند. چهار سال نیز در کمیته تحقیقات دفاع شرکت کرده بودم و از تکمیل ساختمان دستگاه‌های رادار که مسائل مربوط به جنگ دریائی را بکلی دگرگون کرده بود بخوبی مطلع بودم.

همچنین توسط گزارشهای رسمی که بمن داده میشد از وضع ناوگان جدیدی که با ساختمان آن پایان رسیده و یا نزدیک باتمام بود مطلع گردیده بودم و علاوه از میزان قدرت نیروی دریائی آلمان و ایتالیا نیز آگاه بودم.

در نطقهایی که قبلاً راجع بنیروی دریائی سلطنتی کرده بودم البته بیشتر درباره نواص و عیوب نیروی دریائی سخن گفته بودم و اگر این نطقها را میخواستند وسیله‌ای برای شناسائی قدرت دریائی انگلیس قرار دهند مسلماً نمی‌توانستند بقدرت واقعی نیروی دریائی انگلیس و اعتمادی که من بآن داشتم پی برند. باید اذعان کرد که دولت چمبرلین نیروی دریائی سلطنتی را برای جنگ با آلمان و با آلمان و ایتالیا آماده کرده بود.

دفاع استرالیا و ولاندوهند البته مواجبه با مشکلات میشد ولی احتمال قوی میرفت که در صورت حمله ژاپن آمریکا نیز وارد جنگ شود. باین جهت بود که وقتی من امور وزارت دریاداری را بهعهده گرفتم احساس میکردم که بهترین و منظمترین وسائل جنگی جهان را در اختیار خود دارم. همچنین اطمینان داشتم که فرصت کافی خواهیم داشت که بی‌قیدیهای گذشته را جبران کنیم و در مقابل حوادث ناگهانی که یقیناً جنگ برای ما بوجود خواهد آورد، از خود مقاومت نشان دهیم.

ایتالیا هنوز اعلان جنگ نداده بود و بخوبی روشن بود که موسولینی منتظر است ببیند امور چه جریانی پیدا میکند. در مقابل اینوضع نامطمئن و برای اینکه احتیاط را از دست نداده باشیم تصمیم گرفتیم که تا اتخاذ تصمیمات قطعی، کشتی‌های خود را از «کاپ» عبور دهیم. علاوه بر تفوق دریائی که خود داشتیم، نیروی دریائی فرانسه نیز که در نتیجه اداره مؤثر دریا-سالار و دارلان عظمت دوران گذشته را بازیافته بود از ما پشتیبانی میکرد. اگر ایتالیا دشمن ما میشد، اولین میدان جنگ ما میبایستی مدیترانه باشد. من با هر گونه نقشه‌ای که نتیجه آن از دست دادن مرکز مدیترانه بود مخالف بودم.

نیروی دریائی ما بتهائی وبدون کمک نیروی دریائی فرانسه واستفاده از بنادر فرانسه نمیتوانست ناوگان ایتالیا را از بین ببرد و کنترل کامل مدیترانه را طی دو ماه، وشاید هم کمتر بدست ما بدهد. از آنجا که مدیترانه در تحت کنترل ما بود، بنیروی دریائی ایتالیا ضربات قاطعی ممکن بود وارد آورد که منجر بشکست این کشور در جنگ شود. تمام نیروهای ایتالیا در حبه و لیلی از ایتالیا جدا میشد. فرانسویها و ما میتوانستیم در افریقا هر قدر احتیاج داشته باشیم نیروی کمکی وارد کنیم، در حالیکه ایتالیائیها در مقابل دشمنانی قرار میگرفتند که از حیث تعداد بر آنها برتری داشتند.

اگر مرکز مدیترانه را از دست میدادیم، مصر و کانال سوئز و متصرفات فرانسه در شمال افریقا مورد هجوم سپاهیان ایتالیا که از طرف افسران آلمانی اداره میشدند قرار میگرفت. علاوه بر این، چند پیروزی قطعی در مرحله اول جنگ، در جنگ ما و آلمان عامل مؤثری نمیتوانست باشد. هیچ چیز نمیبایستی مانع این پیروزیها شود و چه از نظر جنگ زمینی و چه از نظر جنگ دریائی ما میبایستی موفق شویم.

وقتی من وزیر دریاداری شدم، نظریه وزارت دریاداری را درباره دفاع در مقابل ژاپن-دریائیهای دشمن قبول کردم، اما وسائل دفاعی ما برای جلوگیری از خطرات ناشی از

حملات زیر دریایی خیلی کم بود. من در آن موقع نظر خود را راجع باین موضوع به طور کتبی بنیاد نیروی دریایی ابلاغ کردم: «بایستی در دریاهای آزاد، خصوصاً در مدیترانه بر زیر دریاییها پیروزی داشت. البته تلفاتی به ما وارد خواهند ساخت ولی این تلفات نباید مانع اذیت انجام نشه‌های ما شود.» این نظر غلطی نبود.

در واقع طی سال اول جنگ خطر بزرگی از طرف زیر دریاییها متوجه ما نشد. نبرد اقیانوس اطلس طی سالهای ۱۹۴۲-۱۹۴۱ روی داد.

و بنیعت از افکاری که پیش از جنگ در وزارت دریاداری وجود داشت، من نیز به حملات ناشی از حملات هوایی بر ناوگان سلطنتی چندان اهمیت ندادم. در آن موقع من نوشتم که: «بعقیده من حمله هوایی بر ناوگان مسلح بریتانیا مانع از کنترل دریاهای از طرف این ناوگان نخواهد شد. اما مشکلات بسیار در پیش بود. جزیره مالت، با قدرت ضد دفاعی ناچیز خود، مسأله بزرگی بود که راه حل فوری برای آن بنظر نمی رسید. در عوض باید این نکته را در نظر گرفت که هیچیک از ناوگان بریتانیا در سال اول جنگ در نتیجه حمله هوایی غرق نشد.

در آن زمان، هیچ احتمال نمیرفت که ژاپن قصد ورود به جنگ را داشته باشد. البته نظر ژاپن بیشتر متوجه امریکا بود و تصور نمیرفت که امریکا، بفرس اینکه خود مورد حمله ژاپن قرار بگیرد، در مقابل حمله ژاپن به تصرفات و پایگاههای دول اروپایی در آسیا آرام بنشیند.

در صورتیکه امریکا علیه ژاپن وارد جنگ میشد منافعی که از این راه نصیب ما میشد (فقط در جنگ علیه ژاپن) بیش از ضررهای بود که حمله ژاپن به ما داشت. تهدیداتی که در خاور دور میشد بهیچوجه نمی بایستی ما را از اجرای نقش خود در اروپا باز دارد. ما نمیتوانستیم متصرفات خود را در خاور دور در مقابل ژاپن حفظ کنیم. دورترین نقطه‌ای که ممکن بود، از آن دفاع کنیم در سنگاپور بود. میبایستی سنگاپور تا شکست نیروی دریایی ایتالیا در مدیترانه مقاومت کند.

در ابتدای جنگ، احتمال تصرف سنگاپور از طرف ژاپن، در صورتیکه پادگان سنگاپور برای شش ماه آذوقه و مهمات داشته باشد، بهیچوجه وجود نداشت. سنگاپور همان قدر از ژاپن دور است که سوتامپتون Southampton از نیویورک فاصله دارد. برای اینکه ژاپن بتواند شصت هزار سرباز در سنگاپور پیاده کند میبایستی ناوگان آن کشور ۳۰۰ میل راه بینمایند و اگر ارتباط دریایی این نیروها با ژاپن قطع میشد شکست آنها حتمی بود. البته این شرایط وقتی ژاپنی‌ها هند و چین و سیام را تصرف کردند و نیروی زمینی و هوایی مقتدری در ۳۰۰ میلی خلیج سیام متمرکز ساختند دیگر وجود نداشت.

تا وقتی نیروی دریایی بریتانیا شکست نخورده بود و توافق سنگاپور در دست ما بود موضوع حمله ژاپن باسترالیا و زلاند جدید اصلاً مورد گفتگو نبود. ما نمیتوانستیم به استرالیا اطمینان دهیم که چنین خطری آن کشور را تهدید نمیکند. خیلی بعید بود که ژاپن برای

تصرف استرالیا اقدامی بنمایند. برای اینکه استرالیا را شکست داد میبایستی آتش بزرگی تهیه دید و مدت زیادی جنگید. برای حمله به استرالیا تمام نیروی دریایی ژاپن بایستی به طرف استرالیا رهسپار شود و این کار بسیار خطرناکی بود. در هر لحظه ممکن بود نیروی دریایی انگلیس در مدیترانه پیروزی قطعی بدست بیاورد و بطرف خاور دور حرکت کند و ارتباط ناوگان ژاپن را با پایگاههای اصلی آنها قطع کند.

همچنین ممکن بود به ژاپن اعلام کند که عبور ناوگان ژاپنی از خط استوا بمنزله اعلان جنگ به امریکا است. احتمال میرفت که امریکا بچنین کاری اقدام کند و امکان این بود که نظر واشنگتن را در باره این مسأله استفسار کرد.

من در آنوقت نوشتم که «طی سال اول جنگ استرالیا و زلاند جدید مورد تهدید قرار نخواهند گرفت.» من در آنوقت امیدوار بودم که در سال اول جنگ، دریاهای اقیانوسها را از وجود دشمن پاک کنیم.

در خصوص «جنگ دریایی» نظریات من صحیح بود. ما بعدها حوادث مهمی که از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲ در خاور دور روی داد خواهیم دید.

طرح کابینه جنگی که چمبرلین ابتدا در نظر داشت تشکیل دهد وسعت یافت و ما بجای شش نفر، یازده نفر شدیم. باستانهای من همه وزراء از سالها پیش عضو کابینه چمبرلین بودند و هر یک تاحدی مسئول وضعی بودند که ما با آن مواجه گردیده بودیم و چه از نظر دیپلماتی و چه از نظر نظامی مسئولیتهایی به عهده داشتند.

ایدن در فوریه ۱۹۳۸ استعفا داده بود و من یازده سال بود که هیچ مقام رسمی به عهده نداشتم. در نتیجه من در هیچ يك از اموری که مربوط بدفاع انگلیس بود مسئولیت نداشتم، و بر عکس، طی هفت سالیکه گذشته بود دائماً خطراتی که اکنون با آن مواجه شده بودیم پیش بینی کرده بودم. بدین ترتیب، با توجه باینکه عظیم ترین قدرت دریایی را در اختیار من گذاشته بودند، وضع من در کابینه جنگی بسیار خوب بود.

از طرفی من نخست وزیر و سایر وزراء را بخوبی میشناختم. من و اغلب آنها مدت پنج سال در کابینه بالدوین شرکت کرده بودیم و در طی زندگی پارلمانی خود دائماً با آنها تماس دوستانه داشتم. معهذا، سر جان سیمون و من از يك نسل سیاسی قدیمیتری بودیم. من مدت ۱۵ سال در دولتهای مختلف بریتانیا شرکت کرده بودم و او نیز قبل از دیگران مشاغل سیاسی به عهده گرفته بود.

من در طی جنگ اول جهانی وزیر دریاداری و وزیر مهمات شده بودم. اما در صورت بروز يك بحران ممکن بود من و نظریات قدیمی من مورد انتقاد قرار گیرد. بهمین دلیل لازم بود که من حد اکثر کوشش خود را بکار ببرم تا بتوانم مطابق يك وزیر جوان امور را اداره کنم. در نتیجه منوسل بطرزکاری شدم که در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ کشف کرده بودم و بطور قابل ملاحظه‌ای قدرت کار مرا بالا برده بود. بلافاصله پس از چهارمده یک ساعت میخوابیدم و چون قدرت اینرا داشتم که هر لحظه بخواهم بخواب عمیقی فرو روم، از این

یکساعت حداکثر استفاده را مینمودم. این عادت موجب شده که من بتوانم در یکروز، کار یکروز و نیم را انجام دهم. طبیعت انسان را برای این خلق نکرده که از ساعت ۸ صبح تا نیمه شب لاینقطع کار کند و میبایستی در روزلاقل بیست دقیقه استراحت کامل نماید.

من از اینکه میدیدم میبایستی مانند کودکان بلافاصله بعد از نهار بخوابم متأسف بودم اما از اینکه میدیدم یکساعت خواب بعد از نهار بمن اجازه میدهد که تا ساعت دو بعد از نیمه شب و گاهی بیشتر کار کنم راضی بودم. من در تمام مدت جنگ این عادت را حفظ کردم و یکسانیکه میخواهند حداکثر کار را در زمان طولانی انجام دهند این عادت را توصیه میکنم.

دریا سالار «پوند» Pound از من تبعیت کرد. منتهی او بجای اینکه مثل من در بستر استراحت کند روی صندلی راحتی خود بخواب میرفت و بشدنی بخواب بعد از ظهر عادت کرده بود که گاهی در جلسه کابینه جنگی نیز بخواب میرفت. اما اگر يك کلمه درباره نیروی دریائی گفته میشد از خواب بیدار میشد و کوجکترین چیزی از فکر دقیق او پنهان نمیباشد.

[۲]

وزارت دریاداری

متعاقب حمله هیتلر به لهستان و اعلان جنگ فرانسه و انگلستان به آلمان، یکدوره سکون و آرامش طولانی پیش آمد که موجب تعجب همگان گشت. چمبرلین دريك نامه خصوصی که در شرح حال او بقلم فیلینگ ذکر شده، باین دوره نام «جنگ سحر گاهی» داده است (این دوره از سوم سپتامبر ۱۹۳۹ شروع میشود و تا دهم مه ۱۹۴۰ ادامه پیدا می کند. در فرانسه این دوره جنگ را «جنگ عجیب» مینامند).

طی چند ماه فرانسه به هیچ حمله ای علیه آلمان دست نزد. سپاهیان دو کشور همینکه بسیج عمومی انجام گرفت در امتداد مرز در مقابل یکدیگر بیحرکت ایستادند. همچنین حملات هوائی بجز در چند مورد و آتیم برای اکتشاف بر فراز فرانسه و انگلیس صورت نگرفت. دولت فرانسه از ما تقاضا کرد که ما هم نسبت به آلمان همین رویه را اتخاذ کنیم، زیرا امکان بود آلمانها بحملات هوائی متقابل دست بزنند و کارخانه های فرانسه که در مقابل حملات هوائی حفاظت نشده بود مورد حمله قرار گیرد. در نتیجه ما هم باین قناعت کردیم که بیانه ها و اعلامیه هایی بر فراز خاک آلمان بریزیم که منظور از آن بالا بردن سطح اخلاق آلمانها بودا این نوع جنگیدن در زمین و در هوا هم در مات و مبهوت کرده بود. فرانسه و انگلیس با کمال خونسردی در جای خود نشسته بودند و ماشین جنگی آلمان با تمام قوت خود لهستان را خرد میکرد. واقعاً جای شکایت برای هیتلر نمانده بود.

اما جنگ دریائی از همان ساعات اول جنگ با نهایت شدت وحدت آغاز شد و بهین دلیل وزارت دریاداری مرکز واقعی عملیات جنگی شده بود. در سوم سپتامبر کشتی های ما در آبهای دریاهای و اقیانوسها مثل معمول مشغول حرکت بودند ولی ناگهان خود را در مقابل زیر دریائیهای دشمن که خصوصاً در سواحل غربی انگلیس منتظر آنها بودند یافتند. در همان شب، در ساعت ۹ بعد از ظهر کشتی مسافری «آنتیا» که بسوی امریکا عزیمت مینموده مورد

اصابت از در قرار گرفت و غرق شد. ۱۱۲ مسافر که ۲۵ نفر آنها آمریکائی بودند هلاک شدند. ظرف چند ساعت خبر این عمل وحشیانه در دنیا منتشر شد. دولت آلمان که میل داشت از بروزر گونه سوء تفاهم با آمریکا جلوگیری کند فوراً اعلام کرد که من بمبی در این کشتی قرار داده‌ام تا غرق آن موجب تیرگی روابط آلمان و آمریکا شود. این تهمت تنگین در بعضی از محافل که با ما دشمن بودند استقبال شد (اسناد نوربرگ). در روز پنجم و ششم سپتامبر کشتی‌های «بوسنیا» Bosnia و «روبال سپتر» Royal Scepter و «ریو کلارو» Rio Claro در سواحل اسپانیا غرق شدند. فقط سر نشینان «ریو کلارو» نجات یافتند و سر نشینان دو کشتی بزرگ دیگر هلاک شدند.

حرکت کشتی‌ها بطور کاروان آغاز شد و دستورات لازم بناخدا بان داده شد تا اقدامات احتیاطی را انجام دهند. تمام ملوانان کشتی‌های تجارتی با حرارت و شهادت کامل با آبنده نامعلومی روبرو شدند. آنها حاضر نبودند که فقط نقش منفی بازی کنند و تقاضای اسلحه کردند. استفاده از توپ در کشتی‌های تجارتی برای دفاع در مقابل دشمن با قوانین بین‌المللی مطابقت میکرد. وزارت دریاداری تمام کشتی‌های تجاتی را که فواصل کوتاهی را طی میکردند با توپ مجهز کرد و با سلاح‌های دفاعی آنها را تجهیز نمود. باین ترتیب زیر دریائی‌ها مجبور میشدند برای حمله بکشتیهای تجارتی در زیر آب بمانند و نمیتوانستند از توپهای خود استفاده کنند و اغلب از درهای خود را بدون اخذ نتیجه برای حمله بکشتی‌های تجارتی بکار میبردند. تجربه گذشته موجب شده بود که وزارت دریاداری توپهای جنگ اول جهانی را برای استفاده کشتیهای تجارتی همچنان حفظ کند ولی وسائل ضدهوایی مؤثری در اختیار کشتی‌ها قرار نگرفت. چندین ماه وقت لازم بود تا بتوان کشتیهای تجارتی را در مقابل حملات هوایی دشمن محافظت نمود. طی این مدت، کشتی‌های تجارتی و مسافربری ما خسارات مهمی متحمل شدند.

علاوه بر حفاظت کشتیهای تجارتی خود ما مجبور بودیم آلمانها را از هر گونه تجارت دریائی بازداریم و راه هر گونه واردات را بر ایشان ببندیم. لذا محاصره دریائی باشد تمام بموقع اجرا گذاشته شد و نقشه محاصره از طرف وزارت جنگ اقتضای که بهمین منظور تأسیس شده بود، طرح شد و وزارت دریاداری آنرا بموقع اجرا گذاشت.

نیروی دریائی تجارتی دشمن، مانند سال ۱۹۱۴ بلافاصله در تمام آبهای آزاد ناپدید شد. کشتیهای آلمانی اکثراً به بنادر بی طرف پناهنده شدند و اگر قبل از رسیدن به این بنادر مورد حمله قرار میگرفتند فوراً خود را غرق میکردند معهذا ما موفق شدیم که ۱۵ کشتی که ظرفیت مجموع آنها ۷۵۰۰ تن بود دست یاوریم و قبل از پایان سال ۱۹۳۹ این کشتی‌ها مورد استفاده متفقین قرار گرفت. کشتی بزرگ «برمن» Bremen که به بندر مومانسک در شوروی پناهنده شده بود موفق شد خود را به آلمان برساند. البته باید دانست که اگر «سالمون» زیر دریائی انگلیسی مقررات بین‌المللی را رعایت نمیکرد به آسانی موفق میشد که این کشتی را بقر اقیانوس بفرستد اما سالمون به قوانین بین‌الملل احترام گذاشت. ناخدای این زیر دریائی سر هنگ دوم بیکنورد بود که موفقیت‌های درخشانی بدست آورد ولی چندی بعد با زیر دریائی

خود ناپدید گشت.

پس از اینکه ترتیب آمد و رفت کشتی‌ها بطور کاروان داده شد با یک مسئله مهم دیگر مواجه شدیم و آن تعیین يك پایگاه دریائی برای ناوگان بود. در روز ۵ سپتامبر جن کفر انس طولانی در این باره تشکیل دادم و این کفر انس خاطرات دیرین را در من بیدار کرد. در صورت جنگ با آلمان «سکا فلو» Scapa Flow نقطه سوق الجیشی مهمی است که بوسیله آن ناوگان بریتانیا می‌تواند راه خروج از دریای شمال را کنترل کرده محاصره دریائی را عملی کنند. طی جنگ بین‌الملل اول ناوگان بریتانیا «روزیت» Rosyth را که دارای بندر مهمی بود در جنوب واقع شده بود پایگاه خود قرار داد. اما حال «سکا پا» که از پایگاههای هوایی آلمان دورتر بود برای اینکه بعنوان پایگاه دریائی از آن استفاده شود مناسبتر بود. بهمین دلیل در نقشه جنگی وزارت دریاداری، آنجا بعنوان پایگاه دریائی انتخاب شد. طی پائیز ۱۹۱۴ در نیروی دریائی انگلیس نگرانی شدیدی پیدا شده بود. شایع شده بود که زیر دریائی‌های آلمان وارد بندر شده‌اند. در وزارت دریاداری هیچکس نمی‌توانست تصور کند که يك زیر دریائی بتواند از گذرگاههای دشوار و راههای پربیخ و خم عبور کرده وارد بندر شود. جزر و مد و جریان شدید آب مانع از آن می‌شد که يك زیر دریائی ناشناس بتواند خود را بداخل بندر برساند. معهذا در نیروی دریائی خانگی، که شامل بیش از صد ناو جنگی بود اضطراب شدیدی حکمفرمائی میکرد. دو یا سه بار، خصوصاً در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۴ اعلام خطر داده شد.

گفته میشد که يك زیر دریائی آلمان داخل بندر شده است. چند تیر توپ شلیک شد و کشتی‌ها با سرعت بطرف دریا حرکت کردند. بالاخره حسابهای وزارت دریاداری صحیح بود و معلوم شد که هیچ زیر دریائی آلمانی طی جنگ اول بین‌المللی نتوانسته‌است از موانعی که در سر راه این بندر قرار داشت عبور کند. فقط در سال ۱۹۱۸ پس از شکست نیروی دریائی آلمان، يك زیر دریائی که چند نفر افسر آنرا راهنمائی میکردند می‌خواست خود را باین بندر برساند ولی آنها از طرف ناوگان بریتانیا غرق شد. معهذا من خاطرات تلخی از آن دوره داشتم و تمام کوشش خود را برای سد کردن راه زیر دریائیه بکار بردم.

اکنون، یعنی در سال ۱۹۳۹، دو خطر وجود داشت که مینایستی مورد ملاحظه قرار گیرد که اولی ترقی ساختمان زیر دریائی‌ها و تقلیل ظرفیت و حجم آنها، دومی خطر حملات هوایی بود. در کنفرانسی که تشکیل دادم با کمال تعجب دریافتم که هیچگونه اقدامی برای جلوگیری از حملات هوایی وسد کردن راه زیر دریائی‌های کوچک بعمل نیامده‌است. در سه نقطه سدهای ضد زیر دریائیها قرار داده بودند اما این سدها منحصر به تورهای ساده بود. معبر تنگ و بر بیخ و خم شرقی «فلاو» Flow فقط با بدنه شکسته کشتی‌های که مخصوصاً در ۱۹۱۴ در آنجا غرق کرده بودند سد شده بود و فقط وزارت دریاداری سه بدنه دیگر کشتی بآنها اضافه کرده بود. این موضوع موجب نهایت نگرانی بود. من دستورهای لازم برای ایجاد سدهای جدید دادم.

اقدامات دفاعی که در اسکاپا انجام گرفته بود بنحوی بود که انسان تصور می کرد خطر حملات هوایی اصلاً وجود ندارد. تمام وسائل ضد هوایی منحصر به دوتوپ ضد هوایی بود. يك پایگاه هوایی آبی نیز در اختیار نیروی دریایی بود ولی هیچگونه اقدامی برای استفاده از نیروی هوایی سلطنتی در مورد حمله نیروی هوایی آلمان انجام نگرفته بود. ایستگاه راداری که در ساحل تأسیس شده بود کار می کرد اما برای جلوگیری از حملات هوایی کافی نبود. قرار بود که دو پایگاه هوایی در ویک و Wick تأسیس شود. اما تأسیس این پایگاهها قبل از ۱۹۴۰ امکان نداشت.

من تقاضا کردم که فوراً اقداماتی بعمل آید. ولی نقشه های دفاع هوایی ما بجای وسیع بود و دفاع از لندن نیز بقدری مسأله مهم و حیاتی بود که امکان نداشت تقاضاهای ما را فوراً برآورند. از طرفی اکثر ناوهای جنگی که در بندر موز بودند خود با توپهای ضد هوایی مجهز بودند. برای اینکه احتیاط کامل بعمل آورده شده باشد وزارت دربار اداری دو دسته هواپیمای شکاری دریائی (گشتی هوایی) برای دفاع از اسکاپا آماده کرد.

بهر حال در آن موقع چاره ای جز ادامه بازی «قابم باشک» نبود. سواحل غربی اسکاتلند بندرگاههای بسیاری داشت که بخوبی امکان داشت آنها را از نظر دشمن پنهان کرد و بوسائلی از ورود زیر دریاییهای آلمانی باین بنادر جلوگیری نمود. ما در جنگ اول متوجه شده بودیم که پنهان کردن ناوگان، خود وسیله مؤثری برای دفاع است؛ اما هیچ بعید نبود که يك هواپیمای اکتشافی خود را به پایگاهها برساند و متعاقب آن هواپیمای بمب افکن در آسمان ظاهر شوند. مهذا چون چاره دیگری نبود تصمیم گرفتیم که با مخفی کردن ناوگان و تغییر مکان آنها از حمله هواپیمای دشمن جلوگیری کنیم.

من وظیفه خود دانستم که اسکاپا را بازدید کنم. از ژوئن ۱۹۴۷ تا آذرماه از روزی که لرد شافیلد مدرسه دفاع ضد زیر دریایی را بمن نشان داده، با «سرجارلز فوربس» Sir Charles Forbes فرمانده عالی ناوگان ملاقات نکرده بودم. لذا قرار شد که چند روز در کابینه جنگی شرکت نکنم و باتفاق يك ستاد کوچک شخصی روز چهاردهم سپتامبر به ویک و رفق. در مدت دو روز، بندر و اطراف آنرا مورد بازدید قرار دادم و موانع ضد زیر دریایی را از نزدیک مشاهده کردم. بمن اطمینان دادند که این موانع مانند جنگ گذشته مؤثر خواهد بود و ضمناً مشغول تقویت و اضافه کردن آنها نیز هستند. سپس با «سرجارلز فوربس» و افسران عالی رتبه اودرناو «نلسون» راجع به اسکاپا و کلیه مسائل جنگ دریائی مذاکره کردم. دریا سالار مرا برای بازدید بقبه ناوگان که در «لوکاو» Loch Ewe بودند درناو «نلسون» همراهی کرد.

هنگامی که وارد دریا شدیم من از اینکه مشاهده کردم «نلسون» را ناوهای اژدرافکن شباهت نمیکند متعجب شدم و بدریا سالار گفتم که يك رزمناو اگر از طرف لاقل دو اژدرافکن همراهی نشود با اطمینان نمیتواند وارد دریای آزاد شود. دریا سالار بمن جواب داد که «البته ما خیلی مایلیم این قاعده را مراعات کنیم اما آنقدر اژدرافکن نداریم که طبق این قاعده رفتار نماییم». هوا صاف و آرام بود. هنگام شب ما در لوکاو لنکر انداختیم. پنج

ناو جنگی بزرگ در این بندر لنکر انداخته بودند. مدخل بندر را با موانع ضد زیر دریایی مسدود کرده بودند. چند ناوچه توپدار در اطراف بندر مشغول گشت بودند. اطراف بندر را تپه های ارغوانی اسکاتلند احاطه کرده بود.

من بیاد یک ربع قرن پیش افتادم که يك چنان روزی برای آخرین بار از این بندر بازدید کرده بودم. در آنوقت فرماندهی عالی با سرجان جلیکو Sir John Jellicoe بود. وی باتفاق افسران عالی رتبه اش مرا همراهی میکرد. در آنوقت نیز آنها، در ناوهای بزرگ خود دچار همین نگرانی بودند که امروز نیز مشاهده میشد. افسران ارشد آنروز اکنون یا زندگی را بدرود گفته و یا بازنشسته شده بودند. افسران ارشدی که اکنون در ناوهای بزرگ بمن معرفی میشدند، در آن زمان با افسر جزء و یاسر جوخه بوده اند. قبل از جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ من سه سال فرصت داشتم که با افسران ارشد آشنا شوم و در موقع جنگ میدانستم که هر کدام را به چه کاری بگمارم، اما حالا در مقابل خود چهره های ناآشنائی میدیدم. انضباط و لباس متحدالشکل و تشریفات معموله فرقی نکرده بودند. اما کسانیکه در مقابل من ایستاده بودند از نسل جدیدی بودند، فقط ناوها همان هائی بودند که قبلاً دیده بودم، هیچکدام از آنها جدید نبود. این وضع در من تأثیر غریبی کرد و پنداشتم که زندگی گذشته خود را مجدداً آغاز کرده ام. وقتی میدیدم همان شغل و همان وضعی که یک ربع قرن پیش داشتم پیدا کرده ام، بنظر میرسید که تنها من بازمانده دوران گذشته ام. اما نه، خطرات هم بازماندگان دوران گذشته بودند، خطراتی که ازل امواج دریا برمیخیزند، ولی امروز جقدر بزرگترند! خطراتی که از آسمان فرود میآیند، ولی امروز فقط ترس از اینکه محل ما را کشف کنند وجود ندارد بلکه هر لحظه ممکن است مورد چنان حملات هوایی قرار بگیریم که بکلی ما را از میان ببرد.

در دوز ۱۸ سپتامبر دوناو بزرگ دیگر را بازدید کردم و هر جقدر بیشتر ناوگان بریتانیا را از نزدیک بازرسی میکردم اعتماد بنیروی دریائی سلطنتی و فرماندهی آن بیشتر میشد. سپس «لوکاو» را ترک کردیم و در راه ناهار را در کنار رودخانه کوچکی، که در زیر تابش خیره کننده آفتاب برق میزد، خوردیم. من بطور عجیبی در خاطرات خود غوطه ور شده بودم.

«شما را بخدا بیایید روی زمین بشینیم» و داستانهای حزن انگیزی که از مرگ شاهان سخن میگوید برای یکدیگر نقل کنیم» (از پرده سوم نمایشنامه ریچارد دوم، از شکسپیر)

بنظر میرسد که کسی هرگز دوبار، با این فاصله طولانی زمان، در مقابل خطری باین عظمت قرار نگرفته است. هیچکس مانند من و در مقام من مسئولیتهائی که شغلم ایجاب میکرد احساس نکرده است. و مثلاً هیچکس مثل من حالت دریا سالارها و دریاها را هنگامیکه ناوهای بزرگ بقعر دریا فرو میرود و وضع لحظه بلخظه وخیم تر میشود احساس ننموده است. اگر بنا باشد ما همان ضربات گذشته را برای بار دوم متحمل شویم

آیا قدرت تحمل استغای مجدداً را خواهم داشت؟ فیشر و یلسون، بانتبرگه، جلیکو، بیٹی، پاگهام، استاروی، همه مرده بودند.

مثل من مثل میهمانی است که بعدهای دیگر میهمانی آمده.

ولی اکنون که از تالار مجلل مجلس ضیافت عبور میکند،

همه چهلچراغها خاموش شده،

و گلهائی که زینت افزای بزم بودند پزمرده،

و همه میهمانان، چزان، رفته اند.

(از اشعار توماس مور) T. Moore

لهستان در حال احتضار بود و فرانسه با نور ضعیفی که انعکاس روشنایی درخشان جنگجویی گذشته اش بود میدرخشید؛ روسیه عظیم دیگر یک منفق نبود، حتی بیطرف هم نبود و هر آن ممکن بود دشمن ما شود؛ ایتالیا دوست ما نبود؛ ژاپن منفق ما نبود؛ آیا امریکا مجدداً در جنگ دخالت خواهد کرد؟ امپراطوری بریتانیا با وجود اینکه متحد و دست نخورده مانده بود، آماده نبود؛ ما بر دریاها مسلط بودیم اما در جنگ جدید هوایی بطور قابل ملاحظه ای از دشمن عقبمانده بودیم؛ آینده مسلماً درخشان نبود.

برای بازگشت بلند تمام بعد از ظهر و تمام شب را در قطار راه آهن بودیم هنگامیکه در ایستگاه «استون» Euston از قطار پیاده شدم مشاهده کردم که رئیس سناد نیروی دریائی شخصاً بایستگاه آمده و من از این امر متعجب شدم. نگاه دریاسالار «پوند» نشان میداد که امر فوق العاده ای روی داده است. وی گفت: «خبر بدی برای شما آورده ام. ناو و کوراجوس، دیشب در تنگه بریستول غرق شد. این ناو کهنه ترین ناو هواپیما بر ما بود ولی در آن موقع احتیاج مبرمی بان داشتیم. من از اینکه دریاسالار شخصاً برای آوردن این خبر بایستگاه آمده از او تشکر کردم و گفتم: «در این جنگی که ما آغاز کرده ام ناگزیر حوادثی مانند این رخ خواهد داد. من اینگونه حوادث را بسیار دیده ام.»

سپس بجمام رفتم و خود را برای کار روزانه آماده نمودم.

در دو یا سه هفته اول جنگ که ناوگان ضد زیر دریائی ما هنوز آماده نشده بود ما تصمیم گرفته بودیم که برای سالم رساندن ناوگانی که بطرف بنادر انگلیس حرکت میکردند از ناوهای هواپیما بر حداکثر استفاده را بنمائیم. البته این خطری بود که ناچار بودیم آنرا استقبال نمائیم. ناو هواپیما بر «کوراجوس» که با چهار اژدرافکن همراهی میشد نیز بهمین منظور ببنگه بریستول رفته بود، دو اژدرافکن از چهار اژدرافکنی که این ناو را همراهی میکردند مجبور شده بودند بتعقیب یک زیر دریائی که یک کشتی تجارتی را دنبال میکرد بپردازند. هنگامیکه ناو هواپیما بر «کوراجوس» جهت خود را در مسیر باد تغییر داده بود تا هواپیماها بتوانند روی آن بنشینند، مواجهه بایک زیر دریائی میشد. از ۱۲۶۰ ملوانی که در این ناو بودند ۵۰۰ نفرشان غرق شدند؛ همچنین ناخدا جانس که در ناو مانده بود با ناو خود بشرف دریا فرو رفت. سه روز قبل از این واقعه یکی دیگر از ناوهای هواپیما بر بنام لارک رویال،

که بعدها مشهور شد، مورد حمله یک زیر دریائی قرار گرفته بود، اما اژدرها بان اصابت ننموده بود و زیر دریائی توسط اژدرافکن هائی که ناو هواپیما بر را همراهی میکردند غرق شد.

در پایان ماه سپتامبر ما بطور کلی از نتایج اولیه جنگ دریائی ناراضی نبودیم. من احساس میکردم که وزارتخانه مهمی که در اختیار داشتم و آنقدر مورد علاقه من بود، بخوبی اداره میشود. من میدانستم که در حال و در آینده چه عواملی میتوانند در جنگ دریائی مؤثر باشد. تمام بنادر نظامی را بازدید کرده بودم و با تمام فرماندهان دریائی ملاقات نموده بودم. وزیر دریاداری در مقابل پادشاه و در مقابل پارلمان مسئول کلیه امور مربوط بناوگان سلطنتی است و من احساس میکردم که برای قبول این مسئولیت بخوبی آماده ام.

بطور کلی، ماه سپتامبر برای ناوگان سلطنتی ماه خوبی بود. تحول خطرناک زمان صلح بزمان جنگ با موفقیت انجام گرفته بود. زیر دریائی های دشمن برخلاف قوانین بین الملل، کشتیهای تجارتی که بازرگانی ما را با خارج تأمین میکردند مورد حمله قرار داده بودند و این امر برای ما بسیار گران تمام شده بود. اما بطریق حرکت کشتیها بطور کاروان اکنون بخوبی انجام میشد و کشتیهای بازرگانی ما که با توپهای دریائی و توپهای ضد هوایی مجهز شده بودند، هر روز بنادر انگلیس را ترك میکردند. ما اطمینان داشتیم که مرحله اول حمله زیر دریائیهای دشمن بکشتیهای بازرگانی ما، با عدم موفقیت مواجه گردیده است و خطری که ما را تهدید میکرد، روز بروز با موانع مستحکمتری برخورد میکند. مسلم بود که آلمانها مشغول ساختن صدها زیر دریائی اند و در همان تاریخ بدنه چندین زیر دریائی آماده شده و بزودی باب انداخته خواهد شد. شك نبود که یکسال یا ۱۸ ماه دیگر جنگ زیر دریائی حقیقی آغاز خواهد شد، و ما میبایستی منتظر این جنگ باشیم اما تا آن تاریخ ناوگان ضد زیر دریائی ما بخوبی مجهز خواهند شد و با موفقیت خواهند توانست در مقابل حملات زیر دریائیها مقاومت کنند.

متأسفانه کمبود توپهای ضد هوایی خصوصاً توپهای ۳۷ و ۵۰ بوفروس Bofors تا چندین ماه دیگر ادامه خواهد داشت! معینا اقداماتی برای دفاع بنادر جنگی ما صورت گرفته بود که خالی از اهمیت نبود. تا وقتی وسائل دفاعی کامل تهیه نشده بود میبایستی ناوگان مایبازی وقایع باشک خود ادامه دهند.

بطور کلی، جنگ ناوگان انگلیس مورد انتقاد قرار نگرفته بود. پس از اینکه مدت کوتاهی حرکت کشتیهای خارجی ما در مدیترانه متوقف شد، مجدداً کشتیهای تجارتی از این راه بآمد و رفت خود ادامه دادند.

در تمام این مدت انتقال واحدهای ما بفرانسه بدون زдохورد انجام نمیکرفت. ناوگان بریتانیا که مأمور حفاظت جزایر ما بود، در شمال انگلیس آماده بود که در مقابل هر گونه حمله ناوگان آلمان مقاومت کند.

«محاصره دریائی آلمان مطابق نقشه هائی که در جنگ گذشته بموقع اجرا گذاشته شده

بود اجرا میشد. ناوگانی که بین اسکاتلند و ایسلند مأمور گشت بودند در پایان ماه سپتامبر ۳۰۰۰۰ تن کالا که بمقدار حمل میشد مصادره کرده بودند و دشمن در این مدت فقط ۱۴۰۰۰ تن کالاهای ما را غرق نموده بود.

در اقیانوس و دریاهای دوردست نیز ناوگان ماکشیهای تجارتی را در مقابل هر گونه حمله ناوگان آلمان حفاظت میکردند. باین ترتیب تجارت دریائی آلمان بکلی فلج شده بود و کشتیهای بازرگانی آلمان باستثنای چند تا همگی بینادر بیطرف پناهنده شده بودند. در پایان ماه سپتامبر ۳۲۵ کشتی تجارتی آلمان که ظرفیت مجموع آنها در حدود ۷۵۰۰۰ بود دربنادر بیطرف فلج شده بود؛ بهمین دلیل تعداد کمی از آنها بدست ما افتاد.

متفقین ما نیز وظایف خود را انجام میدادند. فرانسه در کنترل دریای مدیترانه نقش مهمی بازی کرد. درآبهای ساحلی و درخلیج گاسکونی متفقین ما زیردریایهای دشمن را شدیداً تعقیب میکردند و همچنین دراقیانوس اطلس ناوگان فرانسه که پایگاه آنها دروداکار بود ببیارژه خود با زیردریایهای آلمان ادامه میدادند.

نیروی دریائی جوان لهستان نیز شهادت فوقالعاده از خود نشان داد و در همان اوائل جنگ دو زیردریائی و سه رزمناو جدید موفق شدند زنجیر ناوگان آلمان را پاره کرده بانگلهستان فرار کنند. یکی از زیردریایها بطور عجیبی موفق شد از جنگ آلمانها فرار کند. این زیردریائی که نام آن «اورزل» Orzel بود هنگام حمله آلمان بهلهستان از بندر گدینیا Gdynia خارج شد و ابتدا وارد بالتیک شد و در روز ۱۵ سپتامبر ناخدای خود را که مریض شده بود در بندر بیطرف «تالین» Tallinn پیاده کرد. مقامات استونی تصمیم گرفتند که این زیردریائی را مصادره کنند و بکنفر مأمور باین زیردریائی فرستادند. افسری که جای ناخدارا گرفته بود فوراً فرمان حرکت داد و در حالیکه مأمور دولت استونی نیز در زیردریائی بود بندر را ترك کرد. در دریای بالتیک این زیردریائی مرتباً از طرف ناوگان آلمان تعقیب شد و بدون اینکه نقشه دریائی همراه داشته باشد خود را بدریای شمال رساند و در آنجا بطور ضمنی با ایستگاههای رادیویی انگلیس تماس گرفت. در ۱۴ اکتبر بکوزمنوا انگلیسی با آن برخورد کرد و آنرا تا یکی از بنادر انگلیس همراهی نمود.

در ۱۱ سپتامبر من يك نامه خصوصی از پرزیدنت روزولت دریافت کردم که بینهایت مرا خرسند کرد. من رئیس جمهور را فقط یکبار در جنگ اول، در ضیافتی ملاقات کرده بودم و نیروی جوانی و احساسات بشری او در من تأثیر بسیار کرده بود. در آن زمان ما فقط تعارف مختصری کرده بودیم. نامه رئیس جمهوری این بود:

۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹

از رئیس جمهور روزولت باقای چرچیل

از آنجا که ما هر دو در جنگ اول مشاغل مشابهی داشتیم میل دارم که بشما اطلاع دهم

تا چه حد از بازگشت شما بوزارت دریاداری خوشحالم. من بخواهی اطلاع دارم که عوامل جدیدی مشکلات بسیار برای شما ایجاد کرده، اما اساس امور تغییر نکرده است. من مایل بشما اطمینان دهم که اگر نخست وزیر و شما با من رابطه مستقیم داشته باشید موجب نهایت مسرت من خواهد بود و این اقدام را صمیمانه استقبال خواهم کرد. شما میتوانید نامه های خود را لاک و مهر شده از طریق مأمورین دیپلماتیک خود با مأمورین ما برای من بفرستید. من از اینکه شما کتاب خود را در باره زندگی مالبورگ قبل از اینکه جنگ شروع شود باتمام رسانیده اید خوشحالم باکمال میل این کتاب را خواندم.

من فوراً بنامه روزولت پاسخ دادم و نامه خود را با امضای يك شخصیت دریائی برای او فرستادم. باین ترتیب مکاتباتی که بعدها بهزاران نامه و پیام و تلگراف بالغ شد و تا درگذشت رئیس جمهور ادامه یافت آغاز شد.

پیش از ۱۵۰۰ هواپیمای جدید در جنگ لهستان بکار رفت. مأموریت آنها این بود که اولاً نیروی هوایی لهستان را منهدم سازند و ثانیاً نیروی زمینی را در میدان جنگ کمک کنند و ثالثاً در عقب خط دفاعی دشمن تأسیسات نظامی و راهها را بمباران نمایند. همچنین مأموریت داشتند که در داخل کشور رعب و وحشت ایجاد کنند.

از نظر وسائل جنگی و تعداد سرباز ارتش لهستان هیچوجه با ارتش آلمان قابل مقایسه نبود. تمام ارتش لهستان بر خلاف هر گونه منطق و استدلال، در طول خط مرزی متمرکز شده بود و در داخل مملکت نیروهای ذخیره وجود نداشت لهستانیها در حالیکه در مقابل تقاضای آلمان رویه بی اعتنا و حتی تحقیر آمیزی اتخاذ کرده بودند، از اینکه عملی بکنند که موجب تحریک آلمان شود امتناع نموده بودند و در موقع لازم دست بیسیج عمومی نزده بودند. در حالیکه تمرکز نیروها در امتداد خط مرزی از نظر نظامی مستلزم بیسیج کلیه نیروهای ذخیره است.

سی لشکر که دوسوم ارتش لهستان بود با اولین حمله آلمان مواجه شد. سرعت عمل آلمانیها و حمله شدید نیروی هوایی آلمان مانع از آن شد که یک سوم بقیه ارتش لهستان قبل از درهم شکسته شدن جبهه یکم بقیه بشتابد. این قسمت از ارتش فقط پس از شکست سی لشکر دیگر با حمله ارتش آلمان، مواجه گردید.

بدین ترتیب سی لشکر لهستانی که در طول خط مرزی و بدون اینکه قدرتی در پشت سر خود داشته باشد، متمرکز شده بود با بمباران آلمان که از حیث تعداد سرباز دو برابر آنها بودند مواجه شد. لهستانیها فقط از نظر تعداد سرباز سبعین از آلمانیها نبودند بلکه توپخانه آنها نیز در مقابل توپخانه آلمان بسیار ضعیف بود. لهستان فقط یک تیپ زره پوش داشت که می بایستی در مقابل ۹ لشکر زره پوش آلمان مقاومت کند.

سوار نظام لهستان که بالغ بر ۱۲ تیپ بود با شهادت سیار بژانکها و زره پوشهای آلمانیها حمله ور شد ولی آسبایی بآنها نرساند. سوار نظام فقط با شمشیر و نیزه مجهز بود. نیروی هوایی لهستان مرکب از ۹۰۰ هواپیما بود که اغلب آنها از نوع قدیمی بود و بسیاری از آنها قبل از اینکه موفق پیرواز شوند توسط هواپیماهای آلمانی منهدم شدند.

بموجب نقشه هیتلر، ارتش آلمان در روز اول سپتامبر بحمله پرداخت و نیروی هوایی آلمان نیز در همان روز کلیه فرودگاههای لهستان را بمباران کرد. ظرف دو روز نیروی هوایی لهستان عملاً از کار افتاد. ظرف یک هفته ارتشهای آلمان در خاک لهستان بطور عمیقی پیشروی کرده بودند. در همه جا لهستانیها با شدت مقاومت کردند اما مقاومت ایشان بی ثمر بود تمام ارتشهایی که از مرزهای لهستان دفاع میکردند عقب نشینی کردند و فقط یکی از آنها در منطقه پوسنانی محاصره شد. حمله ارتش دهم آلمان نیروی لهستان را در منطقه لودز Lodz بدو قسمت تقسیم کرد، یکقسمت بطرف مشرق عقب نشینی کرد و قسمت دیگر بطرف شمال غربی عقب نشست. این شکاف، راه لشکر دوم زره پوش آلمان را باز کرد و این لشکر مستقیماً بطرف ورشو پیش رفت. در شمال این ناحیه ارتش چهارم آلمان از رود ویستولا عبور کرد و از کناره رود بطرف ورشو پیش رفت.

[۳]

انهدام لهستان

در کابینه جنگی، در اطراف میزی که جلسات وزراء دور آن تشکیل میشد، ما شاهد انهدام سریع یک دولت ضعیف توسط یک دولت قوی بودیم که مطابق نقشه هیتلر و مطابق با طرحی که تهیه شده بود انجام میگرفت.

لهستان از سه طرف مورد حمله آلمان قرار گرفته بود. ارتش متجاوز مرکب از پنجاه لشکر بود که ۹ لشکر آن موتوریزه بود. ارتش سوم آلمان از ناحیه پروس بطرف جنوب یعنی ورشو و بیالستوک Bialystok پیشروی می کرد. ارتش چهارم آلمان از ناحیه پومرانی Poméranie حرکت کرده بود و مأموریت داشت که نیروهای لهستان را که در دالان دانتریک Danterik متمرکز شده بودند منهدم کند و بطرف ورشو پیش برود. ناحیه مرزی پوسنانی Posnanie از طرف نیروهای ذخیره آلمان حفاظت میشد و مأموریت آن فقط دفاعی بود. ارتش هشتم آلمان مأمور بود که از طرف جنوب، جناح چپ نیروهای که حمله اصلی بهده آنها بود، حفاظت کند اجرای حمله اصلی بارتش دهم آلمان محول شده بود که قرار بود بطرف ورشو حمله ور شود. ارتش چهاردهم آلمان مأموریت داشت که مناطق صنعتی جنوب را اشغال کند و پس از اشغال و کراکووی، بطرف جنوب شرقی لهستان حمله ور شود.

بدین ترتیب در نظر گرفته شده بود که مقاومت ارتش لهستان در مرزهای این کشور درهم شکسته شود و سپس با دو حمله گازانبری نیروهای لهستان را منهدم کنند.

یکی از دستههایی که مأمور حمله گازانبری بود از شمال و جنوب غربی حرکت میکرد و مرکز آن ورشو بود. دسته دیگر در خارج از این منطقه مأموریت داشت که در و برست لیتوسک و بارتش چهاردهم پیوندد.

نیروهای که موفق میشدند از محاصره اول نجات یابند با محاصره دوم یعنی با حمله گازانبری دوم، راجلهشان با رومانی قطع میشد.

تنها نیروهای لهستان که در شمال متمرکز شده بودند در مقابل ارتش سوم که از پروس حمله میکرد مقاومت نمودند. ولی آنها هم خیلی زود محاصره شدند و مجبور گردیدند بطرف «تارو» عقب نشینی کنند. این وضع نتیجه اولین هفته جنگ بود. قبل از اینکه هفته دوم جنگ پایان برسد ارتش لهستان که ظاهراً دو میلیون و نیم سرباز داشت عملاً منهدم شد و دیگر بصورت يك ارتش منظم و مشکل وجود خارجی نداشت. در جنوب، ارتش چهاردهم آلمان برای تصرف «سان» همچنان به پیشروی خود ادامه میداد؛ در شمال چهار لشکر لهستانی که از ناحیه «رادوم» Radom عقب نشینی کرده بودند محاصره و منهدم شدند.

لشکر دوم موتوریزه و ارتش دهم به حومه ورشو رسیدند ولی چون توپخانه نتوانسته بود به آنها پیوندد مجبور شدند در مقابل مقاومت مایوسانه مردم ورشو خود را متوقف کنند. در شمال شرقی ورشو ارتش سوم پایتخت را از مشرق محاصره کرده بود و جناح چپ آن تا برست لیونسک پیشروی نمود بود.

در میان گازانبری که دور ورشو ایجاد شده بود، قسمت اعظم ارتش لهستان به جنگ پرداخت و از پای درآمد. از ارتش لهستان جز ۱۲ لشکر باقی نمانده بود ارتش دهم آلمان این لشکرها را دور زد و درحالیکه فقط از طرف ارتش هشتم که ارتش نسبتاً ضعیفی بود پشتیبانی میشد بسوی ورشو پیشروی کرد. با وجود اینکه محاصره باقیمانده ارتش لهستان مسلم بود، ژنرال «کوترزوا» Kutrzeva فرمانده واحد «پوسنان» تصمیم گرفت که خط محاصره را از طرف جنوب یعنی از طرفی که حمله اصلی ارتش آلمان از آنجا صورت میگرفت بشکافد. این حمله متقابله جسورانه نتیجه اش این شد که ارتش هشتم و قسمتی از ارتش دهم موقتاً از پیشروی بسوی ورشو منصرف شدند و حتی قسمتی از ارتش چهارم آلمان نیز از پیشروی باز ایستاد. مدت ده روز واحد پوسنان در زیر حملات شدید نیروی هوایی آلمان مقاومت کرد و افتخار جاویدانی بدست آورد. عاقبت در ۱۹ سپتامبر مقاومت این واحد درهم شکسته شد.

در این مدت حمله گازانبری خارجی عملی شد و ارتش چهاردهم و ارتش سوم در ۱۲ سپتامبر در ناحیه «لزو» Lzow یکدیگر ملحق شدند. در بیستم سپتامبر آلمانها اعلام کردند که «جنگ و وستول» یکی از بزرگترین جنگهای تاریخ بوده باموقعیت پایان یافته است.

سپس نوبت بشواریها رسید. آنهایی که اکنون ادعای دموکراسی میکنند وارد صحنه شدند. در ۱۷ سپتامبر ارتشهای روس از مرزهای شرقی لهستان که از آن دفاع نمیشد عبور کردند و در جبهه طولانی بطرف مغرب پیشروی کردند. در ۱۸ سپتامبر «ویلنا» را اشغال کردند و در برست لیونسک، بهمدستان آلمانی خود برخوردند. در همین جا بود که در جنگ گذشته بلشویکها تهدات خود را در مقابل متفقین روسیه زیر پا گذاشتند و باقیصر آلمان بطور جداگانه پیمان صلحی منعقد کردند و با پشتی خمیده و در شرایطی ظالمانه مواد پیمان را قبول کردند. این بار هم در برست لیونسک بود که کمونیست های روسیه به آلمان هیتلری لبخند میزدند و دست میدادند.

انهدام لهستان و تصرف کامل آن با سرعت هرچه تمامتر انجام گرفت. اما هنوز ورشو و «مودلن» تصرف نشده بود. مقاومت ورشو، که نتیجه جانفشانی غیر نظامی ها بود، شجاعانه و در عین حال بیغایده بود. شهر ورشو روزهای متعددی از طرف نیروی هوایی آلمان بمباران شد و همچنین آتش توپخانه آلمان این شهر را روز و شب زیر گلوله گرفته بود. قسمت مهمی از توپخانه ای که ورشو را گلوله باران میکرد از جبهه مغرب به لهستان انتقال داده شده بود و در جاده های وسیع و هموار آلمان با سرعت بطرف مرزهای شرقی حرکت میکرد؛ و در این حال جبهه مغرب آرام بود.

رادیوی ورشو دیگر سرود ملی را نمی نواخت و هیتلر وارد شهر ویران ورشو شده «مودلن» Modlin که دژی است واقع در کنار رود ویتول، تا روز ۲۸ سپتامبر به مقاومت خود ادامه داد و در این روز از طرف سپاهیان هیتلر تصرف شد.

بدین ترتیب در مدتی کمتر از یکماه جنگ لهستان پایان رسید. يك ملت ۳۵ میلیونی در چنگال بیرحم کسانی افتاده بود که مقصودشان تنها تصرف سرزمینهای دیگران نبود بلکه میخواستند ساکنین این سرزمینها را بنده و برده خود سازند و قسمت مهمی از آنها را از میان ببرند.

جنگ لهستان يك نمونه کامل جنگ جدید بود: همکاری کامل ارتش زمینی و نیروی هوایی در میدانهای جنگ، بمباران شدید تمام طرق ارتباطی و شهرهای صنعتی، فعالیت ستون پنجم در داخل شهرها و پشت جبهه، استفاده عظیم از جاسوس و جتر باز و خصوصاً حمله شدید نیروهای زره پوش.

لهستانیها آخرین قربانی آزمایش جنگ جدید نبودند.



ارتش های شوروی به پیشرفتهای خود تا خطی که قبلاً با هیتلر تعیین کرده بودند ادامه دادند و در ۲۹ سپتامبر پیمان آلمان و شوروی در باره تقسیم لهستان با تشریفات کامل بامضا رسید.

من شخصاً معتقد بودم که يك تضاد غیر قابل انکار و عمیقی بین روسیه و آلمان وجود دارد و امیدوار بودم که شورویها در نتیجه فشار تحولات آینده بسوی ما خواهند آمد. بهمین دلیل تنفری که از اقدامات شوروی احساس میکردم ظاهر نمیکردم. من هیچوقت در باره شورویها تصورات بی اساس نکرده بودم. من میدانستم که این اشخاص هیچ قانون اخلاقی پایبند نیستند و در هر وضعی فقط منافع خود را در نظر میگیرند؛ اما من فکر اینهم نبودم که بما چیزی بدهکار نبودند و وظیفه ای در مقابل ما نداشتند. از طرفی وقتی ملتی مجبور میشود جنگی را آغاز کند تمام احساسات باید جای خود را باراده پیروزی بدهد و تصمیم گرفتم که از رفتار زشت آنها جدا کتر استفاده را بنمایم. بهمین دلیل در یادداشتی که روز ۲۱ سپتامبر بکابینه جنگی تسلیم کردم این مسأله را بطور بیطرفانه و از نظر عینی مورد بحث قرار دادم:

روسیها طی مذاکرات اخیر نهایت تزویر و ریاکاری را نمودند، اما تقاضای مارشال

درویشیلف مبنی بر لزوم اشغال ویلنا و لبرگ، و Lemberg از طرف ارتش شوروی در صورت حمله آلمان بهستان، از نظر نظامی يك تقاضای غیر قابل قبول بود. این تقاضا از طرف لهستان رد شد و علت آنهم امروز معلوم شده که جز خود خواهی چیز دیگری نبوده است. نتیجه این شد که روسها بعنوان دشمن، همان سرزمینهایی که قرار بود بعنوان دوست و بخاطر دفاع از لهستان اشغال کنند اشغال کردند، اما تفاوت این دو وضع چندان زیاد نیست. روسها نیروهای خود را بسیج کردند و نشان دادند که با سرعت میتوانند پیشروی کنند. وضع آنها در حال حاضر طوریست که آلمان نمیتواند جبهه شرق را بکلی تخلیه کند. آلمانها مجبورند مواظب جبهه شرقی باشند و همین مسأله موجب این خواهد شد که ۳۵ لشکر خود را در امتداد جبهه شرقی متمرکز سازند. پس میتوان گفت که عملاً يك جبهه شرقی در حال حاضر وجود دارد.

همچنین ممکن است جبهه ای در جنوب شرقی اروپا بوجود آید که در آن انگلستان و فرانسه و شوروی وظایفی بعهده بگیرند. پنجه جیب خرس شوروی هم اکنون در گند گاهی که از لهستان برومانی منتهی میشود گذارده شده است. توجیهی که روسها بصل اسلاوا بالکان دارند يك موضوع قدیمی است و قرار گرفتن آلمانها در سواحل دریای سیاه برای روسها به منزله يك تهدید مهلك است. همچنین ترکیها نیز مورد تهدید قرار میگیرند، اگر این دو کشور برای جلوگیری از خطر متحد شوند، مقصود ما بر آورده شده و این وضع ثباتی هم با سیاست ما نسبت بر ترکیه ندارد. ممکن است روسیه ناحیه بشارایی را از رومانی بگیرد ولی این امر بمنافع عالیه ما که جلوگیری از پیشروی آلمان در اروپای شرقی است، لطمه نمیزند. رومانی از جنگ گذشته استفاده بسیار برد و پیروزی متفقین از انهدام کامل این کشور جلوگیری کرد و اگر در این جنگ فقط ناحیه بشارایی و قسمت جنوبی دوبروچا Dobroudja را، که میباید با جلب خاطر بلغارستان واگذار کند تا يك بلوک بالکانی تشکیل شود، از دست بدهد جای گله برای او باقی نمیماند. نتیجه اقدامات روسها تا آنجا که اکنون میتوان در باره آن قضاوت کرد، باید در بالکان با خوشوقتی تلقی شود و خصوصاً یوگسلاوی میباید از این اقدامات خوشحال باشد. بدین ترتیب، همانطور که در مشرق عملاً يك جبهه وجود دارد در مغرب هم بخوبی يك جبهه میتواند تشکیل شود. این جبهه از خلیج و بگانه تا شمال آذربایجان امتداد می یابد.

البته شك نیست که اگر این کشورها بطور دسته جمعی علیه دشمن با آلمان وارد جنگ می شدند وضع بهتر بود. با گذشت زمان ممکن است این موضوع عملی شود، حتی اگر آلمان از طریق بلغارستان برومانی و یوگسلاوی حمله ور شود این وضع قراراً عملی خواهد شد.

سیاستی که ما تعقیب میکنیم و بر اساس این قرار گرفته که مالک بالکان را بطور دسته جمعی علیه آلمان وارد جنگ سازیم بنظر من يك سیاست عالی است. این سیاست منضم تجدید روابط دوستانه با روسیه است و این موضوع را وزیر امور خارجه بخوبی تلفظ شده است. همچنین سیاستی که نخست وزیر پیش گرفته بسیار صریح و مفید است. فرانسه وانگلیس باید بدون قبول تعهد در باره مسائل مختلف ارضی، تمام کوشش خود را برای انهدام هیتلرسم

بگاز برند و نگذارند که چنین خطری باز دیگر دموکراسی های غربی را تهدید کند. این نکته مورد تأیید فرانسویان است و نخست وزیر نیز این سیاست را ایضاً تشریح کرده است و عقیده نهائی ما اینست که برای همیشه اروپا را از تهدید دائمی آلمان نجات دهیم و صلح اروپا اجازه دهیم که آزادی و استقلال خود را حفظ نمایند. این سخنی است که هرگز با این قدرت و این تصمیم گفته نشده بود. اگر اساس سیاست خود را همین مسأله قرار دهیم موضوع روابط ما با ترکیه موضوع روشن و ساده ای خواهد بود. مذاکرات ما با ترکیه قبلاً از اینک ۲۸ لشکر هیتلر رومانی را مورد حمله قرار دهند فوریت دارد. اکنون چنین بنظر میرسد که این شخص در حمله خود بسوی مشرق متوقف شده باشد، ولی ممکن است در هر لحظه تهدید خود را عملی کند و ما باید تمام کوشش خود را برای تأسیس جبهه بالکان و وارد ساختن ممالک بالکان بجنگ علیه هیتلر بکار ببریم. پس بنظر من عقد قرار داد با ترکیه نهایت اهمیت را دارد.

بفرز اینکه راه پیشروی هیتلر بسوی مشرق مسدود شود، سه راه در مقابل او وجود خواهد داشت. یا اینکه حمله عمومی خود را در جبهه مغرب آغاز خواهد کرد و از طریق بلژیک و هلند دست بحمله خواهد زد؛ یا اینکه حملات هوایی را علیه کارخانه ها و بنادر جنگی انگلیس آغاز خواهد کرد؛ یا اینکه کارخانه های فرانسه را مورد حمله قرار خواهد داد.

بنظر من شق اول قبل از اینک می لشکر آلمانی در بلژیک و لوگزامبورگ متمرکز شوند عملی نخواهد شد. در خصوص شق دوم هیچ بعید نیست که این شخص نظریات خود را عملی کند مگر اینکه ژنرالهای او که اکنون بسیار قوی هستند او را از اینکار باز دارند. حمله شدید هوایی به انگلیس موجب کینه مهلك انگلیسها نسبت به آنها خواهد شد و ممکن است امریکا نیز با مشاهده کشتار عمومی که نتیجه حملات هوایی آلمان خواهد بود وارد جنگ شود.

بنظر من میبایستی کاری کرد که هیتلر تا زمستان هیچیک از این سه عمل دست نزند و تا آنوقت ما وسائل دفاعی خود را تکمیل کرده اتحاد خود را با دول دیگر تقویت کنیم. وضع کنونی نسبت بوضع جنگ در ۱۹۱۴ براتبی بهتر است. در آنوقت نیکی از فرانسه اشغال شده بود و روسیه در تاننبرگ بدو قسمت تقسیم گردیده بود. در اول اکتبر من تلقی زیر را در دادیو ایراد کردم:

«يك باز دیگر لهستان از طرف دو کشور بزرگ که مدت صد و پنجاه سال لهستان را برده خود کرده ولی موفق نشده بودند روح ملت لهستان را نابود کنند مورد تجاوز قرار گرفته است. دفاع قهرمانانه و رشو نشان داد که روح ملت لهستان منهدم شدنی نیست و بار دیگر مانند صخره های عظیمی که گاه گاه مدد دریا آنها را می پوشاند سر بلند خواهد کرد.»

روسیه از سیاستی که بر اساس نفع طلبی است تعبیت نکرد. ما میل داشتیم که روسیه مواضعی که اکنون اشغال کرده دوستانه و بصورت متحد لهستان اشغال میکرد و دست به تجاوز نمیزد ولی اینکه ارتش روسیه اکنون این سرزمینها را اشغال کرده نتیجه خطرناکی است که

روسیه را تهدید میکند. بهر صورت در حال حاضر يك جبهه شرقی تأسیس شده که آلمان جرات حمله به آنرا ندارد.

من نمیدانم سیاست آینده روسیه چه خواهد بود. این کشور را پرده اسرار پوشانده است ولی شاید برای معمای روسیه کلیدی وجود داشته باشد. این کلید منافع ملت روس است. منافع ملی و امنیت روسیه با توسعه قدرت آلمان نازی تا سواحل دریای سیاه مهابت دارد و روسیه نمی تواند شاهد تجاوز نازیها بممالك بالکان و بر دگی ملل اسلاو بالکان باشد. این امر با منافع حیاتی و تاریخی ملت روس مغایرت دارد.

نخست وزیر کاملاً با من موافق بود. طی نامه ای که در همان تاریخ بخواهرش مینویسد اظهار میکند که من نطق رادپوئی مهم و بستن را شنیدم. من منتقم که روسیه برای حفظ منافع خود اقدام خواهد کرد و تصور نمی کنم که منافع روسیه در تسلط آلمان بر اروپا باشد.

[۴]

جبهه فرانسیه

بمحض اعلان جنگ، واحدهای ارتش انگلیس بطرف فرانسه عزیمت کردند. در هنگام جنگ اول بین المللی دولت انگلیس پس از سه سال تهیه مقدمات موفق شده بود ارتشی بفرانسه بفرستد در حالیکه اعزام ارتش انگلیس بجبهه فرانسه از بهار ۱۹۳۸ تهیه دیده شده بود. اما حال دو عامل جدید پیدا شده بود. یکی اینکه تجهیزات و تشکیلات ارتش جدید بسیار پیچیده تر از تجهیزات ارتش در ۱۹۱۴ بود. تمام لشکرها میبایستی وسائل حمل و نقل موتوری در اختیار داشته باشند؛ تعداد سربازان هر لشکر بیشتر شده بود و افراد غیر مسلح که مجبور بودند با هر لشکر همراه باشند افزایش یافته بود. عامل دوم این بود که ترس بیش از حد از بمبارانهای هوایی موجب شده بود که نیروهای اعزامی انگلیس در بنداری که در جنوب سن نازر، Saint-Nazaire واقع بودند در فرانسه پیاده شوند. نتیجه این عمل این بود که فاصله بین جبهه فرانسه و بنداری که نیروهای اعزامی انگلیس در آن پیاده میشدند بسیار زیاد شده بود.

موضوعی که بنظر من عجیب میآید این بود که پیش از جنگ تصمیم نگرفته بودند که ارتش انگلیس در چه منطقه ای از جبهه فرانسه باید مستقر شود، ولی احتمال میرفت که محل تمرکز سربازان انگلیس در جنوب «لیل» باشد و در ۲۲ سپتامبر این نظر تأیید شد. در اواسط ماه اکتبر، چهار لشکر انگلیسی که تعلیمات کافی دیده بودند در خط مرزی فرانسه و بلژیک موضع گرفته بودند؛ در نتیجه فاصله جبهه سربازان انگلیسی با بنداری که نیروهای اعزامی در آن پیاده میشدند بیش از ۴۰۰ کیلو متر بود. سه تب توپخانه که در ماههای اکتبر و نوامبر در فرانسه پیاده شدند لشکر پنجم انگلیس را در فرانسه تشکیل میدادند. وقتی نیروی اعزامی انگلیس مواضعی که برایش تعیین شده بود اشغال نمود مشاهده کرد که خندق های ضد زره پوش قبلاً در طول خط مرزی حفر شده است. فاصله هزار متر

به هزار متر پناهگاههای بتونی نیز ایجاد شده بود که بمسلسلها و توپهای ضد زره پوش اجازه میداد که زره پوشها را در خندق زیر گلوله خود بگیرند. همچنین يك سلسله سیم خاردار در طول خط مرزی کشیده شده بود. طی پائیز و زمستان سال ۱۹۳۹ نیروهای ما به تحکیم و تقویت مواضع خود و ایجاد يك سلسله پناهگاه شبه پناهگاههای خط زیگفید پرداختند. عکسهای هوایی نشان میداد که آلمانیها نیز خط زیگفید خود را در شمال «موزل» ادامه میدهند ولی با وجود کارگر و مهندسین کثیری که در اختیار داشتند نیروهای اعزامی نیز به همان سرعت آنها خط دفاعی خود را مستحکم میکردند.

در هنگام حمله عمومی ارتش آلمان در ۱۹۴۰، نیروهای اعزامی انگلیس چهار صد پناهگاه جدید که همه با سلسلههای سنگین و توپهای ضد ارابه جنگی مجهز بودند در طول خط مرزی بلژیک و فرانسه ساخته بودند.

فاصله زیاد خطوط ارتباطی ما که تا «نانت» ادامه مییافت موجب دشواریهای بسیار شده بود. ما تأسیسات بسیار برای نیروهای اعزامی خود در بنادر فرانسه ایجاد کرده بودیم. بیش از ۱۵۰ کیلومتر راه آهن کشیده بودیم و پناهگاههای زیر زمینی متعدد برای فرماندهان واحدهای مختلف تأسیس کرده بودیم. همچنین ۵۰ فرودگاه جدید ایجاد کرده و یا فرودگاههای قدیمی را تسطیح نموده بودیم و تمام اینها بیش از ۵۰۰۰۰ تن بتون مصرف کرده بود.

ارتش تمام کوشش خود را برای انجام این امور بکاربرد. برای اینکه از تمرینهای نظامی نیز بمعنی واقعی خود بهره مند شود بنوبت واحدهای مختلف بجهت فرانسویان که با دشمن تماس مستقیم داشتند فرستاده میشدند. در جهت فرانسویها فعالیت گشتی ها هر روز و هر شب انجام میگرفت. بقیه اوقات را نیروهای اعزامی انگلیسی به تکمیل تعلیمات نظامی که واقفاً به آن احتیاج داشتند می پرداختند.

ارتش ما هنگامیکه جنگ آغاز شد بر اثر از نظر تعلیمات نظامی ضعیف تر از ارتش انگلیس در ربع قرن پیش بود. چندین سال بود که در انگلیس تعلیمات نظامی داده نمیشد. ارتش منظم انگلیس بیست هزار سرباز کم داشت و بموجب قانون «کاردول» Cardwell که قسمتی از نیروی منظم ما مور حفظ هند بود، این کمبود سرباز در خود انگلستان بیشتر احساس میشد. دوبرابر شدن ارتش در مارس ۱۹۳۹ که پس از مظالمات بسیار انجام گرفته بود و همچنین تشکیل واحدهای غیر نظامی موجب این شده بود که مقداری از افسران نیروی منظم برای تعلیم این عده در انگلستان بمانند. در نتیجه در پائیز و زمستان ۱۹۳۲ حداکثر استفاده را برای تعلیم دادن ارتش انگلیس کردیم و در این مدت ارتش ما از حیث نظامی تعلیمات کافی دیده و با وجود آدامش و یکنواختی که بر جبهه حکمفرمایی میکرد روحیه سربازان بسیار خوب بود.

در عقب جبهه ما، انبارهای بزرگ مهمات و آذوقه تأسیس شد. در ناحیه بین رود «سن» و «لا سوم» برای ده روز و در ناحیه واقع در شمال «لا سوم» La Somme برای شش روز آذوقه نگاهداری شد. همین احتیاط پس از پیشروی ناگهانی آلمانها موجب

نجات ارتش انگلیس شد.

با توجه به آدامشی که بر جبهه حکمفرمایی میکرد، کم کم از بنادر دیگر فرانسه نیز برای پیاده کردن نیرو استفاده شد: بندر «دیپ» مرکز سرویس های بهداشتی شد، «فکان» Fécamp مرکز پیاده کردن مهمات شد. بالاخره ما از ۱۳ بندر فرانسه استفاده کردیم.

ممالکی که بحقوق و پیمان های قوانین بین المللی اهمیت نمی دهند نسبت به ممالکی که جز در صورت تجاوز دیگران وارد جنگ نمی شوند، مزیت و رجحان بسیار دارند. این مزیت فوق العاده است. در عوض اگر متجاوزین پیروزی کامل و قطعی بدست نیاورند، یکتروز مجبور خواهند شد که حساب گذشته را پس بدهند. هیتلر که بهیچ چیزی جز بقدرتی بیش از قدرت خود احترام نمیکذاشت آزادی عمل داشت که هر وقت صلاح میدانست و بهر کجا صلاح میدانست حمله کند. اما «دموکراسی های غربی» نمیتوانستند بیطرفی بلژیک را نقض کنند. تنها کاری که میتوانستند بکنند این بود که خود را آماده سازند و در صورتیکه بلژیک مورد حمله قرار گرفت و تقاضای کمک کرد به کمک او بشتابند و شك نیست که در آنوقت دیگر اقدام «دموکراسی های غربی» بسیار دیر بود. البته اگر انگلستان و فرانسه در طی پنج سال قبل از جنگ از يك سیاست قوی که بر اساس احترام باصول جامعه ملل بود پیروی میکردند بلژیک با احتمال قوی دوشادوش متحدین سابق خود وارد جنگ میشد و باین ترتیب جبهه مشترکی تشکیل داده میشد. نتیجه این عمل امنیت بیشتر در جبهه مغرب بود و شاید بلاهایی که بعد ها بر سر اروپای غربی آمد نمی آمد. چنین اتحادی موجب میشد که در سر تا سر مرز بلژیک دیوار مستحکمی که تا دریا امتداد پیدا میکرد ایجاد شود و از حمله ای که شبیه آن در ۱۹۱۹ نزدیک بود منجر بشکست ما شود جلوگیری می کرد. ولی این حمله در ۱۹۴۰ عملی شد و یکی از علل انهدام فرانسه همین مسأله بود. اگر اتحاد با بلژیک عملی میشد ما میتوانستیم از مرز های شرقی و جنوب شرقی بلژیک بسرعت پیش رویم و ناحیه صنعتی «رور» را که برای آلمان اهمیت حیاتی داشت اشغال نمائیم و اصولاً اتحاد با بلژیک موجب جلوگیری از تجاوز آلمان میشد. از همه اینها گذشته اگر بلژیک چنین اتحادی با فرانسه و انگلیس می بست سر نوشتش بدتر از آنچه که شد نمی بود و بفرض عقب نشینی نیروی دول غربی باز هم همان بلائی بر سرش می آمد که بدون اتحاد با این دول آمد.

اما با توجه به روش محتاطانه ایالات متحده آمریکا، اصرار و رامازی مک دونالد به خلع سلاح فرانسه، قبول نقض مقررات بین المللی از طرف آلمان، تصرف رنای و بلع اتریش، انقراض پیمان مونیخ، قبول اشغال پراگ از طرف نازی ها، خلاصه با توجه بشمار این امور می بینیم که نمیتوان بلژیک را از اینکه حاضر نشده با انگلیس و فرانسه از نظر نظامی همکاری کند سرزنش نمود. در دوره ای که شك و تردید بر سیاست انگلیس و فرانسه حکمفرمایی میکرد بلژیکی ها ناچار به سیاست بیطرفی گرویدند امیدوار بودند که بتوانند در مقابل ارتش آلمان در استحکامات مرزی مقاومت کنند تا ارتشهای انگلیس و فرانسه

بكمك آنها بشتابند .

در ۱۹۱۴ روحیه نظامی فرانسه که از ۱۸۷۰ از پدر به پسر بمیراث برده شده بود يك روحیه حمله کننده بود. در آن زمان فرانسویان معتقد بودند که برای پیروزی در مقابل جبهه مقابل دشمنی که از حیث شماره برایشان برتری دارد جز با حمله متقابل در تمام خطوط جبهه نمیتوان کار دیگری کرد. از همان شروع جنگ ، فرانسویان در حالیکه موزيك نظامی آهنگ «مارسیه» مینواخت به حمله پرداختند. در همه جا ، با وجود اینکه آلمانها اول پیشروی کرده بودند ، ارتش آلمان مجبور شد از پیشروی باز ایستد و به شلیک به سربازان فرانسوی پرداخت . این حمله موجب تلفات بسیار برای فرانسویان شد و سرهنگ «گر انزون» Grandmaison که یکی از طرفداران جدی «حمله متقابل بود» خود در خط اول حمله کشته شد .

در کتاب «بحران جهانی» من نوشتم که در سالهای بین ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ تاکتیک دفاعی بر تاکتیک حمله ای رجحان داشت . استفاده از تفنگ های خودکار و همچنین مسلسل های دستی که تعداد آن هر روز بیشتر میشد ، میتوانست تلفات سنگینی بدشمنی که در حال حمله بود وارد آورد . همچنین جنگ توپخانه را نمیتوان نادیده گرفت . صدها توپ میتوانستند يك ناحیه را زیر آتش خود بگیرند و مثلاً وقتی نیروهای انگلیس پس از حمله شجاعانه فرانسویها به حمله پرداختند با استحکامات آلمانها مواجه شدند و گلوله های توپهای خود ما موانعی در جلوی ما ایجاد کرده بود که عبور از آنها دشوار بود .

پس از این تجربیات مهلك بخوبی معلوم میشد که تاکتیک دفاعی بر تاکتیک حمله ای رجحان دارد . از طرفی طی ۲۵ سال که گذشته بود قدرت آتش سلاح های جنگی بمیزان فوق العاده ای ترقی کرده بود و دو نتیجه متضاد از آن استنتاج میشد که بعدها شرح خواهیم داد .

اکنون ما در مقابل فرانسه ای بودیم که با فرانسه ای که در ۱۹۱۴ با جسارت سربازان خود را بطرف خطوط دشمن دیرینه اش فرستاده بود تفاوت بسیار داشت . پیروزی در جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ روح انتقام را در فرانسویان از میان برده بود . مردانی که این روح را حفظ کرده بودند مدت ها بود که مرده بودند .

فرانسه در جنگ گذشته بیش از يك میلیون و نیم از فرزندان را از دست داده بود . برای بیشتر فرانسویان فکر حمله با خاطره شکست های اولیه جنگ ۱۹۱۴ آمیخته بود و خصوصاً معتقد بودند که قدرت آتش سلاح های جدید برای نیروهای حمله کننده خطرناک است . نه در فرانسه و نه در انگلیس به ترقی سلاح های جنگی آنطور که باید توجه نشده بود و نمی دانستند که ارباب های زده پوش می توانند در مقابل آتش دشمن مقاومت کنند و روزی ۱۵۰ کیلومتر پیشروی نمایند . کتابی که در باره اهمیت سلاح های زرهی چند سال قبل از جنگ توسط سرهنگ دوگل منتشر شده بود مورد توجه قرار نگرفته بود .

مارشال پتن سالخورده که شورای عالی جنگ تحت تأثیر نظریات او بود ، در روحیه نظامی فرانسه تأثیر فوق العاده ای داشت و با افکار جدید در باره تاکتیک های جنگی مخالفت

میوزید و کسانی را که از بکار بردن سلاح های تجاوزی طرفداری میکردند مورد انتقاد قرار میداد .

پس از شکست فرانسه ، بسیاری از مردم ساختمان خط مائینو را مورد انتقاد قرار دادند . شك نیست که خط مائینو يك «عقده دفاعی» در روحیه فرانسویان ایجاد کرده بود ؛ معذراً وقتی توجه کنیم که برای دفاع از مرزی که صدها کیلومتر ادامه دارد استحکامات می سازند باید این استحکامات طوری باشد که حداکثر استفاده از قدرت آتش بشود . اگر این فکر بطور مناسبی تعقیب میشد در دفاع فرانسه مسلماً تأثیر بسیار می کرد . با توجه به تفاوت عظیمی که بین سکنه آلمان و فرانسه از نظر تعداد وجود داشت ، ساختن خط مائینو در حقیقت اقدام عاقلانه ای بود .

آنچه موجب تعجب است اینست که این خط چرا تا ناحیه «موز» ادامه پیدا نکرد . اگر این خط در طول مرز بلژيك و سوئیس ادامه پیدا می کرد فرانسه می توانست در مقابل حملات آلمان مقاومت کرده و سپس از دو طرف خاک آلمان را مورد حمله قرار دهد . اما مارشال پتن با ادامه خط مائینو مخالفت کرده بود . وی معتقد بود که وضع منطقه «آردن» از نظر جنگی طوری نیست که آلمانی ها بتوانند از آنجا دست بحمله بزنند . در نتیجه احتمال حمله ارتش آلمان از ناحیه «آردن» اصولاً برای فرانسه وجود نداشت . وقتی من در ۱۹۳۷ از خط مائینو بازدید کردم ، ژنرال ژیرو برای من توضیح داد که چگونه در نظر است از خط مائینو برای حمله استفاده شود . معذراً نظریات او مورد توجه قرار نگرفت و نه تنها خط مائینو تعداد زیادی از مهندسين و سربازان فرانسوی را که تعلیمات آنها بسیار عالی بود اجباراً در خود نگاه داشت بلکه در نظریات فرماندهی از نظر حمله ، و همچنین مراقبتی که باید از نظر نظامی بشود تأثیر نمود .

در آن زمان معتقد بودند که نیروی هوایی با توسعه ای که پیدا کرد عامل تعیین کننده جدیدی در جنگ است . در آن زمان طرفین تعداد محدودی هواپیما در اختیار داشتند و با توجه به همین نکته بخوبی معلوم می شود که در باره اهمیت نیروی هوایی در آن موقع راه اغراق پیموده شده بود . فرانسوی ها تصور میکردند که هواپیماهای جنگی خصوصاً برای دفاع بکار برده خواهد شد و نیرویی که دست بحمله بزند خطوط ارتباطی آن از طرف هواپیماهای دشمن مورد حمله قرار خواهد گرفت . فرماندهی عالی فرانسه حتی تصور میکرد که مدتی که برای بسیج لازم است دوره خطرناکی است زیرا در این مدت هواپیماهای دشمن میتوانند مراکز بسیج را بمباران کنند .

اگر بتعداد کم هواپیماهای آلمان در آن موقع توجه کنیم بینم که اصلاً چنین احتمالی وجود نداشت و نیروی هوایی آلمان در آن موقع ضعیف تر از آن بود که بتواند مراکز بسیج را مورد حمله قرار دهد . نظریات ستاد ارتش هوایی فرانسه بطور کلی درست بوده ولی فقط در اواخر جنگ میتوانست واقعیت پیدا کند یعنی هنگامیکه نیروی هوایی آلمان ده بایست بار عظیم تر شده بود . در ابتدای جنگ این نظریات اغراق آمیز بود .

من شخصاً به اهمیت تاکتیک دفاعی معتقد بودم بشرط آنکه بطرز صحیحی بموقع اجرا

گذارده شود. البته من موظف نبودم که نظریات جدیدی در این باره ابراز کنم و گذشته از آن، اطلاعات لازم برای اظهار نظر جدیدی نداشتم. من میدانستم که جنگ گذشته جرات دردناکی در قلب فرانسویان ایجاد کرده است. از طرفی آلمانها فرصت پیدا کرده بودند که خط زیگفید را بسازند. چگونه ممکن بود فرانسویان از فکر فرستادن فرزندان خود بمقابل این دیوار آتش‌زا نهراسند؟ من در آن وقت مقاله‌ای نوشتم و توضیح دادم که چگونه می‌توان قدرت فوق‌العاده آتش توپخانه ثابت دشمن را خنثی کرد. معضله‌ای ماههای اول جنگ منتهی با عقیده عمومی فرماندهی فرانسه در باره رجحان تاکتیک دفاعی موافق بودم و معتقد بودم که استحکامات منظم و مرتب و آشیانه‌های مسلسل و پایگاههای مخفی توپخانه بخوبی می‌تواند جلوی هر گونه تاکتیک حمله‌ای را بگیرد و جز در هوائی مه‌آلود و یا در میان مه مصنوعی نمی‌توان دست بحمله زد.

معینا، پس از هشت ماه سکون و بی‌حرکتی، مشاهده حمله نیروهای هینلر بودیم که با ستونهای مجزا و در میان ارا بهای زره‌پوش و پشتیبانی هواپیما و توپخانه به حمله پرداختند و دیدیم که هینلر چگونه هر گونه استحکامات دفاعی را درهم شکست و برای اولین بار در قرون اخیر و شاید برای اولین بار از هنگام اختراع باروت، توپخانه را برای مدت کوتاهی در میدان جنگ بی‌فایده و فلج کرد. همچنین برای اولین بار دیدیم که ترقی قدرت آتش سلاحها، نبردها را کمتر خونین کرده، زیرا که در میدانهای جنگ که در آن روی میداد تعداد کمی سرباز وارد میشد و در نتیجه هدف کوچکتری برای طرف مخالف بود.

هیچ سرحدی با اندازه‌س حدی که از جنوب هلند بین فرانسه و آلمان قرارداد در مورد مطالعه دقیق قرارداد نگرفته است. تمام جزئیات زمین و ارتفاعات و خطوط آبی و راههای طبیعی از قرن‌ها پیش مورد مطالعه کارشناسان جنگی قرار گرفته و در تمام مدارس جنگی اروپای غربی جنگ‌هایی که طی قرون در این میدانها روی داده تدریس میشود.

در آغاز جنگ دو خط دفاعی وجود داشت که متفقین می‌توانستند در صورت حمله آلمانها بیلزیک در آنجا مستقر شوند. همچنین متفقین میتوانستند با موافقت قبلی بلژیک و طبق نقشه محرمانه بطور ناگهانی این دو خط را اشغال کنند. خط اول خطی است که بنام و خط اسکو، Escaut خوانده میشود؛ این خط بفاصله نزدیک مرز فرانسه قرار گرفته و موضع گرفتن در آن خطر بزرگی برای ارتش فرانسه ایجاد نمیکرد. همچنین ممکن بود از آن بعنوان يك جبهه دروغین استفاده کرد و حمله اصلی را از ناحیه دیگری نمود. خط دیگر از ساحل دموه ادامه مییافت و تا ناحیه و آنور، کشیده میشد. اگر متفقین در این خط متمرکز میشدند و با تمام قوا از آن دفاع میکردند جناح راست ارتش آلمان در حمله عمومی خود متوقف میشد و اگر نیروهای دشمن در این ناحیه از خود ضعف نشان میدادند نیروهای متفقین با حمله عمومی خود میتوانستند ناحیه صنعتی رو در اشغال نمایند و مرکز حیاتی تسلیحات آلمان را بنسرف در آورند.

ولی چون فکر هر گونه حمله از طریق بلژیک از نظر احترام بحقوق بین‌المللی غیر

عملی بود، نیروهای فرانسه و انگلیس مجبور بودند فقط مسأله حمله از طریق مرز فرانسه و آلمان را مورد توجه قرار دهند. اگر نیروهای فرانسه موفق میشدند از رودن عبور کرده در شمال و جنوب استراسبورگ دست بحمله بزنند میتوانستند جلوی هر گونه حمله‌ای را که از طرف «جنگل سیاه» میشود بگیرند. اما ناحیه «جنگل سیاه» مانند ناحیه «آردن» برای حمله غیر قابل استفاده تشخیص داده شده بود.

ممکن بود همچنین طرح حمله‌ای از جبهه «استراسبورگ - متر» را در جهت شمال شرقی مورد مطالعه قرارداد. يك چنین حمله‌ای که از طرف راست رودن انجام میگرفت تسلط ما را بر این رودخانه تا کوبلانس و وکولونی، قطعی میساخت. امکان چنین حمله‌ای در مدارس نظامی اروپای غربی سالها بود که مورد مطالعه دقیق قرار گرفته بود. معینا وجود خط زیگفید با آشیانه‌های متعدد مسلسل و موانع بتونی بزرگ و کوچک و رشته‌های پشت سرهم سپ خاردار، در ۱۹۳۹ مانع غیر قابل عبوری بنظر میرسید. تاریخی که ممکن بود فرانسویان در جبهه دست به حمله عمومی بزنند در اواخر هفته سوم سپتامبر بنظر میآمد. اما در آن تاریخ جنگ لهستان عملاً پایان رسیده بود و هفتاد لشکر آلمانی در جبهه غربی متمرکز شده بودند. تفوق کمی سربازان فرانسوی بر سربازان آلمانی کم از میانمیرفت. هر گونه حمله عمومی فرانسویان در مرز شرقی موجب میشد که مرز شمالی تقریباً بلا دفاع بماند و این جبهه بسیار مهم بود. اما بفرض اینکه فرانسویان در جبهه شرقی موقعیتهایی بدست می‌آوردند و پیشروی میکردند، در ماههای بعد برای حفظ مواضع خود با اشکالات بسیار مواجه میشدند و میبایستی شدت حمله متقابل آلمانها را تحمل نمایند.

البته ممکن است این سؤال پیش بیاید: چرا بدون هیچگونه عکس‌العملی منتظر شدند که لهستان منهدم شود؟ در واقع چند سال بود که شکست در جنگ قطعی بنظر میرسید. در ۱۹۳۸ یعنی هنگامیکه هنوز چکسلواکی وجود داشت، با احتمال قریب یقین در صورت بروز جنگ پروزی با متفقین بود؛ در ۱۹۳۶ یقیناً متفقین با هیچگونه مقاومت جدی و مؤثر مواجه نمیشدند؛ در ۱۹۳۳ يك تصمیم جامعه ملل میتوانست بدون خونریزی مسائل را حل کند. نباید تمام مسئولیتها را متوجه ژنرال گاملن، کرد و گفت که چرا در ۱۹۳۹ دست بحمله نزد و باید عقب نشینی‌های متعدد فرانسه و انگلیس را در سالهای گذشته بنظر آورد.

کمیته رؤسای ستاد ارتش انگلیس معتقد بود که آلمانها در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۶ لشکر مختلف بسیج کرده اند که ۴۲ لشکر آن در مرز غربی و ۱۶ لشکر آن در مرکز آلمان و ۵۸ لشکر آن در مرز شرقی متمرکز شده است. ما اکنون میدانیم که نظریات ستاد ارتش انگلیس صحیح بوده و بابگانی وزارت جنگ آلمان این نکته را ثابت میکنند. آلمان بین ۱۰۸ تا ۱۱۷ لشکر آماده کرده بود، پنجاه و هشت لشکر از بهترین سربازان آلمان لهستان را مورد حمله قرار دادند، پنجاه تا شصت لشکر دیگر که تعلیمات آنها باندازه لشکرهای جبهه لهستان نبود باقی میماند. از این لشکرها ۴۲ تانک در جبهه غربی از «اکس شاپل» تا مرز سویس متمرکز شده بود. زره‌پوشهای آلمان در جبهه لهستان بود و در جبهه غربی تقریباً زره‌پوشی وجود نداشت و هنوز سیل زره‌پوشهای آلمان در جبهه آلمان از کارخانه‌ها

سرازم نشده بود. ارتش اعزامی انگلیس بفرانسه در آن وقت جنبه تشریفاتی داشت؛ در هفته اول اکتبر دولشکر و در هفته دوم همان ماه دولشکر دیگر انگلیسی در جبهه شمال فرانسه متمرکز شده بود. چه چیز ممکن بود ژنرالهای آلمانی را وادار سازد که خطر جنگ را که بنظر ایشان برای آلمان مهلك بود قبول کنند؟ هیچ چیز مگر قدرت استبدادی هیتلر و اراده و حیثیتش که در نتیجه صحت قضاوت او در حوادث گذشته بوجود آمده بود موجب این امر نشده بود. آیا احترام فرانسه و انگلیس را از مبارزه پیش بینی نکرده بود؟ فرماندهی عالی ارتش آلمان، با وجود اینکه پس از مونیخ ارتش آلمان قدرت بیشتری بدست آورده بود، تا وقتی لهستان برانورد نیامده بود وضع مرزهای غربی را با خطر ابتگرانی بسیار متنگر است. هیتلر یقین داشت که سازمان سیاسی فرانسه تا ریشه‌های خودپسیده شده و ارتش نیز از این پوسیدگی بی بهره نبوده است. وی بقدرت کمونیستها در فرانسه آشنائی داشت؛ وی میدانست همینکه رین تروپ و مولوتف موافقتی حاصل کنند نیروی کمونیستها برای فلج ساختن هر گونه اقدام دولت بکار برده خواهد شد و مسکو دولتمن فرانسه و انگلیس را منهدم خواهد کرد که دست بیک جنگ سرمایه‌داری و امپریالیستی زده‌اند.

هیتلر اعتقاد کامل داشت که انگلستان يك کشور صلحجو و منطقی است. بعقیده او اگر چه جبران و دلادیه در نتیجه فشار عوامل جنگ طلب در انگلستان و فرانسه مجبور شده‌اند اعلان جنگ بدهند، اما آنطور که باید جنگ نخواهند کرد و همینکه لهستان خرد شد حاضر بسازش خواهند شد و همانطور که انهدام چکسلواکی را قبول کردند انهدام لهستان را نیز قبول خواهند کرد. در چندین مورد، شرایط اوضاع حق را به هیتلر داده بود و بیم و هراس ژنرالهای او را بی پایه و غلط ظاهر کرده بود. هیتلر نمی‌فهمید که در انگلستان و در سراسر امپراطوری تحول عظیمی روی داده و همینکه ناقوس جنگ بمدا در آمد تغییر بزرگی در وضع داده شده است.

او نمیتوانست تصور کند آنها بیکه سر سخت ترین مدافعین صلح بودند میتوانند ظرف یکروز بفالترین مبارزان راه پیروزی تبدیل شوند. او نمیتوانست قدرت اخلاقی یا روحی ساکنین جزیره ماراکا با وجود مخالفتشان با جنگ و خدمت نظام، پیروزی را یکی از وظایف جهانی خود میدانند درک کند.

در آغاز کار، ارتش انگلیس برای هیتلر اصولا بحساب در نمی‌آمد و وی اعتقاد قطعی داشت که ملت فرانسه بدون شوق و میل وارد جنگ شده است. این نکته تا حدی صحیح بود. هیتلر اراده خود را تحمیل کرد و امر او اطاعت شد. افسران ستاد ارتش ما معتقد بودند که پس از شکست لهستان، آلمان پانزده لشکر در آنجا مستقر خواهد کرد که اکثر آنها از حیث نظامی ارزش چندانی نمیتواند داشته باشند. اگر آلمان در پیمان شوروی و آلمان و صداقت روسها شك میکرد تعداد این لشکرها را ناگزیر به سی میرساند. در شرایط بدتر، آلمان مجبور میشد که چهل لشکر در مرزهای شرقی خود متمرکز کند و بدین ترتیب فقط ۱۰۰ لشکر در جبهه غربی متمرکز میشد. در آن زمان فرانسویها هفتاد لشکر بسیج کرده بودند که به ۱۴ تا ۱۲ لشکری که در خط مائینو مستقر شده بود، اضافه گردیده بود. همچنین

۴ لشکر اعزامی انگلیس نیز در جبهه غربی مستقر شده بود دشمن باین ترتیب از نظر کمی تفوقی به نسبت ۴ به ۳ بر متفوقین داشت و همچنین انتظار میرفت که با اضافه شدن نیروهای ذخیره مجموع لشکرها خود را به ۱۳۰ برساند.

فرانسویها نیز ۱۴ لشکر اضافی در شمال آفریقا داشتند که بعضی از آنها ممکن بود به جبهه فرانسه منتقل شوند و همچنین انگلستان نیز میتواند کم کم نیروهای بیشتری بجبهه بفرستد.

در خصوص قدرت هوایی، رؤسای ستاد ارتش ما معتقد بودند که پس از شکست لهستان، آلمان میتواند دوهزار بمب افکن در جبهه غربی متمرکز کند، در حالیکه مجموع هواپیماهای انگلستان و فرانسه به ۹۵۰ میرسید. (در واقع تعداد هواپیماهای آلمان در آن تاریخ ۱۵۴۶ فروند بود)

واضح بود که وقتی هیتلر سر نوشت لهستان را تعیین کند، قدرتش در زمین و در هوا از مجموع قدرتهای فرانسه و انگلیس بیشتر خواهد بود. پس موضوع حمله فرانسه بآلمان اصولا نمیتوانست مطرح شود.

اما احتمالات ناشی از حمله آلمان بفرانسه در آن زمان چه بود؟ طبیعتا سه احتمال مطرح بود.

در وهله اول: حمله از راه سویس. این راه بآلمان اجازه میداد که جبهه جنوبی خط مائینو را دور بزند، اما از نظر سوق الجیشی و جغرافیائی با اشکالات بسیار مواجه میشد. در وهله دوم: حمله آلمان بفرانسه از مرز آلمان و فرانسه. این احتمال بعید بنظر میرسید زیرا تصور نمیرفت که ارتش آلمان آنقدر مجهز و مسلح باشد که بتواند بخط مائینو حمله عمومی کند.

در وهله سوم: حمله آلمان بفرانسه از راه هلند و بلژیک. از این راه دشمن خط مائینو را از طرف شمال دور میزد و از تلفات بزرگ جلوگیری میکرد و مستقیما با استحکامات دائمی حملهور میشد. رؤسای ستاد ارتش معتقد بودند که برای انجام چنین حمله‌ای، آلمان مجبور خواهد بود که برای لحظات اول ۲۹ لشکر از جبهه شرقی باین منطقه منتقل کند و ۱۴ لشکر دیگر نیز برای پشتیبانی این لشکرها که در خط جبهه تقسیم شده‌اند در عقب جبهه آنها نگاهداری نماید. برای اجرای چنین نقشه و استفاده از پشتیبانی کامل توپخانه، مدت سه هفته وقت لازم بود و توجه فرماندهی ارتش ۱۵ روز قبل از اجرای این نقشه با نقل و انتقال نیروی توپخانه و لشکرها آلمانی جلب خواهد شد. برای چنین حمله‌ای شرایط زمانی سال نیز مناسب نبود ولی معهذا نمیشد چنین فرضی را بکلی انکار کرد.

طبیعی است که ما میبایستی انتقال لشکرها آلمان را از مشرق بمغرب یا بمباران هوایی راههای ارتباطی و مراکز تجمع سپاه بتأخیر بیندازیم. در آنصورت میبایستی منتظر يك جنگ هوایی شدید باشیم که در آن نیروی هوایی آلمان سعی خواهد کرد نیروی هوای متفوقین را توسط بمباران فرودگاهها و آشیانه‌های هوایی و کارخانه‌های هواپیما سازی از کار بیندازد. انگلستان برای چنین جنگی آماده بود.

اولین چیزی که ما پیش بینی کرده بودیم پیشروی آلمانها از طریق هلند بود. ما در نظر نداشتیم که در هلند جلوی آنها را بگیریم ولی منافع متفقین اقتضا میکرد که در بلژیک جلوی آنها را بگیریم. رؤسای ستاد ارتش بکابینه جنگی نوشتند که: «بموجب اطلاعاتی که ما در اختیار داریم، فرانسویها معتقدند در صورتیکه نیروهای بلژیک بتوانند در عرض مقاومت کنند، نیروهای فرانسه و انگلیس باید خط «ژیرو» - نامور را اشغال کنند و در جناح چپ این خط انگلیسها بحمله بپردازند. ما معتقدیم که اتخاذ چنین روشی کاملاً غلط است، مگر اینکه طرح این نقشه قبلاً با بلژیکیها مورد مذاکره قرار گیرد و خط «ژیرو» - نامور قبل از اینکه عملیات جنگی در بلژیک آغاز شود از طرف ما اشغال گردد. اگر موافقت بلژیکیها قبلاً جلب نشود و «ژیرو» - نامور (که موز - آنورهم نامیده میشود) قبلاً اشغال نشود ما معتقدیم که باید پیشروی آلمانها را در استحکامات واقع در خاک فرانسه متوقف کرد». در این صورت مسلم بود که عیباستی شهرها و خطوط ارتباط بلژیک و هلند که از طرف آلمانها اشغال شده بمباران شود.

در اینجا باید توضیحاتی داد. این مسأله در بیستم سپتامبر در کابینه جنگی مطرح و مذاکره شد. پس از مذاکرات کوتاهی موضوع به شورای عالی جنگی ارجاع شد. شورای عالی جنگی از ژنرال گاملن تقاضا کرد که نظریات خود را بشورا اطلاع دهد. ژنرال گاملن در پاسخ نوشت که موضوع طرح «د» (یعنی پیشروی نیروهای متفقین تا خط موز - آنور) در گزارشی که هیأت نظامی فرانسه تسلیم شورا کرده تشریح شده است. در این گزارش خاطر نشان شده بود که: اگر تقاضای کمک در موقع مناسب بشود، نیروهای فرانسه و انگلیس وارد بلژیک خواهند شد ولی مبارزه را در بلژیک شروع نخواهند کرد. خطوط دفاعی که در بلژیک باید مورد استفاده قرار گیرند عبارت از خط «اسکو» و خط «موز» - نامور - آنور.

پس از مطالعه دقیق پاسخ فرانسویان، رؤسای ستاد ارتش انگلیس گزارش دیگری بکابینه جنگی تسلیم کردند که در آن امکان پیشروی بسوی خط «اسکو» مورد مطالعه قرار گرفته بود ولی با اشغال خط «موز» - آنور، کوچکترین اشاره‌ای نشده بود.

وقتی کابینه جنگی این طرح را بشورای عالی جنگی تسلیم نمود، کوچکترین اشاره‌ای بطرح مهم دیگر یعنی «طرح د» ننمود. کابینه جنگی تصور میکرد که رؤسای ستاد ارتش انگلیس نظریات خود را بهیأت نظامی فرانسه قبولانده و دیگر جای گفتگو و مذاکره در این باب نیست. من خود در این دو جلسه کابینه جنگی شرکت کردم و متوجه این موضوع مهم نشدم. طی ماه اکتبر چون هیچگونه موافقتی با بلژیکیها حاصل نشد، کابینه جنگی تصور کرد که پیشروی به خط «اسکو» محدود خواهد بود.

در این مدت ژنرال گاملن مخفیانه با بلژیکیها مشغول مذاکره بود و میکوشید که دفاع بلژیک در خط مقدم «نامور» - لوون عملی شود. در اوایل نوامبر در این باره با بلژیکیها موافقت حاصل شد و از پنجم تا ۱۴ نوامبر یک سلسله کنفرانس در این باره در ورسن و «لافر» تشکیل شد. در چهاردهم نوامبر ژنرال گاملن فرمان هشتم خود را صادر کرد که بموجب

آن در صورت مساعد بودن شرایط بلژیکیها کمک خواهد شد و پیشروی در خط «موز» - آنور عملی خواهد گشت.

شورای عالی در هفده نوامبر در پاریس تشکیل شد و چهارمین باتفاق لرد هالیفاکس ولرد چاتفیلد و سر کینگسلی وود Sir Kingsly wood پاریس رفت. در این شورا تصمیم گرفته شد که طرح «د» عملی شود و در صورت حمله آلمان از طریق بلژیک در خط «آنور» - نامور، با تمام وسائل مقاومت شود. بعدها تصمیم گرفته شد که طرح «د» توسعه یابد و قسمتی از هلند و جزایر ساحلی هلند نیز اشغال شود و فرماندهی این حمله به ژنرال «ژیرو» واگذار شد. ژنرال گاملن معتقد بود که پیشروی آلمانها بدین ترتیب در کانال آلبرت متوقف خواهد شد در حالیکه ژنرال ژرژ باین نظریه معتقد نبود و عقیده داشت که نیروهای ما چنین قدرتی ندارند، ما از این اختلاف نظر اطلاع نداشتیم.

با این وضع بود که زمستان میگذشت و بهار نزدیک میشد. نه ستادهای ارتش فرانسه و انگلیس و نه دولتهای دو کشور تصمیم جدیدی اتخاذ نکردند و در مدت شش ماهی که قبل از حمله آلمانها سپری شد طرح شورای الجبشی جدیدی مورد نظر قرار نگرفت.

آلمان هینتری متحد نشده بودند. آلمان‌ها از اینکه در معامله با روسها آنها را قربانی کردند بسیار خوشوقت بودند و دولت شوروی با کینه قدیمی وولنی که شدت این کینه را دو برابر کرده بود خود را بر روی این طمعها انداخت. این سه کشور سابقاً قسمتی از امپراتوری تزاری بودند و هر سه از جمله فتوحات پتر کبیر محسوب میشدند. نیروهای شوروی بلافاصله آنها را اشغال کردند و هیچ وسیله مؤثری برای دفاع در مقابل سپاهیان روس وجود نداشت. تمام عناصر ضد کمونیست ضد روس با شیوه معمولی روسها تصفیه شدند. بسیاری از اشخاص که مدت بیست سال بود در مولد خود به آزادی زندگی میکردند و طبقه حاکمه را تشکیل میدادند ناگهان نابدید شدند و قسمت اعظم آنها بسبب تبعید گردیدند ابقیه نیز بنقطه دورتری فرستاده شدند. این طرز معامله بنام وپیمان کمک متقابل خوانده شد!

در انگلستان ما تمام کوشش خود را برای توسعه نیروهای زمینی و هوایی بکار میبردیم و اقدامات لازم را برای تقویت نیروی دریایی خود انجام میدادیم. من نظریات خود را همچنان با اطلاع نخست وزیر و سایر همکارانم میرساندم. از طرفی بلایی که بر سر لهستان و کشورهای بالتیک آمده بود در اوایل ساخته بود که تمام مساعی خود را برای دورنگاه داشتن ایتالیا از جنگ و ایجاد روابط بیشتر بین آنها و ما، بکار برم. در عین حال با امور اداری مختلف رسیدگی میکردم.

در همین ایام بود که حادثه ناگهانی رویداد که وزارت دریاداری را تکان داد. قبلاً گفتم که در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۴ يك اعلام خطر اشتباهی مبنی بر وجود يك زیر دریایی آلمانی در داخل «سکا پافلو» موجب شده بود که ناوگان بریتانیا از پایگاه خود با عجله بسوی دریا حرکت کنند و بعد معلوم شد که اصلاً هیچ زیر دریایی وارد این پایگاه نشده است. اما درست یک ربع قرن بعد، یعنی در ۱۴ اکتبر ۱۹۳۹ يك زیر دریایی آلمانی با استفاده از مد دریا وارد منطقه دفاعی شد و روزنما و رویال اوک را که لنگر انداخته بود غرق کرد. اولین آژدری که باین رزمناو افکند بقسمت جلوی بدنه آن اصابت کرد و انفجار شدیدی ایجاد نمود. برای دریادار و ناخدایانیکه در کشتی بودند اصابت يك آژدر بر رزمناو در حالیکه در آبهای مطمئن «سکا پافلو» لنگر انداخته بقدری غیر مترقبه و عجیب بود که ابتدا تصور کردند در داخل کشتی انفجاری رویداده است. بیست دقیقه گذشت وزیر دریایی موفق شد که مجدداً شلیک دیگری بکند. سه یا چهار آژدر یکی پس از دیگری به رزمناو اصابت کرد و ظرف دو دقیقه کشتی غرق شد. اکثر ملوانان و کارکنان رزمناو در پشتهای خود بودند و با سرعتی که کشتی غرق شد هیچکس مجال آنرا نیافتند که خود را نجات بدهند. در اینجا میتوان گزارش کرد که از منابع آلمانی بدست آمده و در هنگام وقوع این حادثه نوشته شده ذکر کرد:

۱۴ اکتبر ۱۹۳۹، در ساعت يك و نیم صبح، رزمناو رویال اوک Royal Oak که در آبهای سکا پافلو لنگر انداخته بود از طرف زیر دریایی «او - ۴۷» تحت فرماندهی سروان پراین Prein غرق شد. عملیات جنگی برای غرق این رزمناو از طرف شخص دریا سالار دوتینتر فرماندهی عالی نیروهای زیر دریایی قبلاً ترتیب داده شده بود. پراین در هشتم اکتبر

[۵]

دبارزه شدت می یابد

هینتر از موقعیتهای خود برای تسلیم پیشنهاد صلح بمنتهن استفاده کرد. یکی از نتایج سیاست غلط ما مبنی بر اعطای امتیازات سیاسی و بطور کلی روش ماهنگام قدرت یافتن هینتر این بود که وی اطمینان پیدا کرده بود که نه فرانسه و نه انگلیس قادر به جنگ نیستند. اعلان جنگ از طرف انگلیس و فرانسه در ۳ سپتامبر بطور نامطوبعی موجب تعجب او شده بود؛ اما وی اطمینان قطعی داشت که منظره انهدام سریع و خشن لهستان به دموکراسیهای منحنط خواهد فهماند زمانی که آنها در اروپای مرکزی و شرقی اعمال نفوذ میکردند، سپری شده است. در آن هنگام آلمانیها از روسها که عمالک بالتیک و قسمتی از سرزمین لهستان را بلعیده بودند، اطمینان نداشتند. هینتر با وضعی که داشت بهیچوجه مایل نبود جنگ با فرانسه و انگلیس را ادامه دهد. وی یقین داشت که دولت اغلب حضرت تحویل اراده او را با لهستان با خوشوقتی برسمیت خواهد شناخت و پیشنهاد صلح، به چمبرلین و همکارانش که با اعلان جنگ با آلمان آبروی خود را حفظ کرده اند، اجازه خواهد داد که از این بن بست که عوامل جنگ طلب پارلمان آنها را با نجا کشاندند بیرون بیایند. وی حتی يك لحظه این فکر به غرض نرسید که چمبرلین و تمام امپراطوری انگلیس مصمم شده اند که یا پوست او را بکنند و یا خون خود را در این راه بریزند.

اولین اقدامی که روسیه پس از تقسیم لهستان با آلمان بعمل آورد این بود که سه وپیمان کمک متقابل، با استونی و لیتوانی و لیتوانی منعقد کند. این سه دولت بالتیک ضد بلشویکترین دولتهای اروپا بودند. هر سه این دولت ها طی جنگهای داخلی ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ از تسلط حکومت شوروی نجات یافته بودند و جامعه و دولتی تأسیس کرده بودند که اساس آن بر اصل دشمنی نسبت بکمونیسم و روسیه قرار داشت. مدت بیست سال بود که رادیو و مطبوعات «ریگا» سیل تبلیغات ضد بلشویکی را بتمام جهان سرازیر کرده بود. مع هذا باستاننای لیتوانی هیچکس با

بندر کیل را ترك كرد. در این روز آسمان صاف و آفتابی بود. پراین از کانال کیل خارج میشود و بطرف شمال غربی یعنی سکا پافلو حرکت میکند. در ۱۳ اکتبر در ساعت ۴ صبح زیر دریائی در ساحل ارکاد توقف میکند. در ساعت ۱۹ سطح آب بالا میآید؛ لیسیم خنکی میوزد؛ هیچ چیز در دریا مشاهده نمیشود. در سایه روشن، ساحل اسکاتلند از دور معلوم است؛ در افق روشنائی قرمز رنگ غروب دیده میشود. زیر دریائی بطرف مغرب حرکت میکند و به آهستگی به هولم سوند، Holm Sound که در مشرق سکا پافلو واقع است نزدیک میشود. جای تأسف است که این گذرگاه را مسدود نکرده اند. از میان کشتی هائیکه در این گذرگاه غرق کرده اند میتوان عبور کرد. پراین با مهارت بسیار از میان آبهای متلاطم عبور میکند. ساحل نزدیک است. مردی که با دو چرخه در جاده کنار ساحل عبور میکند دیده میشود. زیر دریائی ناگهان وارد خلیج میشود. آلمانها وارد منطقه دفاعی شده اند. درست شمال، سایه عظیم یک رزمناو که دکل آن چون تیری تیره قام در آسمان رفته، دیده میشود. زیر دریائی بیش از پیش نزدیک میشود. تمام لوله های اژدر پر شده است. هیچ صدائی جز سوت هوای فشرده و حرکت یکدسته فلزی شنیده نمیشود. آتش! پنج ثانیه، ده ثانیه، بیست ثانیه. صدای انفجار فضا را میشکافد و یک ستون بزرگ آب در تاریکی شب با آسمان بلند میشود. پراین قبل از شلیک دوم چند دقیقه صبر میکند. در لوله ها دوباره اژدر گذارده میشود. آتش! اژدرها بوسط کشتی میخورند؛ چندین انفجار پشت سر هم بگوش میرسد. رزمناو و ریبال اوله غرق میشود و ۷۸۶ نفر افسر و ملوان و همچنین دریادار بلاگرو با آن غرق میشوند. «او... ۴۷»، بارامی از همان راهی که آمده بود بر میگردد.

این اقدام که از طرف فرماندهی زیر دریائیهای آلمان پیروزی بزرگی بود، افکار عمومی را بشدت به هیجان آورد. از نظر سیاسی، این واقعه برای وزیری که قبل از جنگ مسئول امور دریاداری و موظف بانجام اقدامات احتیاطی بود، مسئولیتی عظیم ایجاد میکرد. اما من که تازه وارد بودم از انتقاد درباره اینگونه حوادث ماههای اول جنگ برکنار بودم. از طرفی مخالفین دولت بهیچوجه از این واقعه برای حمله بدولت استفاده نکردند. من قول دادم که تحقیقات مفصلی راجع باین واقعه بنمایم.

نخست وزیر نیز در مجلس عوام گزارشی راجع بحملات هوائی که آلمانها در شانزده اکتبر دست به آن زده بودند قرائت کرد. این اولین باری بود که آلمانها با هواپیما نیروی دریائی ما را مورد حمله قرار داده بودند. دوازده بمب افکن آلمانی که بدسته های دوتائی و سه تائی تقسیم شده بودند بناوگان ما در فیرث حمله ور شدند. بناوهای سوتامپتون Southampton و ادینبور Edinburgh و همچنین ناوشکن موهاک Mohawk صدماتی وارد آمد. بیست و پنج افسر و ملوان کشته و زخمی شدند، اما چهار بمب افکن دشمن سرنگون شد که سه تائی آنها را هواپیمای شکاری و یکی را توپخانه ضد هوائی ناوگان سرنگون کرد. احتمال فوی میرود که فقط نیمی از هواپیماهای دشمن موفق شده باشند بفروگاه های خود مراجعت کنند. این حمله موجب شد که دیگر دشمن بحملات دیگری دست نزنند. در ۱۷ اکتبر یعنی فردای همان روز یک حمله هوائی بر فراز سکا پافلو انجام گرفت و کشتی قدیمی وایرون دوک،

که فقط برای نگهداری لوازم مختلف از آن استفاده میشد و بمنزله انبار بود، غرق شد. این کشتی که در کنار ساحل بود در کف دریا قرار گرفت و تا آخر جنگ باز هم از آن برای نگهداری لوازم مختلف استفاده میشد. در این روز نیز یک هواپیمای دشمن سرنگون شد. این وقایع نشان داد که تا چه حد لازم است ما خود را برای جلوگیری از حملات مختلف به ناوگان سلطنتی که در سکا پافلو بودند آماده سازیم. مدت ششماه وقت لازم بود که ما بتوانیم از پایگاه دریائی آنطور که باید استفاده نمائیم.

حمله به سکا پافلو و غرق ریبال اوله عکس العمل شدیدی در وزارت دریاداری ایجاد کرد. در ۳۱ اکتبر من همراه با لرد اول دریاداری (رئیس ستاد نیروی دریائی انگلستان) به سکا پافلو رفتم و در کشتی دریاسالار فوربس کنفرانسی ترتیب دادیم و راجع بمسأله دفاع از سکا پافلو مذاکره نمودیم. برنامه دفاع از سکا پافلو که راجع بان توافق نظر حاصل کردیم عبارت از این بود که سدهای حواج را تقویت کنیم و کشتی های دیگری در مدخل خلیج برای جلوگیری از ورود زیر دریائی ها غرق نمائیم. همچنین قرار شد بعضی نقاط مین گذاری شود. این اقدامات احتیاطی میبایستی همراه با اضافه کردن کشتی های گشتی و استفاده از توپهای ساحلی برای زیر آتش گرفتن تمام راههای ورود به خلیج باشد.

در باره دفاع هوائی تصمیم گرفته شد که ۸۸ توپ سنگین و ۴۰ توپ سبک ضد هوائی در سکا پافلو مستقر شود و سدهای بالونی نیز در اطراف خلیج افزوده گردد. همچنین واحدهای جدید شکاری به هواپیماهای شکاری پادگان سکا پافلو و اسکاتلند افزوده شود. ما امیدوار بودیم که این اقدامات احتیاطی تا مارس ۱۹۴۰ برای بازگشت ناوگان سلطنتی به خلیج انجام گیرد. تا آنوقت، قرار شد سکا پافلو بعنوان پایگاه سوخت گیری برای ناوشکن ها مورد استفاده قرار گیرد. اما منی با پستی یک پناهگاه دیگر برای ناوگان خانگی، خود در نظر بگیریم. عقیده کارشناسان در این باره با یکدیگر فرق میکرد.

وزارت دریاداری عقیده داشت که «کلابد» Clyde بعنوان پایگاه انتخاب شود، ولی دریاسالار فوربس معتقد بود که این انتخاب اشکالات بسیار ایجاد میکند و از جمله رسیدن ناوگان را به میدان های اصلی جنگ یکروز به تعویق می اندازد. این بعد مسافت موجب می شد که فرماندهی عالی مجبور شود ناوشکن های اضافی بکار برد و رزمناو های بزرگ را بدودسته تقسیم کند و بمیدان جنگ بفرستد. بعقیده فوربس میبایستی روزی که در جنگ گذشته نیز مدتی پایگاه اصلی نیروی دریائی ما شده بود تاوقتی سکا پافلو از نظر دفاعی آماده شود، انتخاب گردد. این خلیج از نظر جغرافیائی موقعیت بهتری داشت ولی هدف بمباران های هوائی قرار میگرفت. تصمیمی که بالاخره اتخاذ شد در گزارشی که من در بازگشت به لندن تهیه کردم ذکر شده است.

روابط من و جمبرلن بقدری خوب شده بود که در روز جمعه ۱۳ نوامبر نخست وزیر و همسرش برای صرف شام با من بوزارت دریاداری آمدند و من و همسر من

طبقه آخر عمارت که آپارتمان راحت و مجللی بود از ایشان پذیرائی کردیم، ما چهار نفر بودیم. با وجود اینکه با جمبرلن در کابینه بالدوین مدت پنجسال همکاری بودم، من و همسر من هرگز فرصت اینکه با جمبرلن و همسرش ملاقات خصوصی کنیم نیافتیم. اتفاقاً من از زندگی جمبرلن در «باهاما» سؤال کردم و دیدم که میهمانم با کمال مسرت خاطرات جوانی خود را نقل میکند. نخست وزیر دوران جوانی و خاطرات پنجسال زندگی در یکی از جزایر لمپوزر آنتیل را برای ما تعریف کرد. پدرش جوزف جمبرلن معتقد بوده که میتوان در این جزیره کثان مکزیک کاشت و به این وسیله هم صناعت امپراتوری را توسعه داد و هم تمول خانوادگی را بیشتر نمود. پدر و برادرش اوستین او را ازبیرمنگام به کانادا خواسته بودند. در شصت کیلومتری ناسو در خلیج کارائیب، Carabes، جزیره کوچک ولمپوزر و تقریباً بی سکنه ای بود که می گفتند آب و هوای آن برای کشت کثان مکزیک مناسب است، جوزف جمبرلن زمین های وسیعی در این جزیره خریده بود و سرمایه لازم برای کشت را نیز تهیه دیده بود. فقط کافی بود که شروع بکار کنند. اوستین جمبرلن قصد داشت که نماینده مجلس عوام شود و لذا پدرش نویل جمبرلن را مأمور کشت کثان مکزیک کرد.

نویل جمبرلن، نه تنها از روی وظیفه فرزندی، بلکه با علاقه و ایمان دستور پدرش را اطاعت کرده بود و مدت پنجسال از عمر خود را برای کشت کثان مکزیک در این جزیره لمپوزر صرف کرد. در این جزیره طوفانهای سهمناک روی میداد و وی، تقریباً عربان، در میان هزاران اشکال مختلف برای رویاندن کثان مکزیک مبارزه میکرد. اشکال بزرگتر از همه نبودن کارگر بود و وی بالاخره موفق شد عده ای را از شهر ناسو باین جزیره بیاورد. یک بندرگاه کوچک ایجاد کرد و خط آهن کشید، زندگی ابتدائی و اولیه ای شروع کرد و هر نوع گیاهی که ممکن بود از زمین این جزیره بدست آید کاشت اما عاقبت کثان مکزیک در این شبه جزیره نرؤید اما اگر هم مختصر حاصلی بدست آمد، چیزی نبود که بتوان آنرا به بازار صادر کرد.

پس از پنجسال کوشش طاقت فرسا بالاخره باین نتیجه رسید که در این جزیره کثان مصنوعی به عمل نمی آید. به انگلیس بازگشت و نزد پدرش، که بهیچوجه از نتیجه زحمات او راضی نبود، رفت. البته معلوم است که خانواده اش، با تمام علاقهای که به او داشت، از هدر شدن ۵۰۰۰ لیره چندان راضی نبود.

من از طریزی که جمبرلن این داستان را نقل میکرد بی نهایت لذت میبردیم. پشتکار و جرأتی که بخرج داده بود و خود داستان، جالب توجه بود. بخود گفتیم: «افسوس که هینرل وقتی این سیاستمدار آرام انگلیسی را، که همیشه چترش را همراه بر میداشت، در برجسگاند و گودسبرک و مونیخ ملاقات کرد نتوانست بفهمد که پایکی از پشاهانگن و رهروان لیر و مند امپراتوری بریتانیا صحبت میکند!»

این تنها ملاقات خصوصی بود که من در تمام مدت همکاری بیست ساله خود با او نمودم. هنگامی که مامشول صرف شام بودیم جنگ ادامه داشت و حوادث جریان معمولی خود را طی میکردند. وقتی سوپ آوردند یک افسر از دفتر عملیات جنگی که در طبقه پائین بود

بالا آمد و بما اطلاع داد که یک زیر دریائی آلمانی را غرق کرده اند. هنگامیکه ما مشغول خوردن دسر بودیم مجدداً بازگشت و خبر داد که زیر دریائی دیگری نیز پس نوشت اولی دچار شده است. بالاخره هنگامیکه همسر من و بانو جمبرلن از اطاق غذا خوری بیرون میرفتند باز همان افسر بالا آمد و گفت که سومین زیر دریائی آلمانی در همان روز توسط ناوگان ما غرق شده است. این امر تا آن وقت سابقه نداشت و بعد ما هم هرگز اتفاق نیفتاد که در یک روز سه زیر دریائی آلمانی بدست ما غرق شوند. وقتی میهمانان ما میخواستند بروند، بانو جمبرلن با لحن ساده ای گفت: «آیا غرق این زیر دریائی ها را قبلاً تهیه دیده بودید؟» من به او اطمینان دادم که اگر دفعه دیگر به میهمانی ما بیاید سعی خواهیم کرد زیر دریائیهایی بیشتری غرق کنیم. (افسوس! این اخبار امیدوار کننده پس از تحقیقاتی که بعد از جنگ بعمل آمد تأیید نشد).

خط طولانی و باریک محاصره دریائی ما در شمال «اورکاد» که قسمت اعظم آنرا ناوهای جنگی کوچک که بمواصلات معین از رزمناوهای بزرگ قرار داشتند تشکیل میداد هر لحظه ممکن بود بطور ناگهانی مورد حمله ناوگان بزرگ آلمان، خصوصاً رزمناوهای «شارنهورست» Scharnhorst و «گنایزنو» Gneisenau قرار گیرد. ما نمیتوانستیم از وقوع چنین حمله ای جلوگیری کنیم. تنها امید ما این بود که حمله کنندگان را مجبور سازیم یک جنگ دریائی بزرگ و قطعی تن در دهند.

در اواخر بعد از ظهر بیست و سوم نوامبر، ناوشکن «راوال پیندی» که بین ایسلند و جزایر فروند مأمور گشت بود، یک کشتی جنگی بزرگ دشمن را که به او نزدیک میشد مشاهده میکند. ناوشکن انگلیسی تصور کرد که کشتی ناشناس رزمناو سبک «دویچلاند» Deutschland است و وجود آنرا در آن محل فوراً اطلاع داد. فرمانده این ناو، ناخدا «کندی» Kennedy بخوبی میدانست که برخورد با رزمناو آلمانی چه نتایجی برایش دارد. کشتی او در واقع یک کشتی تجارتی بود که مجهز کرده بودند و چهار توپ قدیمی ۶ پوس بیشتر نداشت در حالیکه رزمناو سبک آلمانی ۶ توپ ۱۱ پوس و تسلیحات فرعی کاملی داشت. معهذ ناو انگلیسی خطر را استقبال کرد و تصمیم گرفت که تا آخرین لحظه مقاومت کند. دشمن در فاصله ده کیلومتری شلیک کرد و راول پیندی به شلیک آن پاسخ داد. یک چنین مبارزه با شرایط نا مساوی طبعاً نمی توانست مدت زیادی ادامه پیدا کند، معهذ ناو انگلیسی تا وقتی تمام توپ هایش از کار افتاد به مبارزه ادامه داد. راول پیندی بصورت یک پارچه آتش در آمده و از هر طرفش شعله های عظیم به آسمان بر میخاست. کمی پس از رسیدن شب، غرق شد و ناخدا و ۲۷۰ نفر از ملوانان شجاعش را با خود با عمق اقیانوس برد. فقط ۳۸ نفر از سرنشینان این کشتی زنده ماندند که ۲۷ نفر آنها با اسارت آلمانی ها درآمدند. یازده نفر دیگر، سی و شش ساعت بعد در آبهای یخ زده سواحل ایسلند توسط یک کشتی انگلیسی نجات یافتند.

در واقع کشتی آلمان که بحمله پرداخته بود ناو «دویچلاند» نبود بلکه رزمناو سنگین «شارنهورست» بود. این کشتی دو روز قبل از آن تاریخ آلمان را ترک کرده و قصد داشت

که بکاروان های ما در اقیانوس اطلس حمله کند ، اما پس از برخورد با راول پندی و غرق آن از بیم آنکه مبادا محل آن کشف شود ، از انجام مأموریت خود منصرف شده و فوراً به آلمان بازگشته بود .

پس مبارزه قهرمانانه راول پندی بی نتیجه نبود. رزمناو نیوکامل که در نزدیکی راول پندی مشغول گشت بوده فوراً یکمک آن می شنابد و وقتی میرسد که می بیند راول پندی مشعل و در حال غرق شدن است. رزمناو دهلی نیز فوراً خود را باین منطقه میرساند و هر دو بتعقیب شارن هورست می پردازند . در ساعت ۱۸ و پانزده دقیقه رزمناو نیوکامل در میان باران و مه غلیظی که اقیانوس را فرا گرفته بود شبح دوناو را از دور تشخیص میدهد که ظاهراً یکی از آنها شارن هورست بوده است . اما شب فرا میرسد و ناوهای آلمانی با استفاده از تاریکی موفق به فرار میشوند .

امید باینکه این دو رزمناو نیرومند آلمانی را وادار به جنگ سازند در تمام کسانی که باین مسأله ذمه بلاقه بودند وجود داشت و فرماندهی عالی فوراً با تمام ناوگان خود راه دریا را پیش گرفت. دشمن با عجله بطرف مشرق فرار میکرد و زیر دریائیهای ما پیشاپیش ناوگان سلطنتی در تعقیب آن بودند . معینا این احتمال را نمیشد بکلی کنار گذاشت که دشمن پس از فرار مجدداً بطرف مغرب بازگشته و وارد اقیانوس اطلس شده است. ما میترسیدیم که دشمن با این مانور بکاروانهای ما حمله کند و لازم بود ناوگان انگلیسی از کاروانهای دریائی حمایت نماید . از دریای شمال تا سواحل نروژ یک خط زنجیر دفاعی فوراً تشکیل شد و رزمناوها و نبردناوها و زیر دریائیها با دقت کامل از این خطر مراقبت میکردند. رزمناو وارسپیت Warspite نیز که کاروانهای تجارتی را در اقیانوس اطلس همراهی میکرد بطرف تنگه دانمارک عزیمت نمود و چون هیچ نشانه ای از دشمن ندید راه خود را تا شمال ایسلند ادامه داد و در آنجا بکاروان شمالی پیوست . رزمناو هورده و نبردناو فرانسوی دوونکرک و دو رزمناو دیگر فرانسوی با بهای ایسلند فرستاده شدند . همچنین ناوهای «ریپالز» Repulse و «فیورپوز» Furios باین منطقه فرستاده شدند . در تاریخ بیست و پنجم نوامبر ۱۴ رزمناو انگلیسی در آبهای دریای شمال مشغول گشت بودند و ناوشکنها و زیر دریائیها نیز همراه رزمناوها بودند. متأسفانه بخت با ما همراهی نکرد . هیچ چیز پیدا نبود. از طرفی کوچکترین نشانه ای از حرکت ناوگان دشمن بطرف مغرب بدست نیامد. در روز پنجم در حالیکه ما با اضطراب در وزارت دریاداری منتظر اخبار بودیم دستگاههای گیرنده پیامی که يك زیر دریائی آلمانی فرستاده بود ضبط کردند . از این پیام چنین فهمیده میشد که یکی از کشتیهای ما در دریای شمال غرق شده است. چند ساعت بعد رادیوی آلمان اعلام کرد که ناخدا پراین ، همان افسری که کشتی روبال اوک را غرق کرده بود، مجدداً يك رزمناو که مسلح به توپهای ۸ پوسی بوده در مشرق شتلاند غرق کرده است . من و دریاسالار پوند وقتی این خبر منتشر شد در کنار یکدیگر نشستیم بودیم .

افکار عمومی در انگلستان همیشه نسبت به از دست دادن يك کشتی بسیار حساس است. اگر ما انتقام خود را نمیگرفتیم از دست دادن راول پندی بعد از مبارزه قهرمانانه ای که

کرده بود مورد انتقاد شدید قرار میگرفت و وزارت دریاداری سختی سرزنش میشد. می رسیدند : « چرا يك ناو ضعیف بتهائی مواجهه با خطر شده است ؟ رزمناوهای آلمان آزادانه میتوانند رفت و آمد کنند و از خطوط دفاعی ناوگان ما بدون هیچگونه مزاحمتی بگذرند ؟ پس هر کشتی که به ناوگان ما حمله کند سلاهی میتواند نجات پیدا کند ؟ » ما فوراً برای روشن کردن مطلب پیامی فرستادیم . وقتی ما یکساعت بعد بدون دریافت هیچگونه پاسخی دور هم جمع شدیم لحظات بسیار بدی گذرانیدیم .

اگر این مطلب را در اینجا ذکر میکنم برای اینست که نشان دهم تا چه حد بین ما روح مودت و دوستی حکمفرما بود. من همانطور که وظیفهام بود گفتم : « من مسئولیت این واقعه را بعده میگیرم ». دریاسالار پوند گفت : « نه مسئولیت این واقعه بعده منست ». در آن لحظات ناامیدی ناشی از فرار دست یکدیگر را فشار دادیم. ما در جنگ تجربه دیده و کار آزموده شده بودیم ولی اینگونه حوادث را بدون احساس يك درد شدید روحی نمیتوانستیم تحمل کنیم . معینا بعداً معلوم شد که مسئولیتی متوجه هیچ کدام نخواهد شد. هشت ساعت پس از انتشار اخبار رادیوی آلمان شد معلوم ناوی که تصور میرفته غرق شده رزمناو نورفلک است و آسیبی هم ندیده است. بقرا اظهار فرمائید : آن، کشتی با زیر دریائیهای دشمن مواجه نشده بود ولی بمب هوائی در نزدیکی بلعقب آن منفجر شده و رادیوی کشتی را از کار انداخته بوده است . ولی ناخدا پراین شخص گراف گوئی نبود . آنچه را که نورفلک بمب هوائی تصور کرده بود يك اژدر دریائی بوده که زیر دریائی ناخدا پراین بسوی رزمناو افکنده و وقتی دیده است ستون آب در نتیجه انفجار با سمان برخاسته برای اینکه محل آن کشف نشود فوراً با سمان دریا غوطه ور شده است. وقتی نیم ساعت بعد از آن بیرون آمده هوا تاریک شده بود و چون کشتی در اطراف ندیده تصور کرده است که رزمناو انگلیسی غرق شده است و پیام خود را که از رادیوی برلن منتشر شده ، فرستاده است .

خوشحالی شنیدن این خبر بقدری بود که خبر سلامت رسیدن ناوهای شارن هورست و گنایزنو به بنادر آلمان آنقدرها موجب تأسف ما نشد . اکنون ما میدانیم که این دوناو در ۲۶ نوامبر با استفاده از مه دریا از خط دفاعی ما عبور کردند . اگر در آنوقت استعمال دستگاههای رادار معمول بود این رزمناو فوراً از طرف ناوگان ما پیدا میشدند . معینا افکار عمومی نسبت بوزارت دریاداری چندان موافق نبود . ما نمیتوانستیم ب مردم عادی بفهمانیم که مسئولیت ناوگان انگلیس با در نظر گرفتن وسعت دریاها تا چه حد است . پس از دو ماه که از جنگ گذشته بود و چندین ضربت خطرناکی که ما خورده بودیم نمیدانستیم باین سؤال که « پس نیروی دریائی چه میکند ؟ » چه جواب بدهیم .

بسیار اشیاء عتیقه و قیمتی خود را بها نشان دادند.

همان شب من ضیافتی به افتخار وزیر دریاداری فرانسه در هتل ریتر دادم. این شخصیت فرانسوی مورد نهایت احترام من قرار گرفت. وطن پرستی و پشتکار و هوش و خصوصاً تصمیم او به پیروزی یا قربانی شدن، واقعا مورد تحسین بود. من نمیتوانستم از مقایسه او در فکرم با دریاسالار که نسبت به موفقیت او حسادت میورزید و مبارزه را در زمینه ای غیر از زمینه او ادامه میداد، خودداری کنم. نباید ارزش واقعی دارلان را کم کرد و علاقه او را به پیروزی نیز نباید فراموش نمود. بعقیده دارلان، نیروی دریائی فرانسه یعنی خود او، و نیروی دریائی فرانسه نیز به او بعنوان رئیس و احباء کننده قدرت دریائی نگاه میکرد. دارلان دائماً میکوشید که مردان سیاسی را از امور دریائی بدور نگاهدارد و آنها را مشغول بر گوئی های خود در مجلس می پنداشت. من و دریاسالار پوند با وزیر دریاداری فرانسه از خیلی جهات موافقت داشتیم. وقتی او در اواخر سال ۱۹۳۰ در حالیکه روحاً خرد و شکسته شده بود در گذشت، آخرین سخنان او امید بموفقیت من بود. من این موضوع را همیشه یکی از افتخارات خود میدانم.

خطر جدید و مهلکی موجودیت ما را تهدید میکرد. طی ماههای سپتامبر و اکتبر قریب دوازده کشتی تجارتی ما هنگام ورود به بنادر انگلیس غرق شدند. این کشتی ها در تمام مسافرت خود در اقیانوس اطراف ناوگان انگلیس حمایت میشدند و بنادر ما نیز از طرف کشتیهای جنگی وزیر دریائی ها مراقبت میشد. غرق این کشتی ها در کنار ساحل انگلیس ضربات جبران ناپذیری بود که بها زده میشد. وزارت دریاداری فوراً حدس زد که پکنوع مین مغناطیسی از طرف آلمانها برای غرق این کشتی ها بکار رفته است. این نوع مین يك اختراع تازه ای برای ما نبود و ما خود در اواخر جنگ جهانی اول تعداد کمی از آن را علیه آلمانها بکار بردیم. در ۱۹۳۶ وزارت دریاداری تصمیماتی برای مقابله با این مین ها گرفته بود اما اقداماتی که فرادشه بود بعمل آید منحصر به بکار بردن مین های موج و سدهای مصنوعی بود و بدون شناسائی کامل ساختمان مین های مغناطیسی آلمان، مقابله مؤثر با آنها امکان نداشت. خساراتی که در نتیجه بکار بردن این مین ها از طرف آلمانها به متفقین و کشورهای بیطرف طی ماههای سپتامبر و اکتبر وارد آمد بالغ بر ۵۶,۰۰۰ تن بود و هیتلر در ماه نوامبر با ذکر این خسارات به «سلاح مخفی» نیروی دریائی آلمان اشاره کرد.

يك شب هنگامیکه من در خانه خود در «چارترل» بودم، دریا سالار پوند بدیدن من آمد و بسیار مضطرب بود. شش کشتی تجارتی در مدخل رودخانه «تایمز» غرق شده بودند. هر روز صدها کشتی وارد بنادر انگلیس میشد یا از آنها خارج میگشت و حیات امپراطوری بدون آزادی عمل کامل آنها ممکن نبود. کارشناسان هیتلر حق داشتند که باو بگویند این نوع «حمله منجر بشکست انگلستان خواهد شد». خوشبختانه موقعی که آلمانها دست بحمله با مین های مغناطیسی زدن ذخائر آنها بسیار کم بود. تعداد مین های مغناطیسی نیروی دریائی آلمان چندان زیاد نبود.

[۶]

مین مغناطیسی

نوامبر - دسامبر ۱۹۳۹

در اولین روزهای ماه نوامبر من برای تشکیل کنفرانسی با مقامات وزارت دریائی فرانسه، مسافرتی بآن کشور کردم. دریاسالار پوند نیز همراه من بود و با انومبیل بطرف مقررماندهی نیروی دریائی فرانسه که در شصت کیلومتری پاریس، در قصر قدیمی دوک دو نوای بود رهسپار شدیم.

قبل از تشکیل کنفرانس، دریاسالار دارلان Darlan فرمانده ناوگان فرانسه بمن توضیح داد که در فرانسه بمسائل مربوط بنیروی دریائی به چه ترتیب رسیدگی میشود. دارلان به کامپینیچی Campinichi وزیر دریاداری فرانسه اجازه نمیداد که در کنفرانسهائی که راجع بعملیات جنگی در آن بحث میشود شرکت کند.

در این کنفرانسه فقط افسرانی که مأمور اداره عملیات جنگی بودند شرکت میکردند. من باو گفتم که لرد اول دریاداری و من با یکدیگر فرقی نداریم و هر دو راجع بمسائل جنگی میتوانیم مذاکره کنیم. دارلان حرف مرا تصدیق کرد و گفت که در فرانسه وضع طور دیگری است؛ سپس اضافه کرد: «معمداً آقای وزیر برای ناهار حاضر خواهند بود» سپس ما مدت دو ساعت مذاکره کردیم و مسائل مختلفه مربوط به ناوگان جنگی را مورد مطالعه قرار دادیم و درباره اکثر این مسائل با یکدیگر توافق نظر حاصل کردیم. هنگام ناهار کامپینیچی وزیر دریاداری فرانسه ظاهر شد. وی باتواضع و در عین حال با خوشروئی و مهربانی بسیار با ما برخورد کرد. داماد من دونکان ساندیز Duncan Sandys که شغل مشاور مرا داشت در کنار دارلان نشسته بود. دریاسالار در تمام مدت غذا برای او تشریح کرد که چگونه در سازمان دولتی فرانسه محدودیت هایی برای وزیر دریاداری قائل میشوند. پس از ناهار، من بملاقات دوک دو نوای رفتم. خانواده دوک دستخوش اضطراب بسیار بودند ولی با مهربانی

فنا و قدر بطور مستقیمی با ما همراهی کرد. در ۲۲ نوامبر بین ساعت ۱۰ و ۹ شب يك هواپیماي آلمانی در نزدیکی «شوبارینس» Shoburness مشاهده شد و این هواپیما شبی را که يك جتر نجات آویزان بود بدريا انداخت و خود بسرعت فرار کرد. در این منطقه، ساحل هم زیادی ندارد و هنگام جزر دریا منطقه بزرگی از آب بیرون میآید. ما فوراً تصمیم گرفتیم که شبی مزبور هر چه باشد باید بدست ما بیفتد و مورد مطالعه قرار گیرد. فرصت مناسبی بود. در همان شب دو افسر صلاحیتدار که عضو اداره سلاحهای نیروی دریائی بودند به وزارت دریاداری احضار گردیدند. من و دریا سالار بودند در وزارت دریاداری منتظر آنها بودیم. در ساعت يك و سی دقیقه این دو افسر با اتومبیل به محلی که هواپیما شبی مرموز را رها کرده بود رسیدند. سحرگاه روز ۲۳ نوامبر آنها موفق شدند محل مین را کشف کنند؛ ولی چون مد دریا آغاز شده بود مجبور شدند تا هنگام جزر صبر کنند. عدهای از کارشناسان سلاحهای نیروی دریائی نیز با آنها همکاری میکردند. عملیات خطرناک آنها در ساعت ۳ بعد از ظهر آغاز شد. در همین اثنا تلفت شدند که يك مین دیگر، که ظاهراً قبلاً انداخته شده بود، در نزدیکی مینی که کشف کرده بودند قرار دارد. سروان «اووری» و ستوان «بالدوین» دو کارشناس نیروی دریائی بطرف مین اولی رفتند و رفقای آنها «لوی» و «وارن کومب» در فاصله دوری از آنها ایستاده منتظر بودند که در صورت انفجار مین فوراً مداخله کنند. «اووری» و «بالدوین» در حالیکه مشغول باز کردن مین بودند باتلفن نتیجه مطالعات خود را بکارشناسان دیگر اطلاع میدادند تا در صورتیکه مین منفجر شود گزارشهای آنها مورد استفاده قرار گیرد. بالاخره موفق شدند مین را باز کنند و این فداکاری و شهامت آنها نتایج عظیمی ببار آورد. در همان شب «اووری» و دوستانش بوزارت دریاداری آمدند و اعلام کردند که مین را باز کرده و سالم به پرسموت فرستاده اند تا آزمایشهای دقیقی روی آن بعمل آید. من باهیجان بسیار این افسران با شهامت را استقبال کردم. قریب صد نفر از افسران نیروی دریائی را در بزرگترین سالن وزارت دریاداری جمع کردم و از «اووری» و رفقایش تقاضا کردم که شرح پیدا کردن مین و باز کردن آنرا بدهند. از همین لحظه ببعد وضع بکلی فرق کرد. نتایج آزمایشهایی که روی مینها شد فوراً مورد استفاده قرار گرفت و وزارت دریا - داری تمام کوشش خود را برای اختراع وسیلهای که بتواند خطر مینهای مغناطیسی را مرتفع کند بکار برد. تمام منابع و تمام آزمایشگاههای نیروی دریائی انگلیس بکار افتاده بود تا با این سلاح مهیب مقابله کند و چندی نگذشت که آزمایشها به نتیجه رسید. دریادار «ویک والکر» Wake Walker مأمور شد که تمام آزمایشها را با یکدیگر تطبیق دهد و گزارش تهیه بکند. در تمام جهات نیروی دریائی مشغول تحقیق بود. قبل از همه ما وسائل عملی کشف کردیم که بتوان بامین مغناطیسی مبارزه کرده آنها را منفجر نمود. سپس وسائلی کشف کردیم که به کشتیها اجازه میداد که در آبهای که احتمال وجود مین مغناطیسی بود بدون خطر رفت و آمد کنند.

سیستمی که اختراع شد بسیار ساده بود؛ کافی بود که يك رشته سیم دور کشتی بکشند و در آن جریان برق ایجاد کنند. بدین ترتیب کشتیها ضد مغناطیسی میشد و مینهای مغناطیسی

نمیخواستند صدمهای به کشتی برسانند. در تمام بنادر انگلیس بدون فوت وقت کشتیها را ضد مغناطیسی کردند. ناوگان جنگی نیز اقدامات احتیاطی لازم برای مقابله با مین مغناطیسی بعمل آورد.

معهد ما خسارات سنگین متحمل میشدیم در ۲۱ نوامبر یکی از رزمناوهای ما بنام «بلفاست» Belfast در فرث افورث Firth of Forth بایک مین تصادف کرد و در چهارم دسامبر رزمناو نلسون هنگام ورود به «لوک او» بامین دیگری برخورد. معهدا هر دو کشتی توانستند بدون کمک ناوهای دیگر خود را به بندر برسانند. دوناوشکن نیز در نتیجه تصادف بامین غرق شد و همچنین يك ناو مین جمع کن نیز در مدخل رودخانه تایمز در نتیجه برخورد با يك مین غرق گردید. عجب ایستکه سرویسهای مخفی آلمان نتوانستند خبر تصادف ناو نلسون را با مین بدست بیاورند و این ناو بدون اینکه آلمانها متوجه شوند تعمیر شد و مجدداً وارد عملیات جنگی گردید. در حالیکه هزاران نفر در انگلیس میدانستند که نلسون با مین تصادم کرده است.

تجربیات ما راههای جدیدی برای مقابله با مین در مقابل ما باز کرد. نتیجهای که از این تجربیات بدست آمد فوق العاده بود. معهدا باید گفت که پیروزی ما در مبارزه بامینهای مغناطیسی نتیجه فداکاری و شهامت کارشناسانی بود که برای کشف طرز ساختن آن جان خود را بخطر انداختند و همچنین کوششی را که کارکنان لابراتوارها و کارگاههای صنعتی نیروی دریائی برای کشف وسائل مبارزه بامین مغناطیسی بکار بردند نباید از نظر دور داشت. بالاخره ما موفق شدیم با مینهای مغناطیسی مبارزه کنیم و خطر این مینها کم مرتفع شد.

در روز عید نوئل من به نخست وزیر نوشتم:

۲۵ دسامبر ۱۹۳۹

در اینجا آرامش کامل برقرار است. معهدا من فکر کردم که شما با کمال میل حاضرید از موفقیتهایی که مادر مبارزه با مینهای مغناطیسی بدست آورده ایم اطلاع حاصل نمائید. دو طریقه ای که ما برای منفجر ساختن مینهای مغناطیسی اختراع کرده ایم بسیار مؤثر هستند. ما دو مین را توسط «جاروهای مغناطیسی» و دو مین دیگر را توسط اژدرهای موج منفجر کرده ایم. انفجار این مینها در بندر «آ» (لاکاو) صورت گرفته و می دانید که در این بندر، بیمارما (نلسون) دوران نقاهت را میگذراند و منتظر است که راهی باز کند و با سایشگاه خود در پرسموت برود. همچنین می توان کشتیهای تجارتی و ناوهای جنگی را با طریقه ساده و ارزانی ضد مغناطیسی کرد. همچنین وسائل دیگری که ما برای مبارزه با این سلاح اختراع کرده ایم بزودی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. هواپیماها و کشتیهای ضد مغناطیسی منفجر کننده مین تا دو روز دیگر وارد میدان خواهند شد و ما در اینجا امیدواریم که خطر مینهای مغناطیسی بزودی مرتفع گردد. از طرفی ما مشغول مطالعاتی برای مبارزه بامینهای مشابه مغناطیسی، مثلاً مینهای صوتی هستیم. سی کارشناس نیروی دریائی روز و شب مشغول

کاراند تا طرقي برای مبارزه با چنین حملات احتمالی کشف کنند، ولی من هنوز نمی توانم بشما اطلاع دهم که برای مقابله و سائلی اختراع کرده اند.

مبارزه ای که ما برای پیروزی در مقابل مین های مغناطیسی کردیم قابل اهمیت است. ما مجبور شدیم قسمت مهمی از قدرت نیروی دریائی خود را برای مبارزه با این خطر بکار بیندازیم. آزمایشگاههای زیاد و مبالغ هنگفتی برای مرتفع کردن این خطر در اختیار کارشناسان ما قرار گرفت و چندین هزار نفر از افراد نیروی دریائی برای بی اثر کردن مین های مغناطیسی جان خود را بخطر انداختند.

در ژوئن سال ۱۹۴۴ بیش از شصت هزار نفر از افراد نیروی دریائی انگلیس مأمور مبارزه با مین های مغناطیسی بودند. افراد نیروی دریائی تجارتی نیز با شهادت قابل تقدیسی با خطر مین های مغناطیسی مقابله کردند و هیچ چیز مانع آن نشده که مأموریت های خطرناک خود را انجام دهند. کوشش آنها بود که موجب نجات امپراطوری بریتانیا شد. بازرگانی دریائی که موجودیت ما بسته به آنست هرگز متوقف نگردید.

ضربه ای که حملات آلمان ها با مین های مغناطیسی به ناوگان ما زد مرا شدیداً متقلب کرد و در عین حال که میکوشیدیم راهی برای مبارزه با خطر این مین ها پیدا کنیم من در سدد بودم که بوسائلی دست بجملات متقابل بزنیم. در مسافرتی که من پیش از شروع جنگ به ناحیه رن کرده بودم متوجه این نکته شدم که این رود که یکی از راههای آبی مهم آلمان است، برای اقتصادیات آلمان اهمیت حیاتی دارد. در ماه سپتامبر یعنی پیش از آنکه آلمانها با مین های مغناطیسی کشتی های ما را در بنادر انگلیس غرق کنند من به ستاد نیروی دریائی پیشنهاد کردم که راهی پیدا کنند تا بتوان در رودخانه رن مین های کار گذاشت و یا با هواپیما در این رودخانه مین افکند. با توجه باینکه این رودخانه توسط کشورهای بیطرف نیز مورد استفاده قرار می گرفت، افکندن یا کار گذاشتن مین در آن اشکالاتی ایجاد میکرد و کشتی های دول بیطرف را نیز قربانی می نمود. ولی امکان این بود که طریقه ای پیدا کرد که مین ها فقط در آن قسمت منفجر گردد. در نتیجه من چندین نامه بکابینه جنگی نوشتم که در یکی از آنها پیشنهادهای جدیدی برای مین گذاری در رود رن دادم:

نامه بکابینه جنگی.

۱- بعنوان عمل متقابل، باید تعداد زیادی مین های موج در رودخانه رن قرار دهیم. این اقدام می تواند از ناحیه واقع بین استراسبورگ و لالوتر که ساحل چپ آن سر زمین فرانسه است انجام گیرد. ژنرال گاملن با این نظر کاملاً موافق است و از من تقاضا کرده که ترتیب این کار را بدهم.

۲- باید قبلاً مقصودی که از این کار داریم بدقت مورد مطالعه قرار دهیم. کشتی های باربری زیادی از رودخانه رن عبور می کنند. این رود بمنزله شریان حیاتی اقتصادی آلمان است. کشتیهای باری که مخصوص آمد و رفت در رودخانه ساخته شده دارای جدار تحنانی ساده و نازکی است. این نکته را می توان ازطرز ساختمان کشتی های مزبور دریافت. همچنین

اخیراً دوازده پل بروی رود رن بسته شده که در آنها از این کشتی ها استفاده میشود و برای نقل و انتقال ارتش آلمان در ناحیه ساربروگ - لوکز امبورگ نهایت اهمیت را دارد.

۳- مین هایی که باید در رودخانه رن انداخت باید کوچک باشد و حجم آن از حجم یک توپ فوقتال بیشتر نباشد. جریان آب رود رن از ده کیلومتر در ساعت بیشتر نیست. لذا مین باید دارای دستگاه ساعت شماری باشد که نگذارد قبل از خروج مین از منطقه فرانسه منفجر گردد تا در ناحیه آلمانی رن تولید وحشت نماید. همچنین دستگاه ساعت شمار باید طوری میزان شود که مین قبل از ورود بناحیه هلندی رن منفجر شود. وقتی مین از منطقه فرانسه رد شد، باید با برخورد با کوچکترین شیئی منفجر شود. این انفجار ولو موجب خسارت بکشتی های باربری دشمن نشود، در دو ساحل رود رن ایجاد وحشت خواهد کرد.

۴- لازم است مین در زیر آب و در عمق کمی حرکت کند تا دیده نشود. می توان برای این کار از سوپاپ های هیدروستاتیک استفاده کرد. من حساب دقیق نکرده ام اما تصور میکنم که ۴۸ ساعت حد اکثر زمانی است که این مین ها باید کار کنند. همچنین میتوان مقدار زیادی اشیاء کروی شبیه مین روی رودخانه رن انداخت (این اشیاء را ممکن است از حلبی ساخت) که دشمن آنها را با مین اشتباه کند و در نتیجه اقدامات احتیاطی بیفایده ای انجام دهد.

۵- آلمانها با چه وسایل ممکن است با این مین ها مبارزه کنند؟ البته تور هائی در عرض رودخانه خواهند کشید اما تنه درخت و اشیاء دیگری که معمولاً در رودخانه رن حرکت میکنند این تورها را پاره خواهد کرد و بجز در منطقه مرزی، این تورها وضع کشیرانی را مختل خواهد کرد. در هر صورت وقتی مین های ما با این تورها برخورد کنند منفجر میشود و آنها را پاره میکند و راه برای عبور مین های بعدی باز می شود. مین های بزرگتر برای پاره کردن تورها باید بکار رود. من طریقه دیگری برای دفاع در مقابل مین های موج نمی بینم ولی ممکن است افسران مأمور مبارزه با مین های موج طرق دیگری بفکرشان برسند.

۶- بالاخره، باتوجه باینکه تعداد زیادی از این مین ها باید مورد استفاده قرار گیرد و عملیات مین گذاری در رود رن باید روز و شب ادامه پیدا کند و چندین ماه طول بکشد، باید مین ها را بصورت ساده ساخت تا بمقدار زیاد ساخته شود و باین وسیله این راه آبی را برای آلمان غیر قابل استفاده نمایند.

کابینه جنگی با این طرح موافقت کرد (این طرح بعدها بنام عملیات رویال مارین معروف شد). البته وقتی آلمانها با مین های مغناطیسی آمد و رفت کشتی های ما را در مدخل رود تایمز مواجه با اشکالات بسیار میکردند و کشتی های تجارتی ما یا کشورهای بیطرف را باین وسیله غرق مینمودند، طبیعی است که می بایستی منتظر باشند حمل و نقل مال التجاره آنها در رودخانه رن مواجه با اشکالاتی شود. کابینه جنگی برای ساختن این مین اجازه مخصوص داد و عملیات ساختمانی فوراً آغاز شد. با همکاری وزارت هواپیمائی ما موفق شدیم قسمتی از رودخانه رن را که از ناحیه رور، عبور میکرد مین گذاری کنیم. اداره

عملیات مین گذاری در رود رن بمهده دریا دار فیتز جerald واگذار شد. این افسر عالیقدر که بعدها در جنگی در اقیانوس اطلس هلاک شد، شخصاً کمک مؤثری بانجام این طرح کرد. مقدار زیادی مین ذخیره شد و هزاران نفر از افراد نیروی دریائی برای قرار دادن این مین ها در رود رن فعالیت کردند. تمام این امور در ماه نوامبر انجام گرفت و ما در ماه مارس کاملاً آماده بودیم. چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح خوبست که انسان مشغول کاری باشد که امید فایده ای از آن منصور باشد.

[۷]

نبردهای دریائی

با وجود اینکه زیر دریائی های آلمان خسارت بزرگی بمبارد می آوردند و خطرات عظیمی برای ما ایجاد کرده بودند، مبعدا حمله بکشتیهای بازرگانی ما بوسیله ناوگان جنگی آلمان بزرگترین خطری بود که ما را تهدید میکرد. آلمان دارای سه رزمناو سنگین بود که بموجب پیمان ورسای مجاز بود در اختیار نیروی دریائی خود بگذارد و این سه رزمناو برای حمله به کاروانهای بازرگانی، بسیار مناسب بود. این کشتی ها هر يك شش توپ یازده پوسی داشت و سرعت حرکت آنها ۲۶ گره دریائی بود و طوری آنها را زره پوش کرده بودند که از سرعت حرکت کشتی ده هراتنی چیزی نماند. هیچیک از رزمناوهای انگلیسی با این رزمناوها برابری نمیکرد. رزمناوهای آلمانی که با توپهای ۸ پوسی مجهز بودند از رزمناوهای ما جدیدتر بودند و در جنگهایی که سرعت یکی از عوامل قطعی پیروزی است، بر ما رجحان داشتند. از طرفی دشمن میتوانست از کشتیهای تجارتی دروغین که در واقع ناوهای جنگی مجهزی بودند استفاده کند. ماهنوز خاطره از دست دادن «ادمین» Emden و «کونیگسبرگ» Koenigsberg را در ۱۹۱۴ از یاد نبرده بودیم و مجبور شده بودیم که قریب سی کشتی جنگی و چندین کشتی تجارتی مسلح را برای حمایت کاروانهای تجارتی خود بکار ببریم.

در ۱۹۳۹ قبل از آغاز مخاصمات شایع شده بود که یکی از سه رزمناو بزرگ آلمانی بنادر آلمان راترك کرده است. ناوگان بریتانیا جستجوی بسیار کرد اما چیزی نیافت اکنون ما میدانیم که رزمناوهای «دویجلاند» و «ادمیرال گراف سپه» در ۲۱ و ۲۴ ماه اوت آلمان را ترك کرده بودند و از منطقه خطرناك عبور کرده و به آزادی در اقیانوس مشغول رفت و آمد بودند. در آنوقت هنوز سیستم حرکت بصورت کاروان عملی نشده بود. در سوم سپتامبر ناو «دویجلاند» که از تنگه دانمارك عبور کرده بود بنزدیکی گرولند رسیده بود. ناو «گراف سپه» نیز راه دریائی اقیانوس اطلس شمالی را طی کرده و بدون اینکه دیده شود بجنوب جزائر آسور

پاناما کنفرانسی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند یک «منطقه امنیت» امریکائی بوجود آورند و پیشنهاد کردند که در داخل خطی که فاصله آن از سواحل امریکا ۳۰۰ یا ۶۰۰ میل باشد هیچگونه عملیات جنگی صورت نگیرد. ما نیز مایل بودیم کاری کنیم که جنگ تا آنجا که ممکن است دور از سرزمین امریکا باشد. تا حدی این مسأله بنفع ما هم بود. من فوراً به پرزیدنت روزولت اطلاع دادم که اگر امریکا از کلیه دول متخاصم چنین تقاضائی کند ما حاضرم منطقه بیطرف را تضمین کنیم. البته حقوقی که از نظر قوانین بین المللی بها تعلق می گرفت باید محترم بماند. در اینکه این «منطقه امنیت» در جنوب امریکا تا کجا ادامه پیدا میکرد برای ما اهمیتی نداشت ولی مسأله اصلی آن بود که تا چه حد بیطرفی این منطقه مورد احترام قرار می گیرد. برای ما دشوار بود که قبول کنیم بعضی کشور های بیطرف که دارای نیروهای مقتدری نبودند بتوانند بیطرفی این منطقه را تضمین کنند. اما اگر نیروی دریائی ایالات متحده بیشتر در جنوب اقیانوس اطلس با امنیت این منطقه کمک میکرد، ما بیشتر راضی میشدیم. زیرا در اینصورت رزمناوهای آلمانی که ما در تعقیب آنها بودیم مجبور میشدند که سواحل امریکای جنوبی را ترك کنند و بطرف راه دریائی تجارتی افریقای جنوبی عزیمت کنند و ما در آنجا آماده بودیم که استقبال شایانی از آنها بکنیم. اما اگر رزمناوهای آلمانی پس از حمله بکاروانهای ما به آبهای بیطرف امریکای جنوبی پناه میبردند، ما انتظار داشتیم که بتوانیم وارد عملیات جنگی شویم. در آنوقت ما هنوز از غرق سه کشتی بازرگانی در نزدیکی دماغه امید اطلاع نداشتیم. این کشتی ها در تاریخ بین ۵ تا ۱۵ اکتبر غرق شده بودند. هر سه آنها بطور منفرد بطرف انگلستان میآمدند هیچگونه پیام کمک از آنها فرستاده نشده بود و فقط وقتی تأخیر ورود آنها مضطرب کننده شد ما فهمیدیم که غرق شده اند.

متفرق شدن نیروی دریائی ما را بسیار نگران کرده بود، خصوصاً که قسمت اعظم ناوگان جنگی ما مجبور بودند در بنادر انگلیس متفرک شوند. در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۳۹ من این نامه را نوشتم.

واژ وزیر دریادادی به رئیس ستاد نیروی دریائی.

وجود رزمناو آلمانی شیر Scheer در سواحل پرنامبوک و طرز اسرار آمیز حرکت آن و این مسأله که کشتیهای تجارتی ما را مورد حمله قرار نمیدهد موجب این شده که این سؤال برای من پیش بیاید:

آیا آلمانها میخواهند ما را مجبور کنند که نیروی دریائی خود را متفرق کنیم؟ و اگر چنین حدسی صحت دارد مقصود آنها چیست؟ همانطوریکه خود شما میدانید آلمانی ها ترجیح میدهند که نیروی دریائی ما در بنادر انگلیس متفرک شوند و باین ترتیب هدف خوبی برای هواپیماهای بمب افکن خود بدست بیاورند. از طرفی از کجا میتوانند بفهمند که ما در مقابل خبر وجود رزمناوهای آنها در آتلانتیک جنوبی چه عکس العملی نشان میدهیم؟ پس اینکه آنها بخواهند ناوگان ما را متفرق کنند بنظر صحیح نمیرسد. مهربان آلمانها اشخاصی نیستند که کاری را بدون دلیل انجام دهند. آیا مطمئن هستید که کشتیهای آلمانی که در جنوب اقیانوس اطلس ناوگان ما را مورد حمله قرار میدهند، رزمناو هستند؟ آیا در این قضیه

رسیده بود، هر يك از ناوها با يك كشتی دیگر جرکت میکرد که مأمور رساندن سوخت و خواربار و مهمات بکشتی های جنگی بود. این دو ناو در آغاز کار دست باقدا می نزدند و مثل اینکه در پهنای اقیانوس خود را گم شده و تنها احساس می کردند. اگر دست بحمله نمی زدند، مسلم بود که کشف محل آنها کار ساده ای نبود و تا وقتی حمله نمیکردند خطری آنها را تهدید نمیکرد.

وزارت دریاداری آلمان در چهارم اوت فرمان زیر را صادر کرد:

«دستور عمومی: در صورت بروز جنگ کشتیهای بازرگانی دشمن را با هر وسیله ای که در اختیار دارید منهدم کنید. ناوگان جنگی دشمن، ولو ضعیفتر از شما باشند، نباید مورد حمله قرار بگیرند مگر اینکه حمله با آنها مأموریت اصلی یعنی غرق کشتیهای تجارتی را تسهیل نماید. تغییر مکان بسیار در میدان عملیات، مبارزه را آسانتر خواهد ساخت و کشتی های دشمن مجبورند دائماً مراقب باشند که مورد حمله قرار نگیرند. همچنین غیبت موقتی و عزیمت باب های دور دست عدم اطمینان دشمن را بیشتر خواهد کرد. اگر دشمن کشتیهای بازرگانی خود را با ناوگان قویتر و نیرومندتر از شما پشتیبانی می کند و امکان هیچگونه حمله مستقیم بکشتی های تجارتی موجود نیست، همین مسأله که دشمن مجبور شده قسمتی از ناوگان جنگی خود را برای حمایت کشتیهای تجارتی مأمور سازد خود موقعیت بزرگی است. اگر رزمناوهای سنگین در منطقه کاروان ها قرار بگیرند، نتایج بزرگی میتوان از حمله به کاروانها بدست آورد.»

بخوبی معلوم است که وزارت دریاداری انگلستان با کمال تأسف مجبور بود موافقت خود را با این نصایح عاقلانه اعلام نماید.

در سیام سپتامبر، ناوه گرافسپی، Grafespee کشتی پنجهزارتی انگلیسی موسوم به «کلمنت» را در سواحل پرنامبوک غرق کرد. این خبر مانند صاعقه بر سر وزارت دریاداری فرود آمد. این علامتی بود که ما منتظر آن بودیم. فوراً چندین گروه شکایت ترتیب داده شد که شامل کلیه ناوهای هواپیما بر ما و چندین رزمناو و نبردناو زره دار بود. هر يك از این گروه ها قادر بود که رزمناوهای دشمن را نابود کند. طی ماههای بعد، جستجوی دور رزمناو دشمن ادامه یافت و رو بهمرقته ۹ گروه که مرکب از ۲۳ واحد نیرومند دریائی بودند باین عملیات اکتشافی پرداختند. از طرفی ما مجبور شدیم ۳ رزمناو و ۲ نبردناو بناوگانی که کاروانهای دریائی اقیانوس اطلس را حمایت میکردند بیفزائیم. این اقدامات موجب این میشد که ناوگان ما را در انگلستان و همچنین در مدیترانه تضعیف کند زیرا ۱۲ واحد قوی از جمله سه ناو هواپیما بر از ناوگان مدیترانه و سواحل انگلیس باقیانوس اطلس فرستاده شده بود.

در آن تاریخ، دولت ایالات متحده امریکا تمام مساعی خود را بکارمیرد که جنگ دور از سواحل امریکا صورت بگیرد. در سوم اکتبر، نمایندگان ۲۱ جمهوری امریکائی در

حقه بازی و فریب وجود ندارد ؟

رادیوی آلمان مرتباً اعلام میکند که ناوگان مارا از دریای شمال بیرون کرده است. در حال حاضر چنین بنظر میرسد که این ادعاها آفندرها دروغ نیست. پس در سواحل شرقی خطرانی ما را تهدید میکند. آیا نیروی زیردریائی ما نمیتواند در سواحل شرقی انگلیس جلوی پیشروی احتمالی دشمن را بگیرد ؟ من از کسانی نیستم که مژگن حمله به انگلیس را بر بالای سر خود نگاه دارم و علیه این نظریه از همان روزهای جنگ ۱۹۱۴ قیام کردم! معذراً بدینست که رؤسای ستاد ارتش احتمال پیاده شدن ۲۰۰۰ نفر را که با کشتی های نیرو در آبهای انگلیس پیاده شوند در نظر بگیرند. تاریکی شبهای دراز این عملیات را تسهیل خواهد کرد. آیا اقداماتی برای پیش بینی این خطر شده است؟ وضعی که ما در حال حاضر در دریای شمال داریم توجه کنید. من تصور نمیکم که احتمال حمله به انگلیس وجود داشته باشد، معذراً آیا این اقدام جزو ممکنات است ؟

رزمناو دوپچلاند که بازرگانی ما را در شمال غربی اقیانوس اطلس تهدید میکرد و دستورات وزارت دربارداری آلمان را دقیقاً اجرا می نمود، طی دوماه و نیمی که در آبهای این منطقه بود هرگز بناوگان جنگی انگلیس نزدیک نشد. بهمین دلیل و بجهت احترازی که از ناوگان جنگی بریتانیا، که کاروانها را حمایت میکردند، داشت طی این مدت نتوانست بیش از دو کشتی بازرگانی را که یکی از آنها نروژی بود غرق کند. يك کشتی دیگر که با پرچم امریکا حرکت میکرد بدست این رزمناو اسیر شد و آلمانها آنرا يك بندر نروژی بردند ولی عاقبت مجبور شدند آنرا آزاد کنند. این کشتی برای انگلیس خود بار حمل میکرد. در اوایل نوامبر، ناو دوپچلاند سرعت خود را از راه آب های خطرناك بالمان رسانید؛ معذراً وجود این رزمناو در آبهای که خطسیر کشتی های بازرگانی ما بود موجب این گردیده بود که ما بسیاری از ناوگان جنگی خود را برای حمایت کاروان های تجارتی بکار ببریم و مقصود آلمانها هم جز این چیزی نبود. در واقع ما ترجیح میدادیم که این ناو بکاروانهای ما حمله کند و خود را در آبهای اطراف کاروانها پنهان نسازد.

رزمناو گراف سبی جسارت و ابتکار بیشتری از خود نشان داد و همین موجب شد که توجه فرماندهی نیروهای ما در جنوب اقیانوس اطلس کاملاً بآن معطوف گردد. یکی از گروه های شکاری ما که پایگاه آن «فریتوان» و شامل ناو هواپیما بر «آرک روپال» و رزمناو «رینون» Renown بود همراه با دو گروه شکاری فرانسه که پایگاه آنها در وداکار بود در تعقیب گراف سبی بودند. در دماغه امید نیز رزمناوهای سنگین «سوسکس» Sussex و «شورپشایر» Shorpsire مراقبت میکردند و رزمناوهای «کامبرلاند» Cumberland و «اکستیر» Exeter و «آجاکس» Ajax و آشیل Achilles در سواحل شرقی امریکا جنوبی مشغول گشت بودند و راه دریائی بازرگانی «ریودولاپلاتا» Rio de la plata و ریودوژانیرو را مراقبت مینمودند. آشیل يك کشتی استرالیائی بود که ملوانان آن نیز اکثر استرالیائی بودند.

تاكنيك گرافسبی این بود که ناگهان ظاهر شود و يك کشتی بازرگانی را قربانی کند و سپس سرعت در افق های دور و مرموز اقیانوس پنهان گردد. حتی یکبار پس از اینکه در نزدیکی دماغه امید يك کشتی بازرگانی را غرق کرد مدت یکماه بکلی ناپدید شد. در این مدت گروه های شکاری ما او را در همه جا جستجو میکردند و حتی چندین گروه در اقیانوس هند مشغول جستجو شدند؛ در واقع این ناو به اقیانوس هند رفته بود. در ۱۵ نوامبر يك کشتی نفتکش کوچک انگلیسی را در کانال موزامبیک، بین ماداگاسکار و قاره آفریقا غرق کرد، مقصد «لانگسдорف» Langsdorff ناخدای گرافسبی با غرق این نفتکش در اقیانوس هند این بود که توجه گروه های شکاری ما را به این اقیانوس جلب کند. لانگسдорف که يك افسر با ارزش و با لیاقت بود، پس از غرق این نفتکش فوراً از دماغه امید عبور کرده مجدداً وارد اقیانوس اطلس شد. ما این مانور را قبلاً پیش بینی کرده بودیم ولی لانگسдорف با سرعتی که بخرج داد نقشه ما را برای مقابله با او نقش بر آب کرد. وزارت دربارداری واقعاً نمیدانست که يك ناو یا دو ناو در جنوب اقیانوس اطلس به کشتی های تجارتی ما حمله میکنند و لذا هم در اقیانوس اطلس و هم در اقیانوس هند مجبور بودیم گروه های شکاری خود را نگاهداریم، همچنین ما نمیدانستیم رزمناو آلمانی ناوه گرافسبی، است یا ناو «شیر» زیرا ناو «شیر» هم از همان نوع ناو گرافسبی بود. قدرت دشمن در جنوب اقیانوس اطلس نسبت به قدرتی که ما برای مبارزه با آن آماده کرده بودیم واقعاً برای ما خجالت آور بود. این جریان مرا بخاطر روزهای دسامبر ۱۹۱۴ میباند اخف که ناوگان ما با همین وضع در جستجوی درپاسالاد فنسبی بودند. یک ربع قرن گذشته بود و باز همان وضع تکرار میشد. وقتی ما فهمیدیم که گرافسبی مجدداً وارد اقیانوس آرام شده و در دماغه امید دو کشتی را در دوم و هفتم سپتامبر غرق کرده است تا حدی آرامش پیدا کردیم.

از آغاز جنگ ما مأموریت ناخدا «هاروود» این بود که امنیت رفت و آمد کشتی های بازرگانی ما را در سواحل ریودولاپلاتا و ریودوژانیرو حفظ کند. وی اطمینان داشت که دیر یا زود گرافسبی بطرف ریودولاپلاتا حرکت خواهد کرد تا در آنجا طعمه های بهتری شکار کند. هاروود Harwood دقت کامل تاکتیکی که باید در صورت برخورد با گرافسبی اتخاذ کند، پیش بینی کرده بود. گروهی که تحت اختیار داشت مجموعاً میتوانستند دشمن را تعقیب کنند و او را از میان ببرند. این گروه شامل ناوهای کامبرلاند و اکستیر، دو رزمناوی که با توپهای ۸ پوسی مجهز بودند، و آژاکس و آشیل دو رزمناوی که با توپهای ۶ پوسی مجهز بودند، میشد. معذراً به علت لزوم سوخت گیری و تعمیرات معلوم نبود در روز جنگ هر چهار رزمناو حاضر باشند و این مسأله نتیجه جنگ دریائی را خطرناك میساخت. از آنجائی که کشتی تجارتی «دوریک ستار» Doric Star روز دوم دسامبر غرق شده بود، هاروود حدس زد که گرافسبی در ۳۰۰۰ مایلی باید باشد و ناخدای آلمانی بطرف ریودولاپلاتا عزیمت کرده است. وی مهارت و شانس این را داشت که حساب کند گرافسبی در ۱۳ دسامبر به ریودولاپلاتا میرسد. باین دلیل بتمام قوای که تحت اختیار داشت فرمان داد که در ۱۲ دسامبر در این منطقه خود را

آماده کنند. افسوس! ناو کامبرلاند در فالکانه مشغول تعمیر بود. اما صبح روز ۱۳ دسامبر ناوهای اکسیر و آژاکس و آشیل در محل تلاقی راههای دریائی و در مصب رود منمر کر شدند. در ساعت ۶ و ۱۴ دقیقه دودی در افق مشرق دیده شد. ملاقاتی که آنقدرما اقتضای آنرا کشیده بودیم عاقبت دست داده بود. هاروود که خود در ناو آژاکس بود طوری قوای خود را منمزر کرد که رزمناو آلمانی را از چندین جهت مورد حمله قرار دهد و قدرت تیراندازی دشمن را متفرق کند. لذا ابتدا ناو آژاکس بطرف گرافسپی حمله ور شد. ناخدا لانگسورف ابتدا گمان کرد که بایک رزمناو سبک و دو ناوشکن مواجه شده است و بهمین دلیل بسرعت بطرف ناوهای انگلیسی حرکت کرد. اما کمی بعد متوجه کیفیت نیروی دشمن خود شد. فهمید که نبردی که جریان خواهد یافت نتیجه اش حیات یا مرگ است. نیروهای طرفین با سرعت ۵۰ میل در ساعت یکدیگر نزدیک میشدند. لانگسورف یک دقیقه بیشتر وقت نداشت و میبایستی تصمیم نهائی خود را اتخاذ کند. کاری که میبایستی بکند این بود که فوراً عقب گردد و دور از ناوهای انگلیسی با توپهای ۲۱ پوسی خود شروع به تیراندازی نماید. زیرا کشتیهای ما نمیتوانستند در مرحله اول نبرد باین تیراندازی پاسخ دهند. وی میتوانست بخوبی یکی از ناوهای ما را قبل از رسیدن دو ناو دیگر از میان ببرد. اما او برعکس تصمیم گرفت که براه خود ادامه دهد و بطرف اکسیر حرکت کرد. پس طرفین در یک لحظه وارد نبرد شدند. تاکنیک ناخدا هاروود بر تاکنیک ناخدای آلمانی رجحان داشت. اولین شلیک توپهای ۸ پوسی اکسیر به هدف خورد و دو رزمناو دیگر با توپهای ۶ پوسی خود با تمام قدرت و بطور مؤثری تیراندازی میکردند. در این بین چند گلوله توپ به ناو اکسیر اصابت کرد و برج دب را از کار انداخت و تمام دستگاههای فرستنده ناو را از میان برد و تمام کسانی را که در برج بودند هلاک کرد یا زخمی نمود و مدتی ناو را بی حرکت گذاشت. ولی شلیک ناوهای دیگر گرافسپی را نگران کرده بود. ناچار ناخدای آلمانی لوله های توپ خود را منوجدد و رزمناو دیگر انگلیسی کرد و بدین ترتیب در بحرانی ترین لحظات نبرد، به اکسیر اجازه داد که مجدداً خود را آماده سازد. وقتی رزمناو آلمانی دید حمله سه جانبه ناوهای انگلیسی خطرناک است عقب گرد کرد و در حالیکه در پشت مه مصنوعی خود را پنهان کرده بود بطرف ریودولاپلاتا حرکت نمود. اما بهتر بود که زودتر چنین تصمیمی میگرفت پس از انجام این مانور، گرافسپی مجدداً به اکسیر حمله کرد. شلیک توپهای ۱۱ پوسی گرافسپی خسارات بسیاری به اکسیر زده بود.

در وسط ناو انگلیسی حریق توسعه پیدا میکرد. ناخدا بیل افسرانی را که جان بدر بردند در برج عقب کشتی جمع کرد و با توپهایی که در اختیارش بود شروع به تیراندازی نمود. اما در ساعت ۷ و سی دقیقه این برج هم از کار افتاد و اکسیر مجبور شد عقب گردد و خود را از میدان نبرد دور سازد. آژاکس و آشیل فوراً در تعقیب دشمن برآمدند و با جرات و شهامت بسیار به مبارزه ادامه دادند. گرافسپی آتش تمام توپهای سنگین خود را منوجه آنها کرد. در ساعت هفت و بیست پنج دقیقه برجهای عقب رزمناو آژاکس بکلی ویران شده بود و به آشیل نیز خسارات وارد آمده بود. این دو رزمناو سبک نمیتوانستند با قدرت آتشین ناو سنگین

آلمانی مقابله کنند. وقتی هاروود متوجه شد که مهماتش نزدیک است به اتمام برسد، نبرد را تا شب عقب انداخت. زیرا با استفاده از تاریکی شب میتوانست از تسلیحات سبک خود و حتی اژدهای خود استفاده کند. در تمام مدت روز گرافسپی راه خود را بطرف مونتویدئو ادامه میداد و رزمناوهای انگلیسی آنرا تعقیب میکردند. گاهیگاهی چند تیر توپ مبادله میشد، کمی بعد از نیمه شب گرافسپی وارد بندر مونتویدئو شد تا در آنجا لشکر بیندازد و خرابیهای وارده را تعمیر کند و خواربار بگیرد و مجروحین را در یک کشتی تجارتی آلمانی پیاده کند و به پیشوا گزارش بدهد.

جنگ دریائی در آنروز یکساعت و بیست دقیقه طول کشیده بود. آژاکس و آشیل در کنار بندر ماندند و ناخدایان آنها مصمم بودند تا جان دارند ایستادگی کنند و در صورت خروج ناو آلمانی از بندر بآن حمله ور شوند. در این بین ناو کامبرلاند که با سرعت خود را از فالکلاند رسانده بود جای اکسیر را که موقتاً فلج شده بود گرفت. رسیدن این رزمناو که دارای توپهای ۸ پوسی بود تعادل را تا اندازه ای در این نبرد برقرار میکرد. از دفتر عملیات جنگی وزارت دریاداری ما با علاقه و دقت تمام متوجه این نبرد بودیم. من تمام مدت روز ۱۲ دسامبر را در این دفتر گذراندم. در اوایل شب ما تا اندازه ای نگران شده بودیم.

در آنوقت جمیرلن مشغول بازدید از نیروهای ما در فرانسه بود. روز هفدهم دسامبر من باو نامه ای نوشتم: «اگر گرافسپی امشب قصد خروج از بندر را داشته باشد ما همان عملیاتی که روز سیزدهم دسامبر انجام دادیم مجدداً تکرار خواهیم کرد. منتهی این بار رزمناو کامبرلاند که جای اکسیر را در نبرد گرفته وارد میدان خواهد شد. میدانند که کامبرلاند با هشت توپ ۸ پوسی مجهز است در حالیکه اکسیر فقط ۶ توپ داشت. سبی میداند که کشتیهای «رنون» و «آرک روپال» در روبرو مشغول مازوت گیری هستند و این برای او موقعیت خوبی است. دو رزمناو دیگر ماکه از کاپ حرکت کرده اند اکنون در راهند و سه تا چهار روز طول میکشد تا خود را بیدان برسانند. خوشبختانه ناو کامبرلاند در بندر فالکلاند آماده حرکت بود زیرا صدمات عظیمی بناو اکسیر وارد آمده است. بیش از صد گلوله بآن اصابت کرده، برج آن بکلی از میان رفته و سه توپ آن از کار افتاده است. شصت نفر افسر و ملوان آن کشته شده اند و بیست نفر بسختی زخمی گردیده اند. رزمناو اکسیر واقعاً موفق یک پیروزی افتخارآمیز شده است زیرا ناوی که با آن بجنگ پرداخته بود از حیث برد گلوله توپ وزره بر آن برتری داشت. تمام اقدامات لازم برای جلوگیری از فراسپی بعمل آمده و محال است این ناو بدون جلب نظر ناوگان ما از بندر خارج شود و من به هاروود گفته ام که برای حمله به سبی خارج از حدود سه میل از ساحل آزادی عمل کامل دارد (هاروود اکنون در یاسالار است).

معهدا ما ترجیح میدهم که ناو سبی خود را بمقامات مونتویدئو تسلیم کند زیرا اگر گرافسپی در جنگ غرق شود خود افتخاری برای نیروی دریائی آلمان محسوب میشود در حالیکه تسلیم آن تصور نمیکند مایه افتخار باشد. از طرفی در این نوع جنگها اطمینان کامل

و قلبی به نتیجه مثبت آن هرگز وجود ندارند و من هرگز خواهان آن نیستم که بی جهت خون ریخته شود.

امروز صبح تمام سربازان کانادایی تحت حمایت قسمت اصلی ناوگان ما رسیدند. آنتونی ماسی از آنها استقبال کرد و قسمت مهمی از مردم گرینو و گلاسکو با استقبال ایشان رفتند. ما خود را برای استقبال صمیمانه‌ای از ایشان آماده می‌کنیم. قرار است آنها به آلدرشوت بروند و من یقین دارم که شما بزودی برای دیدن آنها خواهید رفت. امروز در سواحل شرقی بدو کشتی حمله هوایی صورت گرفت و چند کشتی بازرگانی مانیز از طرف خلبانان آلمانی بمباران شده و چندین ملوان کشته شدند. این اعمال فقط نتیجه غریزه انتقام طلبی است. من مطمئنم که شما مسافرت مفیدی بجهت کرده‌اید. بقیه من این تغییر آب و هوا بهترین استراحت هاست و شما این نکته را خود متوجه شده‌اید.

همینکه ما فهمیدیم که بین ناوگان ما و ناوگرافسپی مبارزه در گرفته و بگروههای مختلف شکاری فرمان دادیم که در مقابل موتوئیدئو متحرک شوند، اما گروههای شکاری ما بهدردی متفرق شده بودند که همگی بیش از دوهزار میل با میدان جنگ فاصله داشتند. گروه «ک» که شامل رزمناوهای رنون و آرک رویال بوده ده روز قبل در کاپ مشغول گشت بود و با موتوئیدئو ۲۵۰۰ میل در بانی فاصله داشت. در طرف شمال نیز رزمناو نپتون با سه ناوشکن گروه فرانسوی «ایکس» را ترک گفته بود و بطرف گروه «ک» میرفت. همه آنها دستور داده شده بود که بسوی موتوئیدئو عزیمت کنند ولی آنها مجبور بودند که ابتدا در ریوسوخت گیری کامل کنند. مهذا ما توانستیم چنین بدشمن نمودار کنیم که آنها ریبو را ترک کرده و با سرعت ۳۰۰ گره بطرف موتوئیدئو حرکت میکنند. در آنطرف اقیانوس اطلس گروه «ج» کاپ را دور زده بود و پس از مازوت گیری سواحل آفریقا را بطرف شمال میپیمود. فقط ناو دورستشایر در کاپ آماده بود و باو فوراً فرمان داده شد که بناوگان تحت فرماندهی دریاسالار هاروود پیوند اما میبایستی چهار هزار میل راه طی کند، ناو شورپشایر نیز بدنبال او براه افتاد. باضافه برای جلوگیری از فرار سبی بطرف مغرب بگروه «ای» دستور داده شد که خود را در اختیار فرماندهی ناوگان جنوب اقیانوس اطلس بگذارند. این گروه شامل ناوهای کورنوال Cornwall، گلوستر Glovceser و ناوهای پیما بر ایگل Egel بود و در آن تاریخ در دوربان توقف نموده بود.

ناخدا لانگسورف روز ۱۶ دسامبر تلگراف زیر را بوزارت دریاداری آلمان مخابره کرد:

«وضع سوق الجیشی در مقابل موتوئیدئو، اضافه بر ناوشکنها و نبردناوها دورزمنناو آرک رویال و رنون، محاصره شدید. در شب هیچ امیدی بفرار به آبهای شمالی و رسیدن به آبهای آلمان نیست... تقاضا دارم تصمیم بگیرم که آیا ناو باوجود عمق کم ساحل ریودلاپلاتا باید غرق شود یا تسلیم مقامات محلی گردد».

در کنفرانسی که ریاست آن با هیتلر بود و ریچر و یودل در آن شرکت داشتند جواب

زیر به ناخدای گرافسپی فرستاده شد:

«سعی کنید که بهر وسیله که شده اقامت خود را در آبهای بیطرف ادامه دهید... در صورت امکان راهی تا بوئنوس آیرس باز کنید... در اوروگه تسلیم نشوید. در صورت غرق کشتی، ناو را بکلی منهدم کنید».

وقتی نماینده سیاسی آلمان در موتوئیدئو فهمید که هر گونه اقدامی برای ادامه اقامت گرافسپی در بندر بیفایده است و ناو حق ندارد بیش از ۷۲ ساعت که قوانین بین‌المللی آنرا مجاز شناخته در آبهای موتوئیدئو لشکر بیندازد، این فرمان مجدداً از طرف فرماندهی عالی آلمان تأیید شد. در نتیجه در بعد از ظهر روز ۱۷ دسامبر ۲۰۰ نفر از سرنشینان گرافسپی بیک کشتی تجارتی آلمانی که در این بندر بود منتقل شدند. کمی بعد، دریاسالار هاروود فهمید که سبی حرکت کرده است. در ساعت شش و ربع بعد از ظهر، ناو سبی در حالیکه جمعیت کثیری در بندر مشغول تماشای آن بود، بطرف دریا حرکت کرد. ناوگان بریتانیا منتظر آن بودند. در ساعت ۲۰ و ۴۵ دقیقه، هنگامیکه خورشید در حال غروب کردن بود هوا پیمای آژاکس اعلام کرد: «گرافسپی منفجر شده. رزمناوهای رنون و آرک رویال هنوز ۱۰۰۰ میل با موتوئیدئو فاصله داشتند».

قلب لانگسورف از غرق کشتی اش در هم شکست. با وجود اختیارات کامل که دولت آلمان به او داده بود، در ۱۹ دسامبر این نامه را نوشت: «اکنون فقط با مرگ خود میتوانم نشان دهم که نیروی جنگنده آلمان حاضرند بخاطر افتخار پرچم بمیرند. مسئولیت غرق رزمناو دریاسالار گرافسپی فقط متوجه من است، من خوشبختم که هر گونه لکه تنگی که ممکن است به پرچم جسابانده شود با خون خود میشویم. من با ایمان تزلزل ناپذیر و بخاطر آینده وطن و پیشوایم به استقبال مرگ میروم». همان شب، با یک گلوله هفت تیر خود را کشت.

این اولین نتیجه حملات ناوگان جنگی آلمان به کشتیهای تجارتی بریتانیا بود. هیچ رزمناو دیگر آلمانی قبل از بهار ۱۹۴۰ در اقیانوس اطلس به کشتیهای تجارتی حمله نکرد. اما آلمانها با کشتیهای جنگی که آنرا بصورت کشتیهای تجارتی در آورده بودند به کشتیهای تجارتی ما حمله میکردند. پیدا کردن و شناختن این کشتیها سخت تر بود اما حضور ناوگان سنگین را در این آبها ایجاب نمیکرد.

همین که خبر پایان ماجرای گرافسپی بمن رسید، دستور دادم که گروههای شکاری که متفرق شده بودند بانگلیس برگردند. مهذا ناو التمارک که همیشه با گرافسپی حرکت میکرد همچنان در جنوب اقیانوس اطلس بود و احتمال قوی میرفت که سر نشینان ۹ کشتی انگلیسی را که بدست سبی غرق شده بودند با خود حمل میکند. ولی وجود این ناو در اقیانوس اطلس مستلزم جستجوی آن از طرف گروههای مختلف شکاری نبود.

من همچنین برای ناو اکسیر بسیاریان بودم حاضر نبودم پیشنهادی که بمن کرده بودند، مبنی بر اینکه ناو اکسیر تا پایان جنگ در فالتکلاند بماند، قبول کنم. دستور دادم اکسیر به انگلستان برگردد. در بندر پلیموت من این افتخار را یافتم که در عرشه ویران

آن باهسران و ملوانان دلیر این ناو خیر مقدم بگویم. این ناو تعمیر شد و دو سال دیگر نیز به خدمت خود ادامه داد و در سال ۱۹۴۲ گلوله های توپهای ناوگان ژاپن آنرا در تنگه سوند Sondo غرق کرد.

نتیجه نبرد ریودولاپلاتا موجب شغف بسیار در انگلستان شد و حیثیت ما را در جهان حفظ کرد. در همه جا جرات و جسارت سه کشتی انگلیسی را که با وجود اینکه ظرفیتشان از گرافسپی کمتر بود بآن حملهور شده و ناو آلمانی را که دارای قدرت شلیک و زرهی قوی تر از قدرت شلیک و زره آنها بود شکست داده بودند، تحسین و تقدیر کردند. بعضی ها این نبرد را با جنگ دریائی اوت ۱۹۱۴ که در آن رزمناو آلمانی «کوبن» Goeben موفق شده بود از تنگه اوترانت Otrante فرار کند مقایسه می کردند. برای اینکه حق دریاسالار آن وقت را ادا کنیم باید متذکر شویم که تمام کشتی های تحت فرماندهی هاروود سریع تر از گرافسپی حرکت میکردند و تمام کشتی های دریاسالار تروبریج Troubridge در ۱۹۱۴ سرعشان از سرعت کوبن کمتر بود. مع هذا غرق گرافسپی تأثیر روحی مساعدی داشت و زمستان خسته کننده ای که گذراندم با این پیروزی کمتر موجب ناراحتی روحی ما شد.

دولت شوروی در آن زمان با ما موافق نبود. مقاله ای که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۹ در «مجله نیروی دریائی سرخ» منتشر شد يك نمونه حقیقت جوئی و واقع بینی مقالاتی است که این مجله منتشر می کند:

«چه کسی میتواند ادعا کند که از دست رفتن يك رزمناو آلمانی بمنزله پیروزی ناوگان بریتانیاست؟ بر عکس نشانه ناتوانی قدرت دریائی انگلیس است و تاکنون در تاریخ سابقه نداشته است. در صبح ۱۳ دسامبر رزمناو آلمانی با ناو اکسپیر شروع بمبارزه کرد و طرف چند دقیقه ناو انگلیسی مجبور شد که دست از جنگ بکشد. بموجب آخرین اخباری که رسیده ناو اکسپیر در حالیکه میخواسته به بندر فالکلاند برود در سواحل آرژانتین غرق شده است.»

در ۲۳ دسامبر، جمهوریهای امریکای جنوبی اعتراض مشترکی به سه دولت انگلیس و فرانسه و آلمان تسلیم کردند که نبرد ریودولاپلاتا نقض بیطرفی آبهای ساحلی آنهاست. در همین ایام ناوگان ما محل دو کشتی تجارتی آلمانی را در سواحل ایالات متحده کشف کردند: یکی از آنها که ۳۲ هزار تن ظرفیت داشت، در نزدیکی سواحل امریکا غرق شد و سرنشینان آن توسط يك کشتی امریکائی نجات یافتند، ناو دیگر موفق بفرار شد و بسواحل فلوریدا گریخت.

پرزیدنت روزولت بر خلاف میل قلبی خود نسبت به این حادثه که در سواحل ایالات متحده روی داده بود اعتراض کرد. در پاسخی که من دادم مزایای نبرد ریودولاپلاتا را برای جمهوریهای امریکای جنوبی خاطر نشان ساختم. تجارت آنها در نتیجه وجود يك رزمناو آلمانی در جنوب اقیانوس اطلس فلج شده بود و بنادر آن مرکز جاسوسان و کشتی های مخصوص

سوخت رساندن بر رزمناو آلمانی شده بود. بموجب حقوق بین المللی رزمناو آلمانی حق داشت که هر کشتی که برای ما مال التجاره حمل میکند اسیر سازد با آنرا غرق کرده سر نشینان آنرا نجات دهد. در نتیجه صدمه بسیار به تجارت ممالک امریکای جنوبی خصوصاً آرژانتین زده میشد. جمهوریهای امریکای جنوبی میبایستی از نتیجه نبرد ریودولاپلاتا خوشحال باشند زیرا این مانع عظیم را از مقابل تجارت خارجی آنها برداشته است. تمام منطقه جنوبی اقیانوس اطلس اکنون از وجود دشمن پاک شده و شاید تا پایان جنگ رزمناوی وارد این منطقه نشود. اکنون یقین است که ممالک امریکای جنوبی میتوانند منطقه امنیتی در سواحل خود داشته باشند که وسعت آن ۳۰۰ میل نیست بلکه ۳۰۰۰ میل است. همچنین اضافه کردم که ناوگان سلطنتی مسئولیت سنگین احترام بقوانین بین المللی را عهده دارد. وجود يك رزمناو در جنوب اقیانوس اطلس موجب این شده بود که قسمت مهمی از ناوگان ما باین منطقه اعزام گردند تا بتوانند تجارت ما را با ممالک امریکای جنوبی تأمین کنند. استفاده بی حد از مین های میناطیسی از طرف دشمن کوششی که ما باید برای امنیت دریاها بنمائیم زیاده تر میکند. اگر ما در زیر بار جنگ شانه خم کنیم، جمهوریهای امریکای جنوبی بزودی نتایج خطرناک آنرا خود احساس خواهند کرد و این نتایج خطرناکتر از شنیدن صدای گلوله توپ از سیصد میل سواحل آنهاست. همچنین بایالات متحده نیز خسارات بسیار خواهد رسید. لذا من معتقدم که به مسئولیت سنگین توجه داشته باشند و اقدامات ما را که منجر پاک کردن آبهای جنوبی اقیانوس اطلس شده بود، با نظر دیگری بنگرند.

کشتیهای آلمانی اگر میخواستند از این دالان آبی بگذرند با مشکلات بسیار مواجه میشدند ولی فهمیدیم که در جنگ اول هیچ يك از کشتیهای متفقین در این دالان آبی مین گذاری نکرده و در سال ۱۹۱۸ وقتی متوجه شدند که مین گذاری دریای شمال بدون مین گذاری آبهای ساحل نروژ نمی تواند تأثیر قطعی داشته باشد از دولت نروژ اجازه خواسته بودند که در این آبها مین گذاری کنند و وقتی دولت نروژ در اواخر سپتامبر ۱۹۱۸ با این تقاضا موافقت کرده بود نتیجه نهائی جنگ تقریباً معلوم شده بود و قبل از اینکه برای مین گذاری این منطقه اقدامی بعمل آید جنگ خاتمه یافته بود .

وقتی من در آوریل ۱۹۴۰ این موضوع را در مجلس عوام مطرح کردم گفتم :

« طی جنگ اول جهانی هنگامیکه ما با ایالات متحده امریکا متحد بودیم ، متفقین احساس کردند که منافشان ، با توجه باینکه آلمانها این راه دریائی را مورد استفاده قرار داده اند ، سخت بخطر افتاده است . زیر دریائیهای آلمانی از همین راه استفاده کرده اعمال غیر قانونی خود را انجام میدادند در نتیجه دولت انگلیس و امریکا مشترکاً اقداماتی بعمل آوردند و دولت نروژ را متقاعد کردند که برای جلوگیری از عملیات غیر قانونی زیر دریائیهای آلمانی آبهای واقع بین جزایر ساحلی سواحل نروژ را مین گذاری کنند . کاملاً طبیعی است که وزارت دریاداری مجبور بود با شروع جنگ کنونی این مسأله را باطلاع دولت اعلیحضرت برساند ، با وجود اینکه شرایط و اوضاع کاملاً شبیه اوضاع جنگ گذشته نیست تقاضا کند که ما اجازه داشته باشیم در آبهای ساحلی نروژ مین گذاری کنیم تا کشتیهای آلمانی مجبور شوند از طریق دریا بخارج بروند تا در آنجا نیروی دریائی ما بتواند از حرکت آنها جلوگیری نماید و محاصره دریائی آلمان بطریق مؤثری عملی گردد . از طرفی طبیعی بود که دولت اعلیحضرت قبل از اقدام به چنین تقاضائی از دولت نروژ ، تعمق بسیار نماید زیرا ما نمیخواهیم حتی بطور ظاهری بما نسبت تمایل به نقض بیطرفی دول دیگر و پایمال کردن قوانین بین المللی را بدهند . »

مجلس عوام برای اینکه تصمیمی اتخاذ کند وقت زیاد صرف کرد ، ابتدا مجلس عوام نظریات مرا حسن استقبال کرد . خطر تمام همکاران مرا نگران ساخته بود ؛ اما احترام به بیطرفی دولت های کوچک اصلی بود که ما در جنگ میخواستیم مراعات کنیم . در ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۹ من این نامه را بر رئیس ستاد نیروی دریائی انگلستان نوشتم :

« من توجه کابینه را به این مسأله که باید حمل و نقل این مواد اولیه و فلزات سوئد را از راه بندر نروژی نارویک به آلمان قطع کرد جلب کرده ام . حمل و نقل این مواد از بندر نارویک همینکه خلیج بوتنی منجمد شود آغاز میگردد . من در کابینه گفتم که ما در ۱۹۱۷ در حدود سه میلی سواحل نروژ مین گذاری کرده بودیم و این عمل با موافقت دولت نروژ و همکاری ایالات متحده امریکا انجام گرفته بود . من پیشنهاد کردم که همین کار را مجدداً انجام دهیم و فوراً مشغول مین گذاری آبهای واقع بین جزایر ساحلی و سواحل نروژ شویم . کابینه و خصوصاً وزیر امور خارجه با این پیشنهاد موافقت داشتند . لذا لازم است اقداماتی برای انجام این کار بعمل آید :

[۸]

اسکاندیناوی = فنلاند

شبه جزیره ای که در طول هزار میل بین بالتیک و قطب شمال قرار دارد دارای اهمیت سوق الجیشی فوق العاده است . کوههای نروژ در داخل اقیانوس ادامه پیدا میکند و یک سلسله جزایر ساحلی تشکیل میدهد . بین این جزایر و سواحل نروژ ، آبهای ساحلی تشکیل دالانی میدهند که نیروی دریائی آلمان با وجود محاصره ما ، میتواند از آنجا خود را بدریای آزاد برساند .

صناعت جنگی آلمان تا حدی بمواد اولیه ای که از معادن سوئد به آنجا صادر میشد وابستگی داشت . این فلزات در تابستان از بندر لولئا Luleå که در انتهای خلیج بوتنی Bothnie واقع است و در زمستان هنگامیکه خلیج منجمد میشد ، از بندر نارویک Narvik به آلمان حمل میشد .

بندر لولئا در سوئد و بندر نارویک در ساحل غربی نروژ قرار دارند . عدم دخالت ما در آبهای واقع بین جزایر ساحلی نروژ و سواحل آن کشور موجب این میشد که آلمانها بتوان استفاده از آبهای يك کشور بی طرف بیازرگانی خود ادامه دهند و در این جا تقویت نیروی دریائی ما بهیچوجه در جلوگیری از بازرگانی خارجی آلمان تأثیری نمیتوانست داشته باشد .

ستاد نیروی دریائی انگلیس از این که میدید دالان ساحلی نروژ چنین تسهیلاتی برای تجارت خارجی آلمان فراهم کرده سخت نگران بود و من در اولین فرصت این مسأله را در کابینه مطرح کردم .

من تصور میکردم که در جنگ اول بین المللی نیروهای دریائی انگلیس و امریکا این دالان آبی را مین گذاری کرده بودند زیرا مین گذاری آبهای دریای شمال از سواحل اسکانلند تا نروژ اگر توأم با مین گذاری آبهای واقع بین ساحل نروژ و جزایر ساحلی این کشور نبود ، نمیتوانست بصورت سدی از تجارت دریائی آلمان جلوگیری کند و زیر دریائها و

۱- با مقامات نروژی مذاکراتی بعمل آید تا میزان تجارت آنها و کشتیهای تجارتي که بکار مینورم معلوم شود و این کشتیها از طرف ما اجاره شود.

۲- اطاق بازرگانی باید قراردادی با سوئد منعقد کند و مواد معدنی که اکنون آلمانها از سوئد میخرند خریداری کند زیرا ما هیچ وجه قصد نداریم که اختلافاتی بین ما و سوئد پدیدار شود.

۳- وزارت امور خارجه باید از طرحهای ما مطلع شده و تمام اقداماتی که امریکا و انگلیس در ۱۹۱۸ برای مین گذاری سواحل نروژ انجام دادند باید طی گزارش مبسوطی بوزارت امور خارجه اطلاع داده شود و دلائل لازم برای انجام چنین عملی ارائه شود.

۴- عملیات مین گذاری باید قبلاً از طرف سرویس های مخصوص وزارت دریاداری مورد مطالعه قرار گیرد. در موقع لازم مراتب باید با اطلاع وزیر اقتصاد جنگی برسد.

خواهشمندم مرا بطور مرتب از اقداماتی که برای اجرای این طرح بعمل میاید مستحضر سازید، این اقدامات برای فلج کردن صناعت جنگی آلمان نهایت اهمیت را دارد. وقتی همه چیز حاضر شد، کابینه تصمیم جدیدی اتخاذ خواهد نمود.

در روز ۲۹ سپتامبر بنا بر تقاضای همکاران من در کابینه و پس از اینکه وزارت دریاداری مسأله مین گذاری در سواحل نروژ را بدقت مورد مطالعه قرار داد، من گزارش مشروحي در این باب برای اطلاع هیأت دولت تهیه کردم. قبل از اینکه این گزارش را به اعضای دولت تقدیم کنم، مجدداً از وزارت دریاداری تقاضا کردم که تمام جبهه های مختلف این مسأله را بدقت مورد مطالعه قرار دهد.

وقتی همه کارها در وزارت دریاداری انجام شد و مسأله مورد مطالعه دقیق قرار گرفت من بار دیگر کابینه را از نظریات وزارت دریاداری مطلع ساختم. مجدداً تمام اعضای دولت لزوم اجرای طرح مرا تأیید کردند، اما من نتوانستم کابینه را مجبور کنم که تصمیمی اتخاذ کند. دلائلی که وزارت امور خارجه در باره لزوم احترام به بیطرفی کشورهای کوچک ارائه میداد جدی و مهم بود و من نتوانستم آنها را رد کنم. همانطور که بعدها خواهیم دید من از طرح خود دفاع کردم و در هر فرصتی برای ثبوت لزوم اجرای آن استفاده نمودم، مبنیاً فقط کابینه در ماه آوریل ۱۹۴۰ تصمیم گرفت طرحی که من در سپتامبر ۱۹۳۹ تقدیم کرده بودم تصویب کند.

اما در آن وقت، دیگر خیلی دیر شده بود.

اکنون ما میدانیم که آلمانها نیز در آن تاریخ نگاه خود را متوجه این سمت کرده بودند. در سوم اکتبر دریا سالار ریدر رئیس ستاد نیروی دریایی آلمان گزارشی در این باره تحت عنوان «تحصیل پایگاههایی در نروژ» برای هیتلر تهیه کرده بود. وی در این گزارش تقاضا کرده بود که «پیشوا را هر چه زودتر از نظریات ستاد نیروی دریایی در باره امکان توسعه پایگاههای لازم برای عملیات جنگی در شمال مستحضر گردانند. باید دید آیا ممکن است با فشار توأم شوروی و آلمان پایگاههایی در نروژ بدست آورد و موقعیت تاکتیکی و

سوق الجیشی آلمان را بهتر نموده. در نتیجه وی يك سلسله یادداشت تهیه کرد که آنها را در اکتبر به هیتلر تسلیم نمود. دریا سالار ریدر در باره این یادداشتها مینویسد: «در این یادداشتها من راجع باشکالانی که اشغال نروژ از طرف انگلیسها برای ما ایجاد خواهد کرد توضیحاتی داده بودم.

اگر انگلیسها نروژ را اشغال میکردند مینوانستند ورود هر کشتی را بدریای بالتیک تحت نظر بگیرند و در ضمن مانع از عملیات دریائی ما و حملات هواپیماهای ما بخلک انگلیس شوند. هم چنین مینوانستند از هر گونه فشار مابین سوئد جلوگیری نمایند. از طرفی من مزایائی که اشغال سواحل نروژ از طرف نیروهای آلمان برای ما خواهد داشت توضیح دادم. این اقدام موجب میشد که راه ما بطرف شمال اقیانوس اطلس باز شود و مانع از آن میشد که انگلیسها مثل سال ۱۹۱۸-۱۹۱۷ بتوانند سدی از مین در مقابل ما ایجاد کنند. . . . پیشوا فوراً متوجه اهمیت مسأله نروژ شد و از من تقاضا کرد که این یادداشتها را نزد او بگذارم تا وی شخصاً آنها را مطالعه نماید.»

روزنبرگ، کارشناس مسائل خارجی در حزب نازی، که در رأس يك سازمان مخصوص برای تبلیغات در ممالك خارجی قرار داشت، با عقیده دریا سالار ریدر موافق بود. وی بخیال این بود که مردم اسکاندیناوی را با فکر تشکیل يك «جامعه شمالی» مرکب از ملل شمالی که تحت اداره آلمان قرار گرفته باشند موافق سازد. در اوایل ۱۹۳۹ وی امیدوار بود که با استفاده از حزب ناسیونالیست نروژ که رهبری آن با یکی از وزیران جنگ سابق نروژ بنام ویدکن کیسلینگ Vidkun Quisling بود طرح خود را عملی سازد. وی با کیسلینگ رابطه برقرار کرد و قرار شد فعالیت کیسلینگ توسط وابسته نیروی دریائی آلمان در اسلو و شخص روزنبرگ با اقدامات ستاد نیروی دریائی آلمان مطابقت داشته باشد.

کیسلینگ و معاونش هاگلین در ۱۴ دسامبر برلین آمدند. دریا سالار ریدر آنها را نزد هیتلر برد و آنها با هیتلر راجع بکودتائی در نروژ مذاکره کردند. کیسلینگ نقشه مفصل اینکار را قبلاً طرح کرده بود. هیتلر که همیشه میخواست اقداماتش مخفیانه باشد از اینکه آلمان در نروژ دست با اقداماتی بزند اظهار تنفر کرد و گفت میل دارد بیطرفی کشورهای اسکاندیناوی را محترم بشمارد. ولی بنا به اظهار دریا سالار ریدر در همان روز پیشوا بر ماندهی عالی ارتش آلمان دستور داد مقدمات حمله بنروژ را فراهم کند.

البته ما از این جریانات بهیچوجه اطلاع نداشتیم. دو وزارت دریاداری در يك موقع بیک نتیجه رسیده بودند و هر دو اساس نظریات خود را بر اصل سوق الجیشی قرارداد داده بودند ولی فقط یکی از آنها توانست دولت خود را مجبور با ایجاد تصمیمی بنماید.

مقارن این احوال شبه جزیره اسکاندیناوی صحنه اختلافات و جنگهای شدیدی شده بود که هيجان فوق العاده ای در انگلستان و فرانسه ایجاد کرد و تصمیماتی که لازم بود درباره نروژ گرفته شود تأثیر غلبی نمود.

همینکه آلمان علیه انگلستان و فرانسه وارد جنگ شده بود، روسیه شوروی بموجب پیمانی که با آلمان منعقد کرده بود راههایی که از مشرق با اتحاد جماهیر شوروی منتهی می شد بست. یکی از این راهها که از شمال پروس شرقی آغاز میشد از ممالک بالتیک عبور میکرد و دیگری از آبهای خلیج فنلاند میگذشت و راه سوم از خود فنلاند یعنی از تنگه کارلی Carélie شروع میشد و به رزنفلاند که در سی کیلومتری لنینگراد قرار داشت منتهی میگردد شورویها خطری که در ۱۹۱۹ متوجه لنینگراد شده بود فراموش نکردند بودند حتی دولت روسیه سفید تحت ریاست کولچاک کنفرانس صلح پاریس را مستحضر کرده بود که پایگاههای واقع در ممالک بالتیک و در فنلاند برای حفظ پایتخت روسیه لازم است.

استالین نیز همین حرف را بهیأت های نظامی انگلیسی و فرانسیسی که در تابستان ۱۹۳۹ بشوروی رفته بودند گفته بود و ما در فصلهای گذشته دیدیم که چگونه ترس طبیعی کشور های کوچک بالتیک مانع غیر قابل عبوری برای ایجاد اتحاد بین انگلیس و فرانسه و شوروی شده بود و زمینه را برای عقد قراردادی بین رین تروپ و مولوتف آماده ساخت.

استالین وقت را بیهوده تلف کرده بود.

در ۲۴ سپتامبر وزیر امور خارجه استونی بمسکو فرا خوانده شده بود و چهار روز بعد دولت استونی پیمان همکاری متقابلی با شوروی امضاء کرد که بموجب آن روسها حق داشتند پادگانهای در پایگاههای اصلی استونی نگاهداری کنند. در ۲۱ اکتبر ارتش و نیروی هوایی سرخ در این پایگاهها مستقر شده بود. بهمین طرز بالتیوانی و لتونی معامله شد و پادگانهای ارتش سرخ در این دو کشور مستقر گردیدند. باین ترتیب بود که نیروهای مسلح شوروی سریعاً جلوی عملیات احتمالی آلمانها را در راهی که از خلیج فنلاند به لنینگراد منتهی میشد گرفتند. فقط تنها راهی که ممکن بود آلمانها برای حمله بشوروی مورد استفاده قرار دهند راه فنلاند بود.

در اوائل اکتبر و پاسیکوی Paasikivi یکی از رجال سیاسی فنلاند که پیمان صلح ۱۹۲۱ را با شوروی امضاء کرده بود بمسکو رفت. تقاضاهای شوروی بسیار زیاد بود. شورویها تقاضا داشتند که مرز فنلاند در تنگه کارلی تا فاصله زیادی عقب برده شود تا اینکه لنینگراد در تبریس توپخانه دشمن قرار نگیرد. بعضی از جزایر فنلاند در خلیج فنلاند بشوروی واگذار شود. شبه جزیره ریباتی Rybathy و تنها بندر فنلاند در اقیانوس منجمد شمالی که یخ آنرا نمیکرفت بدولت شوروی اجاره داده شود. بندر هانگوئه Hangoe واقع در مدخل خلیج فنلاند بدولت شوروی اجاره داده شود تا شورویها آنرا پایگاه دریائی و هوائی خود کنند. همچنین تقاضای دیگری از فنلاند کرده بودند که اینها مهمترین آن بود.

فنلاندیها حاضر بودند تمام تقاضاهای شوروی را قبول کنند ولی راجع بقبول تقاضاهای آخری یعنی واگذاری بندر هانگوئه اصولاً حاضر بمذاکره نبودند زیرا اگر کلید خلیج فنلاند بدست شورویها می افتاد اصولاً امنیت و استقلال ملی آنها مورد تهدید قرار میگرفت.

مذاکرات با شورویها روز ۱۳ نوامبر قطع شد. دولت فنلاند اقدام به بسیج عمومی و تقویت پادگانهای خود در تنگه کارلی کرد. در ۲۸ نوامبر مولوتف نمایان عدم تجاوز

روس و فنلاند را اعلام نمود. دو روز بعد روسها در هشت نقطه مرز فنلاند را مورد حمله قرار دادند.

فنلاند با شوروی بیش از ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک داشت. هواپیماهای شوروی هلسینکی پایتخت فنلاند را بمباران کردند. روسها ابتدا حملات خود را متوجه مواضع دفاعی فنلاندیها در تنگه کارلی کردند. در این ناحیه يك منطقه دفاعی بمق ۲۰ کیلومتر وجود داشت که از شمال بجنوب گسترده میشد و از میان جنگلهائی که در آنوقت آنرا برف پوشانده بود عبور میکرد. این منطقه دفاعی را «خط مانرهايم» ميناميدند. مانرهايم Mannerheim نام فرمانده فنلاندی بود که در سال ۱۹۱۷ فنلاند را از یوغ بشوئسم نجات داده بود.

حمله بدون دليل يكدولت بزرگ مثل روسیه يك ملت دلیر و فوق العاده متدین مانند فنلاند، در فرانسه و انگلیس و خصوصاً امریکا تنفر و انزجار عمومی را برانگیخت. اما این احساس تنفر خیلی زود جای خود را به تعجب و تحسین داد. در هفته های اول جنگ که پادگان لنینگراد در آن شرکت داشت بهیچوجه موفقیتی نصیب شورویها نشد. ارتش فنلاند که در حدود دویست هزار سرباز داشت با افتخار تمام در مقابل مهاجمین مقاومت کرد. فنلاندیها با جسارت تمام بار بار به جنگی شوروی حمله کردند و در این حملات نارنجکهای دستی نوع جدیدی بکار بردند که بآن نام «کوکتل مولوتف» داده بودند.

با احتمال قریب یقین شوروی منتظر يك پیروزی سریع بود. دولت شوروی امیدوار بود که با حملات هوائی بر هلسینکی و سایر شهرها وحشت و ترس در دل مردم فنلاند بیندازد ولی این حملات نه شدید بود و نه موجب وحشت این مردم دلیر شد. نیروهاییکه شورویها در آغاز کار وارد میدان کردند اگرچه از حیث نفرا ت بر فنلاندیها برتری داشتند اما کاملاً مجهز نبودند و تعلیمات کافی هم ندیده بودند. حملات هوائی و تجاوز بشور فنلاند مردم این سرزمین را سخت خشمگین کرد و دلیرانه به دفاع پرداختند و مانند یکتن واحد و با عزمی راسخ در مقابل مهاجمین ایستادگی نمودند.

لشکر روسی که بیستامو حمله کرد باسانی هفتصد نفر فنلاندی را که از این منطقه دفاع میکردند عقب نشاند. ولی حمله بشاحیه مرکزی که غرض آن بسیار کم بود با مشکلات عظیمی مواجه شد. در آنجا تمام اراضی را تقریباً جنگلهای انبوه کاج پوشانیده و در آن وقت سی سانتیمتر برف بر زمین نشسته و سرما فوق العاده بود. فنلاندیها بخوبی مجهز بودند و از اسکی و لباسهای گرم استفاده میکردند در حالیکه اکثر سربازان روسی فاقد اسکی و لباسهای گرم بودند. بعلاوه فنلاندیها نشان دادند که جنگجویان با ابتکار و سریع العمل میباشد و در عملیات گشتی و حملات متقابل ناگهانی در جنگل زبردست میباشد.

روسها بقطعا بتعداد زیاد سرباز خود و تسلیحات سنگینشان امیدوار بودند. در تمام خطوط مرزی واحدهای مرزی فنلاند بآرامی عقب نشینی کردند و لشکر روس آنها را تعقیب نمودند. اما همینکه روسها ۵۰ کیلومتر پیشروی کردند فنلاندیها دست بحمله متقابل شدیدی زدند. روسها در همه جا مواجه با خطوط دفاعی فنلاندیها در جنگلهای پر برف شدند و روز و شب حملات فنلاندیها به خطوط سربازان روس ادامه می یافت. ستون های سپاهیان روس

که فنلاندیها اغلب خطوط ارتباط آنها را با پشت جبهه قطع کرده بودند مجبور به عقب نشینی شدند و تا مرز و مواضع اولیه عقب نشستند.

در اواخر ماه مارس نشئه جنگی روسها مبنی بر قطع منطقه مرکزی باریک فنلاند که بین نواحی شمالی و جنوبی واقع است با شکست مواجه شده بود. حملات شدید روسها در تنگه کارلی بخطر مانرهایم نیز با عدم موفقیت مواجه شده بود.

دو لشکر روسی در شمال دریاچه لادوگا Ladoga دست بحمله زد تا این دریاچه را دور زده از شمال بخطر مانرهایم حملهور شود ولی حملات سربازان روس در این جبهه نیز مانند جبهه های دیگر مواجه با شکست شد. حملات توپخانه روسها قدرت کافی نداشت؛ اراپه های جنگی اغلب سبک بودند و یک سلسله حملات متعاقب به خطوط دفاعی فنلاندیها که با شکست پشت سرهم مواجه شد هیچگونه نتیجه نداد.

در پایان ماه دسامبر شکست های متوالی سربازان روس دولت شوروی را متوجه کرد که با دشمنی غیر از آنچه اول تصور میکرد طرف شداست لذا تصمیم گرفت که اقدامات جنگی مهمی انجام دهد. وقتی فرماندهی عالی شوروی متوجه شد که در جبهه های شمالی و مرکزی با وجود سرباز و توپخانه نمیتواند فنلاندیها را شکست دهد تصمیم گرفت که در خط مانرهایم دست بحملات سنگین بزند و از توپخانه و اراپه سنگین نهایت استفاده را بنماید. اینکار محتاج تهیه مقدمات بسیار بود و مدتی وقت لازم داشت لذا از اواخر ماه دسامبر آرایش بر جبهه های جنگ حکمفرما شد.

این وقایع تعجب آور با خوشحالی فراوان در تمام جهان استقبال شد و همه کشورها، چه آنها که بیطرف بودند و چه آنها که در جنگ شرکت داشتند شجاعت فنلاندیها را تحسین کردند. جنگ فنلاند برای ارتش شوروی تبلیغ و پروپاگاندا بسیار بدی بود. در محافل سیاسی انگلیس بسیاری از سیاستمداران از اینکه ما برای کشاندن دولت شوروی بطرف خود کوشش زیادی بکار نبوده بودیم اظهار مسرت میکردند. واز اینکه میدیدند خودشان آنقدر جس پیش بینی داشتند خوشحال و خندان بودند.

اینها خیلی زود از این وقایع نتیجه گرفتند و مدعی شدند که نه تنها ارتش روس در نتیجه تصفیه تشکیلاتش بهم خورده بلکه ازهم باشدگی و انحطاط دولت و سازمانهای سیاسی و اجتماعی شوروی اکنون مسلم گردیده است. این فکر فقط در انگلستان پیدا نشد. بدون هیچ شك هیتلر و ژنرالهایش راجع به خنک فنلاند بفکر پرداخته بودند و جنگ فنلاند تأثیر عظیمی در روح هیتلر و تصمیمات بعدی پیشوا نمود.

انزجاری که در نتیجه پیمان ریبین تروپ - مولوتف در محافل سیاسی پیدا شده بود اکنون شدت وحدت یافته بود و این عمل تجاوزکارانه شوروی همرا خشمگین ساخته بود. همه نسبت به بی لیاقتی که سپاهیان شوروی از خود نشان داده بودند احساس تحقیر میکردند و هیجان و دلآوری فنلاندیها مورد تحسین عمومی قرار گرفته بود. با وجود اینکه جنگ جهانی ادامه داشت همه میل داشتند که فنلاندیها کمک کنند و با آنها هواپیما و مهمات بدهند. در انگلیس و آمریکا و خصوصاً در فرانسه عده ای داوطلب شدند که بروند همراه با ملت فنلاند

از سرزمینی که مورد تهاجم قرار گرفته بود دفاع کنند. برای ارسال مهمات و فرستادن داوطلبانی به فنلاند یک راه بیشتر نبود و آن بندر نارویک بود که مواد معدنی از آنجا بمقصد آلمان حمل میشد و خط آهنی که از آنجا شروع میشد بمعادن سوئد منتهی می گردید و از نظر سوق الجیشی اهمیت فوق العاده داشت.

استفاده از این بندر برای کمک رساندن به فنلاند، بیطرفی سوئد و نروژ را نقض میکرد. این دو کشور هم از آلمان و هم از روسیه میترسیدند و فکری جز کنار نگاهداشتن خود از جنگی که آنها را احاطه کرده بود و هر لحظه موجودیت آنها را تهدید میکرد نداشتند. این سیاست بنظر آنها تنها راه نجات بود اما دولت انگلیس که حاضر نشده بود ازدولت نروژ تقاضا کند اجازه داده شود در آبهای واقع بین جزایر ساحلی و سواحل نروژ مین گذاری کنند، از نروژ و سوئد تقاضا کرد که با عبور افراد داوطلب و مهمات و اسلحه از خاک آنها بقصد فنلاند موافقت نمایند. مین گذاری در آبهای ساحلی نروژ فقط مربوط به انگلیس بود و برای ما منافع عظیم داشت در حالیکه فرستادن داوطلب و مهمات به فنلاند که از نظر سیاست بین المللی عواقب وخیمی ممکن بود داشته باشد نتیجه احساسات جوانمردانه بود و با عملیات نظامی رابطه غیر مستقیمی داشت.

من محبت و علاقه شدیدی نسبت به فنلاندیها در خود احساس میکردم و از هر گونه پیشنهادی برای کمک بآنها پشتیبانی مینمودم. من از این نسیم ناگهانی که وزیده بود خوشحال بودم و یقین داشتم که این کمک نتیجه سوق الجیشی اش این خواهد بود که ما راه رساندن مواد معدنی سوئد را بآلمان قطع کنیم و رسیدن آهن بآلمان از نظر صنعت جنگی این کشور اهمیت فوق العاده داشت.

اگر نارویک بصورت یک پایگاه نظامی برای رساندن اسلحه و مهمات به فنلاند در میآمد ما بخوبی میتوانستیم مانع شویم که کشتیهای آلمانی با فراغت بال در این بندر بارگیری کنند و از راه آبهای ساحلی نروژ بطرف آلمان رهسپار گردند.

اگر ما میتوانستیم اعتراض نروژ و سوئد را نادیده بگیریم و در آبهای ساحلی مین گذاری کنیم یک تیر دوشان زده بودیم؛ هم به فنلاند کمک شده بود و هم آخرین راه بازگانی آلمان با خارج قطع شده بود.

در آن زمان وزارت درباداری متوجه شده بود که چندین کشتی یخ شکن شوروی بعنوان اینکه باید در آلمان تعمیر شوند به بنادر آلمان فرستاده شده بود ولی ما یقین داشتیم که آلمانیها از این کشتیها برای شکستن یخ قسمتی از دریای بالٹیک و رساندن کشتیهای حامل مواد اولیه و آهن از سوئد بآلمان استفاده میکنند. لذا من تمام مساعی خود را برای اینکه دولت تصمیم بگیرد و در آبهای ساحلی نروژ مین گذاری کند بکار بردم. مین گذاری در آبهای واقع بین سواحل نروژ و جزایر ساحلی آن کشور عملیات ساده ای بود که محتاج به خونریزی نبود و در جنگ اول نیز چنین تقاضائی از دولت نروژ سابقه داشت. من گراشی در این باره تهیه کردم و یکایینه تقدیم نمودم.

کایینه در ۲۲ دسامبر گزارش مرا مورد مطالعه قرار داد؛ من از نظریات خود تا آنجا

که مقصود بود دفاع کردم، ولی نتوانستم کاپنه را وادار سازم که تصمیم بگیرد و عملیات فوراً آغاز شود. مسائل مختلفی مورد بحث قرار گرفت. پیشنهاد شد که اعتراضی بدولت نروژ در خصوص استفاده ناوگان جنگی و تجارتی آلمان از آبهای ساحلی نروژ، تسلیم شود؛ رؤسای ستاد ارتش شرایط کلی هر گونه پیاده کردن نیرو را در خاک اسکاندیناوی مورد مطالعه قرار دهند؛ فرماندهان نیروهای نظامی دستور داده شود که نقشه پیاده کردن نیرو را در بندر نارویک برای کمک رساندن بفنلاند طرح کنند و همچنین نتایج نظامی حمله آلمان را به جنوب نروژ مورد مطالعه قرار دهند؛ اما هیچگونه فرمانی بوزارت دریاداری داده نشد. در گزارش که من در ۲۴ دسامبر تهیه کرده بودم متذکر شده بودم که مطابق گزارش سرویسهای مخفی، روسها نظر مخصوصی به نروژ دارند. شورویها سه لشکر در مورمانسک متمرکز کرده بودند و آماده بودند که هر لحظه بحمله پردازند. در آن گزارش من نوشته بودم که «ممکن است بزودی نروژ صحنه مبارزات جدیدی شود، این سخن حقیقت بود. اما خطر از جانب دیگر بروز کرد».

[۹]

زمستان تاریک

در پایان سال ۱۹۳۹ جنگ همچنان سکون مضطرب کننده خود را حفظ کرده بود. گاهی یک گلوله توپ یا شلیک یک گروه گشتی، سکوت جبهه غربی را برهم میزد. ارتشها در پشت استحکاماتی که مرتباً توسعه پیدا میکرد، مواظب یکدیگر بودند و طرفین یک نوع آتش بس را مراعات میکردند.

در روز عید نوئل من نامه‌ای به ریاسالار پوند نوشتم و در آن متذکر شدم که «بین وضع کنونی و وضعی که در پایان سال ۱۹۱۴ جبهه غربی داشت یک نوع شباهت موجود است. تحول حال صلح بحال جنگ پایان رسیده است. اقبانوسها در حال حاضر از وجود ناوگان جنگی دشمن پاک شده است، در فرانسه خطوط دفاعی تعیین شده است به علاوه ما در دریاهای اولین حمله زیر دریاییهای دشمن را خنثی کرده ایم، در حالیکه در جنگ گذشته این حمله در فوریه ۱۹۱۵ آغاز شد، و امیدواریم که بخوبی بتوانیم با مین مغناطیسی جدید مبارزه کنیم. در جنگ گذشته، در اواخر سال اول جنگ، شش تا هفت ایالت فرانسه و بلژیک در دست دشمن بود در حالیکه اکنون خط جبهه در مرزهای فرانسه است. بنظر من در مقایسه وضع کنونی جبهه با وضع آن در ۱۹۱۴ تفوق باماست. از طرفی من چنین تصور میکنم که آلمان قبضه تاب و توانش بیش از آلمان هیتلر بود (این تصور من ممکن است هر لحظه باطل شود).

این نامه بهترین تبریک عید نوئلی است که در وضع کنونی من میتوانم برای شما بفرستم.

در آن هنگام من معتقد بودم که اجرای عملیات «کاترین» در سال ۱۹۴۰ امکان ندارد و به دریاسالار پوند نوشتم: «فرستادن یک نیروی دریایی معظم به دریای بالتیک برای بدست آوردن و حفظ معادن آهن سوئد عمل اساسی و قطعی نیست. در عین حال که باید ناوگان خود را برای اجرای چنین عملیاتی آماده سازیم، باید بدانیم که قبل از داشتن

توانایی کامل برای مقاومت در مقابل حملات هوایی، این عملیات کار خطائی است همچنین فرستادن نیروی دریایی مضمی را بیالتیک شرط تصرف معادن آهن سوئد قرار دادن کار صحیحی نیست. با اعتماد کامل پیش برویم و منتظر شویم تا حوادث شرایط جنگ دریایی را چگونه تعیین خواهد نمود. یک هفته بعد من مجدداً نامه‌ای به دریا سالار پوند نوشتم:

۱۵ ژانویه ۱۹۴۰

از جرچیل به لرد اول دریا (مقصود فرمانده ناوگان سلطنتی است)

من کلیه اسناد و مدارکی که شما درباره عملیات «کاترین» برابم فرستاده‌اید مورد مطالعه دقیق قرار دادم. من باین نتیجه رسیدم که عملیات مزبور (یعنی فرستادن ناوگان دریای بالتیک) که قرار بود در پاییز انجام گیرد امسال قابل اجرا نیست. ما هنوز بطور کامل تهدید زیر دریاییهای آلمان را مرتفع نکرده‌ایم و بازنده کافی کشتی و ناوشکن و کشتی نیروبر کم ظرفیت برای اجرای چنین نقشه‌ای نداریم. بمب افکنهای عمود و خطر بزرگی برای ناوگان ما هستند. بفرس اینکه همه کارها بهترین وجهی پیشرفت کند بازهم ما بزودی قادر نخواهیم بود موشکهای نوع «او-پ» را بطور زیادی بکار ببریم.

تاکنون ما نتوانستیم واحدهای دریایی که بازدهای بیشتری مجهز باشند بسازیم. وضع سیاسی در بالتیک بیش از پیش موجب نوبیدی است. در عوض رسیدن ناو «ویسمارک» به آلمان امکان مقاومت نیروی دریایی آلمان را در دریای بالتیک در مقابل ما بیشتر کرده است. اما ممکن است جنگ در ۱۹۴۱ شدت پیدا کند و هیچکس اکنون نمیداند چه شرایط و وضعی پیش خواهد آمد. و ممکن است اوضاع برای فرستادن نیروی دریایی مضمی بیالتیک مناسب باشد. لذا من اصرار دارم که مقدمات کار کشتیهای کوچک خود را فراهم سازید. هر چه را که ما در ساختمان آن تقدم قائل شده‌ایم زودتر ساختمانش را پایان رسانید. بعبارت دیگر وقتی کشتیهای جنگی برای تعمیرات باسکله‌ها می‌آیند، طوری کار کنند که نه در بازگشت آنها بپیدان جنگ تأخیری روی دهد و نه در ساختمان کشتیهای لازم وقفه ایجاد شود. با توجه سیاست شوروی شرط احتیاط اینست که کشتیهای جنگی و ناوشکن‌ها را برای جنگ در آبهای سرد آماده سازید. من ازاينکه شما در این مورد با من وحدت نظر کامل دارید بسیار خوشحالم.

تا آنوقت ما هیچ منتفی جدیدی پیدا نکرده بودیم. ایالات متحده بیش از هر وقت احتیاط را مراعات نمیکرد. من همچنان بر رئیس جمهور نامه می‌نوشتم ولی موفقیتی نصیب نمیشد. وزیر دارائی از اینکه میدید ذخائر دلاری ما مرتباً رو به نقصان میرود سخت نگران بود. ما قرارداد کمک مشترکی با ترکیه امضا کرده بودیم و راه رساندن کمک باین کشور را با توجه سرمایه‌قلیلی که داشتیم مورد مطالعه قرار داده بودیم.

بحرانیکه جنگ فنلاند ایجاد کرده بود روابط ما را با شورویها که اصولاً بد بود بدتر

کرده بود: هر اقدامی که ما برای رساندن کمک فنلاند مینمودیم ممکن بود ما را با روسیه وارد جنگ کند. تضاد عمیقی که بین حکومت شوروی و آلمان نازی وجود داشت مانع از آن نبود که کرملین با آلمان تجارت داشته باشد و قدرت هیتلر را بالا برد و نیروی اقتصادی آلمان را تقویت نماید. کمونیستها در فرانسه و تا حدی در انگلیس مرتباً مشغول فعالیت بودند و اعلام میکردند که ما یک «جنگ امپریالیستی» را شروع کرده‌ایم و هر کاری از دستشان برمیآید برای ممانعت از کار کارخانه‌های مهمات سازی و اسلحه سازی انجام میدادند. کمونیستها در میان سر بازان فرانسوی که از سکون جبهه جنگ عصبانی بودند دست فعالیت‌های بزرگی میزدند و عصبانیت آنها را بیشتر و روحیه آنها را خراب‌تر میکردند. ما همچنان برای جلب دوستی ایتالیائیها کوشش میکردیم و با آنها اظهار دوستی کرده قراردادهای متعدد با ایشان منعقد مینمودیم ولی هیچ اطمینانی بآنها نبود و تضمینی در میان نبود و ما احساس میکردیم که در راه دوستی با آنها هنوز قدمی پیش نرفته‌ایم. کنت چچانو وزیر امور خارجه ایتالیا نسبت بسفر ما بسیار مؤدب بود و موسولینی تا حدی از ملاقات با او امتناع میبوزید. مهذا دیکتاتور ایتالیا بخوبی متوجه اوضاع بود. دوسوم ژانویه وی نامه‌ای به هیتلر نوشت و در آن تنفر خود را از موافقت آلمان و روسیه ابراز داشت:

«هیچکس بهتر از من که در این زمینه چهل سال تجربه دارم، نمیداند که سیاست - خصوصاً سیاست انقلابی - محتاج بناکتیکهائی میباشد. من شوروی‌ها را در ۱۹۲۴ برسمیت شناختم. در ۱۹۳۴ من با آنها یک قرارداد دوستی و بازرگانی منعقد کردم. من فهمیدم که نظریات و پیش‌بینی‌های ربین تروپ درباره اینکه انگلیس و فرانسه در جنگ دخالت خواهند کرد صحیح نیست و شما مجبور شده‌اید از ایجاد یک جبهه دوم جلوگیری کنید، اما شما این امتیازی که بدست آوردید بقیمت گرانی پرداختید زیرا روسیه بدون اینکه صدمه‌ای ببیند در لهستان و بالتیک استفاده بسیار کرد.

با تمام اینها، من که انقلابی هستم و هرگز روحیه انقلابی خود را از دست نداده‌ام، شما میگویم که شما نمیتوانید دائماً اصول انقلاب خود را بخاطر تاکتیکهای موقتی و فرعی قربانی کنید... من وظیفه خود میدانم شما بگویم که هر قدم جدید برای تحکیم روابط آلمان و روسیه نتایج سوء جبران ناپذیری در ایتالیا خواهد داشت زیرا در اینجا وحدت احساسات ضد بلشویکی کامل است و مانند سنگ سخت و استوار میباشد. من امیدوارم که چنین چیزی هرگز روی نخواهد داد. حل مسأله فضای حیاتی، شما فقط در روسیه است و در جای دیگر نیست... روزیکه ما بلشویسم را منهدم سازیم، وفاداری خود را نسبت باصول انقلابی خود ثابت نموده‌ایم. پس از آن نوبت دموکراسی‌های بزرگ خواهد رسید و آنها در مقابل سرطانی که از داخل منهدمشان میکند تاب مقاومت نخواهند داشت».

در ششم ژانویه من مجدداً بفرانسه رفتم تا بفرماندهی عالی فرانسه طرح‌های خود را درباره استفاده از سلاح‌های مکانیکی و مین‌های مواج در رود رن (عملیات رویال مارین) توضیح دهم. صبح روز قبل از عزیمت بفرانسه نخست وزیر مرا خواست و تصمیم را مبنی

بر تغییراتی در وزارت جنگ با اطلاع من رساند. هورلیشا Hore-Belisha قرار بود استعفا داده جای خود را به الیویر استانی Oliver Stanley بدهد. شب همان روز هورلیشا بمن تلفن کرد و خبری را که من قبلاً میدانستم بمن اطلاع داد. من اصرار کردم که وی یکی از وزارتخانه‌هایی که به او پیشنهاد شده است بپذیرد ولی او قبول نکرد. در آن موقع وضع کابینه هم چندان ثابت نبود تقریباً تمام جراید کشور اعلام کردند که فعال‌ترین عضو دولت را از کابینه اخراج کرده‌اند. هورلیشا در حالیکه تمام جراید او را تحسین میکردند وزارت جنگ را ترک گفت. اما پارلمان انگلیس افکارش را با نظریات جراید مطابقت نمیدهد. وقتی یک هفته بعد مجلس عوام تشکیل شد، هورلیشا موافقتین زیادی در مجلس پیدا نکرد و از ایراد نطق هم خودداری نمود. من به او نامه‌ای نوشتم که مضمون آن اینست:

۱۰ ژانویه ۱۹۴۵

من از اینکه می‌بینم همکاری کوتاه ما در کابینه قطع میشود بسیار متأسفم. طی جنگ گذشته من نیز همین وضع شما را پیدا کردم و من میدانم اینوضع چقدر برای کسیکه بکار خود علاقمند است دشوار و غم‌انگیز است. در مورد تغییراتی که در کابینه داده شده نظر مرا نخواستند. من فقط پس از اینکه تصمیمات گرفته شد از جریان اطلاع پیدا کردم. معذراً اگر من عقیده خود را بشما نگویم شرط صداقت را بجا نیاورده‌ام. بعقیده من بهتر بود که شما وزارت اطلاعات یا وزارت اقتصاد را بعهده میگردید. من از اینکه شما هیچیک از این‌پستها را قبول نکرده‌اید متأسفم. بهترین نتیجه‌ای که شما در خدمت خود در وزارت جنگ حاصل کرده‌اید رأی پارلمان مبنی بر لزوم خدمت نظام اجباری در زمان صلح است. این رأی بشما حق میدهد که سر بلند از کار خود کنار برود. من امیدوارم که بزودی باز همکاری ما ادامه پیدا کند و این تحول موقتی مانع از خدمت شما بشکست نشود.

در مه ۱۹۴۵ وقتی من پس از انحلال دولت اتحاد ملی دولت جدیدی تشکیل دادم این آرزو عملی شد. در آنوقت هورلیشا وزارت بیمه ملی را بعهده گرفت. در فاصله ایندست‌وی یکی از انتقاد کنندگان سخت ما بود. من از اینکه مردی باین لیاقت و کاردانی را مجدداً در دولت آوردم بسیار خوشحال بودم.

از اوایل ژانویه فنلاندیها بخوبی در مقابل سپاهیان روس مقاومت کردند و سپاهیان روس مجبور شدند در مواضع اولیه خود تا پایان ماه ژانویه مستقر شوند. نیروی هوایی سرخ به بمباران هلسینکی و ویپوری ادامه میداد. دولت فنلاند مرتباً تقاضا میکرد که هواپیما و مهمات و تجهیزات جنگی از طرف متفقین فنلاند فرستاده شود. هر چه طول شبهای قطبی کمتر میشد، حملات نیروی هوایی سرخ بیشتر میشد. نه تنها شهرها بلکه خطوط ارتباطی فنلاند نیز مورد حملات هوایی قرار میگرفت. مقدار ناچیز مهمات جنگی و چند هزار نفر داوطلب کشورهای اسکاندیناوی تنها کمکی بود که تا آنوقت از خارج فنلاند شده بود و یک

دفتر ثبت نام داوطلب در ژانویه در لندن تأسیس شد و قریب صد هواپیمای انگلیسی بطرف فنلاند پرواز کرده بود. در واقع کار مفیدی انجام نگرفته بود.

در مورد نارویک همه کارها معوق مانده بود. با اینکه کابینه انگلیس حاضر بود برای جلب رضایت سوئد و نروژ جهت اعزام نیرو فنلاند باین دو کشور فشار وارد آورد، معذراً با اجرای طرح ساده مین گذاری در آبهای داخلی بین ساحل نروژ و جزایر ساحلی آن کشور مخالفت میکرد. کمک فنلاند یک اقدام جوانمردانه بود اما مین گذاری در آبهای ساحل نروژ اهمیت با کتبکی فوق‌العاده داشت. علاوه همه کس میدانست که نروژ و سوئد تقاضای تسهیلات جهت اعزام نیرو و ارسال کمک به فنلاند را از خاک آنها رد خواهند کرد و این طرح مسلماً بهیچ نتیجه نمیرسید.

من پس از تشکیل یکی از جلسات کابینه بقدری عصبانی شدم که نامه زیر را یکی از همکارانم نوشتم:

۱۵ ژانویه ۱۹۴۰

اضطراب من بیشتر از اینست که در اداره امور جنگی ما رویه‌ای پیش گرفته‌ام که مانع هر گونه عمل مثبت میشود. من می‌بینم که بقدری مانع ایجاد میکنند و ایجاد خواهند کرد که اجرای هر گونه عمل مثبتی امکان ناپذیر خواهد بود بخاطر بی‌آوردی که ما مجبور شدیم مدت ۷ هفته در باره نارویک بحث کنیم تا نتیجه بگیریم.

ابتدا با مخالفت‌های سرویسهای اقتصادی و تولیدی و اطلاق بازرگانی و غیره مواجه شدیم. بعد کمیته مأمور نقشه‌های مشترک مخالفت کرد. در مرتبه سوم نوبت بکمیته روسای ستاد ارتش رسید. در مرحله چهارم گفتند نقشه اصلی را برای اجرای نقشه‌های فرعی بخطر نیندازند و در حالیکه واقعاً امکان اجرای نقشه اصلی موجود نبود. در مرحله پنجم موانع اخلاقی و حقوقی که کم‌کم همه از میان رفت، پیش آمد. در مرحله ششم رویه دول بیطرف و ایالات متحده مورد توجه قرار گرفت. در مرحله هفتم خود کابینه طرح را از نظرهای مختلف مورد انتقاد قرارداد. در مرحله هشتم، وقتی تمام موانع مرتفع شد، میبایستی با فرانسویها مشورت کنیم. بالاخره میبایستی موافقت دومینیون‌ها را جلب کرد در حالیکه اصولاً آنها در وضعی که ما هستیم نیستند و افکاری که اکنون ما داریم نمیتواند داشته باشند. تمام اینها مرا بفکر این می‌اندازد که در مقابل حمله دشمن ما قادر بمقاومت در تمام جبهه‌ها نخواهیم بود و نیروی خود را بیهوده بهدر میدهیم.

در ۱۹ ژانویه نگرانی و تشویشی که ما در خصوص جبهه غربی داشتیم موجه گردید یکی از افسران ستاد ارتش آلمان وابسته به لشکر هفتم نیروی هوایی دستور داشت که اسنادی را به مرکز ستاد ارتش در کولونی، ببرد. این افسر بعقل خصوصی میل داشت که در وقت کمتری به کولونی، برسد و تصمیم گرفت که از فراز خاک بلژیک پرواز کند و مسافت را کوتاها تر

نماید، هواپیمای او در بلژیک مجبور به فرود آمدن شد. پلیس بلژیک افسر آلمانی را بازداشت کرد و اسناد و مدارک او را تفتیش نمود این افسر با کمال نوبیدی میخواست اسناد مزبور را نابود کند. در این اسناد نقشه اصلی حمله بلژیک و جزئیات آن شرح داده شده بود. بموجب این اسناد هیتلر نقشه حمله بلژیک و هلند و فرانسه را مورد تأیید قرار داده بود. رونوشت این اسناد به دولتهای فرانسه و انگلیس تسلیم شد و افسر آلمانی که آزاد شده بود برای دادن توضیحات نزد مافوقهای خود رفت. مرا از تمام این امور آگاه کردند و من شك نداشتم که دولت بلژیک نقشه‌ای برای دفاع از خاک خود طرح خواهد کرد و برای حفظ امنیت خود ارتش متفقین را به ورود به خاک بلژیک دعوت خواهد نمود. اما اینطور نشد. در بلژیک و هلند و فرانسه تصور کردند که فرود آمدن هواپیمای افسر آلمانی در خاک بلژیک و افتادن این اسناد بدست مقامات بلژیکی طبق نقشه قبلی خود آلمانها بوده است. این تصور صحیح نبود. چه دلیل داشت که آلمانها بخواهند بلژیکیها بقبولانند که قصد دارند آنها را مورد حمله قرار دهند؟ این کار موجب این میشد که بلژیکیها به اقداماتی دست بزنند که آلمان بهیچوجه خواهان آن نبود! یعنی بلژیکیها مسلماً درصدد بر میآمدند که نقشه‌ای طرح کنند تا نیروهای فرانسه و انگلیس در موقع لازم بتوانند وارد خاک بلژیک شده بجنگ با نیروهای آلمانی بپردازند. لذا من یقین کردم که تجاوز بلژیک از طرف نیروهای هیتلر بزودی انجام خواهد گرفت. اما برای پادشاه بلژیک این مسائل اصولاً مطرح نبود. او و ستاد ارتش ترجیح میدادند که صبر کنند و امیدوار بودند که وضع خود بخود درست خواهد شد. با وجود اهمیت اسنادی که نزد افسر آلمانی کشف شده بود نه متفقین و نه دولتهائی که مورد تهدید قرار گرفته بودند اقدامی بعمل نیاوردند. اما هیتلر بر عکس، گوردینگ را احضار کرده و وقتی فهمید که این اسناد نقشه کامل و مشروح حمله بهلند و بلژیک و فرانسه بوده پس از اینکه خشم خود را با فریاد و ناسزا فرو نشاند دستور داد نقشه جدیدی طرح کنند، این عطا لب را ما امروز میدانیم.

پس مسلم است که در اوایل سال ۱۹۴۰ هیتلر نقشه کاملی برای حمله به فرانسه از طریق بلژیک و هلند طرح کرده بود. اجرای نقشه مزبور میبایستی با اجرای طرح دده یعنی نقشه‌ای که ژنرال گلمن طرح کرده بود و بموجب آن نیروهای فرانسه و انگلیس باید وارد بلژیک شوند پاسخ داده شود. طرح دده بدقت از طرف ستادهای انگلیس و فرانسه مورد مطالعه قرار گرفته بود. یک فرمان کوچک کافی بود تا این طرح بموقع اجرا گذاشته شود. در ابتدای جنگ افسران ستاد ارتش انگلیس با این طرح مخالف بودند، ولی در کنفرانسی که در ۱۷ نوامبر ۱۹۳۹ در پاریس تشکیل شد تصمیم قطعی برای اجرای آن اتخاذ گردید.

متفقین در مواضع خود در انتظار ضربت هیتلر بودند، اما هیتلر منتظر بود که هوا مساعد شود تا نیروهایش دستور حمله بدهد. احتمال قوی میرفت که این حمله در آوریل صورت گیرد. طی زمستان و بهار، نیروهای اعزامی انگلیس به فرانسه با فعالیت زیاد خود را آماده میکردند، مواضع دفاعی خود را مستحکم مینمودند و چه برای دفاع و چه برای حمله کاملاً خود را حاضر کرده بودند. از افسر عالی تا سرباز ساده، همه با حرارت مشغول کار بودند و اگر هنگام نبرد بخوبی توانستند وظیفه خود را انجام دهند برای این بود که وقت

خود را بیهوده تلف نکرده بودند.

در پایان این جنگ عجیب، ارتش انگلیس ترقی بسیار کرده بود، تعداد سپاهیان انگلیسی نیز در فرانسه بیشتر شده بود، لشکر چهل و دوم و لشکر چهل و چهارم در ماه مارس به فرانسه رسیدند و در نیمه دوم آوریل ۱۹۴۱ در مواضع دفاعی خود متمرکز شدند. طی همین ماه لشکرهای دوازدهم و بیست و سوم و چهل و ششم وارد فرانسه شدند. و در آنجا مشغول تکمیل تعلیمات نظامی خود شدند و باین ترتیب بر شماره کارگرانی که میبایستی استحکامات جدید بسازند بطور قابل ملاحظه‌ای افزوده شد. لشکرهاائی که تازه رسیده بودند حتی اسلحه و توپخانه لازم برای یک لشکر را نداشتند مع هذا وقتی حمله آلمانها شروع شد وارد میدان شدند و وظیفه خود را به بهترین وجهی انجام دادند.

مهمترین عاملی که موجب ضعف نیروهای ما در جبهه بود، نبودن لشکرهای زره پوش بود. انگلستان که مهد ارا بهای زره پوش بود بقدری در این مورد تغلل نموده بود که هشت ماه پس از شروع مخاصمات یعنی هنگام حمله ارتش آلمان، نیرویهای اعزامی انگلیسی به فرانسه فقط ۱۷ ارا به زره پوش سبک و صد ارا به توپدار داشت. از این صد ارا به فقط بیست و سه تائی آن با توپهای دو پوندی مجهز بود (توپهائی که میتوانند گلوله‌های ۹۰۰ گرمی شلیک کنند) بقیه ارا به ها فقط با مسلسل مجهز بودند، همچنین هفت تپ سوار در فرانسه داشتیم که بعضی از آن را سوار نظام داولب تشکیل میداد و با کامیون و ارا بهای سبک مجهز بودند.

با وجود اینکه نیروهای انگلیسی فاقد زره پوش بود، قدرت جنگی سربازان انگلیسی طی هشت ماه اول جنگ بسیار پیشرفت کرده بود.



در جبهه فرانسه وضع آندرها رضایتبخش نبود. در یک ارتش بزرگ که از طریق سربازان گیری تشکیل شده، انعکاس روحیه توده مردم بخوبی دیده میشود، خصوصاً وقتی که این ارتش در خاک کشور مستقر شده و در تماس نزدیک با مردم میباشد. نمیتوان گفت که فرانسه در سال ۱۹۴۰ - ۱۹۳۹ جنگ را با شوق استقبال کرد و حتی میتوان گفت که اعتماد زیاد نیز در خود احساس نمی نمود. در زمینه سیاست داخلی، هرج و مرج و تحریکات ده سال اخیر موجب نفاق و نارضایتی بسیار شده بود. عناصر بسیاری، برای مقابله با کمونیسم بطرف فاشیسم روی آورده بودند و تبلیغات ماهرانه گوبلز را با میل گوش میدادند و آنرا دهن بدهن میگرداندند. باین ترتیب خرابکاری که کمونیستها و فاشیست ها میکردند، حتی در ارتش محسوس بود. ماههای طولانی زمستان باین تبلیغات مسموم فرصت داد که نتیجه شوم خود را ببار آورند.

برای اینکه روحیه ارتشی قوی باشد، عوامل مختلفی لازم است اما از مهمترین این عوامل واداشتن سربازان بکارهای مفید مورد علاقه آنها میباشد. ییکاری هزاران خطر بوجود میآورد. در مدت زمستان میبایستی استحکامات جدیدی ساخته شود، سربازان تعلیمات لازم کافی داده شود، خطوط دفاعی هنوز تمام نشده بود و رضایت ستاد ارتش را فراهم نمیکرد. حتی خط مازینو لازم بود با استحکامات جدیدی تکمیل شود. تمرینهای نظامی نیز برای

تقویت روحیهٔ سربازان نهایت اهمیت را دارد. ولی شخصیهائی که در ماههای اول جنگ جبههٔ فرانسه را بازید کردند از سکون و آرامش و محیط عاری از فعالیت که بر آن حکمفرمایی میکرد منعجب شدند هیچگونه رفت و آمدی در جاده‌هایی که بجبهه منتهی میگردد مشاهده نمیشد در حالیکه در جاده‌های پشت جبهه سربازان انگلیسی رفت و آمد دائمی بود و شب و روز ادامه داشت.

شک نیست که طی ماههای زمستان از ارزش ارتش فرانسه کاسته شد و این ارتش مسلماً در پائیز ۱۹۳۹ بهتر از بهار ۱۹۴۰ نمیتوانست بجنگد. ظرف مدت کوتاهی این ارتش بزرگ در مقابل سرعت عمل سپاهیان آلمان از پای درآمد. فقط در اواخر حملهٔ بزرگ آلمان بود که سرباز فرانسوی ارزش نظامی سابق خود را بدست آورد و با دشمن دیرین خود در خاک خود جنگید. اما دیگر دیر شده بود.

در این احوال آلمانها مشغول تهیهٔ مقدمات حمله به نروژ بودند و خود را برای حملهٔ برق‌آسا به دانمارک آماده میکردند. در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۰ فیلدهارشل کاپیتل نژادگرایهٔ زیر را تهیه کرد: «پیشوا و فرماندهٔ عالی نیروهای مسلح آلمان میل دارد که طرح درن تحت نظر من و با مسئولیت مستقیم من مورد مطالعه قرار گیرد. باید این مطالعه با همکاری نزدیک ستاد ارتش آلمان باشد. در نتیجه پیشوا مرا مأمور کرده است که عملیات را از این بیدادارانه کم». مطالعهٔ جزئیات طرح درن (اشغال دانمارک و نروژ) بطور عادی انجام گرفت.

در اوائل فوریه نخست‌وزیر برای شرکت در شورای عالی جنگ عازم پاریس شد و برای اولین بار از من تقاضا کرد که او را همراهی کنم. منظور اصلی تشکیل شورای عالی جنگ مطالعهٔ طرح و کمک بفنلاند بود. در این کنفرانس قرار شد سه تا چهار لشکر برای اعزام به نروژ آماده کنند و دولت نروژ سوئد را وادار کنند که با عبور سپاهیان ما از خاک آنها جهت رفتن بفنلاند موافقت نمایند. در عین حال منظور این بود که معادن گالیوار در سوئد تحت کنترل ما قرار گیرد.

همانطور که انتظار میرفت سوئدبها جداً با تقاضای ما مخالفت کردند و تمام نقشه‌هایی که طرح کرده بودیم نقش بر آب شد: طی جلسات کنفرانس شخص چمبرلین از طرف ما صحبت میکرد و وزرای انگلیس که در جلسه حضور داشتند فقط در بارهٔ مسائل درجه دوم بحث میکردند. من در این کنفرانس کلمه‌ای بر زبان نیاوردم. وقتی کنفرانس پایان رسید و ما از طریق دریای مانش عازم انگلیس بودیم واقعهٔ بازمزای روی داد. یک مین مواج از دور نمایان شد. من بنا خدا گفتم و با یک تیر توپ آن را منفجر کنیم، در نتیجهٔ اصابت گلوله، مین با صدای رعد آسائی منفجر شد و یک تکه از آن بطرف ما حرکت کرد و نزدیک بود به عرض کشتی که که مردان سیاسی انگلیس روی آن ایستاده اند اصابت کند. خوشبختانه بقسمت جلوی کشتی که کسی در آنجا نایستاده بود اصابت کرد. این واقعه موجب تفریح همه شد از اینموقع ببعد نخست وزیر از من تقاضا کرد که دو تمام جلسات شورای عالی جنگ همراه او بروم. اما

من نتوانستم هر بار یک چنین وسیلهٔ تفریحی برای وزراء فراهم کنم.

شورا برای جنگ معتقد بود که باید قبل از هر چیز فنلاند را نجات داد. بعقیدهٔ شورای عالی جنگ اگر ۳۰ تا ۴۰ هزار سرباز به عنوان کمک بفنلاند فرستاده نمیشد این دولت در پایان فصل بهار دیگر قادر بمقاومت نبود و شکست فنلاند اولین ضربهٔ بزرگی بود که به متفقین زده میشد.

لذا لازم بود که از طریق ناردویک یا از طریق پتسامو Petsamo یا بنادر دیگر نروژ به فنلاند کمک شود. شورای عالی جنگ ترجیح میداد که این کمک از طریق بندر ناردویک انجام گیرد زیرا باین ترتیب متفقین می‌توانستند یک تیر دو نشانه بزنند (یعنی هم فنلاند کمک کنند و هم صدور آهن سوئد به آلمان جلوگیری نمایند). دولشکر انگلیسی که قرار بود در ماه فوریه بفراشه بروند در انگلیس ماندند و برای جنگ نروژ به آنها تعلیمات داده شد. در عین حال قرارداد اقداماتی برای جلب رضایت نروژ و سوئد بعمل آید و در صورت امکان آنها را وادار بهمکاری با متفقین نمود. احتمال اینکه سوئد و نروژ با تقاضای ما مخالفت کنند اصولاً مدتها قبل از آن وقت در حالیکه حدس زده میشد که سوئد و نروژ با تقاضای ما مخالفت کنند.

در این هنگام واقعه‌ای روی داد که وضع را در اسکاندیناوی و خیمه‌گر کرد. خواننده بخاطر دارد که من در صد بوم کشتی «التمارک» Altmak که همیشه رزمناو و گراف سپی را همراهی میکرد و در اقیانوس اطلس مانده بود اسیر کنم. این کشتی در واقع زندان مواجی بود که سر نشینان چندین کشتی تجارتی ما که بدست آلمانها غرق شده بودند، در آن زندانی شده بودند. اسیران انگلیسی که بموجب قوانین بین‌المللی از طرف ناخدا «لانگسورف» در بندر مونتویدئو آزاد شده بودند، اظهار میداشتند که قریب ۳۰۰ ملوان نیروی دریائی بازرگانی ما در «التمارک» زندانی هستند. این کشتی مدت دوماه خود را در آتلانتیک جنوبی مخفی کرد سپس بامید اینکه جستجوی ما بی‌پایان رسیده سعی کرد که به آلمان باز گردد.

شانس و هوا هر دو با او همراهی کردند ولی در ۱۴ فوریه هنگامیکه بین ایسلند و جزایر فروئه در حال حرکت بود هواپیماهای ما محل آنرا کشف کردند. «التمارک» به آبهای ساحل نروژ پناه برد و از آنجا بطرف آلمان حرکت نمود. من نامهٔ زیر را فوراً به فرماندهٔ ناوگان بریتانیا نوشتم:

۱۶ فوریه ۱۹۴۰

از وزیر دریاداری بفرا ماندهٔ نیروی دریائی

با توجه به گزارشهایی که بمن داده شده لازم است ناوشکن‌ها و نبرد ناوهای مادر سواحل نروژ به جستجوی کشتی «التمارک» پردازند و این کشتی را در آبهای ساحل نروژ بازداشت کنند. این کشتی با حمل اسیران انگلیسی بطرف آلمان از آب‌های نروژ، بیطرفی نروژ را

نقض کرده است. یکی دو روز منماو برای پیدا کردن «التمارك» به سواحل نروژ بر سر شد التمارك باید هر نحوی شده اسیر شود.

اعلامیه ای که وزارت دربار داری صادر کرد این بود: «بعضی از ناوگان سلطنتی برای انجام مأموریتی عزیمت کردند». يك دسته از ناوگان ما تحت فرماندهی ناخدا فیلیپ ویان Ph. Vian فرمانده ناو کوساک Cossack محل حرکت کشتی «التمارك» را کشف کرد ولی هیچ اقدامی علیه آن انجام نداد. کشتی آلمانی به خلیج کوچک «جوسینگ» واقع در منطقه ساحل مرکزی نروژ پناه برد. به دو ناوشکن انگلیسی دستور داده شد که به آن نزدیک شوند و آنرا بازرسی کنند. در مدخل این خلیج کوچک دو ناوچه نروژی به ناوشکن های انگلیسی نزدیک شدند و به فرمانده آنها اطلاع دادند که کشتی آلمان مسلح نیست و روز قبل از طرف مقامات نروژی بازرسی شده و به آن اجازه داده شده است که از طریق آبهای ساحلی راه خود را بطرف آلمان ادامه دهد. در نتیجه ناوشکنهای ما راه خود را برگرداندند. وقتی این خبر بوزارت دربار داری رسید، من شخصاً دخالت کردم و با موافقت وزیر امور خارجه، دستور دادم که ناوشکن ها وارد خلیج «جوسینگ» بشوند. کمتر اتفاق افتاده که من در اموری اینطور مستقیماً دخالت کنم، اما در آن روز تلگراف زیر را به ناخدا «ویان» مخابره کردم.

۱۶ فوریه ۱۹۴۰ ساعت ۱۷ و ۲۵ دقیقه

در صورتیکه مقامات نروژی حاضر نشدند با توافق شما کشتی «التمارك» را تا بندر «برگن» برای بازرسی همراهی کنند به «التمارك» نزدیک شوید و زندانیان را آزاد کنید و کشتی را تا دستورات بعدی تحت نظر قرار دهید. اگر ناوچه های توپدار نروژی ممانعت کردند به آنها دستور دهید که خود را کنار بکشند. اگر بطرف شما تیراندازی کردند در صورتیکه تیر یا اژدر آنها بشما صدمه رسانید شلیک کنید فقط برای دفاع از خود شلیک کنید. به محض اینکه ناوچه های نروژ تیراندازی خود را متوقف کردند شما هم تیراندازی را متوقف کنید.

«ویان» دستورات مرا اجرا کرد و همان شب با ناوشکن «کوساک» که تمام چراغهای آن روشن بود وارد خلیج شد. ابتدا خود بناوچه نروژی رفت و تقاضا کرد که «التمارك» تا بندر «برگن» از طرف ناوچه های نروژی و کشتی های انگلیسی همراهی شود. ناخدای نروژی مجدداً تأیید کرد که کشتی «التمارك» قبلاً دوبار بازرسی شده و مسلح نیست و هیچ زندانی در آن وجود ندارد. ناخدا «ویان» سپس گفت که به عرشه «التمارك» خواهد رفت و از افسران نروژی تقاضا کرد که او را همراهی کنند. نروژیها این پیشنهاد را نیز رد کردند. در این اثنا «التمارك» میخواست با استفاده از تاریکی شب از خلیج فرار کند ولی بکل نشست. ناو کوساک در کنار او پهلو گرفت و پس از اینکه دو کشتی یکدیگر بسته شدند. عده ای از ملوانان مسلح انگلیسی وارد کشتی آلمان شدند و زد و خورد شدیدی در گرفت و چهار نفر از آلمان ها کشته و عده ای هم زخمی شدند و بعضی از سر نشینان بخاک نروژ فرار کردند و بقیه از طرف ملوانان انگلیسی بازداشت شدند. بازرسی برای پیدا کردن زندانیان انگلیسی آغاز شد. کلیه آنها

در انبارهای آذوقه، در ماشینخانه و حتی در منبع خالی نفت پیدا شدند. فریاد «نروژی دریائی عاقبت پیدا شد» از طرف زندانیان انگلیسی به آسمان برخاسته بود. درها باز شد و زندانیان به عرشه کشتی آمدند. ۲۹۹ نفر زندانی آزاد شدند. و بناوشکنهای انگلیسی منتقل گردیدند. ضمناً معلوم شد که التمارك با دو توپ کوچک و چندین مسلسل سنگین مجهز است و اگر چه نروژیها دوبار بان نزدیک شده اند ولی آنرا بازرسی نکرده اند. ناوچه های نروژی در این ماجرا به هیچوجه دخالت نکردند. در نیمه شب ناخدا «ویان» خلیج را ترک کرد و بطرف «فورث» عزیمت نمود.

من و دریاسالار پوند در دفتر کار من در وزارت دربار داری نشسته بودیم و بسیار نگران بودیم. من بطور یقین به اقداماتی که مربوط بوزارت امور خارجه بوده دخالت کرده بودم و از نظر حقوقی مسئولیت این واقعه متوجه من بود. برای اینکه اعمال من بکطرف قضات نشود باید گفت که تا آن تاریخ آلمانها چندین کشتی اسکاندیناوی بطرفیت ۲۱۸۰۰۰ تن را غرق کرده و ۵۵۵ ملوان اسکاندیناوی را بهلاکت رسانده بودند. اما آنچه که برای ما اهمیت داشت این بود که آیا در کشتی التمارك اصولاً زندانی انگلیسی وجود دارد یا نه. وقتی در ساعت ۳ بعد از نصف شب ما فهمیدیم که ۲۹۹ زندانی انگلیسی در این کشتی بوده و آزاد شده اند بسیار خوشوقت شدیم. ما تصور میکردیم که گرسنگی و اسارت وضع زندانیان انگلیسی کشتی «التمارك» را بصورت رقت باری در آورده است و لذا چندین آمبولانس و پزشک و روزنامه نگار و عکاس بطرف بندر لیت فرستادیم تا آنها را استقبال کنند. ولی وقتی دیدیم که در کشتی «التمارك» بخوبی تغذیه کرده و در ناوشکن های انگلیسی از آنها خوب پذیرائی شده و با نشاط و خوشحالی بسیار به بندر پیاده شدند، از هر گونه تبلیغات درباره آنها خودداری کردیم. آزادی آنها و طریقه ای که ناخدا «ویان» برای آزاد کردن آنها بکار برده بود در انگلیس همچنان فوق العاده ای ایجاد کرد و این هيجان مثل هيجانی بود که وقتی خبر غرق گراف سینی منتشر شد، در میان مردم مشاهده گردید.

این دو واقعه موقعیت مرا مستحکم تر کرد و برجست وزارت دربار داری افزود. اقدامات دولت نروژ را باید بخشودنی تلقی کرد. آنها از آلمان سخت پیمناك بودند و از صبر و حوصله ما استفاده میکردند. دولت نروژ علیه نقض بیطرفی آبهای خود شدیداً با اعتراض کرد. نطقی که چمبرلین در مجلس عوام ایراد کرد در واقع جواب دولت نروژ بود:

«بنا بعقیده پروفور کوک (نخست وزیر نروژ) دولت نروژ برای عبور يك کشتی جنگی آلمانی که اسیران جنگی انگلیس را با خود حمل میکند و برای فرار از جنگ ناوگان انگلیسی آبهای ساحلی نروژ را مورد استفاده قرار میدهد، عبور از آبهای بیطرف نروژ مانعی ندارد. چنین نظریاتی با اصول حقوق بین المللی مبیانت دارد و دولت اعلیحضرت قوانین بین المللی را طور دیگری تعبیر و تفسیر مینماید. بعقیده دولت اعلیحضرت این نظریات عبور کشتی های جنگی آلمانی را از آبهای نروژ قانونی اعلام میکند و مسلم است که دولت انگلیس حاضر بقبول چنین نظریاتی نیست».

همانطور که دیدیم تصمیم هیتلر برای حمله به نروژ در ۱۴ دسامبر اتخاذ شده بود. و اقدامات ستاد ارتش آلمان قرار بود تحت نظر ژنرال فن فالکنهورست Falkenhors فرمانده پادگان کوبلانس Coblenz را به برلین احضار کرد. فالکنهورست در ۱۹۱۸ در جنگهای فنلاند شرکت کرده بود. پیشوا از همان آغاز شروع مذاکرات با او همین مسأله را مطرح کرد. ژنرال فالکنهورست در باره مذاکرات آن روز خود با هیتلر در دادگاه نورنبرگ اظهار کرد:

«هیتلر بجنگ فنلاند اشاره کرد و گفت: بشنید و هر چه کرده‌اید برای من شرح دهید. پس از چند لحظه پیشوا حرف مرا قطع کرد و مرا به پشت میزی که نقشه‌های متعددی روی آن گسترده شده بود برداشت. قضا به مشایخی فکر مرا بخود مشغول کرده و آن اشغال نروژ است زیرا من میدانم که انگلیسها قصد دارند در آنجا نیرو پیاده کنند و من میخواهم قبل از آنها در آنجا باشم. سپس در حالیکه در عرض و طول اطاق قدم میزد دلائل این کار را برای من توضیح داد: ما در اینجا نه پادگان داریم و نه استحکامات ساحلی. موقعیتهائی که ما در مشرق بدست آورده‌یم و در مغرب نیز بدست خواهیم آورد، با تصرف نروژ از طرف انگلیسها محو و نابود خواهد شد زیرا دشمن قادر است که بطرف برلین حرکت کند و اساس جبهه‌های ما را متزلزل نماید. تصرف نروژ از طرف ما آزادی رفت و آمد ناوگان آلمانی را که فعلا در خلیج ویلهلمشاون Wilhelmshaven مستقر شده‌اند تأمین میکند و واردات آهن ما را از سوئد همچنان حفظ خواهد نمود... پیشوا در پایان اظهارات خود گفت: من شما را فرمانده عملیات اشغال نروژ میکنم.»

بعد از ظهر همان روز ژنرال فالکنهورست مجدداً بعمارت صدارت عظمی احضار شد و با هیتلر و کایتل و یودل در باره اشغال نروژ مذاکره کرد. موضوع تقدم عملیات بسیار مهم بود. آیا هیتلر حمله به نروژ را بر اجرای طرح زرد، یعنی حمله بفرانسه مقدم خواهد دانست؟ در اول مارس هیتلر تصمیم گرفت که اول نروژ اشغال شود. در دفتر خاطرات یودل در تاریخ سوم مارس این سطور خوانده میشود: «پیشوا تصمیم گرفته است طرح ویزر (اشغال نروژ) را قبل از طرح زرد (حمله بفرانسه) عملی کند.»

در طول سواحل شرقی انگلیس هواپیماهای آلمانی دست بحملات هوائی شدیدی بر کشتیهای تجارتی ما زده بودند. علاوه بر کاروانهای دریائی که از طرف رزمناوها و ناوشکنهای ما همراهی میشد در سواحل و بنادر انگلیس قریب ۳۲۰ کشتی ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تنی بود که بسیاری از آنها بطرف لندن و سواحل جنوبی انگلیس ذغال حمل میکردند. بعضی از این کشتیها با توپهای کوچک مجهز شده بودند و اکثر آنها بی دفاع بودند و هواپیماهای آلمانی حتی کشتیهای کوچک را که اصولاً حرکت نمیکردند و وجود آنها بطوریکه برای کشتیهای ما مفید بود برای زیر دریائیهای آلمانی نیز فایده داشت مورد بمباران قرار میدادند و عده‌ای از مأمورین نگهداری این کشتیها را با شلیک مسلسل هلاک کردند. مع هذا افق کاملاً تاریک نبود. در اقبانوسها، پس از غرق رزمناو «گراف سپه» دیگر خبری از کشتیهای جنگی آلمان نبود و ما در تمام دریاها کشتیهای تجارتی آلمان را تعقیب کرده آنها را غرق یا اسیر میساختیم. طی

ماه فوریه شش تائی آنها بنادر اسپانیا را ترك و بقصد آلمان حرکت کردند. فقط یکی از آنها موفق شد بآلمان برسد. سه تائی دیگر اسیر شدند و یکی دیگر خود را غرق کرد و در آبهای نزدیک سواحل نروژ با عمیق دریا فرو رفت و دیگری را نیز ما غرق کردیم. طی ماههای فوریه و مارس کشتیهای جنگی ما محل هفت کشتی آلمانی را که بطرف بنادر آلمان حرکت میکرد کشف نمودند. یکی از این کشتیهای تجارتی فقط توانست خود را بینادر آلمان برساند و بقیه خود را غرق کردند. در اوایل آوریل ۱۹۴۰ آلمانها رویهمرفته ۷۱ کشتی تجارتی که ظرفیت مجموع آنها ۳۴۰۰۰۰ تن بود از دست داده بودند و ۲۱۵ کشتی دیگر آنها در بنادر بیطرف مانده جرأت بیرون آمدن نداشتند. زیر دریائیهای آلمانی نیز با کشتیهای تجارتی مسلح ما مواجه شده بودند دیگر از توپهای خود استفاده نمیکردند و فقط به افکندن اژدر اکتفا مینمودند. با وجود تمام حملات زیر دریائیهای دشمن، نیروی دریائی تجارتی ما در ماه ژانویه ۱۹۴۰ چهار پنجم کالائی را که در زمان صلح حمل و نقل میکرد حمل کرد و این موفقیت بزرگی بود.

سرعت فرمان میدهد ، متعجب شده بودم ؛ طرز رفتارشان نشان میداد که بسیار از موقعیت ناگهانی خود راضی است ولی سعی میکرد این رضایت را پنهان سازد . من در نظر داشتم راجع بمسائل مختلف بافرمانده عالی مذاکره کنم و وقتی نیمه شب فرا رسید برعشده ناو فرمانده عالی رفتم . در اطراف ما همه چیز مانند کب سیاه بود . آسمان صاف بود ولی ستاره ای در آسمان دیده نمیشد و ماه نیز طلوع نکرده بود . کشتی بزرگ ما با سرعت ۱۶ گره حرکت میکرد . شبح تاریک رزمناو هایی که به دنبال ما میآمدند بسختی دیده میشد . سی ناو جنگی با نظم کامل در دنبال یکدیگر حرکت میکردند . کشتی راهنما مرتب مسیر خود را بچپ و راست تغییر میداد و کشتیهای دیگر نیز برای جلوگیری از حمله زیر دریائیهها فوراً از او تبعیت میکردند . پنج ساعت گذشته بود ولی نه از زمین خبری بود و نه از آسمان نشانه ای دیده میشد . دریاسالار به نزد من آمد و من باو گفتم : « این از آن عملیاتی است که من هیچ دوست ندارم مسئولیت آن بعهده من باشد . شما چگونه در این تاریکی با اطمینان حرکت میکنید و یقین دارید که در سپیددم از خلیج خارج خواهید شد ؟ » دریاسالار گفت : « سر ، اگر شما تنها کسی بودید که میتوانستید در اینجا دستور بدهید چه میکردید ؟ » من گفتم : « همانطور که نلسون گفت : « هاری لنگر بینداز » لنگر می انداختم و منتظر سپیده سحر میشدم » دریاسالار گفت : « و ما اکنون در زیر لنگرهای خود ۱۰۰ براس آب داریم ، (صد - و هشتاد و سه متر) .

[۱۰]

پیش از طوفان

مارس ۱۹۴۰

در دوازدهم مارس منظوری که مدتها بود برای عملی کردن آن اقدام کرده بودیم واقعیت یافت : سکاپافلو برای اینکه پایگاه و ناوگان خانگی ، گردد آماده شده بود . من لازم دیدم که در عملیات بازگشت و ناوگان خانگی ، به سکاپافلو شرکت کنم و لذا بناویکه دریا سالار و فوریس ، پرچمش را بر فراز آن افراشته بود رفتم . ناوگان ما که قرار بود از روزیت ، به « سکاپافلو » برود شامل پنج رزمناو زده دار ، یک گروه ناوشکن و بیست نبردناو بود . مسافت ناوگان بیست و چهار ساعت بطول میانجامید ، « هود » و ناوگان دیگر در طول سواحل شرقی از روزیت به « سکاپافلو » حرکت کردند و چند ساعت قبل از ما رسیدند .

بحر پیمائی در ناحیه « مینس » دشوار است : کرانه ها يك سلسله صخره است که تا داخل آب ادامه یافته است . اطلاع داده شده بود که سه زیر دریائی آلمانی در آن حوالی هستند مسافرت ما باید سرعت و با حرکت کج و معوج انجام میگرفت . در هیچ يك از کشتیها چراغ راهنما دیده نمیشد . این مسافرت یکی از آن اقدامات خطرناکی بود که از جمله لذا نذاذ زندگی افراد نیروی دریائی سلطنتی است . اما در همان لحظه ای که فرمان حرکت داده شد ، فرمانده کل عملیات ، یعنی افسر ارشدی که مأمور راهنمایی کلیه ناوگان در این مسافرت بود و مقرش در ناو دریاسالار و دارای اختیارات کامل بود ، دچار عارضه انفلو ترا شد . معاونش که افسری بسیار جوان بود فوراً جای او را در برج فرماندهی گرفت و دستورات لازم را یکی پس از دیگری صادر کرد ، اما حرکت ناوگان کار دشواری بود . من از اینکه این افسر جوان ، بدون تهیه قبلی و بدون اینکه توجه داشته باشد چه مسئولیت خطیری را بعهده گرفته باین

من به ناوگان انگلیس اعتماد کامل داشتم و سالها بود که نیروی دریائی را بخوبی میشناختم و اگر این ماجرا را در اینجا نقل میکنم برای اینست که خواننده بداند تا چه حد بحر پیمائی برای فرماندهان ناوگان ما چیز ساده و طبیعی بود و تا چه حد نیروی دریائی ما به کوچترین و جزئی ترین مسائل دریائی آشنا بود . این گونه عملیات شاید برای زمینیها غیر قابل اجرا باشد ولی هر بار که اجرای چنین عملیاتی لازم باشد نیروی دریائی ما با چنان سهولت و سادگی بانجام آن دست میزند که گویی مبتذل ترین و عادی ترین عملیات است . ساعت هشت صبح بود که من از خواب برخاستم . ما در سواحل غربی اسکاتلند حرکت میکردیم و بطرف « سکاپافلو » پیش میرفتیم . نیم ساعت مانده بود تا به مدخل « سکاپافلو » برسیم و در همین اثنا پیامی به ما مخابره شد که اشعار میداشت هواپیماهای دشمن چندین مین در کانالیکه ما میخواستیم از آن وارد « سکاپافلو » شویم انداخته اند . دریاسالار « فوریتس » تصمیم گرفت که با بیهای غربی برود و ۲۴ ساعت صبر کند تا کانال را از مین پاک کنند . تمام ناوگان فوراً تغییر جهت دادند . دریاسالار بمن گفت « اگر میل دارید من میتوانم شمارا بایک ناوشکن به خشکی برسانم و شما میتوانی در آنجا به ناو « هود » بروید که هم اکنون در ساحل لنگر انداخته است . » چون من نمی توانستم سه روز پشت سرهم از لندن دور باشم پیشنهاد دریاسالار را قبول کردم . اثاثیه مرا به يك زورق گذاشتند و دوازده نفر ملوان که کمر بند نجات بسته بودند در آن جای گرفتند و کشتی دریاسالار سرعت خود را به سه گره تقلیل داد و زورق را در آب انداختند . همراهان من همگی حاضر بودند . مشغول خدا حافظی با دریاسالار بودم که سوت های خطر بصدا درآمد و معلوم شد هواپیماهای دشمن محل ما را کشف کرده اند . من از اینکه

در چنین موقعیتی سرعت کشتی را به خاطر من کم کرده اند اظهار تأسف کردم ولی دریاسالار اظهار کرد که خطری از جانب زیر دریاییها متوجه نیست و پنج ناوشکن را نشان داد که در اطراف رزمناو ما مرتباً دور میزنند و یک ناوشکن دیگر در انتظار من ایستاده است. فاصله یک میل را که لازم بود برای رفتن از رزمناو به ناوشکن پیمائیم پارو زنان زورق در یک ربع ساعت پیمودند. در این یک ربع ساعت من بیاد زمان های گذشته افتادم فقط تفاوت حال با گذشته این بود که ملوانان، آن مهارت سابق را در پارو زنی نداشتند. پیش از اینکه ما بناوشکن برسیم، رزمناو دریاسالار با سرعت اولیه براه خود ادامه داده بود و ناوگان سلطنتی دور میشدند وقتی من وارد ناوشکن شدم تمام افسران در پست های خود مشغول انجام وظیفه بودند و فقط طبیب کشتی از ما استقبال کرد و ما را باطابق خود برد. روی میز تمام آلات و ادوات طبی و جراحی آماده بود تا در صورت لزوم فوراً از مجروحین پرستاری شود ولی هیچ حمله ای از طرف هواپیماهای دشمن صورت نگرفت و ما با سرعت بطرف «سکا پافلو» رفتیم. برای ورود به «سکا پافلو» از کانال کوچکی که هواپیماهای دشمن در آن مین میفکنده بودند استفاده کردیم. تامسون، فرمانده واحد من گفت: «این در ورودی خدمتکاران است» در واقع این کانال فقط مخصوص عبور کشتیهای بود که دیگر جز برای انبار خواربار و مهمات از آنها استفاده نمیشد. فرمانده ناوشکن با خشکی و سردی گفت:

این تنها راهی است که ما اجازه داریم از آن عبور کنیم.

من برای اینکه لحن خشک و سرد او را تعبیر دهم گفتم: آیا این شعر کیپلینگ را بخاطر دارید که میگوید:

در کانالها مین افکنده اند.

تمام کشتیها را را خبر کنید و آنها را متوقف سازید.

و بفرستید...

آنگاه صبر کردم تا او بقیه شعر را تمام کند و او نیز بلافاصله گفت:

Unity, Clariabel, Assyrian, Stormcock, and Golden Gain

کمی بعد بنزدیک ناو دهوده Hood رسیدیم. دریاسالار «ویتورت» در این ناو از ما استقبال کرد و فرماندهان ناوگان واحد او نیز در کنارش بودند. من شب بسیار خوشی را میان آنها گذراندم و فردای آن روز بازدید از ناوگان شروع شد. این آخرین بار بود که من پا بر عرشه ناو دهوده گذاشتم. این ناو دو سال بعد یعنی در ۱۹۴۱ بدست ناو بیژمارک غرق شد.

در «سکا پافلو» شش ماه کار مداوم، با در نظر گرفتن حق تقدیمی که به عملیات تجهیز سکا پافلو داده شده بود، بی قیدی زمان صلح را جبران نموده بود. سه مدخل اصلی خلیج با سدهای مصنوعی بسته شده بود و بدقت مین گذاری شده بود و در هر یک از آنها چندین بدنه کشتی غرق گردیده بود. در تنگه ای که زیر دریائی ناخدا پراین از آن عبور کرده و ناو «روپال اوک» را با آژدر غرق کرده بود سه کشتی بزرگ کهنه مخصوصاً غرق شده بود. پادگان دریائی سکا پافلو تقویت شده بود و توپهای ضد هوایی بسیاری در اطراف این لنگرگاه قرار داده شده بود.

مجموع توپهای ضد هوایی به ۱۲۰ عدد میرسید و چندین سد بالونی نیز در اطراف سکا پافلو افراشته شده بود و نورافکنهای قوی در تمام نقاط کار گذاشته شده بود. البته وسائل دفاعی هنوز کامل نبود ولی بخوبی میتوانست حملات دشمن را عقیم بگذارد. واحدهای جنگی متعدد مرتباً در آبهای اطراف سکا پافلو گشت میزدند و چندین گروه هواپیمای شکاری هاریکن در فرودگاه کپتنس Caithness آماده بودند که بمب افکنهای دشمن را چه روز و چه شب استقبال کنند. یکدستگاه رادار در سکا پافلو مشغول کار بود که یکی از نیرومندترین دستگاههای رادار آن زمان محسوب میشد.

«ناوگان خانگی» عاقبت «خانه» پیدا کرده بود، از همین «خانه» بود که طی جنگ جهانی اول نیروی دریائی سلطنتی بر تمام آبها فرمانروائی میکرد.

بطوریکه اکنون میدانیم هیتلر تاریخ دهم مه را برای حمله بفرانسه و هلند معین کرده بود. اما تاریخ حمله به نروژ را که قرار بود قبل از حمله بفرانسه و بلژیک و هلند انجام گیرد تعیین ننموده بود.

گفتیم که وقایع و حوادث بسیاری قبل از حمله به نروژ روی داد. بودل در ۱۴ مارس در دفتر خاطرات خود مینویسد:

«انگلیسها در دریای شمال با ۱۴ یا ۱۶ زیر دریائی پاس میدهند. آیا این اقدام برای تأمین عملیات خودشان است یا برای جلوگیری از عملیات آلمان؟ این یک موضوع مشکوکی است. پیشوا هنوز تصمیم نگرفته است که به چه بهانه عملیات ویزر را شروع کند» (مقصود حمله به نروژ است. مترجم)

در اداره طرح نقشه های جنگی و در ماشین جنگی آلمان فعلیتی مشاهده میشد که نشان میداد عملیاتی را آماده میکنند تهیه مقدمات برای حمله به نروژ و فرانسه در عین حال پیشرفت میکرد. ژنرال فالکنهورست در ۲۰ مارس به پیشوا گزارش داد که نقشه های او برای «عملیات ویزر» طرح شده و آماده است که فوراً دست بکار زند پیشوا یک کنفرانس ستاد ارتش تشکیل داد و در بعد از ظهر ۲۰ مارس تاریخ ۹ آوریل برای شروع عملیات جنگی در نروژ تعیین گشت. دریاسالار ریدر در این کنفرانس اظهار کرد: «... بعقیده من خطر حمله انگلیسها به نروژ اکنون بیش از پیش شدت یافته است... مقصود انگلیسها از تهیه مقدمات برای پیاده کردن نیرو در شمال نروژ اینست: در حال حاضر آنها میخواهند رفت و آمد کشتیهای بازرگانی و ناوگان جنگی ما را در سواحل نروژ کنترل کنند و برای اینکار حوادثی بوجود میآورند تا بهانه ای داشته باشند و در شمال نروژ نیرو پیاده کنند. مقصود دیگر آنها اینست که واردات آهن ما را از بندر نارویک متوقف سازند. در هر حال اگر ما دست به حمله بزنیم و بفرض اینکه حمله ما با موفقیت توأم باشد، حمل آهن از بندر نارویک تا مدتی متوقف خواهد شد. دیر یا زود آلمان مجبور خواهد شد که «عملیات ویزر» را آغاز کند پس لازم است که این عملیات هر چه زودتر انجام گیرد و دیرترین تاریخی که می توان برای شروع این عملیات تعیین کرد ۱۵ آوریل است زیرا بعداً شها کوتاه خواهد بود و نیروی دریائی آلمان

اگر عملیات ویژه انجام بگیرد قادر باجری نقشه‌های فرماندهی عالی نیروی دریائی نخواهد بود. زیرا دریائی‌های ما سه تا چهار هفته بیشتر نمی‌توانند بقیه‌ای در آقیانوس بمانند. برای اجرای عملیات زرد (حمله بغراسه) شرایطی لازم است که برای اجرای عملیات ویژه (حمله نروژ) لازم نیست و نباید منتظر بود که شرایط لازم برای اجرای هر دو حمله یکبار فراهم شود. برای حمله به نروژ لازم است آسمان ابری و بارانی باشد. وضع نیروی دریائی برای انجام طرح ویژه در حال حاضر بسیار رضایتبخش است.

از آغاز سال ۱۹۴۰، شورویها حملات شدیدی بخطوط فنلاندیها کردند. تمام مساعی آنها برای این بود که قبل از آب شدن برف خط عازرهایم را بشکافند. متأسفانه در این سال بهار خیلی دیر رسید یعنی فصلی که فنلاندیها تمام امید خود را در آن گذاشته بودند با شش هفته تأخیر فرا رسید. حملات بزرگ ارتش سرخ از اول فوریه شروع شد و چهل و دو روز بطول انجامید و در این مدت هواپیماهای شوروی شهرهای فنلاند و خطوط آهن و راههای ارتباطی ارتش فنلاند را بشدت بمباران کردند. مدت دوازده روز تمام در طول جبهه مقابل خط مانرهایم توپخانه شوروی که توپهای آن چرخ در کنار چرخ یکدیگر قرار گرفته بود استحکامات فنلاندیها را گلوله باران کردند. در این دوازده روز حملات هوائی بر مناطق حیاتی خصوصاً بر دوی پوری افزایش یافت. در پایان ماه خط دفاعی مانرهایم شکاف خورد و نیروهای روس حملات خود را در ساحل خلیج و پیوری آغاز کردند. فنلاندیها مهمانشان پایان رسیده بود و سباهشان خسته و از پای درآمده بودند.

لرزم احترام به بیطرفی کشورهای اسکاندیناوی مانع از این شده بود که ما هر گونه ابتکاری در عملیات جنگی داشته باشیم. همین امر از فرستادن کمک و تقویت فنلاند از حیث مهمات و سرباز جلوگیری کرده بود. کمکی که فرانسه و انگلیس تا آنوقت به فنلاند کرده بودند حقیقتاً ناچیز بود مع هذا در فرانسه افکار عمومی جداً خواهان کمک بفنلاند بود و دلادیه نیز این تقاضاها را تشویق میکرد. در دوم مارس وی بدون اینکه نظر دولت انگلیس را استفسار کند عواقبت کرد که ۵۰۰۰ داوطلب و ۱۰۰ هواپیمای بمبافکن به فنلاند فرستاده شود. البته ما نمی‌توانستیم چنین کمکیهای فنلاند کنیم و با توجه باسنادی که در بلژیک راجع به تهیه مقدمات حمله آلمان ببلژیک و فرانسه بدست آمده بود و نقل و انتقال‌های شبانه روزی واحدهای آلمان در جبهه غربی فرستادن هر گونه نیرو از این جبهه بفنلاند، کمال بی احتیاطی بود مع هذا تصمیم گرفته شد که ۵۰ بمبافکن انگلیسی بفنلاند فرستاده شود.

در ۱۲ مارس کابینه انگلیس موضوع پیاده کردن نیرو را در نارویک و ترونتام Trondhjem برای تسهیل کمک بفنلاند که فرانسه ما را وارد بان کرده بود مورد بحث قرار گرفت. نقشه‌های مربوط به پیاده کردن نیرو در این بنادر قرار شد ۲۰ مارس بموقع اجرا گذارده شود اما هنوز رضایت نروژ و سوئد باین امر جلب نشده بود. در این احوال باآسیبجویی مجدداً به مسکو رفت ولی این بار برای مذاکره درباره قرارداد متارکه جنگ بمسکو رفته بود.

در ۱۲ مارس شرایط متارکه جنگ که از طرف روسها پیشنهاد شده بود مورد قبول حکومت فنلاند قرار گرفت. تمام طرحها و نقشه‌های ما برای پیاده کردن نیرو در اسکاندیناوی در کلاسوها گذارده شد و نیروهای که برای این منظور جمع کرده بودیم متفرق شدند. دولشکری که به این منظور در انگلیس نگاهداری شده بود بجهت فرانسه اعزام شدند و نیروهای ما برای حمله به نروژ به یازده گردان تقلیل یافت.

در این موقع طرح عملیات «روبال مارین» یعنی مین افکندن در رود رن برای اینکه بمرحله اجرا گذارده شود آماده شده بود و زمانی که وزارت دریاداری کشیده بود اینک نتیجه میداد. در پاساژ فینز جرالده و واحدهای مرکب از افسران و تفنگداران دریائی در ناحیه رن علیاً آماده بودند که طرح جدید را هر وقت فرمان صادر شد اجرا کنند. در ماه مارس همه چیز آماده شده بود و من کوشیدم که همکاران خود و فرانسویها را برای اجرای طرح مزبور متقاعد سازم. کابینه جنگی نقشه مرا تأیید کرد و بمن اختیار داد که با کمک وزارت امور خارجه موافقت فرانسویان را برای اجرای نقشه خود جلب کنم. من اطمینان داشتم که فرانسویها نهایت کمک را برای اجرای این طرح خواهند کرد. اما در این مرحله «جنگ عجیب» جلب موافقت آنها غیر ممکن بود. وقتی من برای اجرای طرح خود اصرار می‌ورزیدم آنها نوعی امتناع میکردند که نه قبل از آن تاریخ و نه بعد از آن این نوع امتناع برای من سابقه نداشت. دلادیه بمن گفت که رئیس جمهور شخصاً در این موضوع دخالت کرده و با هر گونه عملیات حمله‌ای مخالفت ورزیده است زیرا مسئولیت اینگونه اقدامات متوجه فرانسه خواهد شد؛ فکر اینکه انسان دشمن را تحریک نکند اصولاً موجب نفرت من است. هینرل تمام مساعی خود را برای فلج کردن بازرگانی ما از طریق بکار بردن مین‌های مغناطیسی بکار برده بود. ما نقشه‌های او را با بکار بردن وسائل دفاعی لازم عقبم گذارده بودیم. البته مسلم است که لحظات آتش فشان خطرناک آلمان با تمام غرشهای زیرزمینی خود آماده آتش فشانی بود. اما میبایستی این «جنگ عجیب» بازم ماهها بطول بیانجامد. از یکطرف درباره هر مطلبی آنقدر بحث و مشاوره میشد که هیچ تصمیم قطعی گرفته نمیشد و همیشه نتیجه این مباحثات این بود که بگویند نسبت بدشمن بیرحم نباشید زیرا نتیجه‌ای جز خشمناک کردن او بدست نخواهد آورد. از یکطرف تقدیر به راه خود ادامه میداد و ماشین منهدم کننده عظیمی برای خرد کردن ما چرخهایش بکار میافتاد.

شکست نظامی فنلاند نتایج دیگری نیز داشت. در ۱۸ مارس هینرل در برنر Brenner با موسولینی ملاقات کرد. پیشوا به میزبان ایتالیائی خود چنین فهماند که آلمان بهیچوجه قصد ندارد در جبهه مغرب دست به یک حمله عمومی بزند. البته وی این قضیه را مخصوصاً بموسولینی اینطور وانمود کرد. در ۱۶ مارس چمبرلین در مجلس عوام نطقی ایراد کرد. در انتقاداتی که بدولت شد، نخست وزیر نارنجیه مربوط به طرحهای لازم برای کمک بفنلاند را شرح داد، وی توضیح داد که اشکال اصلی این بوده که ما میخواستیم بیطرفی سوئد و

نروژ را محترم بشماریم و همچنین از نظر دولت مبنی بر اینکه کمکهای مختصر به فنلاند نمی توانست نتیجه قطعی داشته باشد دفاع کرد. شکست فنلاند موجب سقوط کابینه دالادیه شد. رئیس دولت فرانسه، هنگامیکه دیگر دیر شده بود، تصمیم گرفته بود که جداً به فنلاند کمک کند و شخصاً نسبت باین موضوع اهمیت بیشتر از حدی داده بود. در ۲۱ مارس کابینه جدیدی به ریاست رنو تشکیل شد و رئیس دولت قول داد که جنگ را با شدت بیشتری دنبال کند.

روابط من با رنو غیر از روابطی بود که بادالادیه داشتم. من و رنو و مانفل هنگام عقد پیمان مونیخ احساسات مشترکی داشتیم در حالیکه دالادیه در جهت مقابل ما بود. لذا من نخست وزیری او را با خوشحالی استقبال کردم و امیدوار بودم که طرح مین اندازی در رود رن اکنون با احتمال قوی مورد قبول دولت جدید فرانسه قرار خواهد گرفت.

وزرای فرانسه در ۲۸ مارس برای شرکت در کمیته عالی جنگ به لندن آمدند. جمبرلن جلسه را با نطقی درباره جزئیات اوضاع جنگ افتتاح کرد. اولین پیشنهاد او این بود که عملیات جنگی که به آنها نام عملیات رویال مارین داده شده بود فوراً بموقع اجرا گذارده شود. این پیشنهاد موجب نهایت خوشحالی من شد. وی طبقه اجرای این طرح را شرح داد و گفت که ذخایر مین تهیه شده تا اینکه عملیات مؤثر و دامنه دار باشد. اجرای این عملیات حادثه غیر مترقبای برای دشمن خواهد بود. این عملیات استفاده از آن قسمت از رودخانه رن را که آلمانها فقط بمنظور نظامی از آن استفاده میکنند غیر ممکن خواهد ساخت. هیچگونه عملیات مشابهی در زمان گذشته انجام نگرفته و تاکنون هیچ سلاحی برای فلج کردن عملیات جنگی در یک رودخانه و از میان بردن سدها و موانع اختراع نشده است و عملیات رویال مارین در حقیقت موفقیت بزرگی خواهد بود. مسأله دیگر اینکه مین هائی که ساخته شده طوری تهیه گردیده که آبهای کشورهای یطرف را خطرناک نخواهد کرد. انگلیسها معتقدند که این عملیات موجب وحشت آلمانها خواهد شد و شیرازه امور نظامی آلمان در منطقه مهم رن از هم خواهد پاشید. این نکته مسلم است که هیچ ملتی مانند آلمانها قادر بدادن تشکیلات و تهیه نقشه های دقیق نیست اما هیچ ملتی مانند آلمانها وقتی نقشه های عظیم می ماند گنج و بیچاره نمیشود.

جمبرلن همچنین توضیح داد که وقتی جنگ شروع شد شبکه خطوط آهن آلمان هنوز تشکیل شده بود و آلمانها ناچار از راههای آبی خود نهایت استفاده را میکنند. علاوه بر مین های مواج که قرار بود در رود رن افکنده شود ما سلاحهای دیگری تهیه کرده بودیم که میتوانستیم آنها را با هواپیما بداخل کانالهای داخلی آلمان که آب آن جریان نداشت بیفکنیم و خسارات بزرگی برای ماشین جنگی آلمان ایجاد کنیم. جمبرلن مخصوصاً تأکید کرد که اگر بخواهیم از اجرای نقشه های خود در این باب نتیجه حاصل کنیم باید اقدامات ما سریع و فوری انجام بگیرد. هر گونه تأخیر می ممکن است موجب این شود که اسرار مربوط به این طرح فاش شود و علاوه بر این وضع رود رن در این فصل برای انجام این عملیات مناسب تر از هر وقت است در خصوص تأثیراتی که ممکن است این عملیات در نقشه های جنگی آلمان داشته باشد جمبرلن خاطر نشان کرد که ستاد ارتش آلمان اگر میدید بمباران شهرهای انگلیس و فرانسه منافعی برایش دارد منتظر این نمیشد که ما بهانه بدستش بدهیم. همه چیز آماده

بود. فقط لازم بود فرماندهی عالی فرانسه فرمان اجرای نقشه رویال مارین را بدهد. جمبرلن متذکر شد که آلمان دو نقطه ضعف دارد: اشکالات تهیه آهن و نفت. منابع اصلی این دو ماده در دو سوی قاره اروپاست. آهن از معادن شمال اروپا بدست می آید. جمبرلن متذکر شد که لازم است جلوی صدور آهن سوئد را به آلمان گرفت و همچنین مسائل معادن نفت رومانی و ناحیه باکو را مورد بحث قرار داد و گفت محصولات این معادن نباید به آلمان برسد و برای اینکار باید از طریق دیپلماتیک اقدام کرد.

من با خوشوقتی بسیار اظهارات جمبرلن را گوش میدادم. دلایلی که وی ذکر میکرد همه قوی و تزلزل ناپذیر بود. تا آنوقت من متوجه نشده بودم که چقدر نظریات من و جمبرلن درباره این مسائل یکدیگر نزدیک است. پل رنو توضیح داد که تاجه حدتعلیقات آلمان و روحیه فرانسویان را ضعیف کرده است هر شب رادیوی آلمان گفتارهای مفصل منتشر میکرد مبنی بر اینکه آلمان درباره هیچ مسأله ای با فرانسه اختلاف ندارد و اگر کسی بخواهد بفهمد علت جنگ چیست باید آنرا در تضمینی که انگلیس از لهستان کرده جستجو نماید. فرانسه را انگلستان بچنگ کشاند و فرانسه قادر نیست بجنگی که او را به آن کشانده اند ادامه دهد. سیاست گویند نسبت بفرانسه این بود که وضع جنگ را بهمان آرامی ادامه دهد و روحیه پنج میلیون فرانسوی را که بسیج شده بودند ضعیف کند. تا وقتی یک دولت جدید در فرانسه بر سر کار نیاید که حاضر شود علیه انگلیس با آلمان وارد مذاکره گردد. پل رنو گفت در فرانسه اغلب از یکدیگر میپرسند: «منتظرین چگونه میخواهند در جنگ پیروز شوند؟» تعداد لشکریان آلمانی روز بروز بیشتر میشود در حالیکه لشکریان فرانسه چندان اضافه نمی شود و کوششهای انگلیس نیز در این وضع تغییری نمیدهد. پس چگونه ممکن است با این شرایط، تفوقی که برای یک حمله موفقیت آمیز لازم است بدست بیاوریم؟ ما درباره وضع سلاحها و قدرت جنگی آلمان که روز بروز توسعه پیدا میکند اطلاعات کافی نداریم. افکار عمومی فرانسه معتقد است که جنگ بهر حله بن سنی رسیده و کافی است که آلمانها صبر و حوصله کنند. اگر اقداماتی برای جلوگیری از صدور آهن و نفت به آلمان انجام نگیرد افکار عمومی به این عقیده خواهد رسید که محاصره آلمان برای برانوردن نیروهای هینلر سلاح مؤثری نیست.

در خصوص عملیات رویال مارین نخست وزیر فرانسه معتقد بود با وجود اینکه این نقشه بسیار عالی و مؤثر است نتیجه قطعی در جنگ نمیتوان از آن بدست آورد و نتیجه اجرای آن، این خواهد شد که آلمانها متقابلاً فرانسه را تحت فشار بگذارند. معهذا اگر مسائل دیگر حل شود وی آماده است که برای اجرای این طرح کوشش خود را بکار برد. پل رنو با قطع راه بازرگانی سوئد و آلمان کاملاً موافق بود و تأکید کرد بین بازرگانی آلمان و سوئد و تهیه مواد جنگی در آلمان رابطه مستقیم وجود دارد. نتیجه ای که وی از این بحث گرفت این بود که متفقین باید آبهای ساحلی نروژ را عین گذاری کنند و بعدها از همین طریق از صدور آهن سوئد به آلمان جلوگیری نمایند. وی همچنین لزوم جلوگیری از صدور نفت رومانی را به آلمان متذکر شد.

بالاخره قرار شد یادداشت هایی به سوئد و نروژ تسلیم شود و از تاریخ پنجم آوریل در

آبهای ساحل نروژ مین گذاری شود و طرح «دوبال مارین» پس از موافقت و کمیته جنگ فرانسه از چهارم آوریل بموقع اجرا گذاشته شود و در رودخانه رن مین های عواج افکنده شود. همچنین موافقت شد که اگر نیروهای دشمن بخواه بلژیک حمله ور شدند، نیروهای متفقین بدون اینکه منتظر تقاضای دولت بلژیک شوند وارد خاک آن کشور گردند. همچنین قرارداد شد که اگر آلمان بخواه هلند حمله کرد و بلژیک بکمک هلند تشات متفقین وارد خاک بلژیک شوند و بکمک هلند بشتابند.

در پایان جلسه این قطعنامه را طرفین امضاء کردند:

در جنگ کنونی دولتین انگلیس و فرانسه متعهد میشوند که هیچگونه مذاکره و هیچگونه مشارک و هیچگونه پیمان صلح را بدون موافقت مشترک، قبول نکنند. این قطعنامه بعدها اهمیت فوق العاده پیدا کرد.

در پنجم آوریل کابینه انگلیس تصمیمات کمیته عالی جنگ را تصویب کرد و وزارت دریاداری اجازه داده شد که آبهای واقع بین جزایر ساحلی و سواحل نروژ را مین گذاری کند. قرارداد عملیات مین گذاری در ۱۸ آوریل انجام گیرد. من نام این عملیات را «ویلفرد» Wilfred گذاشتم (ویلفرد نام يك شخصیت مضحك و بدشانس و در عین حال محبوبی است که پیش از جنگ جهانی اخیر یکی از کاریکاتور پستهای معروف انگلیسی داستانهای مصوری در باره او درج را منتشر کرده و تا حدی شبیه شخصیت ملانصرالدین خودم است مترجم) زیرا این عملیات واقعا بسیار ساده و در عین حال کم اهمیت و بی ضرر بود. از آنجا که ممکن بود مین گذاری در آبهای نروژ از طرف ما موجب عکس العمل فوری آلمانیها شود، تصمیم گرفته شد که يك تیپ انگلیسی و يك واحد فرانسوی به ناردویک فرستاده شود و این بندر را اشغال کند و بطرف مرز سوئد پیش برود. همچنین فرارشد نیروهای دیگری به سناوانگر Stavanger و برگن و ترونتام پیاده شود و مانع از آن گردد که دشمن این پایگاهها را اشغال کند.

پیافیده نیست مراحلی که طی شده بود تا درباره پیشنهاد من مینی بر لزوم مین گذاری در آبهای نروژ تصمیمی اتخاذ شد، در نظر گرفت. من در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۹ این پیشنهاد را یکایک به داده بودم و بالاخره کابینه موافقت کرد که در ۱۸ آوریل ۱۹۴۰ عملیات مین گذاری اجرا شود. در شرایط جنگ در این مدت هیچگونه تحول مهمی روی نداده بود. مخالفتهاى که بر اساس اخلاقی یا فنی بود، احتمال فشار آلمان بر نروژ، اهمیت قطع صادرات آهن سوئد به آلمان، عکس العمل ممالک بیطرف سایر جهان، خلاصه تمام عواملی که در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۹ موجود بود اکنون نیز وجود داشت. فقط این مدت لازم بود وقت تلف شود تا کمیته جنگی برای اجرای نقشه من تصمیم بگیرد و کابینه تصمیم کمیته عالی جنگ را تصویب نماید. يك بار هم کمیته جنگی با نقشه من موافقت کرده بود اما بعداً حرف خود را پس گرفته بود. بعدم وزرای ما تمام توجهشان بجهنگ روسیه و فنلاند جلب شده بود.

مدت ۶۰ روز طرح دکمک فنلاند، اساس کلیه مذاکرات کابینه بود و هیچ تصمیمی هم عاقبت در این خصوص گرفته نشد. فنلاند به اسارت روسیه در آمده بود و اکنون پس از آنهمه

مشاوره ها، تردیدها و مباحثها ما تصمیم گرفته بودیم عملیاتی که هفت ماه پیش لازم بود به اجرای آن دست میزدیم، انجام دهیم. در زمان جنگ هفت ماه مدت زیادی است. اکنون هینرل آماده شده بود و نقشه حمله آلمان به نروژ کاملاً مورد مطالعه قرار گرفته تمام جزئیات آن تهیه دیده شده بود.

شاید برای نشان دادن بیهودگی طریقه ای که مشتمل بر اداره جنگ از طریق شوراهای و جلسات و مباحثات میباشد، مثالی بهتر از مثال فوق پیدا نشود، در هفته های بعد از اجرای تصمیم مین گذاری، وقایعی روی داد که تا حدی مسئولیت آن به عهده من بود و من بعداً این وقایع را بتفصیل شرح خواهم داد. اگر من اجازه داشتم که با کمال آزادی نقشه خود را درباره نروژ، همان وقتی که تقاضا کرده بودم، اجرا کنم، مسلماً نتایج بهتری از جنگ نروژ گرفته میشد که از هر نظر اهمیت فوق العاده ای داشت اما اکنون همه چیز منتهی بشکست و انهدام میشد.

«آنکه وقتی میتوانی نمیبخواهی»

وقتی خواست چیزی جز «هیچ» بدست نمی آورد،

(جان هیوود)

در اینجا لازم است طرحهای دفاعی مختلفی که من طی این «جنگ عجیب» پیشنهاد کردم ذکر کنم. اولین پیشنهاد من این بود که ما وارد بالتیک شویم و تسلط خود را بر آنجا مستقر سازیم. اگر این طرح عملی میشد عامل موفقیت مهمی میتوانست باشد. این طرح باین دلیل اجرا نشد که ما متوجه شدیم قدرت هوایی تا چه حد در جنگ عامل مؤثری میباشد و ما این قدرت را نداشتیم. پیشنهاد دوم من این بود که با واحدهای دریائی مرکب از ولاکشت دریائی، (کشتی هایی که غرشته آنها زدهی شکل کاسه لاکشت دارد که میتواند در مقابل بمب های دشمن مصون بمانند) دشمن را از نزدیک گلوله باران کنیم. ما میتوانستیم با زده پوش کردن رزمناوهای سبک باین عملیات دست بزنیم. این پیشنهاد در نتیجه حق تقدمی که برای ساختن ناو هواپیمابر قائل شده بودیم عملی نشد. طرح سومى که من پیشنهاد کردم عملیات مین گذاری در آبهای ساحلی واقع بین جزایر و سواحل نروژ بود. این عملیات يك عملیات ساده و تاکتیکی محسوب میشد و میتوانست کشتیرانی آلمان را در این آبها که برای حمل آهن از سوئد به آلمان مورد استفاده قرار می گرفت، متوقف سازد این امر با اقتصاد آلمان ضدمات بسیار وارد میآورد. طرح چهارمی که من پیشنهاد کردم تاکتیکی بود که مینبایستی در جبهه فرانسه اتخاذ شود و بما اجازه میداد که بدون تحمل تلفات بسیار ازین بستی که در این جبهه بوجود آمده بود بیرون آئیم. این نقشه در نتیجه حمله عمومی زره پوشهای آلمان خنثی شد و ثابت گردید که در جنگهای مدرن تا چه حد عملیات حمله ای بر عملیات دفاعی رجحان دارد. پیشنهاد پنجم من اجرای عملیات دوبال مارین یعنی مین گذاری در رودخانه رن و کانالهای داخلی آلمان بود این طرح از وقتی بموقع اجرا گذاشته شد بخوبی نتایج جزئی که انتظار میرفت بدهد داد. متأسفانه هنگام شکست عمومی فرانسه اجرای این نقشه متوقف گردید.

در هر حال لازم بود عملیات مین گذاری مدت زیادی ادامه یابد تا نتیجه ای که ما انتظار داشتیم ببار آورد و خسارات مهمی بمائین جنگی دشمن وارد کند .

خلاصه اینکه در زمین ، من با قدرت دفاعی آتش دشمن مواجه شده بودم و در دریاها من کوشیدم که ابتکار حمله را بدست بگیرم و در آزمایش وحشتناکی که ما وارد آن شده بودیم ، از بازگانی خارجی دشمن جلوگیری کنم و آنر بسفر برسانم اما در این « جنگ عجیب » نه فرانسه و نه انگلیس آماده نبودند که در مقابل عکس العمل ناگهانی آلمان مقاومت کنند . فقط پس از شکست فرانسه ، ملت انگلیس که جزیره نشین بود توانست در میان اضطراب شکست و تهدید انهدام کامل ، احساسات و روحی پیدا کند که لایق آن باشد با آلمان مقابله نماید .

هر روز احتمال وقوع حوادث ناگواریشتر میشد و اخبار تلخی بما میرسید . در جلسه کابینه جنگی که در پنجم آوریل تشکیل شد وزیر جنگ بما اطلاع داد که بموجب اطلاعاتی که کسب کرده آلمانها نیروهای مهمی در روستک Rostock جمع آوری کرده و قصد دارند که اسکندیناوی را تصرف کنند . وزیر امور خارجه نیز اظهار کرد که اطلاعات وزارت جنگ در باره تمرکز نیروهای آلمان در روستک با اطلاعاتی که وزارت خارجه از اسنکهلم دریافت کرده مطابقت کامل دارد و آلمانها ظاهراً قصد حمله به اسکندیناوی را دارند . بموجب گزارش سفارت سوئد در برلن کشتیهای آلمان بظرفیت دویست هزار تن در شنتین Stettin و سوین موند Swinemunde آماده شده اند . بنا به شایعاتی که جریان داشت چهارصد هزار نفر سرباز آلمانی آماده پیاده شدن در اسکندیناوی بوده اند . گفته میشد که این نیروها آماده اند تا اگر ما به نارویک حمله کردیم فوراً دست بحمله بزنند . گفته میشد که آلمانی ها اطلاع دارند که ما قصد داریم به نارویک یا بنادر دیگر نروژ حمله کنیم و کاملاً مراقب اقدامات نظامی ما هستیم .

ما چندی بعد فهمیدیم که کمیته جنگی فرانسه با اجرای طرح «روبال مارین» موافقت نکرده است . کمیته جنگی فرانسه با هر گونه اقدام احتیاطی در آبهای نروژ موافق بود ولی با مین گذاری در رود رن که ممکن بود اثرات عکس العمل آن متوجه فرانسه شود موافقت نداشت . پل رنو مراتب تأسف خود را توسط سفیر فرانسه در لندن با اطلاع مارتساید ، چمبرلین که در آن هنگام آماده بود بهر گونه عملیات حمله ای دست بزنند ، به کوربین سفیر فرانسه اظهار کرد که عملیات روبال مارین و مین گذاری در آبهای ساحلی نروژ عملیات توأم اند و نمیتوان یکی را بدون اجرای دیگری انجام داد . انگلیسها حاضرند با مین گذاری در آبهای ساحلی نروژ از صدور آهن سوئد با آلمان جلوگیری کنند و بدین ترتیب تقاضای فرانسه را برآورند اما در عین حال فرانسویان باید با اجرای طرح روبال مارین ، با مین گذاری در رودخانه رن و کانالهای آلمان خساراتی که آلمانها با مین گذاری در آبهای انگلیس بما وارد میآوردند تلافی کنند . من اگرچه علاقه بسیار داشتم که عملیات روبال مارین انجام گیرد اما هیچ تصور نمیکردم که چمبرلین برای اجرای آن تا این حد پافشاری کند . هر يك از این عملیات ،

یعنی مین گذاری در آبهای ساحلی نروژ و مین گذاری در آبهای داخلی آلمان ، از جمله طرح حمله ای بود که برای پایان دادن باین « جنگ عجیب » میبایستی انجام گیرد . اکنون من یقین داشتم که تأخیر در مین گذاری در آبهای نروژ فقط بنفع آلمان تمام خواهد شد مع هذا اگر با وارد آوردن فشار ، دولت فرانسه طی چند روز حاضر میشد عملیات مین گذاری در آبهای ساحلی نروژ و رود رن بطور توأم انجام گیرد ، من حاضر بودم عملیات و بفر در چند روز بتعویق بیندازم .

نخست وزیر چنان با افکار من موافق بود که من تصور میکردم ما يك روح در دو قالبیم . وی از من تقاضا کرد که پیادیس بروم و با دالادیه که گویا مانع اصلی برای اجرای طرح روبال مارین بود ملاقات کنم و او را متقاعد سازم . من پیادیس رفتم و در شب چهارم آوریل در ضیافت سفارت انگلیس با پل رنو و بسیاری از وزرایش ملاقات کردم و دیدم که توافق نظر کامل داریم . دالادیه هم باین ضیافت دعوت داشت اما به بهانه ای در مجلس محاضر نشد . فردای همانروز من با وی ملاقات کردم . با وجود اینکه من قصد داشتم تمام کوشش خود را بکار برم و موافقت او را با اجرای طرح روبال مارین جلب کنم مع هذا از کابینه انگلیس تقاضا کردم که حتی در صورت عدم اجرای طرح مزبور طرح مین گذاری در آبهای نروژ را اجرا کند . در پنجم آوریل من به ملاقات دالادیه رفتم و مذاکرات مفصلی نمودیم . من درباره عدم حضور او در ضیافت سفارت انگلیس سؤال کردم . وی گفت قبلاً بجای دیگری دعوت شده بوده است . بنظر من چنین رسید که بین نخست وزیر سابق فرانسه و جانشینش گودال عمیقی وجود دارد . دالادیه معتقد بود که سه ماه دیگر نیروی هوایی فرانسه بتقدیر کافی نیرومند خواهد بود و میتواند عکس العمل طرح روبال مارین را تحمل کند . وی حاضر بود کتباً این موضوع را تعهد کند که تا فلان تاریخ نیروی هوایی فرانسه قدرت مقابله با حملات آلمانها را خواهد داشت . سپس تأکید کرد که کارخانه های فرانسه وضع دفاعی خوبی ندارد . در پایان مذاکرات وی اطمینان داد که دوره بحرانیهای سیاسی در فرانسه سپری شده و شخص او حاضر است در کمال صمیمیت با پل رنو همکاری کند .

من با تلفن به کابینه انگلیس اطلاع دادم که فرانسویان حاضر با اجرای طرح روبال مارین نیستند و باید مامین گذاری در آبهای نروژ را شروع کنیم ولی قبلاً توسط يك یادداشت رسمی این موضوع را فرانسویان اطلاع دهیم . در پنجم آوریل وزارت امور خارجه انگلیس طی يك یادداشت رسمی بوزارت امور خارجه فرانسه اطلاع داد که با وجود اینکه ، عملیات مین گذاری در آبهای نروژ و عملیات روبال مارین با یکدیگر مربوطند ، دولت انگلیس بنا به تقاضای دولت فرانسه حاضر است فعلاً از مین گذاری در رودخانه رن و کانالهای داخلی آلمان صرف نظر کند و فقط آبهای نروژ را مین گذاری کند . تاریخ مین گذاری در آبهای نروژ ۸ آوریل تعیین شد .

این قطعنامه مورد بحث قرار می گرفت تا مطابقت عملیات جنگی بطور کامل عملی شود. اما در جنگی که شروع کرده بودیم می بایستی این نکته را در نظر بگیریم که شرایط بکلی تغییر کرده است. با کمال تأسف باید گفت جنگی که در گرفته بود درست شبیه نزاعی بود که بین یک جانی و شخص دیگری در گرفته و جانی می کوشد بوسیله جماعتی که در دست دارد بهر ترتیب شده سر و صورت آن شخص را خرد کند. همین وضع تأسف آور باید این فکر را نزد سیاستمداران تقویت کند که بکوشند از جنگ جلوگیری کنند و اختلافات بین دول را از طریق دوستانه و با در نظر گرفتن حقوق حقه اقلیت ها و احترام بافکار عمومی حل و فصل کنند.

شورای دفاع کابینه تقریباً هر روز برای مطالعه گزارش شورای مطابقت عملیات جنگی تشکیل میشد و همچنین درباره گزارش رؤسای ستاد ارتش بحث میکرد. در آنجا بایستی مجدداً در باره هر چیز بحث کرد و وقتی بحث راجع به یک اقدام نظامی بی پایان می رسید اغلب مشاهده میشد که اصولاً وضع جنگ تغییر کرده و دیگر آن اقدام نظامی قابل اجرا نیست.

در وزارت دریاداری، تصمیمات مربوط به عملیات جنگی پس از بحث کوتاهی فوراً اتخاذ میشد و فقط در موارد استثنائی به نخست وزیر مراتب را گزارش میدادند. ضمناً باید گفت که چمبرلین همیشه با تمام تصمیمات وزارت دریاداری موافقت میکرد و بحث و مذاکره درباره عملیات نیروهای دریائی آنقدر بطول نمی انجامید که اصولاً اقدام به عملیات، بیهوده باشد. البته وقتی لزوم دخالت نیروهای زمینی با هوائی مشاهده میشد، میبایستی مسائل در شورای مطابقت جنگی مطرح شود و در آنوقت بود که باز مباحثات طولانی آغاز میشد.

در اوائل جنگ نیرو، وزارت دریاداری سه چهارم امور مربوط باین جنگ را در اختیار خود داشت و میتوانست در باره آنها تصمیم قطعی اتخاذ کند. من البته ادعا نمیکند که اگر اختیارات بیشتری داشتم تصمیماتی می گرفتم که وضع ما را آنطور که خواهیم دید، بدنبال میکرد و شاید تصمیماتی که من می گرفتم بهتر از تصمیمات گرفته شده نبود.

جریان حوادث طوری شدید بود که من احساس کردم فقط شخص نخست وزیر میتواند تصمیمات لازم را اتخاذ کند و شورای مطابقت عملیات جنگی را اداره نماید؛ لذا در ۱۵ آوریل از نخست وزیر تقاضا کردم که صندلی ریاست شورای عالی را اشغال کند، و وی تا پایان نبرد نروژ جلسات شورای مطابقت عملیات جنگی را اداره نمود. ما با یکدیگر همکاری کامل میکردیم و وی نسبت بشمار طرجهائی که من برای مطابقت عملیات جنگی میدادم موافقت مینمود. من کمال کوشش خود را برای نجات نروژ بکار میبرد و ولی این اقدامات ما بوسانه دیگر نمیتوانست نتیجه ای داشته باشد و وقت گذشته بود. تغییر ریاست شورای مطابقت عملیات جنگی از طرف نخست وزیر در پارلمان باین ترتیب عنوان شد: «بنا به تقاضای وزیر دریاداری من قبول کردم که خود ریاست شورای مطابقت عملیات جنگی را بعهده بگیرم و وقتی مسائل مهمی که مربوط بطرز اداره جنگ است در این شورا مطرح شود، من خود شورا را اداره خواهم کرد». حسن نیت کسانی که در شورا شرکت میکردند مسلم بود اما من و نخست وزیر هر دو احساس میکردیم طریقه ای که برای اداره جنگ پیش گرفته ایم صحیح نیست و خصوصاً قهر، در مقابل جریان شدید وقایع قرار گرفتیم صحت احساس خود را بیشتر درک کردیم. با

[۱۱]

مبارزه در دریا

آوریل ۱۹۴۰

قبل از اینکه دنباله وقایع را ذکر کنم لازم است تغییراتی را که در وضع و موقعیت من طی ماه آوریل ۱۹۴۰ پدیدار شد شرح دهم. پست وزارت مطابقت دفاع، که به لرد چفیلد Chatfield محول شده بود خالی مانده بود. لرد چفیلد در سوم آوریل استعفاداد اعلامیه ای که فردای آنروز از طرف نخست وزیر صادر شد اشعار میداشت که نخست وزیر در نظر ندارد جانشینی برای لرد چفیلد تعیین کند اما وزیر دریاداری که قدیمی ترین وزیر کابینه است مأمور میشد که امور شورای مطابقت عملیات را اداره کند. لذا من کرسی ریاست را در جلسات شورای مطابقت عملیات اشغال کردم و گاهی روزی دو بار از ۸ تا ۱۵ آوریل جلسات این شورا تشکیل میشد. در میان سایر وزرای دفاع که عضو کابینه جنگی بودند من سابقه ام از همه بیشتر بود. اما هیچگونه اختیاری نداشتم و تصمیمی نمی توانستم اتخاذ کنم. من بایستی دائماً نظریات سایر وزرای دفاع و مدیران امور فنی ایشان را در نظر بگیرم. عده ای از شخصیت های برجسته کابینه و وزارتخانه حق داشتند که قبل از اتخاذ تصمیم درباره عملیات جنگی نظریات خود را ابراز کنند.

رؤسای ستاد ارتش هر روز پس از مذاکرات درباره امور جنگی با وزرای مربوطه خود، تشکیل جلسه میدادند و تصمیمات لازم را می گرفتند و البته این تصمیمات نهایت اهمیت را داشت و قاطع بود. من از این تصمیمات با بوسیله ستاد نیروی هوائی و با توسط اعلامیه هائی که شورای رؤسای ستاد ارتش صادر میکردند مطلع میشدم. اگر ایرادی بنظر می رسید می توانستم در شورای مطابقت عملیات جنگی نظر خود را ابراز کنم زیرا تمام رؤسای ستاد ارتش در این شورا شرکت میکردند و وزرای مربوطه نیز اغلب همراه ایشان در شورا حاضر میشدند. در این شورا مذاکرات طولانی انجام می گرفت و در پایان مذاکرات قطعنامه ای تهیه میشد و مجدداً

وجود اینکه در این مرحله جنگ مسئولیت موفقیت یا شکست بیشتر متوجه وزارت دربارداری بود معینا نمیتوان انکار کرد که شخص من با سمت وزیر دربارداری وقتی میکوشیدم عملیات سایر نیروهای انگلیس را با عملیات نیروهای دریائی مطابقت دهم، چه مسئولیت بزرگی را در مقابل پارلمان و افکار عمومی قبول کرده بودم. البته این مانع، با شرکت نخست‌وزیر در جلسات شورای مطابقت عملیات جنگی تا حدی مرتفع شد، ولی کاملاً از میان نرفته بود. معینا وقتی ضرب‌بهائی که بعد خواهیم دید یکی پس از دیگری بر سر ما فرود آمد، من همچنان مقام خود را در شورای مطابقت عملیات جنگی حفظ کردم و با این گروه که در کمال صمیمیت و حسن نیت کار میکردند، بهمکاری خود ادامه دادم.

در شب ۵ آوریل وزیر مختار آلمان در اسلو عده‌ای از شخصیت‌های برجسته نروژ منجمله چندتن از وزیران را برای دیدن فیلمی در سفارت آلمان دعوت کرد. فیلمی که نمایش داده شد تصرف لهستان از طرف نیروهای هیتلری بود و قسمتهای آخر فیلم صحنه‌های فجیع بمباران ورشو را نشان میداد که هواپیماهای نیروی هوائی هیتلری آنها را بوجود می‌آوردند. زیر نویس این صحنه‌ها این بود: «ساکنین ورشو میتوانند اکنون در مقابل این فاجعه از دوستان انگلیسی و فرانسوی خود تشکر کنند».

عده‌ای که برای دیدن فیلم آمده بودند با سکوت و بیم تمام مقفرف شدند. دولت نروژ در آنوقت کاملاً مراقب اقدامات دولت انگلیس بود.

در ۸ آوریل بین ساعت ۴ و ۵ صبح چهار ناوشکن انگلیسی در آبهای ساحلی نروژ و خلیجی که بندر نارویک در انتهای آن بود مین گذاری کردند. در ساعت ۵ صبح رادیوی لندن این خبر را منتشر کرد و در ساعت ۵ و سی دقیقه دولت اعلیحضرت پادداشتی بوزارت امور خارجه نروژ تسلیم نمود. تمام صبح آنروز دولت نروژ مشغول تهیه پادداشت اعتراضی بدولت انگلیس بود. بعد از ظهر آنروز وزارت دربارداری سفارت نروژ در لندن اطلاع داد که چندین کشتی جنگی آلمانی در سواحل نروژ دیده شده‌اند و بطرف شمال حرکت میکردند و ظاهراً مقصد آنها بندر نارویک بوده است.

تقریباً در همان لحظات اعلام شد که يك کشتی نیروی دریائی آلمانی بنام «ریپودون» در سواحل جنوبی نروژ توسط زیر دریائی لهستانی «اوتل» که موفق شده بود از لهستان بانگلیس بگریزد غرق شده است. چندین نفر از سربازان آلمانی که توسط صیادان نروژی نجات داده شده بودند اظهار کرده بودند که قصد داشته‌اند در بندر برگن پیاده شوند و بنروژها، در دفاع از خاک خود در مقابل انگلیسها و فرانسوی‌ها، کمک کنند.

وقایع دیگری نیز اتفاق افتاد. نیروهای آلمانی از مرز دانمارک گذشته بودند ولی خبر این اقدام نظامی فقط پس از اشغال کامل دانمارک به اسلو رسید. دانمارک پس از مقاومت کوتاهی اشغال شد و در ضمن این مقاومت عده‌ای از سربازان گارد سلطنتی کشته شدند. شب بعد، کشتی‌های جنگی آلمانی به اسلو نزدیک شدند. توپخانه ساحلی شروع به تیراندازی کرد. نیروهای دفاعی اسلو عبارت بود از يك کشتی مین افکن و دو کشتی مین جمع کن. دو کشتی نیروی دریائی

که بساحل نزدیک شده بودند با مقاومت این مدافعین ضیف مواجه شدند و یکی از کشتیهای نیروی دریائی غرق شد ولی نیروهای آلمانی در ساحل پیاده شدند و توپخانه ساحلی را از کار انداختند. کشتی مین افکن نروژ توانست مدتی دو ناوشکن آلمانی را دور از بندر نگاه دارد و در عین حال بر زمناو «امدن» Emden صدمه زد. يك کشتی ماهیگیری مسلح نیز بدون اینکه کسی بآن فرمان بدهد وارد مبارزه با مهاجمین شد و شروع به تیراندازی کرد. يك گلوله زمناو آلمانی تنها توپ این کشتی را از کار انداخت و ناخدا کشتی پاهایش قطع شد. ناخدا می‌بور برای اینکه روحیه افرازش خراب نشود بدون اینکه توجه دیگران را جلب کند خود را بکنار کشتی کشاند و با همان حال خود را بآب انداخت و جان خود را فدا کرد. ناوگان آلمان که رهبری آنها بارزمناو «بلوشر» Blucher بود وارد تنگه‌ای شدند که بدژ «اسکارسبورگ» Oscarsborg منتهی می‌شد. توپخانه ساحلی نروژ شروع به تیراندازی کرده و دو اژدر که از ۴۵ متر بناوبلوشر افکنده شده بود ضربت قاطعی بناوگان آلمان زد. بلوشر بسرعت غرق شد و افسران ارشد سرویس اداری آلمان و واحدهای گشتا پور با خود باعماق آب فرو برد. کشتیهای دیگر آلمانی از جمله زمناو «لوتزوف» Lutzow عقب نشینی کردند. زمناو «امدن» که صدمه دیده بود دیگر در عملیات جنگی شرکت نکرد.

شهر اسلو عاقبت تصرف شد. اما ناوگان آلمانی موفق بنصرف آن نشدند، بلکه چند بازان آلمانی و نیروهای که در خاک نروژ پیاده شده بودند آنرا تصرف نمودند. نقشه‌های هیتلر بطور کامل و با سرعت عملی میشد. واحدهای آلمانی به کریستیانساند، Kristiansand حمله ور شدند. همچنین بنادر برگن و ترونتام و ستوانگر تصرف شد.

اما حمله دشوار و مهم، حمله به نارویک بود. مدت یک هفته بود که کشتیهای آلمانی بعنوان حمل کالا بطرف نارویک حرکت میکردند و باین ترتیب از تنگه‌های دشوار و آبهای ساحلی عبور میکردند. کالاهائی که حمل میکردند، مهمات جنگی و اسلحه بود. چند روز قبل ده ناوشکن آلمانی همراه با زمناوهای شان هورست و گنایز نو آلمان را بقصد نارویک ترك کرده بودند. دو ناو جنگی نروژ، «نورژ» Norge و «ایدسولد» Eidsvold در ساحل آماده بودند که تا آخرین لحظه مقاومت کنند در سحرگاه دهم آوریل دو ناوشکن در نزدیکی بندر دیده شدند اما بعلا طوفان و برف و هوای بد، هویت آنها تشخیص داده نشد. چند لحظه بعد يك زورق موتوری با يك برجم سفید بکشتی جنگی نروژی «ایدسولد» نزدیک شد، يك افسر آلمانی وارد کشتی شد و تقاضا کرد که کشتی تسلیم شود. ناخدا جواب داد: «من حمله میکنم». زورق آلمانی باز گشت و چند لحظه بعد چندین اژدر یکی پس از دیگری بکشتی خورد و آنرا با تمام سرنشینانش غرق کرد. ناو «نورژ» شروع به تیراندازی کرده بود اما آنها با چند اژدر و گلوله توپ غرق شد. در این مقاومت دلیرانه ولی بی‌هوده ۲۸۷ نفر ملوان نروژی هلاک شدند و فقط چند نفر از سرنشینان این دو کشتی نجات یافتند. تصرف نارویک دیگر آسان بود. نارویک يك کلید سوق الجیشی بود که برای همیشه ما از دست داده بودیم.

حمله غیر منتظره، خشونت و دقت، خصوصیاتى بود که تجاوز وحشیانه به نروژ بی-

شده بود و مبارزه تا وقتی که رزمناو آلمانی «هپبر» وارد می‌شد که نشده بود ادامه داشت. آخرین پیام این بود که وی با واحدهای نیرومندتر از خود وارد مبارزه شده است. بقیه ماجرا را ما از پایگانی آلمان فهمیده‌ایم.

وقتی رزمناو هپبر شروع به تیراندازی کرد، گلووم خود را پشت یک پرده دود پنهان کرد. هپبر وارد پرده دود شد و وقتی از آن خارج گشت گلووم را در نزدیکی خود یافت.

ناو آلمانی فرست آنرا نداشت خود را کنار بکشد و ناوشکن گلووم با سرعت بطرف آن حرکت کرد و خود را باین رزمناو ده هزار تنی زد و شکافی عمیق ۴۰ متر در آن ایجاد کرد.

پس گلووم در حالیکه ما بوس و مشعل بود خود را کنار کشید و چند لحظه بعد منفجر گردید. رزمناو هپبر چهل نفر از سر نشینان این ناوشکن را نجات داد. جرالد روپ ناخدای گلووم در حالیکه میخواستند باطناب او را از آب بیرون بیاورند، از حال رفت و در دریا غرق شد. به این ترتیب بود که آخرین پرتو گلووم خاموش شد (صنعت بدیع لغاطی، گلووم به معنی گرم شب تاب است. مترجم) اما به ناخدای دلیر آن بعد از مرگ نشان ویکتوریا کراس Victoria Cross اعطا شد و یاد او مدت‌ها در خاطره کلیه افراد نیروی دریایی باقی ماند.

هنگامیکه آخرین پیام ناوشکن گلووم به ما رسید، ما امیدوار بودیم که ناوگان جنگی آلمان را که از پایگاه‌های خود دور شده‌اند و ادوار مبارزه کنیم. در تمام مدت روز، ما با نیروهای بیشتری آنها را از هر طرف محاصره کرده بودیم. احتمال می‌رفت که در همان روز ۸ آوریل ما با آنها مواجه شویم و میبایستی رزمناوهای خود را برای مقابله با آنها منظم‌تر کنیم. ما در آن روز نمیدانستیم که رزمناو هپبر Hipper واحدهایی را که بطرف ترونتایم می‌روند همراهی میکند. همان شب ناو هپبر وارد بندر ترونتایم شد، اما ناوشکن گلووم برای مدت یکماه این رزمناو را از کار انداخته بود.

در پایان، وینچورث که عرش در رزمناو رنون بود همیشه پیام ناوشکن گلووم را دریافت کرد برای مبارزه با واحدهای دشمن بطرف ترونتایم رفت، اما چند ساعت بعد فرماندهی عالی به او دستور داد که خط سیر خود را بطرف نارویک ادامه دهد. روز نهم آوریل روز سختی بود؛ دریا بشدت متلاطم بود و هوا کولاکی و معکوب بود. سحرگاه روز نهم آوریل رزمناو رنون دو ناوانشناس را مشاهده کرد که در فاصله ۹ کیلومتری در سواحل نروژ حرکت میکنند. این دو ناوانشناس رزمناوهای شارن هورست و گنایز نو بودند که مأموریت خود را برای رساندن ناوشکن‌ها و نبرد ناوها به نارویک انجام داده بودند ولی کشتی انگلیسی اشتباه کرده و تصور نموده بود که یکی از آنها ناوشکن است. رزمناو رنون شروع به تیراندازی کرد و در همان لحظه اول پست فرماندهی رزمناو گنایز نو را منهدم کرد بطوری که این رزمناو مدتی مجبور بسکوت گردید. رزمناو شارن هورست آنرا در پشت یک پرده دود مخفی کرد و هر دو رزمناو بطرف

شمال فرار کردند. مبارزه به صورت تعقیب درآمده بود. رزمناو رنون در دریای متقلب با تمام سرعت پیش رفت اما بعداً مجبور شد سرعت خود را به ۳۰ گره (۳۷ کیلومتر) تقلیل دهد. با وجود برف شدیدی که می‌بارید و پرده دودی که رزمناوهای آلمانی دور خود کشیده بودند، تیراندازی بطور دقیق ممکن نبود. دو گلوله به رزمناو رنون اصابت کرده ولی چندان آسیبی به آن وارد نکرده بود. رنون نیز موفق نشده بود سه بار گلوله‌های خود را به هدف بزند. عاقبت ناوهای آلمانی در افق شمال ناپدید شدند و از جنگ رنون گریختند.

صبح روز نهم آوریل در یاسالار فوربس با قسمت اعظم ناوگان خود به نزدیکی بندر برگن رسیده بود. در ساعت ۹ و بیست دقیقه. وی از وزارت دریاداری پرسید چه اطلاعاتی در خصوص ناوگان آلمانی در این منطقه دارد، زیرا وی تصمیم گرفته بود که چند واحد را تحت فرماندهی دریادار لیتون برای مبارزه با ناوگان آلمانی به این بندر بفرستد. وزارت دریاداری نیز نظر او را درباره حمله به ناوگان آلمان در برگن تأیید کرد و پیام زیر را در ساعت ۸ و بیست دقیقه به دریاسالار فرستاد:

«خود را برای حمله به کشتی‌های جنگی آلمان که در برگن هستند آماده کنید و همچنین نواحی اطراف بندر را مراقبت نمایید و قبلاً اطلاع حاصل کنید که آیا نیروی‌ها هنوز از بندر دفاع مینمایند یا نه. اقدامات مشابهی در مورد بندر ترونتایم بعمل آورید. البته این دستور را در صورتی بموقع اجرا بگذارید که برای حمله به هر دو بندر نیروی کافی در اختیار داشته باشید».

وزارت دریاداری نقشه دریاسالار فوربس را برای حمله به برگن تأیید کرد اما چند لحظه بعد به او اطلاع داد که مدافعین برگن از دوستان ما نیستند. برای اینکه از تفرقه ناوگان جلوگیری شود حمله به ترونتایم به بعد از برخورد با ناوگان آلمان موکول شد. در حوالی ساعت ۱۱ و سی دقیقه چهار رزمناو و ۷ ناوشکن تحت فرماندهی دریادار لیتون Layton با سرعت ۱۶ گره در ساعت (۲۷ کیلومتر) بطرف بندر برگن که در ۱۴۷ کیلومتری بود حرکت کردند. هواپیماهای ما اطلاع دادند که در بندر دو رزمناو وجود دارد در حالیکه ما تصور میکردیم فقط یک رزمناو آلمانی در برگن هست. احتمال موفقیت ۷ ناوشکن ما به این ترتیب کمتر شده بود مگر اینکه رزمناوهای ما دخالت میکردند. رئیس ستاد نیروی دریایی نزدیک شدن این واحدها را به بندر خطرناک تشخیص داد. خصوصاً که در آبهای ساحل مین گذاری کرده و هواپیماهای دشمن نیز آماده حمله بودند. طی پیامی وی نظر مرا استفسار کرد. من تازه از جلسه کابینه جنگی فراغت یافته بودم. گزارش‌هایی که صبح همان روز رسیده بود مطالعه کردم و با کارشناسان قسمت عملیات مشاوره کردم و سپس طی پیامی نظر او را درباره خطرناک بودن نزدیکی به برگن تأیید کردم. لذا فرمان حمله به برگن را لغو کردیم. اکنون که در این خصوص می‌اندیشم، می‌بینم وزارت دریاداری از اینکه اختیارات کامل به دریاسالار فوربس نداده بود و دستورات را از دفتر وزارت دریاداری صادر میکرد اشتباه بزرگی کرده بود. حق این بود که پس از اطلاع از نظر او درباره حمله

به برکن، فقط به دادن گزارش‌هایی در خصوص وضع کلی سواحل نروژ اکتفا میکرد و از دخالت در رهبری عملیات جنگی خودداری مینمود. بعد از ظهر همان‌روز نیروی هوایی آلمان حملات شدیدی بر ناوگان ما، خصوصاً بر ناودرپادارلینتون کرد. ناوشکن کورکاغرق شد و رزمناوهای سونامیتون و گلاسکو آسیب دیدند. ناو رادنی نیز مورد اصابت بمبافکن قرار گرفت ولی عرشه رژه‌دارش مانع از آن شد که آسیب جدی بآن وارد آید.

متعاقب انصراف از حمله به برکن، دریاسالار فوربس پیشنهاد کرد که هواپیماهای اژدرافکن ناو هواپیما بر فورپوز در دهم آوریل وارد مبارزه شوند. وزارت دریاداری با این پیشنهاد فوراً موافقت کرد و به واحدهای نیروی هوایی و هواپیماهای نیروی دریایی که در هاتسون (در جزایر اورگاد) مستقر بودند فرمان داده شد که روز دهم به برکن پرواز کنند. رزمناوهای ناوشکن‌های ما همچنان بندر برکن را محاصره کرده بودند. حمله هواپیماهای ما با موفقیت کامل توأم شد و رزمناو کونیکسبرگ در نتیجه بمباران هواپیماهای نیروی دریایی غرق شد. ناو هواپیما بر فورپوز بطرف ترونتایم حرکت کرد زیرا هواپیماهای اکتشافی ما در آنجا وجود دو رزمناو و دو ناوشکن دشمن را اطلاع داده بودند. متأسفانه رزمناو هپبر که آسیب دیده بود شب قبل از بندر خارج شده و رزمناو دیگری نیز وجود نداشت. حمله بدو ناوشکن دشمن نیز نتیجه‌ای نداد و اژدرهای هواپیماها قبل از اینکه به هدف برسند بعلت عمق کم آب به کف دریا خورده و منفجر شده بودند. در این حمله که روز ۱۱ آوریل صورت گرفت ۱۸ هواپیما شرکت کردند. در بندر ترونتایم دو ناوشکن و یک زیردریایی و چندین ناو بازرگانی لنگر انداخته بود.

در این مدت زیردریایی‌های ما در کانگات Kattegat مشغول فعالیت بودند و در روز ۸ آوریل یک کشتی‌های آلمانی که میخواستند از بالتیک خارج شوند، حمله کرده بودند اما موفقیتی نصیبشان نشده بود. مه‌نادر روز نهم آوریل زیردریایی تروآنت Truant رزمناو کارلسرو Karlsruhe را غرق کرد و شب بعد زیردریایی سپرافیش Spearfish رزمناو لوتزو Lützow را که از اسلو باز می‌گشت مورد اصابت اژدر قرار داد. علاوه بر این پیروزیهای زیردریایی‌های ما ۹ کشتی نیرو بر دشمن را غرق کردند و تلفات جانی بسیار و خسارات کلی بر دشمن آوردند. ما نیز صدمات بزرگی دیدیم و ۳ زیردریایی طی ماه آوریل در بالتیک غرق شد.

صبح روز ۹ آوریل وضع در ناوویک همچنان مبهم بود. فرماندهی عالی ناوگان با امید اینکه از دشمن پیشی بگیرد به ناخدا وارپورتون - لی Warburton - Lee دستور داد که با ناوشکن‌هایی که تحت فرمانش بود به بندر نزدیک شود و از هرگونه پیاده کردن نیرو از طرف دشمن جلوگیری کند. وزارت دریاداری بناخدا لی اطلاع داد که یک کشتی آلمانی قبلاً وارد بندر شده و سرنشینان آن در ناوویک پیاده شده‌اند. پیام دیگری نیز فرستاده شد که متن آن این است:

«فوراً بطرف ناوویک عزیمت کنید و این کشتی را یا غرق کنید و یا اسیر سازید. اگر دیدید که برای تصرف ناوویک و شکست واحد آلمانی که از بندر دفاع میکند نیروی کافی در اختیار دارید، در بندر نیرو پیاده کنید.»

در نتیجه ناخدا وارپورتون - لی وارد خلیج ناوویک شد. پنج ناوشکن در تحت فرماندهی او بود و خود او نیز در یک ناوشکن سنگین پرچم‌دار آفرشته بود. در تروآنتی، خلبانان نروژی بوی اطلاع دادند که ۶ کشتی بزرگتر از کشتیهای او قبلاً وارد خلیج شده و یک زیردریایی نیز همراه آنها بوده است. وی این اطلاعات را گزارش داد و اضافه کرد که قصد دارم سحرگاه حمله کنم. دریاسالار ویتورتونقی این پیام را دریافت کرد سرش گیج خورد. وی میتوانست حمله به ناوویک را با اعزام چند واحد از ناوگان خود که تقویت شده بود تقویت نماید اما فرضی که فرمانده ناوشکن‌ها تعیین کرده بود بسیار کوتاه بود و هرگونه دخالت از طرف او ممکن بود عملیات را بتعویق بیندازد. البته ما هم نمیتوانستیم رزمناو نرون را برای انجام اینگونه عملیات بخطر بیندازیم. آخرین پیامی که از طرف وزارت دریاداری به دریادار وارپورتون - لی فرستاده شد این بود:

«هر اگر دفاعی ساحل نروژ ممکن است در دست آلمانها باشد شما خود میتوانید هر تصمیمی را برای حمله اتخاذ نمائید. هرگونه تصمیم شما را تأیید میکنم.»
جوابی که دریادار داد بهترین نمونه اتخاذ تصمیم سریع است و آن این بود: «حمله می‌کنم.»

در میان طوفان برف و مه در روز دهم آوریل پنج ناوشکن انگلیسی بطرف ناوویک پیش رفتند. پنج ناوشکن دشمن در بندر بود. از همان آغاز نبرد ناوشکن «هاردی» موفق شد به ناوشکنی که فرمانده عملیات دریایی آلمان در ناوویک پرچم خود را بر فراز آن آفرشته بود اژدر بزند و فرمانده آلمانی کشته شد. یک ناوشکن دیگر نیز فوراً غرق شد و سه ناوشکن دیگر آلمانی چنان مورد اصابت گلوله‌های کشتیهای جنگی ما قرار گرفتند که قادر به هیچگونه دفاع مؤثری نبودند.

در این بندر ۲۳ کشتی تجارتي متعلق به ملل مختلف بود که پنج‌تای آن پرچم انگلیسی داشت. ۶ کشتی تجارتي آلمانی فوراً غرق شدند. در این نبرد فقط سه ناوشکن ما وارد عملیات شدند و دو ناوشکن دیگر کمی دورتر مراقب بودند تا اگر از طرف توپخانه ساحلی یا کشتیهای دیگر آلمان که در دریا بودند دخالتی شود وارد عملیات شوند. این دو ناوشکن در مرحله دوم نبرد دو کشتی بازرگانی دیگر آلمان را غرق کردند. واحدهای دریادار وارپورتون - لی صدمهای ندید و ضمن یک ساعت نبرد هیچ کشتی دیگر آلمانی بکام ناوشکنهای شکست خورده آلمان نرسید. اما شانس خیلی زود از ما برگشت. پس از اینکه دریادار وارپورتون - لی برای سومین بار حمله کرد و سپس واحدهای خود را عقب کشید متوجه شد که کشتی جنگی آلمانی از طرف مغرب نزدیک میشوند. وقتی طرفین بهشش کیلومتری یکدیگر رسیدند نبرد آغاز شد. دریادار لی ابتدا تصور کرد که این کشتیها متعلق به نیروی دریایی انگلیس هستند و بکام او آمده‌اند ولی بعداً متوجه شد که آنها دو ناوشکن آلمانی هستند که از خلیج بلانگن

بكمك مدافعین نارویك آمده اند. چند لحظه بعد توپهای كشتی آلمانی كه سنگین تر از توپ های ناوگان ما بود ضربات خود را وارد كردند. يك گلوله بپرج فرماندهی ناو هاردی خورد و دربادار وارپورتون - لی و تمام افسران كشته شدند و منشی وی فوراً پست فرماندهی را اشغال كرد و بناوگان تحت فرمان هاردی فرمان داد و نبرد را ادامه دهید. این آخرین پیام ناو هاردی بود. در این ضمن ناوشكن هونتر غرق شد و ناوشكناهی هوتسپور و هوتسیل كه سده بسیار دیده بودند بطرف دریا حرکت كردند. ناوشكن هاوك نیز فوراً دنبال آنها حرکت كرد. دشمن كه ابتدا قصد داشت جلوی آنها را بگیرد توانست از فرار آنها جلوگیری نماید. چند ساعت بعد این ناوشكن ها بكشتی بزرگ رانن فلی Ranenfels كه برای نیروهای آلمان مهمات حمل میكردند بر خورد و ناوشكن هاوك آن را غرق نمود. بازماندگان ناوشكن هاردی در حالیکه جسد فرمانده خود را همراه داشتند با زحمت موفق شدند تا ساحل نروژ شنا کنند.

مدال ویکتوریا کراس پس از مرگ دربادار وارپورتون - لی اهداء شد. او و مردانی كه تحت فرمان او بودند ضربه خود را بدشمن زدند و افتخاری بر افتخارات ناوگان سلطنتی افزودند.

در نهم آوریل پلزنوودالایه و دریاسالار دارلان بلند آمدند و بعد از ظهر همان روز کمیته عالی جنگ تشکیل شد تا وضعی را كه عكس العمل آلمان در نتیجه مین گذاری در آبهای ساحلی نروژ، مینامبندن مورد مطالعه قرار دهند. جمبرلن در همان آغاز جلسه اعلام كرد كه اقدامات آلمان قبلاً تدارك و تهیه شده بود و هیچوجه رابطه با مین گذاری از طرف ما ندارد. رنو اظهار كرد كه کمیته جنگی فرانسه كه صبح همان روز تحت ریاست رئیس جمهور تشکیل شده بود، تصمیم گرفته بوده كه در صورت حمله آلمان، نیروهای متفقین فوراً وارد خاک بلژيك شوند. همکاری ۱۸ تا ۲۰ لشكر بلژیکی كه بخط كوتاه جبهه اضافه میشود بلا شك بشوق آلمان در جبهه غربی خاتمه خواهد داد. فرانسویها آماده بودند كه این عملیات را توأم با عملیات مین گذاری در رود رن انجام دهند. وی اضافه كرد كه بموجب اطلاعاتی كه بدست آورده خطر حمله آلمان بهلند يك خطر فوری است و اگر ظرف چند ساعت آینده این حمله صورت نگیرد مسلماً ظرف چند روز آینده عملی خواهد شد. در خصوص پیاده كردن نیرو در نروژ، وزیر جنگ انگلیس اظهار كرد كه دو لشكر انگلیسی كه برای كمك بفنلاند در انگلستان آماده شده بود، به جبهه فرانسه اعزام شده است و در انگلستان بیش از ۱۱ هنگ آماده وجود ندارد. دو هنگ شب قبل آماده حرکت شده و بقیه نیز بملل مختلف نمی توانند تا چهار روز دیگر آماده حرکت بشوند. شورای جنگی تصمیم گرفت تا حدوديكه ممكن است نیروهای مهم به بنادر نروژ فرستاده شود و طرحهایی مورد بحث قرار گرفت و قرار شد يك لشكر كوهنورد فرانسوی ظرف دو روز آینده بطرف نروژ حرکت كند. ما قبول كردیم كه دوهنگ انگلیسی همانشب برای حرکت آماده كنیم و ۵ هنگ دیگر را تا دو سه روز بعد و ۴ هنگ دیگر را تا دو هفته آماده حرکت سازیم. رو بهمرفته قرار شد ما ۱۱ هنگ به نروژ

بفرستیم. بقیه نیروهای لازم جهت اعزام به اسكاندیناوی قرار شد از نیروهای انگلیسی در فرانسه فرستاده شوند. تصمیم گرفته شد كه جزایر نروژ اشغال شود و تضمین های دفاعی لازم به یسلند داده شود. تصمیمات مشترکی اتخاذ شد تا در صورت وارد جنگ شدن ایتالیا، در جبهه مدیترانه بموقع اجرا گذاشته شود. همچنین تصمیم گرفته شد كه بدولت بلژيك اصرار شود تا نیروهای متفقین را بهرود درخاك آن كشور دعوت كند. بالاخره تصمیم گرفته شد در صورتیکه آلمان در جبهه غربی دست بحمله بزند بلژيك فوراً از طرف نیروهای فرانسه و انگلیس اشغال شود و عملیات درو بالمارین نیز انجام گیرد.

من از حوادث نروژ بهیچوجه راضی نبودم - در این باره نامه ای به دریاسالار پوند نوشتم:

۱۰ آوریل ۱۹۴۰

آلمانیها موفق شدند كه بنادر نروژ از جمله نارویك را اشغال كنند و ما باید خود را آماده عملیات وسیعی بشماریم تا آنها را لااقل از چند بندر بیرون كنیم. بیطرفی نروژ و احترامی كه ما برای این بیطرفی قائل شدیم مانع از آن شده كه این ضریب را پیش بینی كنیم. لازم است وضع را از درجه دیگری مورد نظر قرار دهیم. ما باید نیروهای خود را برای حمله به برگن و نارویك كه مستلزم عملیات دریائی وسیعی است متمرکز سازیم. قبل اظهر چیز لازم است دو پایگاه در سواحل یا جزایر ساحلی نروژ برای رساندن خواربار و سوخت به ناوگان خود بدست آوریم. این موضوع در حال حاضر مورد مطالعه ستاد ارتش است. در دست داشتن يك پایگاه در نروژ خصوصاً اکنون كه دشمن پایگاههای خود را در خاك نروژ مستقر کرده نهایت لزوم را برای ما دارد. همچنین باید پس از اشغال جزایر فروئه Feroe از آنها بعنوان يك پایگاه دریائی استفاده كرد. باید بخاطر نارویك جنگید. اگر چه ما در این منطقه فریب خوردیم ولی هیچ دلیلی ندارد كه يك جنگ سخت و طولانی موجب این نشود كه دشمن این بندر را تخلیه كند.

سه روز بعد در تمام ممالك بیطرف صحبت از حمله به نروژ بود و دشمن با خوشحالی و افتخار پیروزی خود را در نروژ و شكست ما را با وجود تفوق دریائی كه داشتیم جشن می گرفت. شك نبود كه انگلستان عقب افتاده و حتی فریب خورده بود. خشم سراسر كشور را فرا گرفته بود و مسئولیت قضا یا متوجه وزارت درباداری بود. در چهار شنبه ۱۱ آوریل من مجبور شدم در مجلس عوام كه خشم و نفرت بر آن مستولی بود، توضیحات بدهم نمایندگان بكلی گنج و غضبناك شده بودند. من از طریقه ای كه بنجر به دریافته بودم و در اینگونه موارد بهترین طریق است، استفاده كردم: بدین معنی كه با خونری قضا یا بطور عینی و مطابق تاریخی كه روی داده بود شرح دادم و خصوصاً بروی ضرباتی كه بما وارد آورده بودند تکیه كردم. برای اولین بار در يك بحث علنی اعلام كردم كه استفاده آلمانی ها از آبهای ساحلی نروژ و احترام ما به بیطرفی نروژ كه موجب افتخار ماست، چگونه موجب این شده كه نروژ در پنجه هیتلر خرد شود و ما نیز صدماتی را متحمل شویم. سپس گفتم:

«بیطرفی نروژ علت رنج و دردی است که امروز این ملت متحمل می‌شود و اگر کمک ما باین کشور محدود بود علتی جز همین بیطرفی نداشت. اما من امیدوارم که سرنوشت نروژ باعث این شود که ملل دیگری که فردا، یا يك هفته دیگر، یا يكماه دیگر شوبت قربانی نقشه‌های ستاد ارتش آلمان خواهند شد، بیشتر تعمق کنند زیرا نقشه‌های آلمان توأم با انهدام این ملل و بردگی آنها خواهد بود.»

سپس توضیح دادم که ما نمی‌توانستیم برای جلوگیری از حمله احتمالی هیتلر به نروژ دائماً ناوگان سلطنتی را در سواحل نروژ مشغول گشت کنیم، زیرا این کار بهترین راهی بود که زیردبانیهای آلمان هدف ذیقیمی تقدیم میکرد. نمایندگان مجلس عوام نطق مرا گوش میکردند و کم‌کم آرامشی در آنها پیدا شد و حتی چند بار اظهارات مرا تصدیق کردند. سپس من مبارزه رزمناو دنون و حمله دریادار بوتون-لی را بنارویك شرح دادم و در پایان گفتم:

«هر کس میتواند بفهمد که خارج شدن کلیه ناوگان آلمان از پایگاههای خود چقدر برای آلمان خطرناک بود. همین بی‌فیدی ستاد ارتش آلمان و بخطر انداختن ناوگان آلمان مرا باین فکر می‌اندازد که عملیات نروژ مقدمه عملیات وسیع دیگری است که بزودی در زمین انجام خواهد گرفت. با احتمال قریب یقین ما در مرحله‌ای از جنگ قرار گرفته‌ایم که اولین جنگ تن‌به‌تن که برای نیروهای طرفین اهمیت بسیار دارد، در آن روی خواهد داد.»

صبح دهم آوریل رزمناو واداسپیت، بوآحدهائی که تحت فرماندهی فرمانده کل بسوی نارویك میرفتند ملحق شد وقتی خبر عملیاتی که سحرگاه آنروز توسط دریادار ورتون-لی انجام گرفته بود بمبارسید تصمیم گرفتیم که این عملیات را تکرار کنیم. فرمانده رزمناو پنلپ، Penelope که چندین ناوشکن در اختیار داشت دستور داده شد که اگر باتوجه بعملیات سحرگاه امروز وضع را مناسب ندید، دست بحمله بزنند. ولی هنگامیکه ما این پیام را میفرستادیم رزمناو پنلپ، که در تعقیب کشتی های نیروبر دشمن در تنگه‌های بین جزایر ساحل نروژ بود، بگل نشست.

در روز ۱۲ آوریل هواپیماهای ناو هواپیما بر «فوربوز» بناوگان دشمن که در نارویك بودند حمله ور شدند. اما هوا نامناسب بود و دید خلبانان ما بسیار بد بود. فقط چهار بمب به هدف اصابت کرد و دو هواپیما را سرنگون شد. حمله هواپیماها موفقیت آمیز نبود. ما مصمم بودیم که نارویك را از دشمن پس بگیریم و یا لاقلاً ناوگان آلمانی را از این بندر برانیم. رزمناو «رتون» که برای ما گرانیهاتر از آن بود که وارد اینگونه عملیات شود، از صحنه مبارزه کنار کشیده شد، دریاسالار ویتورث پرچم خود را بر فراز رزمناو واداسپیت برافراشت و ظهر ۱۳ آوریل با ۹ ناوشکن و بمبیت هواپیماهای بمب افکن ناو هواپیما بر «فوربوز» بطرف نارویك حرکت کرد.

در مدخل خلیج مین گذاری نشده بود و يك زیردریائی دشمن که مشغول پاس دادن بود از طرف یکی از ناوشکنهای ماتعیب و غرق شد و زیردریائی دیگری را هواپیما مخصوص

رزمناو واداسپیت غرق کرد. این هواپیما همچنین يك ناوشکن دشمن را که در قسمتی از خلیج پنهان شده و آماده بود که از درهای خود را بسوی رزمناو واداسپیت رها کند، غرق نمود. در ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه ۵ ناوشکن دشمن بمقابله ناوگان ما آمدند. نبرد بیرحمانه‌ای فوراً آغاز شد و تمام کشتی‌های طرفین شروع به تیر اندازی کردند. رزمناو واداسپیت که با مقاومت هیچگونه توپخانه ساحلی مواجه نشده بود آزادانه وارد نبرد با ناوشکن‌ها شد. غرش توپهای ۳۸۱ میلیمتری آن در میان کوههای اطراف چون رعد انعکاس پیدا میکرد. دشمن که با نیروی بیشتر از نیروی خود مواجه شده بود، عقب نشینی کرد و نبرد بصورت دوئل‌های جداگانه درآمد. چند فروند از ناوشکن‌های ما وارد بندر نارویك شدند و در آنجا شروع بگلوله باران کشتی‌های نیروبر تجارتی دشمن و مواضع دفاعی نمودند. بعضی دیگر از ناوشکن‌های ما بتعقیب سه ناوشکن دشمن که بانه‌های خلیج رومباک Rombak پناه برده بودند پرداختند و آنها را غرق نمودند. بقیه ناوشکنها و رزمناو واداسپیت ناوشکن دشمن را که روز قبل با ناوگان دریادار ورتون-لی، مصاد داده بودند غرق کردند و در این نبرد حتی يك ناوشکن ما غرق شد. وقتی ناوشکن دشمن در نارویك منهدم شد، دریاسالار ویت ورت فکر کرد که ملوانان و تکنسینان دریائی خود را برای تصرف نارویك پیاده کند زیرا در آن وقت احتمال نمیرفت که نیروهای مدافع مؤثری در بندر وجود داشته باشد. ولی احتمال میرفت که آلمانها با نیروهای بیشتری دست بحمله متقابل بزنند و فقط در صورتی ممکن بود از این حمله جلوگیری کرد که رزمناو واداسپیت در بندر بماند و با آتش توپخانه سنگین خود جلوی حمله متقابل دشمن را بگیرد. از طرفی دریاسالار میدانست که بزودی هواپیماها و زیردریائیهای دشمن وارد عملیات خواهند شد و نگاهداشتن رزمناو در یک مدت طولانی در بندر خطراتی برای آن ایجاد خواهد کرد.

وقتی در ساعت ۱۸ چندین هواپیما بمب افکن دشمن در آسمان ظاهر شدند حدس دریاسالار تأیید شد و لذا فردای آنروز پس از اینکه تمام مجروحین ناوشکنها را بداخل رزمناو منتقل کردند، واداسپیت از خلیج خارج شد و بسوی انگلستان بازگشت. دریاسالار بمحض ورود اعلام کرد که بنظر او واحدهای مدافع دشمن در نارویك از حمله امروز کاملاً مرعوب شده‌اند و لازم است شهر فوراً از طرف نیروهای نظامی اشغال گردد. دو ناوشکن در مقابل بندر بجای ماندند و مراقب هر گونه اقدامات دشمن بودند. یکی از این ناوشکنها بازماندگان ناو «هاردی» را که موفق شده بودند در قسمتی از ساحل نروژ مستقر شوند، ب انگلیس بازگرداند.

اعلیحضرت که با علاقه تمام اخبار مربوط به نبردهای ناوگان انگلیس و آلمان را در آب‌های شمالی مطالعه میفرمود، نامه زیر را برای تشویق من مرقوم نمود:

«کاخ بوکینگهام، ۱۲ آوریل ۱۹۴۰»

آقای چرچیل عزیز

من خیلی میل داشتم در باره حوادثی که دریای شمال صحنه آنها شده، با شما مذاکره

کنم. از آنجا که من خود نیز ملوانم، جریان حوادث را با دقت تعقیب کردم. زیرا من به خوبی میدانم از وقتی که اداره شورای مطابقت عملیات جنگی را نیز بشما محول نموده اند چقدر وظائف شما دشوار و سنگین شده است. معینا خواهش میکنم هر وقت فرصتی یافتید بدیدن من بیایید.

اما میل دارم هم اکنون در خصوص شیوه عالی که نیروی دریائی تحت اداره شما برای مقابله با اقدامات آلمانیها در اسکندریه بکار میبرد، بشما تبریک بگویم. همچنین از شما خواهش میکنم سلامتی خود را حفظ کنید و تا آنجا که شرایط سنگین این روزهای بحرانی اجازه میدهد، استراحت کنید.

مراتب ضمیمه مرا بپذیرید.

جرج، پادشاه انگلیس

[۱۲]

نارویک

از چندین نسل پیش، نروژ با مردمی که به تجارت و بحر پیمائی و ماهیگیری و زراعت مشغولند از غوغای سیاست بین المللی کنار مانده بود. آن زمانی که «ویکینگ» Vikings ها از این سرزمین حرکت میکردند و دریاها را تحت تسلط خود داشتند و قسمت بزرگی از دنیای آنروز را تصرف کرده بودند اکنون گذشته دوری است. جنگهای صد ساله، جنگهای سی ساله، جنگهای گپوم سوم، تحولات دوره ناپلئون و حوادث و مجادلات اخیر به نروژ صدمه ای نرسانده بود. اکثریت ملت نروژ تا آنروز جز بیطرفی فکر دیگری نداشت. يك ارتش كوچك و ملتی كه آرزویی جز زندگی در صلح نداشت قربانی تجاوز جدید آلمان شده بود.

از مدتی پیش تاكتيك آلمانیها این بود كه نسبت به نروژها صمیمیت فوق العاده ابراز کنند. پس از جنگ اول جهانی هزاران كودك آلمانی در نروژ خانه و مأمنی پیدا كردند و در دامان ملت نروژ پرورش یافتند. این كودكان امروز مردانی شده بودند كه اكثر آنها تمایلات نازی شدیدی داشتند. ضمناً شخصی بنام مائور کیسلبك در نروژ تقلید هیتلر را در آورده بود و جنبش فاشیستی را، منتهی بطور غیر قابل اهمیتی، در این کشور براه انداخته بود. در سالهای آخر پیش از جنگ، در آلمان چندین كنگره ملل شمالی تشكيل شد كه عده زیادی نروژی به این كنگره ها دعوت شدند. بسیاری از ناطقین و هنرپیشگان و آوازه خوانان و دانشمندان آلمانی بعنوان ایجاد فرهنگ مشترك، از نروژ بازدید کرده بودند. تمام اینها جزو نقشه های نظامی هیتلر بود و يك جنبش وسیع موافق آلمان داخل نروژ تهیه دیده میشد. در این توطئه عظیم، هر يك از اعضای هیأت سیاسی آلمان و هر مؤسسه بازرگانی آلمانی نقش خود را مطابق دستور سفارت آلمان در اسلواوا میگرد و نتیجه این اقدامات خیانت وسیعی شد كه هنگام حمله آلمان نروژ ظاهر گشت.

کارل هامبرد رئیس پارلمان نروژ سطور زیر را نوشته است :

« در مورد مسأله لهستان ، و بعدها در مورد هلند و بلژیک یادداشت‌هایی مبادله شد و اتمام حجت‌هایی بعمل آمد. در مورد نروژ، آلمانی‌ها زیر نقاب دوستی، کوشیدند که ملت را طرف یک شب نابود سازند و مانند قاتلین، در تاریکی و سکوت، بدون اعلان جنگ و بدون کوچکترین اطلاع، به ما حمله ور شدند. آنچه که بیش از عمل تجاوز، ملت نروژ را متحیر کرد این بود که یک دولت مقتدر که سالها نهایت صمیمیت و دوستی را از خود نشان داده، طرف یکشب بصورت دشمن خونخوار درآید. مردان و زنانی که ما سالها با آنها رابطه تجارتي و فرهنگی نزدیک داشتیم و بارها آنها را در کنار سفره خود پذیرفته بودیم، ناگهان جاسوس از آب درآمدند و قصدی جز انهدام ما نداشتند. آنچه ملت نروژ را بیش از هر چیز متعجب کرد این بود که چرا برخلاف قوانین بین‌المللی و پیمانهای منعقد بین دو کشور، آلمان نروژ حمله کرد، بلکه این بود که چگونه ملتی که خود را دوست صمیمی او نشان میداده سالها نقشه تجاوز نروژ و برده ساختن ملت نروژ را طرح مینموده است.

وقتی مقاصد آلمانها معلوم شد، شاه و دولت و ارتش و ملت خشم مشترکی احساس کردند. اما دیگر دیر شده بود. مانورها و تبلیغات آلمانی‌ها که آنوقت چشم آنها را بسته بود اکنون امکان مقاومت را از ایشان می‌گرفت. در رادیو که بدست دشمن افتاده بود، مازور - کیسلینگ خود را رئیس کشور اشغال شده معرفی کرد. تقریباً تمام اعضای ادارات نروژ از اطاعت امر او سر باز زدند. ارتش نروژ تحت فرمان ژنرال روک بسیج شد و فوراً بمبارزه با دشمن که از اسلو بطرف شمال می‌آمد، پرداخت. مین پرستانی که موفق شدند اسلحه بدست بیاورند بکوه‌ها و جنگل‌ها پناه بردند. شاه و وزراء و پارلمان ابتدا به «هامار» Hamar در ۱۶۰ کیلومتری اسلو رفتند. دشمن با کینه عجیبی آنها را تعقیب کرد. اتومبیل‌های زرم پوش آلمان به تعقیب آنها پرداختند و هواپیماهای آلمانی سعی کردند با بمب و مسلسل آنها را از میان ببرند. اما آنها در هر جا به ملت پیام می‌فرستادند و مردم را به مقاومت در مقابل نیروهای متجاوز ترغیب می‌نمودند. بقیه مردم که در نتیجه اعدام‌های دسته جمعی ویرجی سران آلمانی مرعوب شده بودند، مجبور به اطاعت گردیدند.

شبه جزیره نروژ ۱۶۰۰ کیلومتر طول دارد و ساکنین آن پراکنده‌اند و جاده و راه آهن خصوصاً در نواحی شمال نادر است. سرعتی که هیتلر برای تصرف سرزمین نروژ از خود نشان داد از نظر نظامی و سیاسی یکی از اقدامات بی سابقه در تاریخ است و نمونه حسن تشکیلات آلمان و خشونت و عدم توجه آنها به مبانی اخلاقی است. دولت نروژ که تا آنوقت از ترس آلمانها نسبت به ما بسیار سرد بود، مرتباً تقاضای کمک می‌کرد. از همان آغاز کار برای ما مسلم بود که آزاد ساختن جنوب نروژ امکان ندارد. تقریباً تمام نیروهای تعلیم دیده ما و بسیاری از واحد‌های ما که جزئی تعلیمات دیده بودند در فرانسه بودند. نیروی هوایی ما، که در آنوقت ضعیف بود ولی توسعه پیدا میکرد، مأمور همکاری با نیروهای اعزامی در فرانسه و دفاع از خاک انگلیس بود؛ ما به تمام توپهای خود احتیاج داشتیم و می‌بایستی از مراکز نظامی خود در انگلیس دفاع نمائیم. معیناً ما، نفع خود می‌دانستیم که تمام کوشش

خود را برای کمک به نروژ بکار ببریم و حتی اگر این کمک بقیمت سرفطر کردن از نقشه‌های جنگی دیگر ما باشد آنرا انجام دهیم.

چنین بنظر میرسد که ممکن است نارویک را تصرف کرده از آن در مقابل دشمن دفاع نمود و این امر هم برفع نروژ هم برفع متفقین بود و پادشاه نروژ می‌توانست پرچم خود را در آنجا برافرازد. همچنین ممکن بود بخاطر ترونتایم جنگ کنیم و حتی اگر نتیجه این جنگ فقط تأخیر پیشروی دشمن بسوی شمال بود باز هم مبارزه بخاطر ترونتایم بی‌فایده نبود زیرا ما فرصت می‌یافتیم که نارویک را تصرف کرده آنرا بصورت پایگاه نیرومندی درآوریم. همچنین امکان این بود که با نیروی دریائی معظم خود از حمله سپاهیان دشمن به نارویک جلوگیری نمائیم.

هیأت دولت تمام اقدامات جهت تصرف نارویک و ترونتایم را تأیید کرد. نیروهای که ابتدا قرار بود برای کمک بفنلاند با اسکاندیناوی فرستاده شوند و همچنین واحدهای دیگری آماده حرکت به نروژ شدند. اما ما هواپیما نداشتیم، توپ ضد هوایی نداشتیم، توپ ضد تانک نداشتیم و وسائل حمل و نقل لازم در اختیارمان نبود. نواحی شمالی نروژ را چنان برفی پوشانده بود که سربازان ما نه تا آنوقت دیده بودند و نه میتوانستند تصویرش را ببینند. ما اسکی نداشتیم (اسکی باز هم نداشتیم) و سربازان ما برای حرکت در برف راکت‌های مخصوص نداشتند. معیناً ما مصمم بودیم که به نروژ کمک کنیم. بدین ترتیب بود که عملیات نروژ آغاز میشد.

حدس زده میشد که سوئد قربانی آلمان یا روسیه و یا هر دوی آنها باشد. اگر سوئد بکمک همسایه شهید خود میرفت، وضع از نظر نظامی موقتاً تغییر میکرد. سوئدی‌ها ارتش خوبی داشتند، آنها میتوانستند باسانی وارد نروژ شوند و نیروهای خود را قبل از رسیدن آلمانها به ترونتایم در آنجا مستقر سازند. برای ما امکان داشت که بعداً نیروهای خود را به آنها ملحق سازیم، اما سر نوشت سوئد طی ماههای آینده چه میشد؟ انتقام هیتلر بر این کشور فرود می‌آمد و خرس شوروی با پنجه خود از مشرق آنرا میدیدند؛ در عوض سوئد میتوانست با تسلیم تمام مواد آهنی که آلمان به آن احتیاج داشت، بیطرفی خود را حفظ کند. پس سوئد را از دریچه چشم ما که با وجود ضعف نظامی در جزیره خود نشسته و مملو از احساسات جنگجویانه بودیم، نمی‌دیدند، نمیتوان ایشان را سرزنش کرد.

در پایان جلسه هیئت وزراء که در صبح ۱۱ آوریل بشکل شدن گزارش زیر را که فداکارهای ما را به خاطر ملل کوچک و حفظ حقوق افراد توجیه میکند تهیه نمود:

« به نخست‌وزیر،

« به وزیر امور خارجه،

من از مذاکرات امروز صبح و از سهمی که خود در این مذاکرات داشتم کاملاً راضی

نیستم. آنچه ما میخواهیم اینست که سوئد از بیطرفی خود چشم ببندد و به آلمان اعلان جنگ دهد. آنچه که ما نمیخواهیم آنست که به سوئد از نظر نظامی کمک کنیم و در صورتیکه استکهلم بمباران شد برلین را بمباران نمائیم. این نوع تفاصها در هر حال حاضر منافعی که ما طالب آنیم بر ایمان تأمین نمیکند. از طرفی، برای اینکه سوئد با آلمان اعلام جنگ دهد باید در خصوص آینده آن کشور تضمین هائی بدهیم و هر گونه کمکی که ممکن باشد به این کشور بنمائیم و نیروهای ما در جنگهای اسکاندیناوی بطور مؤثر شرکت کنند و مانند یک شفق وفادار نسبت به سوئد رفتار نمائیم و تعهد کنیم که بدون این کشور با آلمان صلح نکنیم. و هر گونه خساراتی که باین کشور طی جنگ وارد شود در پایان جنگ جبران نمائیم. آیا در این زمینه بهیات های سیاسی انگلیس و فرانسه در استکهلم دستوراتی داده شده؟ اگر داده نشده، هنوز وقت نگذشته است.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که ممکنست سوئد در مقابل پیشنهاد کمک ماری حفظ معادن آهن گالیوار Gallivare پاسخ دهد: «عشکرم، اما شما هیچگونه کمکی بها نمیتوانید بکنید، زیرا در واقع خود آنها بخوبی میتوانند از این معادن دفاع کنند. سوئد در منطقه جنوبی مورد تهدید قرار گرفته و واقعاً مادر این منطقه کمکی سوئد نمیتوانیم بکنیم. مهبذا اگر سوئدیها اطلاع بدهیم که ما قصد داریم راه نارویک سوئد را تصرف کنیم بی تأثیر نخواهد بود. همچنین سوئد باید بداند که ما قصد داریم آلمانیها را از پایگاههای خود در سواحل نروژ بدریج بیرون برانیم.

اگر جنگ عظیمی در فرانسه در بگیرد آلمانیها قادر خواهند بود نیروهای معطوف در اسکندیناوی نگاه دارند و اگر در جبهه مغرب آلمانیها دست بحمله نزنند ما نمیتوانیم چندین لشکر از این جبهه به نروژ منتقل کنیم و با آلمانیها بمبارزه بپردازیم.

بنظر من باید پیشنهاد فرانسویها را عینی بر اینکه باید اقداماتی کرد تا سوئد وارد جنگ علیه آلمان شود، مورد دقت کامل قرار داد. اگر سوئد بخواهد بیطرفی خود را بهیبت تهیه کلیه مواد آهنی که آلمان به آن احتیاج دارد بخرد، ما خسارت جبران ناپذیری متحمل خواهیم شد.

من از اینکه امروز مسائل را آطور که باید مورد توجه قرار ندادم معذرت بطلبم. زیرا وقتی من بجلسه رسیدم مذاکرات شروع شده بود و من نتوانستم قبل خود را درباره مسائل مطرح شده بیان کنم.

پاسخی که وزیر امور خارجه باین نامه داد متکی بدلائل قوی بود و مرا متقاعد ساخت. وی در پاسخ خود میگفت که نخست وزیر و خود او از نظر اصولی با نظریات من موافقت ولی طریقی که من برای مذاکره با سوئدیها پیشنهاد کرده ام ممکن است نتایجی که ما انتظار داریم نداشته باشد.

۱۱ آوریل ۱۹۴۰

بموجب اطلاعاتی که ما از منابع سوئدی موافق با منتهین بدست آورده ایم هر گونه اقدامی

که بنظر سوئدیها گوششی از طرف ماری ای کشاندن سوئد بجنگ نفی شود! نتایج ممکنوسی خواهد داشت. آنها تصور خواهند کرد که ما میخواهیم ایشان را وادار بعملیائی کنیم که خود قادر یا حیرای آن نیستیم، یعنی میخواهیم پایگاههای در شمال نروژ با کمک آنها بدست بیاوریم. در نتیجه، اقدامات ما بیش از آنچه فایده داشته باشد ضرر خواهد داشت.

بسیار آسان بود که نیروهای ما که برای فرستادن به فنلاند تهیه دیده بودیم و اکنون متفرق شده بودند، طی چند روز برای حمله به نارویک مجدداً جمع آوری کنیم. یک گردان انگلیسی فوراً آماده حرکت به نارویک شد و روز ۱۲ آوریل با کلیه تجهیزات حرکت کرد.

یک یا دو هفته بعد می بایستی دوتیپ کوه بود فرانسوی به آنها ملحق شوند. در شمال نروژ نیز نیروهای نروژی می بایستی عملیات ما را تسهیل کنند.

ژنرال مکیزی Mackesy در روز پنجم آوریل به فرماندهی عملیات پیاده گردن نیرو در نروژ تعیین شد. دستوراتی که باو داده شد دستوراتی بود که بیک فرمانده برای کمک بیک کشور بی طرف و دوست می دهند. در ضمیمه این دستورات مطالب زیر در خصوص بمباران نوشته شده بود:

بمباران یک منطقه مسکون بمنظور بمباران یک هدف نظامی که در آن منطقه وجود دارد ولی بطور دقیق محل آن تعیین نشده غیر قانونی است.

در روز دهم آوریل، پس از تجاوز آلمان به نروژ، دستورات شدیدتری دیگری به ژنرال داده شد. البته این دستورات تا حدی دست او را در عملیات نظامی باز میگذاشت اما دستورات سابق را که یکی از آنها را ذکر کردیم، نقض نمیکرد. قسمتی از دستوراتی که به ژنرال مکیزی داده شده بود اینست:

دولت اعلیحضرت و دولت جمهوری فرانسه تصمیم گرفته اند که نیروهای برای عملیات علیه نیروهای آلمان به شمال نروژ بفرستند. منظور از این عملیات بیرون کردن آلمانیها از نارویک و تأمین کنترل شهر و بندر مزبور است.

اولین وظیفه شما اینست که نیروهای خود را در هارستاد Harstad مستقر کنید و وسائل همکاری نیروهای نروژ را با نیروهای خود فراهم سازید و اطلاعات لازم را برای ادامه عملیات کسب کنید. پس اگر شما خود را با مقاومت شدیدی مواجه دیدید باز پیاده گردن نیرو خودداری کنید. ممکن است در نتیجه عدم آگاهی به هویت اصلی شما، نروژیها در مقابل شما مقاومت کنند. لازم است قبل از صرف نظر کردن از عملیات، هویت نیروهای خود را بهر وسیله که میدانید آشکار کنید. در خصوص لزوم پیاده گردن نیرو در نارویک تصمیم، با موافقت شما، از طرف فرمانده کل ناوگان اتخاذ خواهد شد. اگر دیدید پیاده گردن نیرو در هارستاد، امکان ندارد. نیروهای خود را در جای دیگر پیاده کنید. لازم است که نیروهای شما در اسکاندیناوی پیاده شوند.

ضمناً ژنرال ایرونسید رئیس ستاد ارتش امپراطوری نامه شخصی بژنرال مکیزی نوشت.

در این نامه خاطر نشان شده بود که: «ممکن است يك نبرد دریائی، موقعیت مناسبی برای پیاده کردن نیرو بدست شما بدهد، در آن صورت از این موقعیت حتماً استفاده کنید، تهور لازم است.» لحن این نامه با لحن نامه‌های رسمی تفاوت داشت.

اگر چه من از بسیاری جهات با دریا سالار پوند اختلاف نظر داشتم، اما هر دو با تعیین لرد کرک Cork به سمت فرماندهی ناوگان مأموریت مواظت کردیم. ما به او توصیه کردیم که از خطر نهر اسد و بهر وسیله‌ای شده نارویک را تصرف کند، ولی چون درباره کلیه امور با یکدیگر توافق کامل داشتیم دستورات کتبی به او ندادیم و به دستورات شفاهی اکتفا کردیم. ولی او بخوبی میدانست که ما چه میخواهیم. اولین پیامی که او برای مافرنسداد این بود: «هنگام عزیمت از لندن من احساس کردم که میل دولت اعلیحضرت اینست که دشمن هر چه زودتر از نارویک رانده شود و من برای نیل بدین مقصود باید سرعت عمل بسیار از خود نشان دهم».

در آنوقت هنوز ستاد ارتش برای اجتناب از خطا و اشتباه، از تجربیات گذشته استفاده نمیکرد و عملیات وزارتخانه‌های مختلف، جز در کمیته مطابقت عملیات جنگی، مورد بحث قرار نمیگرفت. نه من که ریاست کمیته مطابقت عملیات جنگی را داشتم و نه وزارت دریاداری از دستوراتی که وزارت جنگ بفرزغال میکیزی داده بود اطلاع نداشتیم. دستوراتی که وزارت جنگ و وزارت دریاداری به فرماندهان عملیات نظامی و بحری داده بودند اگر چه برای رسیدن يك هدف بود اما تفاوت‌هایی با یکدیگر داشت که خیلی زود نتیجه آن معلوم شد.

لرد کرک روز ۱۲ آوریل بقصد ملاقات با ژنرال میکیزی، که در «هارستاده» واقع در جزیره‌ای در ۳۵ کیلومتری نارویک، مستقر شده بود، از بندر روزیت حرکت کرد، ولی در راه پیامی از دریا سالار ویتورث که بارزمناد و اداسپیت ناوشکن‌های دشمن را در نارویک منهدم کرده بود، دریافت داشت.

در این پیام گفته شده بود که: «من یقین دارم که اکنون با يك حمله مستقیم سهولت میتوان نارویک را تصرف کرد و مقاومت شدیدی از طرف دشمن ظاهر نخواهد شد. بنظر من نیروهایی که می‌توانند در حمله اول نارویک را تصرف کنند لازم نیست نیروهای زیادی باشند».

پس از دریافت این پیام، لرد کرک راه خود را تغییر داد و با ناو «اورورا» Aurora بطرف نارویک حرکت کرد و به ناوسوتامپتون فرمان داد که فوراً باو ملحق شود. مقصود او این بود که با تفنگداران دریائی سوتامپتون و اداسپیت و «اورورا» نارویک را تصرف کند.

اما وزارت دریاداری طی پیامی باو متذکر شد که بنظر ما لازم است هر گونه اقدام شما با همکاری ژنرال میکیزی صورت گیرد و اگر هر دو موافق نیستید حملات نباید صورت بگیرد.

لرد کرک راه خود را مجدداً تغییر داده و به «هارستاده» مقر ژنرال میکیزی رفت و یکی

از ناوشکن‌های او در راه زیر دریائی آلمانی «او» - ۴۶، را که در آن منطقه مشغول گشت بود غرق کرد. لرد کرک فوراً با ژنرال میکیزی که نیروهایش هنوز در «هارستاده» پیاده نشده بودند ولی خود و ستادش در يك هتل مستقر گردیده بودند، تماس گرفت و باو توصیه کرد فوراً بناوریک حمله کنند. اما ژنرال پاسخ داد که نارویک در مقابل حمله دفاع خواهد کرد و آلمانی‌ها آشپانه مسلسل خود را در آنجا مستقر کرده‌اند و نیروهای او برای حمله مجهز نیستند. فقط میتوانند در منطقه‌ای که بالادفاع باشد پیاده شوند، و فردای آنروز مجدداً اعلام کرد که بموجب اطلاعاتی که بدست آورده پیاده کردن نیرو در نارویک امکان ندارد و گلوله باران شهر از طرف ناوگان تغییر در وضع نمی‌دهد.

لرد کرک معتقد بود که در زیر آتش غیرقابل تحمل توپخانه دریائی، نیروهای اعزامی می‌توانند باسانی در نارویک پیاده شوند و تلفات جزئی خواهد بود. اما ژنرال میکیزی بانکی دستوراتی که از وزارت جنگ داشت از اقدام بحمله جودداری میکرد.

از وزارت دریاداری عاجزاً دستور میدادیم که حمله کنید ولی دو فرمانده نظامی دریائی به بن بست رسیده بودند.

در همین احوال هوا بدتر شد و برف و سرما شرایط نامناسبی برای نیروهای ما که مجهز نبودند ایجاد کرد. در ضمن نیروهای آلمان در نارویک هر ساعت تقویت میگشت و لوله‌های مسلسل در مقابل نیروهای ما بیشتر میشد. این شکست جدی و غیر منتظره‌ای بود.

در روزهای ۱۷ و ۱۸ آوریل اخبار نومیده‌کننده‌ای از نارویک بوزارت دریاداری رسید. چنین بنظر میرسد که ژنرال میکیزی بهیچوجه قصد ندارد بشهر حمله کند و باوجود اینکه لرد کرک تعهد میکرد در زیر آتش گلوله‌های توپهای دریائی تصرف شهر کار دشواری نخواهد بود در تصمیم ژنرال میکیزی خللی وارد نمی‌آمد. من مسائل را ناچار در کمیته عالی جنگی مطرح کردم:

گزارش لرد کرک اشعار میداد که ژنرال میکیزی در نظر دارد دو موضع بی دفاع را در حوالی نارویک تصرف کند و نیروهای خود را تا آب شدن برف در آنجا نگاه دارد و ممکن است استقرار این نیروها در حوالی در نارویک تا اواخر ماه آوریل طول بیاچاند. ژنرال منتظر است واحدهای کوهنورد فرانسوی به نروژ اعزام شوند و این کار قبل از پایان ماه جاری انجام خواهد گرفت. چنین تاکنیکی ما را در مقابل نارویک بیحرکت نگاه خواهد داشت و در این مدت آلمانها می‌توانند ادعا کنند که نارویک را در تصرف خود دارند و این ادعا در مردم نروژ و مردم سایر ممالک بیطرف تأثیر خود را خواهد نمود. به اضافه آلمانها در این مدت نیروهای خود را در نارویک تقویت خواهند کرد. وقتی زمان نبرد فرا رسد ما با دشواریهای بیشتری مواجه خواهیم شد. یکی از بهترین گردان‌های متحرک ارتش ما نیروی خود را بیهوده تلف میکند و در مواضع گنونی خود در نتیجه بیماری و سرما قسمتی از افراد خود را از دست خواهد داد.

بنظر من می‌بایستی به لرد کرک و ژنرال میکیزی تلگرافی باین مضمون فرستاده شود:

و پیشنهادهای شما موجب فلج شدن عملیات در نارویک میشود و یکی از بهترین گردان متحرک ما را از استفاده میاندازد. برای ما ممکن نیست که واحدهای کوهنورد بکمک شما برسیم. تا دوسه روز دیگر ناو و وارسپیت باید به مناطقی دیگر اعزام شود. پس باید متوجه باشید که بهترین موقعیت برای حمله به نارویک هم اکنون است و ناو و وارسپیت می تواند با کمک ناوشکن های دیگر از حمله شما پشتیبانی کند. تصرف بندر نارویک موقعیت مهمی محسوب خواهد شد.

ما میل داریم دلائلی که بنظر شما عملیات را غیرممکن می سازد بدانیم و همچنین از عقیده شما درباره قدرت دفاعی شهر مطلع گردیم. مقصود دفاع در مقابل نیروهای مهاجم از طرف دریاست. خیلی فوری.

کمیته با ارسال این تلگراف موافقت کرد اما نتیجه ای از این تلگراف ها حاصل نشد. آیا اگر حمله ای صورت میگرفت با موفقیت توأم میشد؟ امروز هم این مسأله مورد گفتگو است. این حمله مستلزم راه پیمایی در برف نبود، اما از طرفی می بایستی زیر آتش مسلسل های دشمن نیروهای ما بدون داشتن قایق های مخصوص در بندر نارویک پیاده شوند. من تمام امیدم در این حمله به گلوله باران بندر از طرف ناوگان ما بود. آن قسمت از شهر که در کنار دریا واقع شده بود منهدم میگشت و در حالیکه دود و گرد و غبار و برف جلوی لانه های مسلسل آلمانها را میگرفت نیروهای ما میتوانستند به سهولت با بر زمین بگذارند. وزارت دریاداری بر زمناوها و ناوشکن ها گلوله هایی که قدرت تخریبی آن بسیار قوی بود برای این عملیات داده بود. لرد کرک که از نزدیک میتوانست وضع را مورد بررسی دقیقی قرار دهد، معتقد بود که با یک حمله مستقیم میتوان نارویک را اشغال کرد. در آنجا ما چهار هزار نفر از بهترین سربازان خود را آماده حمله کرده بودیم و ضمناً گردان توپخانه دریائی نیز آماده حمله بود. اگر این افراد می توانستند در بندر نارویک پیاده شوند فوراً با نیروهای آلمان وارد مبارزه می شدند و نیروهای هیتلر در نارویک، بطوریکه ما حدس زده بودیم، در آنوقت کمتر از نیروهای بود که ما برای حمله آماده نموده بودیم. بعدها معلوم شد که حدس ما کاملاً صحیح بوده است.

در جنگ گذشته اگر چنین موقعیتی پیش می آمد فرماندهی متفقین فوراً از آن استفاده میکرد و آنرا موقعیت بسیار مناسبی تشخیص میداد. طی همین جنگ، ما بعدها با شرایطی بدتر از شرایط حمله به نارویک، دست به عملاتی زدیم و با موفقیت مواجه شدیم. علاوه بر این دستوراتی که به فرمانده عملیات نروژ داده شده بود بقدری سریع و روشن بود که نشان میداد، حتی در صورت تحمل تلفات سنگین، باید به این حمله دست زد زیرا با موفقیت توأم خواهد بود. مسئولیت یک شکست خون آلود بطور قطع متوجه کابینه لندن خصوصاً شخص من میشد. من حاضر به قبول این مسئولیت خطرناک بودم ولی نه اصرار من و نه اصرار همکارانم و نه اصرار لرد کرک نتوانست کمترین تغییری در عقیده ژنرال مکیزی بدهد؛ وی مصمم بود که تا آب شدن برف صبر کند. وقتی مسأله گلوله باران شهر پیش می آمد وی با ارائه دستورات

مبنی بر عدم ایجاد خطر برای مردم غیر نظامی با این امر مخالفت مینمود. اگر روشی را که فرماندهی نیروهای ما در آن موقع پیش گرفته بود با روش فرماندهی آلمان مبنی بر بی اعتنائی به تلفات سنگین و عدم توجه به حیات مردم غیر نظامی، مقایسه کنیم می بینیم که موفقیت آنها در نروژ بعلت همین تفوق طریقه جنگ بود و ما با شرایط بسیار بدی وارد نبرد نروژ شده بودیم.

ژنرال مکیزی با این امر مخالفت کرد، بعقیده او اگر هزاران نفر زن و مرد و کودک نروژی که در نارویک زندگی میکردند مجبور به حمل گلوله باران شهر از طرف توپخانه مام میشدند، وی و افسران و سربازانش در مقابل ملت انگلیس شرمسار میشدند. لرد کرک بدون اظهار نظر درباره این مطلب عین آنرا بلندن گزارش داد. نه من و نه نخست وزیر در جلسه کمیته عالی که در ۲۲ آوریل تشکیل شد، حضور نداشتیم، زیرا برای شرکت در شورای عالی جنگ که همان روز تشکیل میشد، بیاریس رفته بودیم. اما قبل از حرکت، من پاسخ زیر را تهیه و موافقت همکاران خود را نیز برای ارسال آن بفرمانده عملیات نارویک کسب کردم:

«التمه لرد کرک مقررات مربوط بحمله بشهرهایی که افراد غیر نظامی در آن ساکن هستند میداند. اما اگر مجبور بحمله بنارویک شد میتواند شش ساعت قبل از شروع حمله، جریان را با اطلاع ساکنین شهر برساند و برای این کار میتواند از اعلامیه و رادیو و سایر وسائل استفاده کند. لرد کرک باید بفرماندهی نیروی آلمان اطلاع دهد که تمام مردم غیر نظامی باید از شهر خارج شوند و اگر فرماندهی آلمان با این امر مخالفت کند مسئول وقایع ناگوار خواهد بود. لرد کرک همچنین میتواند از حمله بخطوط آهن، شش ساعت قبل از حمله بشهر، خودداری کند تا مردم بتوانند از شهر خارج شوند.»

کمیته دفاع با این خط مشی جنگی موافقت نمود و شدیداً اعلام کرد که نباید به آلمانها اجازه داد که با نگهداری افراد غیر نظامی در شهر مانع از حمله نیروهای متفقین شوند و شهر نارویک را بصورت یک پایگاه نظامی و جنگی درآورند.

ما با نگرانی بسیار به بیاریس رسیدیم. انگلیسها مسئولیت عملیات در نروژ را قبول کرده بودند و جنگ نروژ برای ما جز نگرانی و اندوه چیز دیگری نداشت. بعضی اینکه جلسه شورای عالی جنگ تشکیل شد، پلرنو به تشریح وضع کلی جنگ پرداخت و اهمیت آن بقدری بود که مسأله پیاده کردن نیرو را از طرف اسکندیناوی بکلی تحت الشعاع قرار میداد.

بعقیده پلرنو آلمانها از نظر جغرافیائی و استفاده از خطوط داخلی خود بر ما مزیت داشتند. آلمانها دارای ۱۹۰ لشکر بودند که از ۱۵۰ تانک میخوانسند در جبهه مغرب استفاده کنند. متفقین فقط ۱۰۰ لشکر داشتند که ده تانک آن انگلیسی بود. در جنگ گذشته آلمان ۶ میلیون سکنه داشت و ۲۴۸ لشکر تهیه کرده بود که ۲۰۷ تانک آن در جبهه مغرب میجنگیدند؛ انگلیس نیز ۶۹ لشکر تهیه کرده بود که ۶۳ تانک آن در جبهه مغرب بود بنحوی که مجموع لشکرهای متفقین در جبهه مغرب بالغ بر ۱۷۳ و لشکرهای آلمان بر ۲۰۷ بود. تفاوت بین این دو موقعی که آمریکا با ۳۴ لشکر وارد جنگ شد از میان رفت. اما وضع کنونی بر مراتب بدتر بود. آلمان اکنون دارای ۸۰ میلیون سکنه است و میتواند در حدود ۳۰۰ لشکر تهیه کند. انگلیسها تا پایان سال ۱۹۴۰ بیش از ۲۰ لشکر نمیتوانند بفرانسه بفرستند، پس متفقین باید با نیروهایی که از حیث تعداد بر مراتب بیشتر از آنها هستند، مبارزه کنند. در حال حاضر نسبت لشکرهای آلمان به متفقین به نسبت سه بر دو است و بزودی به نسبت ۲ بر یک خواهد رسید. در خصوص تجهیزات و سلاحها نیز آلمان چه از حیث نیروی هوائی و چه از حیث تانک و

[۱۳]

مشکلات نروژ

در یستم آوریل من لرد کرک را بفرماندهی واحد دریائی و نظامی و هوائی در منطقه نارویک منصوب کردم و در نتیجه ژنرال مکیزی تحت امر مستقیم او، قرار گرفت.

طبیعت حسن و قند لرد کرک مورد تردید نبود و فعالیت شدید او وزنه‌ای در مقابل گندی

و آرمی اقدامات ما محسوب میشد. اما مشکلاتی که لرد کرک در محل با آن مواجه شدیش از آن بود که بصورتی که در دفتر وزارت دریاداری نشسته بودیم در آید. بعلاوه افسران نیروی دریائی، حتی وقتی اختیارات کامل بایشان داده میشود، همیشه در فرمان دادن بنیروهای زمینی، خصوصاً وقتی عملیات فقط نظامی باشد تردید و دودلی بخود راه میدهند. عکس این موضوع هم در باره افسران زمینی صدق میکند. ما تصور میکردیم که با آزاد ساختن ژنرال مکیزی از مسئولیت اصلی اداره عملیات جنگی در نارویک، او را وادار خواهیم کرد که تا کتبک شدیدی اتخاذ کند و اما نتیجه کاملاً برعکس شد. وی همچنان دلایل مختلف برای مخالفت با هر گونه اقدام شدید ارائه میداد. و حقیقت این که دلیل هم اگر میخواستیم بیاوریم موجود بود. وضع آلمانها طی هفته‌ای که ما از فکر حمله مستقیم بنارویک منصرف شدیم، در این منطقه بهتر شد. دو هزار سرباز آلمانی که در نارویک مستقر شده بودند در روز و شب فعالیت میکردند و سنگرهای جدید و آشیانه‌های مسلسل بیشتر می‌ساختند. همچنین دو یا سه هزار نفر از ملوانان کشتی‌های آلمانی که غرق شده بودند توسط واحدهای آلمانی در نارویک نجات داده شده و بنیروهای متمرکز در نارویک افزوده شده بودند.

نیروی هوائی آلمان در نارویک تقویت شده بود و سربازان و ناوگان ما در مقابل این بلدر هر روز بیشتر حملات هواپیماهای بمب افکن و شکاری آلمانها را، تحمل میکردند. لرد کرک خواست با پشتیبانی ناوگان و گلوله باران شهر بنارویک مستقیماً حمله کند. ولی

زده پوش و مهمات بر متفقین برتری دارد؛ توپخانه آلمانیها نیز قوی تر است. اینها دطلبی بود که پلر نو اظهار نمود.

آری، وضع ما با اینجا کشیده شده بود.

در ۱۹۴۶، هنگام اشغال رنانی از طرف آلمان، عملیات نظامی کوچکی کافی بود که هیتلر را بجای خود بشانند. قبل از منوئیل یعنی هنگامیکه آلمان میخواست با چکسلواکی وارد کشمکش شود در جبهه مغرب بیش از ۱۳ لشکر نداشت. حتی در ۱۹۳۹ یعنی در مدتی که لهستان مقاومت میکرد ۴۲ لشکر آلمانی مجبور بود که در جبهه مشرق بجنگد، اما اکنون برتری با آلمان بود زیرا در هیچ لحظه متفقین، یعنی شکست دهندگان سابق آلمان، جرات نکرده بودند که ابتکار عملیات را بدست بگیرند و حتی در موقعیکه قدرت داشتند نخواستند از تجاوزات مکرر هیتلر جلو گیری کنند.

پس از تعلق پلر نو، نخست وزیر انگلیس وضع اسکاندیناوی را تشریح کرد.

چمبرلین گفت که ما ۱۳۰۰ نفر در «نامسوس» Namsos و «اندالس» Andalsnes پیاده کرده ایم و در این عملیات تلفاتی به ما وارد نیامده است. نیروهای ما پیشروی هائی کرده اند. وقتی منوجه این نکته شده ایم که حمله مستقیم به ترونتام مستلزم وارد کردن ناوگان جنگی فوق العاده است، تصمیم گرفتیم که با حمله گاز انبری این بندر را تصرف کنیم و از شمال و جنوب این شهر نیروهای خود را بیکدیگر متصل کنیم. ولی دوازده پیش اجرای این نقشه در نتیجه حمله هوائی شدید بر نامسوس متوقف گردید و چون ما نیروی ضد هوائی نداشتیم آلمانها در حملات هوائی خود موفقیت شایانی بدست آوردند. ناوگان آلمانی که در نارویک بوده بکلی منهدم شده است، اما واحد نظامی آلمان در نارویک تقویت شده بطوریکه هنوز ما نتوانستیم از زمین به این بندر حمله کنیم. اگر در حمله اول نیروهای ما موفق نشوند نارویک را تصرف کنند ما دست به حملات دیگری خواهیم زد.

شورای عالی جنگ در آن جلسه تصمیم گرفت که مقاصد اصلی عبارت باشد از:

الف: تصرف ترونتام.

ب: تصرف نارویک و تمرکز واحدهای نظامی متفقین در مرز سوئد.

فردای آن روز ما در خصوص خطری که هلند و بلژیک را تهدید میکند و امتناع این دو کشور از قبول کمک متفقین سخن گفتیم. ما بخوبی میدانستیم که ایتالیا ممکن است در هر لحظه به اعلان جنگ دهد و تصمیمات مقتضی برای جلوگیری از حمله پناوهای ما در مدیترانه اتخاذ شد و قرار شد در پامالار بوند و در پاسالارداران در اینخصوص با یکدیگر مذاکره کنند. ژنرال سیکورسکی Sikorski رئیس دولت موقت لهستان نیز در این جلسه شرکت داشت. وی اعلام کرد که تا چندماه دیگر صدها ارس باز لهستانی می تواند تهیه کند. بعلاوه در نظر دارد یک لشکر لهستانی در آمریکا تشکیل دهد.

طی همین جلسه تصمیم گرفته شد که در صورت حمله آلمانها به هلند نیروهای متفقین فوراً وارد بلژیک شوند و عملیات رومال مارتین نیز بموقع اجرا گذاشته شود.

اینک باید تحولات نبرد «ترونتام» را شرح بدهم.

واحدهای ما که از ابتدا در «نامسوس» مستقر شده بودند در ۱۳۰ کیلومتری شمال شهر و نیروهای که در «اندالس» پیاده بودند در ۲۶۰ کیلومتری جنوب «ترونتام» بودند. از حمله مستقیم یعنی از حمله از جهت دریا به «ترونتام» اولاً به علت بیم از تلفات سنگین و ثانیاً به امید موفقیت حمله گاز انبری نیروهای ما از شمال و جنوب، خود داری شده بود؛ اما تمام نقشه های ما نقش بر آب شد. نیروهای که در شمال «ترونتام» یعنی «نامسوس» بودند تحت فرمان «کارتون دوو بارت» Carton de Wiart دست بحمله شدیدی زدند و با وجود برف و حملات نیروی هوائی آلمان، پیشروی کردند. در روز ۱۹ آوریل یک گردان از این نیروها به ناحیه «وردال» Werdal واقع در ۸۰ کیلومتری شمال «ترونتام» رسیدند. من یقین داشتم که آلمانها میتوانند ظرف یک شب نیروهای بیشتر از نیروهای ما از طریق دریا به شمال «وردال» بفرستند و قوای ما را به این ترتیب محاصره کنند. اتفاقاً همین طور هم شد و دو روز پس از حمله ما از سوی شمال، نیروهای آلمان در شمال «وردال» پیاده شدند و قوای ما ناچار به سرعت عقب نشینی کردند و در مواضع اولیه خود مستقر شدند. برف و در بعضی نقاط آب شدن یخ و برف وضع ما را وخیم کرده بود و اگر نبردهای شدیدی در این ناحیه روی نداد به این دلیل بود که آنها هم مانند ما وسائل مورتوری همراه نداشتند. گروه های کوچک سربازان انگلیسی که در طول حادثه ای که منتهی به ترونتام میشد عقب نشینی کردند، هدف بسیار خوبی برای هواپیماهای دشمن بودند. اگر «کارتون دوو بارت» مبدانست که نیروهای کمکی بر او فرستاده نخواهد شد و ما از حمله مستقیم یعنی از حمله از جهت دریا به ترونتام منصرف شده ایم، بدون شک بطور منظم تری پیشروی میکرد. اما دفتر ستاد ارتش ویرا از انصراف ما در مورد حمله مستقیم به ترونتام مطلع نکرده بود و او از دستور قبلی، یعنی پیشروی سریع بطرف ترونتام، تبعیت میکرد.

عاقبت نیروهای ما که تقریباً همه افراد آن خسته و بیخیزده و ناراضی بودند به «نامسوس» باز گشتند. هنگام کوه نورد فرانسوی در نامسوس مانده بود و در پیشروی بسوی ترونتام شرکت نداشت. «کارتون دوو بارت» که نظریاتش در خصوص وضع نبرد در ناروژ، مورد احترام ستاد ارتش بود گزارش داد که چاره ای جز تخلیه نیست و وزارت دربار داری فوراً اقداماتی برای تهیه مقدمات تخلیه بعمل آورد. در ۲۸ آوریل اوامری برای تخلیه «نامسوس» صادر شد. قرار شد نیروهای فرانسوی قبل از نیروهای انگلیسی تخلیه شوند و عده ای از اسکی بازان نیروی فرانسه نیز با عقب داران نیروهای ما عملیات تخلیه را پشتیبانی کنند. تاریخ احتمالی تخلیه شب های اول و دوم ماه مه معین شد. تمام نیروهای ما در روز سوم مه نامسوس را ترک کرده بودند ولی هنوز از ساحل چندان دور نشده بودند که هواپیماهای بمب افکن دشمن مرتباً ناوها و کشتی های نیروی ما را بمباران کردند. هواپیماهای شکاری انگلیس برای دفاع در مقابل هواپیماهای بمب افکن آلمانی در اختیار نیروهای ما نبود و واقعاً اقبال با ما بود که هیچ یک از کشتی های نیروی ما مورد اصابت بمب قرار نگرفت. ناوشکن فرانسوی

«بیزن» و ناوشکن انگلیسی «آفریدی» که در تخلیه ناموسوس شرکت داشتند تا آخرین لحظه جنگیدند و غرق شدند.

و اما مشکلاتی که نیروهای ما در اندلس، با آن مواجه شدند نوع دیگری بود، ولی لافل در آنجا شکست نیروهای ما برای دشمن نیز گران تمام شد. در نتیجه تقاضای کمکی که از طرف ژنرال «روگ» Ruge فرمانده عالی نیروهای نروژ شده بود، گردان ۱۴۸ توپخانه بفرمان ژنرال «مورگان» Morgan سرعت تا لیلهامر، Lillehammer پیشروی کرد و در آنجا به باقیمانده نیروهای نروژ ملحق شد. آلمانیها با سه لشکر مجهز خود متباً با آنها ضربات سنگینی وارد می آوردند و آنها را در طول جاده و راه آهن اسلو- ترونتایم عقب می راندند. نبرد شدیدی در گرفت. کشتی که توپخانه و خمپاره اندازهای گردان «مورگان» را بپروژ حمل میکرد غرق شده بود ولی سربازان او با تفنگ و مسلسل دستی علیه پیشقراولان آلمانی که با توپهای سبک و خمپاره انداز مجهز بودند، بخوبی جنگیدند. در ۲۴ آوریل یک هنگ فرانسوی نیز بکمک «مورگان» رسید و بجهیه ای که در حال از هم پاشیدن بود، فرستاده شد. ژنرال «پازه» فرمانده این هنگ توسط ژنرال «روگ» اطلاع حاصل کرد که نیروهای نروژی قبل از اینکه مدتی استراحت کرده و تجهیزات جدیدی بدست بیاورند، قادر بادامه مبارزه نخواهند بود. ناگزیر وی تمامی نیروهای خود را وارد میدان کرد و با شدت هرچه تهاجم با آلمانیها جنگ پرداخت. خوشبختانه خط راه آهن هنوز قطع نشده بود و ژنرال پازه موفق شد نیروهای خود و قسمتی از نیروهای نروژی و نیروهای «مورگان» را، که ۷۰۰ نفر از افرادش هلاک شده بودند، نجات دهد. نیروهای انگلیسی مدت ۲۴ ساعت در یک تونل مخفی شدند و خوشبختانه مورگان موفق شد که برای آنها بوسیله قطار خوابار بفرستد. این نیروها موفق شدند که از دست دشمن رهایی پیدا کنند و هواپیماهای اکتشافی آلمان که در همه جا حاضر بودند نتوانستند محل آنها را بر مرکز فرماندهی گزارش دهند. پس از طی ۶ کیلومتر راه و اقدام به پنج نبرد که بین عقبداران نیروهای ما و پیشقراولان آلمانها در گرفت، ژنرال پازه موفق شد خود را به اندلس برساند و در شب اول مه نیروهای ما و نیروهای فرانسه موفق شدند سوار بر کشتی شده با پشتیبانی ناوشکها و وزمناوهای انگلیسی به بریتانیا بازگردند. لیاقتی که ژنرال پازه طی این نبردها از خود نشان داد و ضرباتی که بر دشمن وارد آورد موجب این شد که بعدها در جنگ بمقامات بالائی ارتقاء یابد.

در اینجا باید گوشه های نوعی دهانی که برای رساندن کمک هوایی بنیروهای ما بعمل آمد، شرح دهم. بجز دریاچه منجمد «لس کورگن» Lesjeskogen که در ۶ کیلومتری اندلس واقع بود، فرودگاه دیگری برای استفاده از هواپیماهای انگلیسی وجود نداشت. یک گروه از هواپیماهای ناو و گلوریوس Glorious در ۲۴ آوریل در این فرودگاه منجمد زمین نشستند. هواپیماهای آلمانی فوراً به هواپیماهای ما حمله ور شدند. نیروی هوایی ناوگان بریتانیا برای کمک به آنها وارد عملیات شد ولی این هواپیماها مجبور بودند نیروهای متفرک در شمال و جنوب ترونتایم و وزمناوها و ناوشکن ها را نیز محافظت کنند و وظیفه

دشواری به عهده آنها بود. هواپیماهایی که در فرودگاه نروژ اندلس بودند از طرف دشمن منهدم شدند و هواپیماهای بمب افکن سنگین که از انگلستان پرواز میکردند و شمع عمل آنها زیاد بود نیز نتوانستند کمکی به آنها بنمایند.

عقب نشینی ما که نتیجه شکستهای محلی بود با دستورات کابینه جنگی و نظریات کمیته مطابقت عملیات جنگی که تحت ریاست جمبرلن بود تطبیق میکرد. ما همه باین نتیجه رسیدیم که قدرت کافی برای تصرف ترونتایم و نگاهداری نیروهای خود در آنجا نداریم. حمله گازانبری ضعیف نیروهای ما به ترونتایم یا شکست مواجه شده بود. جمبرلن به کابینه پیشنهاد کرد که باید طرحی برای تخلیه نیروهای ما از ناموسوس و اندلس تهیه شود و در عین حال از پیشروی آلمانیها جلوگیری بعمل آید. کابینه از این پیشنهاد بسیار متأسف شد ولی چاره ای جز قبول آن نبود.

ما بمبارانات خود در نروژ، تا وقتی حوادث خطر دیگری روی داد و همه چیز را از میان برد، ادامه دادیم. تفوق آلمان، چه از نظر استراتژی و اداره عملیات جنگی و چه از نیروی که وارد میدان کرده بود، مسلم بود. آنها بطور ناگهانی نقشی که مدتها در باره آن تعمق شده و جزئیاتش تهیه شده بود بموقع اجرا می گذاشتند. آنها بخوبی با اهمیت نقش نیروی هوایی در جنگهای مدرن پی برده بودند و از هواپیماهای خود حداکثر استفاده را می نمودند. بعلاوه تفوق آنها از حیث سرباز خصوصاً در واحدهای کوچک مسلم شده بود. در نارویک ارتشی که از باقی مانده واحدهای مختلف تشکیل شده و شاید بیش از ۶۰۰۰ نفر نبود، مدت ۶ هفته در مقابل ۲۰۰۰۰ نفر از سربازان ما مقاومت و بالاخره موفق شدند نیروهای ما را که ابتدا آنها را از نارویک بیرون کرده بودند، شکست دهند. حمله به نارویک که نیروی دریائی ما آنقدر بخاطر آن کوشش کرده بود، در نتیجه امتناع فرمانده نظامی متفقین که حاضر نشده بود خطر حمله مستقیم را قبول کند، مواجه با شکست شد. تقسیم نیروهای ما برای تصرف نارویک و ترونتایم به عملیات نظامی در هر دو منطقه صدمه مهلکی زد. انصراف از حمله مستقیم به ترونتایم نمونه بارزی تصمیمی فرماندهی عالی انگلیس بود و مسئولیت آنها نه تنها متوجه کارشناسان نظامی میشود بلکه متوجه مردان سیاسی، که بسهولت تسلیم توصیه ها و نصایح کارشناسان میشدند، میگردد. در ناموسوس چنان واحدهای ما گسیج شده بودند که پشت سر هم عقب نشینی و پیشروی میکردند. فقط واحدهای اندلس توانست با قدرت پیشروی کند و هنگام عقب نشینی ضربات سختی بدشمن وارد آورد.

آلمانیها ظرف هفت روز فاصله «ناموسوس» تا «موسکون» Mosjøen را طی کردند، در حالیکه انگلیسها و فرانسویها معتقد بودند که جاده بین این دو بندر غیر قابل استفاده است. در نواحی «بودو» Bodo و «مو» نیروهای ما همیشه چند لحظه دیرتر از آلمانیها به محلی که باید برسند میرسیدند. دشمن که مجبور بود صد ها کیلومتر راه دشوار و صعب را در

میان برف و طوفان طی کند، موفق شد مقاومت شدید نیروهای ما را در هم بشکند. در حالیکه ما تفوق کامل در دریا داشتیم و می توانستیم در هر لحظه، در هر نقطه از ساحل بی دفاع نروژ پیاده شویم، دشمن که از راه خشکی پیشروی میکرد موفق شد با سرعت عملی که بخرج داد همه جا از ما جلو بیفتد و موانع را از سر راه خود بردارد. در نبرد نروژ بهترین واحدهای ما مضحکه جسارت و سرعت عمل و قدرت جنگی سربازان جوان هیتلر شد.

ما بخاطر همدردی با ملت نروژ نیروهای خود را وارد میدان کرده بودیم و تمام مساعی خود را برای بدست آوردن پیروزی بکار برده بودیم. ما تصور میکردیم که بخت با ما یاری نکرده است اما امروز میدانیم که اگر موفق شدیم خود را از آن مهلکه نجات دهیم چیزی جز بخت با ما همراهی نکرده است. در آن وقت فقط دلخوشی ما این بود که عملیات تخلیه را بخوبی انجام داده بودیم.

شکست در ترونتایم! مات در نارویک! اینها حاصلی بود که ما در هفته اول ماه مه بدست آورده بودیم و نتایجی بود که از عملیات خود بمط انگیس و متفقین خود و دول بیطرف یا متخاصم تحویل میدادیم. نقش مهمی که من در این عملیات بازی کردم لازم بتوضیح نیست و از طرفی من قادر نبودم مشکلاتی که با آن روبرو شده بودم، عیوب موجود در سازمان ستاد ارتش و دولت و ضعف استراتژی خودمان را بعموم توضیح دهم. اگر من بعد از این وقایع توانستم بحیات سیاسی خود ادامه دهم و اعتماد و احترام ملت و پارلمان را همچنان برای خود محفوظ نگاه دارم، واقعاً جز بمعجزه آنرا بجز دیگری نمیتوان نسبت داد. دلیل آن هم این است که من مدت ۷ سال تمام جریان حوادث را پیش بینی میکردم و بدون اینکه دچار اشتباه شوم بدولت تذکر داده و اعلام خطر نموده بودم، منتهی آنها که بتذکرات من توجهی نداشتند اکنون با حقیقت روبرو شده بودند.

حمله هیتلر بر نروژ به «جنگ عجیب» یا مضحک پایان داد. پایان این مرحله در میان برق خیره کننده انفجار نظامی که بشریت تاکنون مانند آنرا ندیده نمودار گشت. من قبلاً وضع خمودی که انگلیس و فرانسه را مدت ۸ ماه در آن بسر بردند تشریح کردم و گفتم که چگونه جهانیان در مقابل این وضع متعجب و متعجب بودند. بعداً دیدیم که چگونه این مرحله جنگ بضرر متفقین تمام شد. از همان لحظه ای که استالین با هیتلر موافقت حاصل کرد، کمونیست های فرانسه دستورهای خود را از مسکو گرفتند و با شدت هر چه تهاضر جنگ علیه آلمان را بمنزله «جنايت امپریالیسم و کاپیتالیسم علیه دموکراسی» اعلام نمودند. آنها تمام مساعی خود برای تضعیف روحیه ارتش بکار بردند و بتولید صنایع جنگی صدمه زدند. روحیه فرانسویان، چه سرباز و چه غیر نظامی، در ماه مه بهر آتپ بدتر از هنگام شروع جنگ بود.

در انگلستان کمونیسم متمايل بشواری با وجود فعالیتی که بکار بردمانند فرانسه موفقیت حاصل نکرد. مع هذا ما دولتی در انگلیس تشکیل داده بودیم که حزب مخالف آن همچنان

بمخالفت شدید خود ادامه میداد و از طرف سندیکاها پشتیبانی نمیشد. ادارات دولتی ما که یقیناً حسن نیت داشتند و با احتیاط کار میکردند، نتوانستند کوشش و هيجانی را که برای موفقیت لازم بود، در میان توده های مردم بوجود آورند.

ضربه شدید شکست و زخمه هلاک فقط ميتوانست نیروهای خفته ملت بریتانیا را بیدار سازد. ما صدای ناقوس مرگ را می شنیدیم.

توپهای سبک برای دفاع ضد هوایی و چهار گروه هواپیما گرد - ما قول دادیم که نصف این مقدار کمک را به او خواهیم رساند و نصف دیگر بر ایمان متصور بودیم . اما حوادث وحشتناکی بوجه عموم را بصحنه اصلی جنگ جلب کرد . در ۲۴ مه ، در محیطاً بوس کنندهای با اتفاق آراء تصمیم گرفتیم که تمام نیروهای موجود خود را در فرانسه و انگلیس متحرک کنیم . معیناً لازم بود که نارویک تصرف شود تا هم بتوان بندر را منهدم کرد و هم وسائل بازگشت نیروهای ما را از نروژ فراهم کرد . حمله مستقیم به نارویک از طریق خلیج روسمباک در ۲۷ مه آغاز شد . این حمله تحت فرمان ژنرال ویتوار و توسط دو هنگ لژیون خارجی فرانسه و یک هنگ نروژ انجام گرفت . عملیات با موفقیت کامل توأم بود . نیروهای متفقین بدون تحمل تلفات سنگین در نارویک پیاده شدند و حمله متقابل آلمانها را منهدم ساختند . نارویک در ۲۸ مه تصرف شد .

[۱۴]

پایان نبرد نروژ

آلمانها که منتظر در مقابل نیروهای که چهار برابر آنها بودند مقاومت کرده بودند ، بکوهستان عقب نشینی کردند و ۴۰۰ نفرشان بدست ما اسیر شدند . اما تمام سرزمینهایی که با اینهمه زحمت بدست آورده بودیم میبایستی ترک کنیم . عملیات تخلیه مسئولیت سنگینی بر دوش ناوگان ما که در سواحل نروژ و دریای مانش متفرق بودند مباداجت .

دو فکر که با احتیاج داشت و تمام نیروهای سبک موجود بطرف جنوب رهسپار شده بودند . ناوگان جنگی نیز مجبور بودند که خود را برای مقابله با هر گونه هجوم آلمان بانگلیس آماده سازند . بسیاری از رزمناوها و ناوشکرها برای جلوگیری از هر گونه هجوم احتمالی بانگلیس سواحل جنوب فرستاده شده بودند . فرماندهی عالی ناوگان فقط چند رزمناو و ناوشکن در سکا پاولو در اختیار داشت که برای جلوگیری از خطر ائتلافی در شمال ، مجبور بودند در این پایگاه بمانند .

تخلیه نیروهای ما از نروژ سرعت انجام گرفت و در ۸ ژوئن تمام نیروهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی که بالغ بر ۲۴ هزار نفر میشدند با چهار کاروان نارویک را ترک کرده بودند و دشمن معانشتی نتوانست . در واقع نیروهای دشمن در زمین عبارت از چند هزار سرباز متفرق و بدون تشکیلات ملی قانع بود . در تمام مدت عملیات تخلیه ، هواپیما های نیروی دریائی و یک گروه هواپیماهای شکاری « هاریکان » که پایگاه آن در سواحل نروژ بود از نیروهای ما در مقابل حملات هوائی آلمان دفاع میکردند . بگروه شکاری « هاریکان » دستور داده شده بود که تا آخرین لحظه مبارزه کنند و در صورت لزوم هواپیماهای خود را منهدم سازند ولی خلبانان شجاع آن موفق شدند که پس از وارد آوردن ضربات شدید بر نیرو های دشمن ، خود را به ناوهای هواپیما بر « گلور پون » برسانند و با کاروان دریائی بانگلیس عزیمت کنند .

برای پشتیبانی از عملیات تخلیه ، لرد کرک علاوه بر دو ناو هواپیما بر رزمناوهای « سوتاپتون » و « کووالتی » و ۱۶ ناوشکن و ناوهای کوچکتر دیگری را در اختیار داشت . در همین احوال رزمناو دو و ایشایر از بندر « ترومروئنه » شاه نروژ و ستاد ارتش را با خود بسوی انگلیس برد و تنها راه میبمود .

اینک باید پایان نبرد نروژ را شرح دهیم . پس از ۱۶ آوریل لرد کرک مجبور شد که فکر حمله مستقیم به نارویک را از سر بیرون کند . در ۲۴ آوریل ناو زره دار « واداسپیت » و سه رزمناو دیگر مدت سه ساعت بندر را گلوله باران کردند ولی موفق نشدند پادگان دشمن را بیرون برانند . « ون اژ رئیس ستاد نیروی دریائی تقاضا کردم که رزمناو « رولپشن » Resolution را بجای ناو « واداسپیت » به نارویک بفرستند این رزمناو ارزشی کمتر از « واداسپیت » بود ولی برای عملیات گلوله باران همان قدر از آن استفاده میشد .

رسیدن قوای فرانسوی و آلمانی و آب شدن برف لرد کرک را باین فکر انداخته بود که هر چه زودتر بشهر نارویک حمله کند . گردان بیست و چهارم برای جلوگیری از پیشرفت آلمانها بسوی نروژ ، از نارویک اعزام شده بود . معیناً ما دو هنگ کوهنورد فرانسوی ، دو هنگ لژیون خارجی فرانسه ، چهار هنگ آلمانی و یک واحد لژیون مرکب از ۳۵۰ سرباز در اختیار داشتیم . دشمن نیز خود را تقویت کرده بود و قسمتی از لشکر سوم کوهنورد آلمانی با هواپیما از جنوب نروژ به نارویک اعزام شده بود و قسمت دیگر نیز خود را با قطار راه آهن به نارویک رسانده بودند .

نیروهای متفقین در شب ۱۲ مه تحت فرمان ژنرال ویتوار « Béthouart » فرانسوی در « بزرگویک » Bjerkvik بدون دادن تلفات سنگین پیاده شدند . ژنرال « اوشینک » Auchinleck که من فرماندهی نیروهای متفقین در نروژ مرکزی منصوب کرده بودم ، در محل بود و همان روز وارد عملیات شد . ما موریت وی این بود که راه حمل مواد آهنی را از نروژ با آلمان قطع کند و در شمال نروژ قسمتی را تصرف کرده شاه و اعضای کابینه نروژ را آنجا منقر سازد . فرمانده جدید طبعاً اولین اقدامی که کرد این بود که تقاضای نیروهای کمکی بیشتری کرد بنحوی که میبایستی نیروهای او بالغ بر ۱۷ هنگ و ۲۰۰ توپ سنگین و سبک

لرد کرک رئیس ستاد نیروی دریایی را از اقدامات خود مطلع ساخت و تقاضا کرد که در صورت حمله ناوگان آلمان در دریا به کاروان او، ناوهای دیگر به کمکش فرستاده شوند. در ششم ژوئن دریا سالار فوربس، رزمناو والیانت Valiant را با استقبال اولین کاروان حامل نیروهای ما فرستاد.

این رزمناو، کشتیهای نیروی دریایی را تا شتلاند Shetland همراهی کرد و سپس با استقبال کاروان دوم بازگشت. با وجود تمام مسئولیت‌های دیگری که دریا سالار فوربس داشت تصمیم گرفته بود رزمناوها را برای محافظت ناوهای نیروی دریایی بکار برد. اما پنجم ژوئن بوی اطلاع دادند که دو رزمناو ناشناس بطرف ایسلند می‌رفته‌اند و بعد خبر رسید که دشمن در این جزیره نیرو پیاده کرده است. دریا سالار رزمناوهای خود را برای تحقیق در باره این اخبار فرستاد ولی معلوم شد که این خبرها صحت نداشته است. بدین ترتیب بود که در این روز شوم نیروهای موجود ما در شمال متفرق شدند.

در مورد راهی که میبایستی از نارویک تا انگلیس پیروده شود ما از طریق که طی شش هفته گذشته پیش گرفته بودیم بدون خطر بود، حرکت کردیم. قرار بر این بود که تمام ناوها از جمله ناوهای هواپیما بر از این راه دریائی آمد و رفت کنند و فقط هر ناو را چند واحد ضد زیر دریائی همراهی میکرد. هیچگونه فعالیت ناوگان جنگی آلمان تا آنروز در این منطقه مشاهده نشده بود ولی ناوگان آلمان که صدمات وارده سابق را ترمیم کرده بودند ناگهان در سواحل نروژ ظاهر شدند.

رزمناوهای سنگین شانهاست و گنایز نو همراه با رزمناوهای چهار ناوشکن در روز چهارم ژوئن برای حمله بکشتیهای یازدگانی انگلیس و پایگاههای منطقه نارویک از بندر کیل حرکت کردند. در روز هفتم ژوئن فهمیدند که ما قصد داریم نروژ را تخلیه کنیم. فرماندهی عالی ناوگان آلمان وقتی فهمید که ناوگان مادر دریا هستند تصمیم گرفت که به آنها حمله کند. در صبح هشتم ژوئن وی یک نفتکش انگلیسی و چند نفتکش دیگری و یک ناوبری که خالی بود و یک ناو بیمارستان را در دریا مشاهده کرد. به ناو بیمارستان «اتلانتیس» Atlantis احترام گذاشت ولی بقیه را غرق کرد.

بعد از ظهر همانروز، رزمناو هیبر و ناوشکن ها به ترو تالم بازگشتند ولی رزمناوهای سنگین شانهاست و گنایز نو بدنبال شکار می‌گشتند و کوششهای آنان بی نتیجه نماند و در ساعت ۴ بعد از ظهر ناو هواپیما بر گلوریز را از دور مشاهده کردند. ناوشکن‌های «آکاستا» Acasta و «اردنت» Ardent ناو هواپیما بر مزبور را که بعثت کمی سوخت به تنهایی بسوی انگلیس حرکت کرده بود همراهی میکردند. این ناو تقریباً ۳۰ کیلومتر از کاروان اصلی عقب مانده بود. دلیل تأخیر این ناو هواپیما بر را قلت سوخت آن ذکر میکنند ولی این دلیل مقنعی نمیتواند باشد. گلوریز زمینی بایستی بقدر کافی سوخت داشته باشد و میبایستی با بقیه ناوگان حرکت کند. نبرد در ساعت ۴/۵ بعد از ظهر و در فاصله ۲۵ کیلومتری آغاز شد. در این فاصله، گلوریز با توپهای ۴ پوسی خود بکلی ناتوان بود. فرمانده ناو سعی کرد که شاید هواپیماهای اژدرافکن را پیرواز در آورد ولی قبل از اینکه موفق باینکار شوند گلوله‌ای باتبار

جلوی ناو خورد و هواپیماهای هاریکان را منهدم کرد و مانع از آن شد که اژدرها را به هواپیماهای بیب افکن روی کشتی برسانند. ظرف نیم ساعت ناو هواپیما بر گلوریز ضربات شدیدی را متحمل شد بطوری که امیدی به نجات آن نبود. در ساعت ۵ و بیست دقیقه بر نشیمن ناو دستور داده شد که ناو را ترک کنند و ۲۰ دقیقه بعد کشتی غرق شد. اما دو ناوشکن همراه گلوریز در لیرانه جنگیدند. هر دو ناوشکن دور گلوریز پرده دودی کشیدند و تمام اژدرهای خود را بطرف رزمناوهای دشمن پرتاب نمودند. اما دشمن نیرومندتر بود. اول ناوشکن آردانت غرق شد. سر نوشت ناوشکن آکاستا که تحت فرمان ناخدا گلوفورد Glasford بود و بنهایی و در وضعی که هیچگونه امیدی به نجات نبود جنگید، توسط سربلوان «کارت» Carter که تنها بازمانده این ناوشکن است، اینطور نقل شد: «سکوت مرگ بر عرشه کشتی حکمفرمایی میکرد، فقط گاهی بین ما کلمات مقطعی رد و بدل میشد. کشتی با سرعت از دشمن دور میشد. ناگهان یک سلسله فرمان از برج فرماندهی صادر شد: تمام دستگاههای مولد دود را آماده کنید! اژدرها را آماده کنید!

ما همچنان از دشمن دور میشدیم و در اطراف خود پرده ضخیمی از دود ایجاد میکردیم. در همین موقع ناخدا پیام زیر را بشمار پشتهای فرماندهی فرستاد: «شاید شما تصور میکنید که ما از دشمن دور میشویم. هیچوجه اینطور نیست رفیق راه ما «آردانت» غرق شد، گلوریز با عاصی دریا فرو میرود. کمترین کاری که ما میتوانیم بکنیم اینست که ارزش خود را بدشمن نشان دهیم، بخت یار همگی باد». سپس راه خود را در میان پرده دودی که ایجاد کرده بودیم تغییر دادیم. بمن فرمان داده شد که در مقابل لوله های اژدرافکن ۲۷۹۶ آماده باشم. سپس از پرده دود خارج شدیم و بعد راه خود را بطرف راست تغییر دادیم و اژدرهای خود را بسمت دشمن پرتاب کردیم. در همین موقع بود که من برای اولین بار دشمن را دیدم. حقیقت اینست که من تصور کردم یکی از ناوهای دشمن بزرگ و دیگری کوچک است. ما خیلی نزدیک با آنها بودیم. من دو لوله اژدر خود را خالی کردم. لوله های اژدر که در جلوی ناوشکن واقع شده بودند نیز اژدرهای خود را بسوی دشمن رها کردند. من هیچگاه فریاد هورائی را که کشیدیم فراموش نمیکتم. در یکی از کشتیهای دشمن شعله زردی نمایان شد و ستون غلظتی از دود و آب به آسمان برخاست. ما اطمینان پیدا کردیم که اژدرهای خود را به هدف زده‌ایم. من شخصاً اگر اژدرها به هدف نمی‌خورد تعجب میکردم، زیرا فاصله بین ما و دشمن بسیار کم بود. دشمن حتی یک گلوله توپ بطرف ما شلیک نکرد و من یقین کردم که بطور ناگهانی غافلگیر شده است. پس از اینکه اژدرهای خود را افکندیم مجدداً بمیان پرده دودی که ایجاد کرده بودیم پناه بردیم و سپس مجدداً بسمت راست باز گشتیم. ناخدا فرمان داد: «بقیه اژدرهای خود را آماده کنید» اما این بار همینکه نوبت کشتی از دود خارج شد دشمن شلیک کرد و گلوله ها بما اصابت نمود. یک گلوله باتاق ماشین خورد و ملوانانی را که ما مور رساندن اژدر بمن بودند هلاک کرد و خود مرا چندین متر از لوله های اژدر دور تر افکند. گویا من چند لحظه بیهوش شدم چون بخود آمدم بازویم شدت درد میکرد و کشتی ایستاده بود و اطراف خود دود پخش میکرد. وقتی به پست فرماندهی خود

خطات حساس

۴۰ - دسامبر ۱۹۴۰

کتاب اول

مخطوط فرانسه

کسانی که باید برای مقامات عالی در نظر گرفته شوند نام بردم . من اتلی و گرینوود را از مدتها پیش در مجلس عوام میشناختم . طی یازده سال قبل از جنگ من در مجلس موقعیتی داشتم که مرا بیش از آنچه در طرف مخالف کارگران و لیبرال قرار دهد مخالف دولت محافظه کار قرار داده بود . ما مدت چند دقیقه دوستانه مذاکره کردیم . سپس آنها از دفتر من بیرون رفتند تا به دوستان خود و اعضای حزب تلفن کنند . من از جمیلین تقاضا کردم که در کابینه شرکت کند و او با تلفن بمن خبر داد که تقاضایم را می پذیرد و گفت که در ساعت ۹ همان شب قطعی از رادیو ایراد خواهد کرد و استعفای خود را اعلام خواهد نمود و از همه تقاضا خواهد کرد که جانشین او را پشتیبانی کنند . در واقع وی این کار را کرد و با سخنان قابل تحسینی همه را به پشتیبانی از من دعوت نمود . من از لرد هالیفاکس تقاضا کردم که در کابینه جنگی شرکت کند و ضمناً وزارت امور خارجه را نیز بعهده داشته باشد . در ساعت ۱۰ من لیست پنج نفر وزیر را که بشاه قول داده بودم بکاخ فرستادم . وزرای خود را تقریباً انتخاب کرده بودم . ایندین قرار بود وزارت جنگ را بعهده بگیرد ، الکساندر وزارت درياداری و سنکлер رهبر حزب لیبرال وزارت هواپیمائی را عهده دار شوند ؛ خود نیز مقام وزارت دفاع را بعهده گرفتم ولی جزئیات مسئولیت این مقام را تعیین نکردم .

بدین ترتیب بود که در شب ده مه هنگامی که نبرد عظیمی آغاز شده بود من اختیارات عالی حکومت را بدست گرفتم . از همین لحظه مقام نخست وزیری انگلیس را برای مدت پنج سال و سه ماه جنگ جهانی به عهده گرفتم و پس از اینکه تمام دشمنان ما تسلیم شدند یا در حال تسلیم شدن بودند رأی دهندگان بریتانیا مرا از خدمت مرخص کردند و از اداره امور برکنار ساختند .

طی این روزهای بحرانی و سنگین ، قلب من برای يك لحظه نیز تندتر از معمول تپید من وقایع را به همان ترتیب که پیش می آمد استقبال میکردم . ولی اگر به خواننده نگویم که وقتی در ساعت ۳ بعد از نیمه شب برای خوابیدن به بستر رفتم احساس آرامش عجیبی نمودم ، صادق نیستم . عاقبت قدرت فرمان دادن را در هر زمینه پیدا کرده بودم . احساس میکردم که با سر نوشت توأم شده ام و تمام زندگی گذشته من مقدمه ای بود که برای این لحظه خطر جریان پیدا کرده بوده است . مدت یازده سال من از سیاست دولتی برکنار مانده بودم و همین امر مانع از آن شده بود که در مبارزات بین احزاب شرکت کنم . اعلام خطرهایی که در مدت شش سال گذشته کرده بودم بقدری مستند و دقیق بود ، و اکنون چنان حوادث آنرا تأیید کرده بود که هیچکس امروز نمیتوانست با من مخالفت کند . من نه مسئول جنگ بودم نه مسئول عدم آمادگی کشور . من میدانستم که بی تجربه نیستم و یقین داشتم که شکست نخواهم خورد . با وجود اینکه با بیصبری انتظار صبح را داشتم بخوابی عمیقی فرو رفتم و برای تسلی خود هیچ خوابی ندیدم . واقعیت بهتر از هر رؤیائی بود .

پایان جلد اول